

بازدید شد  
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
۲۸۲۷

۵۱۶۵۳

کتابخانه مجلس شورای ملی

نام کتاب: *خواص الحوان*

مؤلف: *محمد مرتضی بن خواجه مرتضی تبریزی*

موضوع تألیف

شماره دفتر

۲۲۴۰۵

۲۱۷۱

۲۳۱۰

۲۱۷۱

بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷

بازدید ۱۳۴۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
۲۱۷۱

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

۱۹۲۷  
 ۱۰۹۴  
 ۲۷  
 ۱۰۹۴  
 ۲۷  
 ۱۰۹۴  
 ۲۷

۱۰۹۴  
 ۲۷  
 ۱۰۹۴  
 ۲۷  
 ۱۰۹۴  
 ۲۷



من السيد  
 من سنة ۱۲۱۵  
 من الحج  
 من السيد  
 من سنة ۱۲۱۵  
 من الحج

۱۰۹۴  
 ۲۷  
 ۱۰۹۴  
 ۲۷  
 ۱۰۹۴  
 ۲۷

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴























بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثناء بی حد و نسی را سر و کلاه کشید میان حیوان را  
چرخ جان برافروخت و قلب بی نوع است از نظر لقا در ک  
سعاد و نعم لغات ممالک پاموت و او را بر سایر نام  
تفضل در دو جهت تکرم و تشریف تعظیم **و لقد کرمنا**  
**بجی ادم و جعلناهم فی التی و البحر و رزقناهم من الطیب**  
**و فضلناهم علی کل شیء یرمونهن خلقنا انفسا در وی**  
و صلوات محمد و درود و اسعد و در بر مرکز دایره وجود و در  
مکزود یعنی فصل کانیات خلاصه موجودات فخر العالمین

و سید الکونین **محمد بن رسول الله** صلی الله علیه و آله سیدنا ابن  
عمیر و وصیته و طینت **علی بن ابیطالب** صلوات الله و سلامه  
علیه و اولاده ایماة الاطهار **اما بعد** بر شما میرا با  
پیش و این صحاب دیشش غنی دست مویمانه که چون در زمان  
دین پناه انجم سپاه کردون تشبیه فرمودن فرسکند زطف  
دارای ادا کتبه فرمائید می شمع پرور خاقان کتبیستان صاحب  
مفخر ملک الزمان باسط باطن و امان حاجی الاسباس کج  
و الطغیان ناصر رایت العول الاحسان سلطان سپاهین  
الافاق بی ملک العالم بالارث و الایستحقاق مویان ملک العز  
و البجعی لفرقة الناجیه من بین الامم تاظم الشریعه الشریفة المنزله  
المصطفویه سیالک مساکک النظر فی المرضیه المصنوعه عنی شاه  
ملایک سپاه اول که المنظر بالعیایب الربانیة المنصوبه بتایید  
اشجانیة خاک است نامه خیر البشر علام باحاص امیر المؤمنین حمید  
ابو المظفر ابو المنصور **شاه عباس الشاه فی** الحسینی الصفوی الموی

بما وغان که فاتحه اسم اشرف فائده عبادت و قائم اش خاتم تلاوت  
و مطلع سعادت و سیادت تالی اولش عنوان بر تو بهامتکوا آخرش  
متم عطا و سخا فله الله بزه و احسانه که چتر سعادت بر مفاوت عالمی  
گشوده و ظل حمایت بر سر ساکنان آفاق افزونه و صورت نصیحت و دوا  
گشتری می بین فافیق رسیده از نهایت رفاهیت و کثرت مسرت  
او ان ذی ب و غنم معان و صعوه باشاهین متحشیمان روزی از ایام  
عید و تزیین که جمعی از فضلا با عود و تکیس در مجلس تجت آیین نوبت  
عاجیزت ارسطو فطرت افلاطون فطرت قطلو عطار و فطرت ناهیت  
خوشید منزلت بهرام صولت مشتری سعادت کیوان رفعت یعنی  
الکریم بن الکریم بن صدر الدین محمد میرزا محمد ابراهیم که با نوازع  
فضایل صوری و معنوی و مرتب کالات ظاهری و باطنی ارسطو  
و پراپسته بهت حاضر بودند و نظری از وصف کتاب حیوة الحیوان ذکر نمودند  
که کتابت مشتمل بر حکایات غریبه و نقول روایات عجیبه و غریب هر یک از  
حیوانات از منافع و مضار درین آثان نواب معظّم الیه فرمودند که حقا که

کتابت

کتابت در کمال غریب و نهایت مرغوب اما چون عمرت زوایر بسیار  
دارد که طالب از مطلب باز میگرداند و غرض از انطباق آن ملازمی  
و بد و عوام را از اخلاق عبارات و عدم فهم لغات آن کلام حاصل میشود  
بسته که این کتاب مختصاری باید و ترجمه آن بفارسی بخوبی که اول  
عرب و پس نام فارسی و ترک و خویش و منافع و مضار و تغییر هر حیوان  
پان شود و جمیع انام از خویش و عوام از ان کتاب منتفع و بهره مند گردند  
و ثواب آن بر روزگار فخر حق آثار نواب بنام یون اعلا که هزار روح  
تقدس فرمایند با عاید کرد و پس داعی حقیقی این خواهد بود  
محمد تقی التبریزی را که از بار بار با نوبت در مجلس سماعی بودم مامور شد  
که کتاب مذکور را بر تپ منور ترجمه نمایم و لهذا این سنده تحفیر  
التقصیر با قلم بصاعت و عدم استطاعت لامه المطاع و اتماما  
حکیمه الوجوب الاتباع از حق سبحانه و تعالی استعانت طلبیده ترجمه  
کتاب مذکور شد و معذوم و آنرا بر تپ و پشت باب بر تپ حروف  
تجلی مبوب ساختم در هر باب ریفصل میان نمودم فصل اول در اساس

که مفاصل آنها مفتوح است فصلنامه در آنچه اوایل آن مکتوب است فصل  
 ثالث در آنچه مادی آن مضموم است این کتاب آنچه اصل الحیوان نامند  
 و استعدا از ارباب فضل و محاب که ماکر در ترجمه کلمات و نقل لغات  
 و تحریر عبارات آن سموی یا خطای و زلتی رفته باشد بقلم عفو در صلاح  
 آن گوشت مذبح این بی بضاعت با کثرت اشتغال بطلعه و مباشرت علیه  
 با آنکه کتاب دیگر سوای کتاب مذکور که عمدتاً در شاید در نظر نبود با هر  
 سطوری قیام نمود که العذر عند کرام الناس مقبول و الله الموفق و المتعین  
**الباب الأول من کتاب خواص الحیوان یشتمل علی**  
**ثلاثة فصول الفصم الاول فی ذکر کلف المنقر**  
**الاعکد** بنام سوس شیر و بترکی صلان نامند موضع او اکثر شها  
 بود از غلبه حرارت که در او دائم محمود است گوشت او حرام و از  
 صوت او نهنگ بغیر و در کسپ سه او را جمیع بدن طلا نماید بسیار  
 از وی کریان شود اگر پوست او را بشرطی که موی داشته باشد  
 بر کودک بندند تا حد بلوغ او را از صرع نکند ارد و اکل زهره نراو

قل معقود نماید بتخصیص که قمر زاید النور بود و در هر موضعی که از وی  
 او بسوزانند سباع کریان شوند گوشت وی علاج فایده بود  
 اگر قطعه از پوست او در صندوقی که از نذالبسه و آستور از ضرر  
 سوسه و ارضه امین دارد شستن بر پوست او دفع بوی بسیار نفوس  
 نماید هر که پستان او را بر و عن کل مخلوط ساخته بر روی مالدهما  
 او در دل ملوک و پسر مردم واقع شود اکتال زهره او تجوید  
 بصر نماید دندان او را اگر کسی بخورد در دیله پیش مجلی بود اثر  
 کند و کجور دیگر کسی که مباشرت امر حرامی شده باشد و شب از پیش  
 کریان شود ابن عباس از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام  
 نقل نموده که آنحضرت فرموده که هر گاه در وادی باشی که از شیر تیر  
 بگو او خود برب الدانیال و بلحبت من شراکتم از شیر بسیار  
 سباع محفوظ مانی بدانکه شیر اسامی بسیار است از آنجمله ابو  
 نصر فراسی نام در شته نظم کیش در یک میت آورده چنانکه گفته  
**شعر** غضنفر و اسد و لیث و عارث و دلهماش هزبر و قسود

حیدریت و ضعیف شیر **التعبیر** اگر در خواب بیند که شیر اموار شده  
 و غیره بر او من غاب شود و اگر ترسد در بلیه افتد اگر چنانکه شیر او شرت  
 هرگاه آن شخص مذبذبه باشد آزاد کرد و آنگاه از سلطان خائف کرد و اگر چنانکه  
 که شیر با او تعلق میکند امرش پراز و ظاهر شود و بر احد اغالب  
 و اگر چنانکه شیر مجوز پادشاه شود اگر چنانکه پاره از بدن شیر در  
 کنار خود نهاد اگر زارش حمل دارد پس آورد و آنگاه پسر پادشاه و کنار  
 کرد دیدن شیر در خوابگاه بود که دلیل سلطان شیدیه لباس بود که  
 امین از او نباشد و گاه دلیل موت بود و بجزت مرخص اکثر دلیل شفا  
 بود **واقعه علم الازکیب** بغاری خرگوش و برنگ تو شقان گویند  
 جمیع علمای شیدیه و قلیا از عامه گوشت او حرام میدانند اما  
 خرگوش حری باقیان حرامست و از جمله سموم است بن او مثل  
 بن او مثل بن هایت سرش مثل سر خرگوش تری از جمله خواص او  
 آنکه چون او قصیر البیدین و پایها او اطل است و لهذا بر فراز بهتر  
 دو و قضیب او مثل قضیب ربابه یک نصف و یک نصف استخوان بود

کیماں

کیماں ز باشد و کیماں ماده و بیابانند که از کثرت شهوت که با دست  
 در ماده حمل نر او با ماده جمع شود اگر زن است تن منیر مایه انچه  
 نر او را بیابانند پس زاید و اگر انچه ماده شش را بنوشد دختر  
 زاید و اگر خون او بیابانند سرگز بار بگیرد و اگر مغز سر او بخورد و  
 باشو سر مباشرت کند بار بگیرد و اگر مغز سر او ابر بیان کرد بغسل  
 بخورد از تعاشش ابر طرف سازد و اگر خون او بر منق اسود طلا  
 کند نافع آید و اگر گدایک از مغز سر او با وجهه کافر مخلوط راست  
 بخورد که او را ایند دوست دارد و سر ز را که نظر روی افتد  
 طلب مباشرت می نماید گویند که او حیض می بیند و گوشت علف نر  
 خورد و در وقت خورشیم او کثا ده میماند با باشد که صیاد بین  
 جهت کمان بر دکه سپار است نر او نرود زخم اهل جاهلیت است  
 که جن از وی گریز است و لهذا کعب پای او را نرود خود که میباید  
 و میکشند اند که سر که کعب او را با خود دارد از جن و پسر و سحر چپ  
 بدخون نظر ماند و این کمان باطل است اما اگر در وجهه از مغز سر او در وقت

شیه کا و مخلوط ساخته بیاشامه میسینه بحالت جوانی بود در شهری برد  
 ظاهر نشود و اگر سرکین او را بر زن بندند باز نگیرد مادام که با وی باشد  
**التعبیر** اگر کسی خرگوش را در خواب پند بزن جمیله ملاقات کند  
 و اگر او را فرج کند زنا را ترویج کند اما باقی نماز اگر کند که گوشت  
 او را بطبع ساخته بخورد روزی با حساب نصیب وی بشود و اگر  
 پند که او را رسید کرد یا بجهت او هدیه آورد روزی وافر نصیب  
 شود و اگر عریض بشود ترویج نماید یا سر زندی او را روزی شود  
 و قرض او داده شود و بر دشمن غالب گردد و **آگان** فرماده ذکر او  
 در باب حاد حمار باید لکن دیدن او در خواب دلیل نیکو  
 النفع است **اقفال** و **اقیل** اشتر جان در الف مکسوره در  
 ذیل ابل باید **ابسه** بفارسی مار و بترکی ایلان نامند **این** مار  
**افعی** مار ماده روشن **اسود** مار سیاه **آرقم** مار الج  
**آزبند** نوعی از مار **اصله** مار بزرگ سر کوتاه جسمی که بر سواد  
 دود و کشد گوشت جمیع نوعش حرمت افعی اخبث انواع

اوست و او چهار ماه از شدت سرما در خاک مخفی باشد پس  
 هر دو این حیثیت تاریک شود خود را بر درخت رازیانه میسازد  
 و چشم خود را بدان درخت مالده روشن شود و زخمش  
 نقل کرده که هر گاه هزار سال از عمر او بگذرد که در از جانب  
 حق تعالی ملامت شود با گم چشم خود را بر یک رازیانه تر بالده رود  
 او معاف و دلت نماید و باشد که در صحرا ایستد که تا محل درخت  
 رازیانه هزار فرسخ باشد خود را بر درخت مذکور رساند چشم خود  
 بر یک او مالده با امر الله تعالی روشن شود اگر دم او را بر نهد  
 خود کند و اگر دندان او را بکنند بعد از سه روز بر آید اگر او را  
 بکشند تا سه روز حرکت کند و دشمن ترا از همه چیز آدمی ممانع  
 بود و کما و حوشی او را بر عت تمام بخورد و کتال خون او جلا  
 ببرد و اگر کسی دل او را شک نموده با خود در پیش سحر میسازد  
 اثر کند دندان طرف چپ او را اگر ساییده بردندان که در دندان  
 بالذو ج او ساکن شود اگر بر زن او بر زن باز نگیرد مادام که با وی



بشد طلا پیه او دفع کزنده همو ام کند اگر از موضع موی کسند پیه  
 او به موضع طلا کنند دیگر موی بر نیارد اگر دندان او در صحت است برنج  
 باخورد و در تب سازوی نایل کرد و در کمال شوخی بای گوشتش معوی جرم بود  
 و اگر کسی نوشادر در دهان کبر دانا آب شود و در دهان او پاشند الخال میزد  
 اگر پوست او را با سرکه بچوشانند و مضمضه کنند در دندان را سپاکن  
 کند الخال پید او جلاء بصر دهد و طلا پید او بوسه سیرا سودمند بود  
 اگر سر و دم او را زده بر این کند چون پستی خورد شفا یابد از جله  
 فواید عجیبه تجربه آنکه این طلسم را بر چهار پارچه کاغذ نوشته در یک یک  
 ضلع خانه گذارند حیات ازان خانه پرون رود و پیش ماری داخل

آنخانه نشود طلسم نیست بده  
 و باقی موصوف باب حادثه  
 حیات الله تعالی باید **التعظیم** دیدن او در جواب حیوة و دولت  
 و فرزند وزن باشد و اگر چنده که با او نزاع میکند و میخواهد که دیرا بگذرد  
 با دشمن خود نزاع کند اگر دید که ماری گرفته هر جا خواهد میرد و از غیرت

یا قضا یا حقیق			
۹۹۹۱	۱۱۸	۱۱۷۱	۱۱۷۱
۹۹۹۱	۹۱۸	۹۱۸	۹۱۸

او بولتی و معافتی رسد و کسی که ز جواب پند که ماری از دهن او  
 پرون آمد اگر شخص سار باشد فوت شود زیرا که حیات است  
 دهن او پرون آمده اگر چنده که مارها در میان درختان و درخت  
 میروند دلیل آن میل است زیرا که جریان حیات آب است که در آن  
 کل شیئی حقی و اگر چنده که مار بر فراش خود کشت زوجه اش فوت شود  
 اگر چنده که ز نیش مار زهید او را فرزند عاقه بهر **شهر** زنان با  
 در اید دوشیاید اگر وقت ولادت مار زاینده ازان بهتر نزدیک  
 خردمند که فرزند انا هموار زاینده اگر چنده که مکانی مار فرود آید  
 رئیس آن محل بمیرد اگر چنده که مار او را فرود برد سلطان کرد و اگر  
 مار با او حرف زد مسترت عظیم او را رسد و الله اعلم **ارضة** جانور  
 که کلیت که خوب میخورد بهتر که اخراج خوردنی باشد اکثر در زیر زمین  
 و لند او را راضه نامند چون یکسال برود بگذرد و وبال طویل برآورد  
 و بپرد و این همان داب است که دلالت کرد جن را بر موت **سلیمان**  
 علیه السلام وقتی که تده عصای او را بخورد و حصا بشکست **سلیمان**

پیشا و حکما قال الله تعالى ما اكله على صوته الا اذ ابتغى فاكل من ثلثه نخل  
 از آن رفته که چنانچه است که از عقب رفته می آید و از رفته بر می آید و می برد  
 بسوراج خود و اگر از پیش آید معادمت نمواند کرد و از نشان رفته است که  
 بجهت خود خانه از خوب در نهایت خوب بنا می کند از چوبهای که جمع کرده  
 شش خانه نمیکند که از اسفل تا اعلای بود در یک جهت شش مرتبی میکند و در  
 خانه اش قریب بود و در اوایل سخن <sup>موند</sup> قیوم بجهت موند خود از وی  
 گرفته اند اکلش حرمت و عریان در حال خود گویند فلان <sup>موند</sup> اکلش  
 رفته است یعنی خورنده تر از رفته است **التعجیر** دیدن او در خواب  
 دلیل منازعه بود در علم و طلب و اندام **اساویج** که گوی سرخ که در  
 سینه زارها و تره زارها بود و برتر که چمن قوردی نامند که است  
 که سرش سرخ و جسدش سفید در یک در زمین نمناک باشد با صنایع  
 زنان تشنه کنند اکلش حرمت جهت آنکه از حضرت است هرگاه او را بسا  
 و بر عصاب بریده گذارند در ساعت نفع بخند اگر او را خشک کرده بود  
 بسایند و بار و عن کجند مخلوط ساخته بر قضیب لاکند معظم و غلیظ

اساویج

اسارویج او کتاب نزهة القلوب خرمین گفته اند و در خواش نوشته اند  
 که اگر او را بر سینه زار بنهند آن زن آرزوی مباشرت او کند  
 و حق است که او غیر شحمه الارض است که در شبین باید **التعجیر**  
 دیدن او در خواب دلالت کند بر زرد و شخصی که دزدی کند و به ریا  
 خود را بوزع است پسته باشد و اهل تعجیر گویند که او کم به نیت که در چار  
 زار و میوه زارها بود و ولد علم **انپس** مرغ نیز چشمت که او را  
 او با و از اشتر میماند و جایگاه او نزد نهرها و رودخانه است و  
 جایی که آب و درخت بسیار باشد در لغت آخری آورده که پیر قوشدر  
 که آغا جلده او لور انواع نغماتیله او قرگاه دوه کبی گو کر و گاه آت  
 کبی کشته آدم نوعیله مونس او لور اسط گفته که او از شقاق و غرأ  
 بهر سد زود انس کرد و ادب قبول کند بصوت مثل قمری نصیح است  
 خوردن او میوه و گوشتت و در پیا بانها میباشد اکلش حلال است  
 نزهة اگر علما **اودک** نوعی از اشتر که رنگش از غایت سفیدی  
 بسیار میزند بهترین انواع اشتر است در سیر و عمل و گوشت او

بهترین انواع گوشتهای آستران بود که در او در لف مگسوره در بل  
 بیاید **آئیسک** نوعی از ماسی بزرگ بود و حیوانات بحر همه با هم ضدند غیر  
 او از خاصیت او آنست که دو کس که با هم این عداوة باشد چون این  
 ماسی اطمینان نموده بخورند الفت چه آید **آئیل** کوزن و بتر که مر آن  
 او را آنکه گویند اکثر احوال او شبیه با جال کاکو است و سرگاه او <sup>بیشترید یا مگسوره</sup> احوال  
 بترند خود را از سر کوه اندازد ضرب بر دوزند بعد در عقدهای که در شاخ  
 اوست کیسار عمر او باشد مثلا اگر ده عقد باشد ده سال با ماند و پست  
 عقد پست سال و قس علی هذا و بکنار در یا آید تا ماسی ایند و ماسی بکنار  
 آید تا او را ایند و ماسی بمانان اخیال ادا اند و پوست کوزن پوشند و  
 بکنار در یاروند تا ماسی صید کنند و او عادت بخوردن مار کرد  
 چینی بر سوزن مار نهند و نفس مار را از سوراخ تپحل مکشند مانند آهن  
 که بقصایطی صید و از دم مار گرفته شروع در خوردن کند و ما  
 اضطراب کند تا جای که از اعضای وی بگذرد و چون تمام خورد  
 صدتی در وی پیدا شود و شورشی در چشم وی برید آید <sup>آب</sup>

از چشم وی رواند شود در کوی که در کج چشم اوست جمع شود و بید  
 و بر در ایام مانند چرک شود که در گوشش می باشد پس بسته شود مثل  
 موم بردارند و او تر باقی است بچشمه ز سر جمیع حیات و باد ز هر  
 حیوانیت بهترین نوعش زرد باشد کاشش در بلاد دهنده و سنده  
 فارس بود اگر او را بر وضعی کند آنکه مار و عقرب گزیده باشد نفع عظیم  
 بخشد و در دفع سموم خاصیت عظیم دارد و این حیوان را بعد از دول  
 دو شاخ پروین آید مثل دو بیخ و در سال سیم شاخ منشعب شود و شاخ  
 او همیشه در تزیاید بود تا شش سال پس در آن وقت دو شاخ مثل دو  
 کرد در سر او پس بعد ازین هر سال یک مرتبه شاخ بنماید بعد از او  
 دیگر شاخ بر جوید و هر دو شاخ خود را بر آفتاب بدارد تا سخت  
 شود و حکم کرد در ارسطو گفته که این نوع کوزن را با دوازده ساله  
 میکنند و میخواهد مادام که سزایشند پس هیاهو این او را برین  
 طریقه مبارزه آوازها مشغول میسازند چون دیدند که گوشتهای او  
 پست شد از عقب او می آیند و میکشند و تصنیف این بود که گوشت

بخند و اگر کسی زهر خورد جانند  
 او را در دهان کبود دروغ

دند پستان و شاخ او بخت بکله مصمت است و این حیوان بسیا  
 خرمه میشود و چون خرمه شد از ترس صیاد بقلال جبال میگریزد و گوشت  
 او هلال و پاکیزه است از جمله خرمه او آنکه اگر شاخ او را بخورند نمند  
 جانوران گریزان شوند اگر چه صاحب سم باشند پس من شاخ خرمه  
 او بعد از آنکه صلایه کرده باشد هیچ دندان حکم کند و چرک دندان  
 چندان از این نماید و اگر کسی پاره از عضو او نبرد خود را در دهان  
 نبرد مادام که با او باشد اگر قضیب او در خشک نموده بخورد تیرگی قوه  
 باه که از خون او را بخورد سنگ شانه را بشکند باقی خرمه و پلستر  
 در بقره و حشید باید **اطلس** و **اغبس** گرگ تیره رنگ که سیاه  
 مایل بود در باب دال در ذیاب باید **اوس** نیز اسم گرگ است  
**آخو زمان** کرک و کلان **اقنیل** و جاموس فرموده در فاجم  
 باید **انخطب** در کوب و تبرک اعاج دین و او شتر ق است  
 ضرر دینر گویند و در باب شین و صا دیاید **اجدل** خرغ و نیز  
 آنکو نامند و او را صغیر گویند و صا دیاید **انجیل** اشتر ق

کوشین

که در شیرین باید **اخیمز** مگر سبز در ذیاب بابت ال باید **انفع**  
 خرغ **اعشر** مرغ آبه در از گردن و طپور باید **اطنیش** این سبیده  
 کشته مرغیت او بومی سبک قوت است **املوک** جانوریت در یکدینا  
**آودغ** موش دشتی در بر بوع باید **انکلیس** مار ماهی در بحر می چرم  
 باید **انوف** بر وزن فاعول زخمه را گویند در باب ایاید بعضی  
 گویند مرغ سیاه زرد متقار است که در گردن مثل یال چزی از موی دارد  
**انقد** خارشپت در باقی ف در ذرقغه باید و نیز کسی که از درد  
 دندان ناله کند او را **انقد** گویند **فایک** از جهت درد دندان  
 این حروف بر دیو از بنویسد **ب ر صی ل ا ر ح م** و بفرمای  
 آن شخص که دندان او درد میکند تا آنکست خود بر بالای دندان  
 که درد میکند بگذارد پس سمار بر حرف اول کج بود بگوید کوفتن  
 سبک و در آنوقت این آیه بخواند که **ولو شاء جعله ساکنا ولدنا**  
 سکن فی اللیل والنهار وهو التمسج العلیین و در حالت کوفتن  
 سماره نوشتن حروف غیر بر دیو را بخواند پس **ح ن س** سماره دیو

فایده

بهر دندان

اندک بند شد پس در دساکن شده یا نه اگر گوید که ساکن شده پس برسان  
 مسامره بگویند تا آخره اگر گفت نه بر نقل کن مسامره از و حرف دیگر  
 باو نیز چنان کن تا آخر هر جا که در دساکن شود که البته در یکی ازین حرف  
 در دساکن شود پس نام که مسامره در دیوار است در دساکن است  
 و چون پروان آرد در دعو کند **الفصل الثاني في علاج**  
**المكحول انان** مردم از جمله خواص مجربه یکی آنست که هرگاه  
 تصویر صورتی که در نیکو زوی کشیده در وقت مباشرة مقابل روی  
 زن نهند بچیشی که نظری بر تصویر بود و فرزندى که از آن لطفه  
 صورت بندد و شپیه صورت بود و در اگر عضا متشابه بود بان صورت  
 و اگر دندان میت را کسی دندان او در دکند با خود دارد در او  
 ساکن کرد و نیز اگر دندان آدمی و استخوان طرف است بهر  
 در زیر سر نایم کند از پدید آید و تا بر نماند آب دهن آدمی نافع  
 از گردیدن هوام و دیسل هرگاه بناشت با بر آنها طلا کنند این نیز  
 تجربه رسیده و تناول شیر زنان با عسل سنک مثانه را بشکند

پروان آرد بعضی گفته اند هرگاه بیماری از خون آدمی شریف متوزج در  
 فصد بیاشامد در ساعت شفا یابد و اگر بول آدمی را بر گردن یک دیوانه  
 بماند نفع عظیم بخشد و دیگر آنکه بریزه ناخن را بر کاه شخصی سوزانند  
 افسانه از و بخورد بغایت دست در روی کرد و آشامیدن بول  
 او نافع گردین جربج اوت السوم است اگر بول او را چشاندند پری  
 صاحب نفوس مایلند در د و ضراب او ساکن شود و نیز نافع بود  
 جمیع جربجهای که حادث شود در کشتان قدم و جراحی که در  
 گرم باشد خاصه بول که نه و نیز نافع است جهت گردیدن آدمی معوق  
 او را هرگاه با خیار آسیا می کنند بر درم پستان نهند نفع دهد  
 و اگر بر پستان زن طلا کنند شیر خشک شده معاودت کند و اگر  
 مقداره خودی ز سر کین آدمی با سر که تند مخلوط ساخته صاحب قلع  
 و عیبه لبو آلت مدحمت یابد اگر از بخور غایط صبی در وقت تولد  
 خشک نموده بماند احتمال نماید بیاض صین را زایل کند و اگر  
 بر گردن مسک ناله شفا دهد اگر لعاب این روزه دارد گوش چکانند

سخاو در آنست که باسد یک بوبند  
 را که زنده بختند اگر عسل خورند  
 ز خاج خلق طلا نموده آن نافع بود

کرم را پهن آورد و اگر باز او نه مخلوط ساخته بر بوسه کس که از بخت  
دهد این نهیم کشفه که اگر آنچه از ناف کودکی که اول بار پدید باشد بر دیده  
باشند در زیر کین گذارند هر مردی که آن آنگشته در دست کند  
از قولنج در امان باشد بشرطی که آنگشته در کین او طلا یا نقره باشد و اگر  
زنده بموی آدمی بخورد از جوع و معمای حم ویرانغ آید اگر زن اول زنده  
از نفاس خود بر هر دو پستان طلا کند دیگر بار بکشد و اگر اول زنده  
کودک که پیشه قبل از آنکه بر زمین رسد گرفته در زیر کین نهد مرن که  
آنگشته با خود دارد منع کند او را از آب تنی دام که با وی باشد  
عوق زنان اگر بر جرب مانند شفا دهد و اگر بول کسی که بهر بیت سال  
رسیده باشد صاحب برص یا شامه شفا یابد و اگر بول آدمی با فاکتر  
میوه مخلوط سازند در موضعی که خون وی روان باشد پاشند باز  
دارد فاکتر قیسوف و فاکتر شونیز با زبل که آدی منبت طبع است  
اگر خون حیض بر موضع گزیده مسک دیوانه یا بر بوق و برص طلا کنند  
نفع آید صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر کسی اعراف ببردند

اورا با خوش بر خرقه نویسد و برابر نظر او که ارند باز آید تا بد  
اند تعالی و اگر نطفه او را بر بوق و برص طلا کنند بر شود و اگر بوق  
سپنج مخلوط ساخته خشک نموده بزوجه خود دهد آن زن از عشق  
وی نیار آمد و شوهر را بنجایت و دست دارد **فایده** اطمینان گویند  
هر گاه کسی خواهد که بداند که زن با میکید یا نه بفرماید زن را تا یکد آن  
سیر در میان پنجه بردارد و تا هفت ساعت نکند در او بعد از آن اگر  
از دهن او بوی سیاه یا عجاج نماید که با بکیرد و اگر نیاید با بکیرد  
**تتمه** آدام به بینه مثل آدم خاکست لالا کند او را دم  
در دریا می شام در بعضی اوقات می پند که او را ریش سفیدیت او را  
شعخ البحر نامند سالی که او را به پند مردم خوشحال نمایند که آن مکتب  
از زنده و فراخی آن سال بود که نیکو بخت بعضی از طولک آدم آید آورده  
بودند و فرستاد که احوال او را بدانند زنی بوقه او در آوردند فرزند  
از ایشان متولد شد که بزبان پر خود متکلم میشد پرسیدند که پسر  
چه میگوید میگویی از چه جهت است که دند آنها حیوانات همه در

فایده

بر بهت و دندان آدمیان در روی ایشانست حاصل که ایشانرا  
عقل نیست و خواهی تعبیر و سایر احکام او در باب میم در نبات الما بیاید  
**التعبیر** اگر شخصی معروفی او در خواب پند بینه او را پند مذکر باشد  
یا مؤنث یا هم نام و یا نظیر او را پند و اگر شخص مجهولی را دیده دشمن  
خود را پند اگر مرد پیری جسی را پند سعادت یا بد و با باشد که تعبیر  
بصدیقی نماید و اگر پیری ضعیفی را یا شخصی کوچک و صورت ضعیفی را پند  
این دلیل نقص است در حد انسان و اگر کودک پند خویشان او  
آیند اگر بالغ پند بشارت و قوت باشد لکن تعالی ماستری بد عالم  
اگر پند که کودک نیکو صورت داخل شهر شد هر گاه در آن شهر بیتی یا  
طاحون و قحطی بود بر طرف کرد و اگر پند که از آسمان بر زمین آمد بایز  
زمین پر و ن آمد شماره به بشارت صاحب غم باشد و یا بتصرف  
آدمی ملکی بود و همچنین اگر بجهت خبری پند که آسمان سوراخ شد  
و جان سوراخ رفت و آن سوراخ مسدود شد آن شخص بمیرد اگر شخصی که  
سپار باشد در خواب پند که کودک برهنه او را گرفت یا گردن او را زد

آن ملک الموت اگر جوان ترک یا مرد بخیل پند دشمن بد بایت بر پند  
اگر جوان ضعیف را پند دشمن ضعیف دیده اگر جوان کندم کندم  
پند دشمن غنی پند جوان سفید روی و خند پوست دشمن دیندار  
زن در خواب دنیا نیست زن مجبوله بهتر از مرد دفع بود اگر مقبوله بود چیزی  
مقبولی است او آید و اگر قبیح بود چیزی و اگر زنانه بود باعث زیاده  
خیر و صلاح و خفت بود از برای اهل خود و مال صحت از برای غیر خود  
اگر زن زن جوان در خواب پند دشمن خود را دیده اگر مجبوله باشد  
و اگر شخصی زن فرید در خواب پند آن سال بر نعمت بود و ارزانه و اگر  
لاغر پند قحط و تنگ بود و اگر زن مکشوفه الوجوه پند دنیای بی  
دست او آید اگر زمان به استقبال او آید دنیا او را استقبال نماید  
و اگر استند بار کند استند بار نماید دیدن ایشان بد صورت ام  
مگر دست میاه بد تر بود و اگر شخصی مجهولی را پند تعبیر کرده اند ملک  
اند ملائکه از جهته انزاع شهوت اگر پند که او را خصی کردند و میرا  
مذلت رسد نصاری گویند او را منزلت عبادت و خفت فرج رسد

اگر میند که سر آدمی در دست او دست هزار دینار یا هزار درسم یا صد تن  
 بدورسد دیدن سرهای بریده دلیل برین مردم رسا بود پس اگر در ارد  
 چیزی از نموی گوشت او مال از قوم رسا بد و عاید شود و اگر خود را جسم  
 و بزرگ و نیکو میند بریاست پس و اگر میند که سر خود را برید اگر  
 بنده باشد آزاد شود و یا عکسین بود غم وی زایل شود و اگر سچار بود  
 شفایابد و اگر خادم بود از خدمت جدا شود و اگر میند که سر خود را سبک  
 میکوبد از نماز عشا خوانده است اگر میند که سر او شل سر سگ یا خوک  
 یا اسب یا شتر یا پستری یا چار شده او را شقی دست دهد و اگر میند  
 که سر او شل سر مرغ شده سفر بسیار کند خوردن سر حیوان چیز نیست که  
 امید باوند نهشته باشد و درازی عمر است اگر کسی میند که سر او شل شتر  
 گردیده اگر از اهل بیاست است بریاست سد اگر میند که گوشت خود  
 میخورد غیبت او کند و اگر میند که او گوشت دیگری میخورد غیبت دیگری  
 کند اگر میند که زنه گوشت زنی میخورد آن دوزن مساقه نمایند  
 و اگر زن میند که گوشت خود میخورد آن زن زنا کند و الله اعلم

**اوردنه** مرغ آب خنک دتر که ایوار و سا کونید کفش صلا و بسیار  
 شناوری دوست دارد چنانچه بچه وی از پشه پروان آید فی الحال  
 شاکند سرگاه ماده او شروع در پرورش بچه خود نماید ترا و طریقه  
 العینی از ماده جدا نشود و در آخر ماده بچه پروان آرد گوشت  
 او گرم و تر است با فراط بقراط گفته که گوشت او اجود و ارطبت  
 از طوم سیر طیور و لهذا مولد بلغم بود موافق مزاج کس نیست  
 که بیش از مزاج حار باشد بهتر است که قبل از طبع زیت بگو  
 او بالند و در او وی گرم بسیار کند تا غلظت او تخفیف یابد  
 چه در هر هضم کثیر الفضول موافق معنی نیست و سرعت مولد  
 حیات کرد و بعضی گویند که خصیة او را بر این کرده اکل نموده  
 باز وجه خود مقاربت کند در حال با بر کیر در گاه صاحب داد  
 الشعب و ذات الحب روغن او را اطلاق کند آنفاج گیرند او است  
 بر کل زبان او دفع تعطیر بول نماید و در جوف او سکر زه است  
 که مانع اسهالست و مپضه او معتدل الحوازه است لیکن غلیظ است



بهتر است که نیم برشت باشد و اگر قوایج یا باد گرم داشته باشد با سحر خود  
 ضرر نرساند و موله جن غضن موافق امر نه محروم بود پخته او و پخته  
 شتر مرغ هر دو غلیظ و دیر هضم است کسی که اکل او را دوست دارد می  
 وی بخورد بداند که زردی هر پخته بهتر از سفیدی او است لیکن سفیدی  
 او را رطوبت پخته بود و تغییر او در بطریا **این آوی** شکل بهتر است که  
 چقال کونیند او را ابن آوی کونیند جهت آنکه موی میکند با فرمای کنگر  
 انضج خود و فرمای کند مگر شب وقتی که تنها جانم و حرمت کیر و آواز او  
 مثل آواز کوه گان بود چکها و ناخنهای دراز دارد و میدود و از پنجه  
 طبع صید میکند میخورد و مرغ خاکلی اندر و باه چند آن خوف ندارد  
 که از شغال چه هر گاه بالای دیوار یا درخت باشد بر بالای این  
 بجهت و بگشاید اگر چه در حد بسیار باشد گوشت او حرام بود و از  
 جمله خواص او آنکه اگر زبان او را در سر خانه که گذارند خصوصیت می  
 آید اکل گوشت او نافع خون و صرعی بود که در او اخرا ماه حاضر شود  
 اگر چشم است او ضایع بان خود دارد این کرد و از چشم محفوظ

باشد **ابن ابی اسلمه** پرستو که بترکی قولان قوایج مانند جمعی است  
 این چیه گفته که اباسل که در آیه و آنخ هدایه **ارسلنا علیهم اناسیل**  
 مراد طیر است که ما پس زمین و آسمان در هوا تعیش کند و پخته و جوجه  
 برارد او را پنی مثل سایر طيور و گفته است کف کلابت حکم گفته  
 که آنها مرغان میزند که از دریا پر و ن آندند که روش آنها بطریق  
 روش سباع بود این عباس گفته که شپه مرغ غایب کردن و پاهای  
 دراز دارد و بعضی گفته اند که شپه خفاش بود عباده بن موسی  
 گفته که گمان میبرم که زرا زیر باشد که نوعی از عصفور است عایشه  
 گفته که شبیه طيور است بخطاف که پرستو بود و او سنو نوست  
 که الآن در مسجد الحرام مای که درین بیاید و پس راهب  
 نصار را که گویند و لهند که عیسی علیه السلام را پس الابلین گویند  
 و خطاف تغییر دسایر خویش او بیاید **ایبل** اشتر و بتر که دو  
 تا مانند از جمله سباع قادر چو نمند که **فلا ینظرون الی الابل کیف خلقتک**  
 ابل است که او را گشتی روی زمین گویند تا ده روز بر شش صبر کند

و هر گاه که در صحرای پابان باشد چنانکه اگر چه کبابان تلخ بود و سایر  
 بهایم بخورند با جماع و نص قرآن که **ذُاجِلْتُمْ بِمِثْلِهَا** حلالست این میوه  
 و غیره گفته اند که ناظر وی بر بیسمل افتد در حال میوه را اگر نوی گفتیک  
 سوخته بر جراحی که خون او روان باشد بپاشند باز دارا اگر شیم او را  
 استین فاشش که از غشش زایل شود اگر است از بول شتر زاشام  
 در حال پستی او بر طرف شود اکل کشت او باه را زیاد کند و غوطه را  
 قوی و بعد از جماع بول و نافع ورم بکشد اگر مغز ساق ز او را بر  
 زن در میان پنبه یا پشم سه روز متوالی بعد از ظهر بر دارد و شوهر با  
 با شترت کند با بر کرد اگر چه نازانیده باشد در ذکر آن که یقین  
 او گذشت **فارجع الیه النعیم** اگر در خواب بپند که مالک کله شتر گویند  
 کشته یا حکم حاجتی ذوی اقتدار کرده و مالک موال شود و اگر بپند که مالک  
 یک شتر کشته عاقبت نیک و پستای دین و عتقاد بود اگر بپند که شتر  
 برهنه چنانچه بر جمعی از اعراب اهل بادیه عالم کرده و اگر شتر بیما  
 در شهری بپند دلالت کند بر امان حروب بسیار را طایمه و س گفته

بترسد

کی

کسی که بپند کوشش شتر می خورد پاره شود دیگری گفته اگر بپند که مالک کله شتر  
 او را قدرت و سطوت حاصل شود محمد بن سیرین گفته که اکل لحم او در خواب  
 ضرر ندارد لقول تعالی **الانعام خلقها لکم فها فای و منافع منها**  
**ما تکلون** باقی خواص و تعبیر در تعبیر و تبیین باید **انفسا کرک**  
**انفسه** مؤنث و ذکر او در ذب باید **الفصل**  
**الثالث فی الالف المضمومه اوردیه** بزکوسمی و بترک داغ  
 کچسک کونیا کلاش حلال اگر شخ و ناخن او را صلا نیوده در روغن  
 مخلوط سازند و بر بدن و ساق کسی که از پیاده رفتن او را تعبیه  
 حاصل شده باشد طلا نمایند رنج او بترتبه زایل شود که گویا هیچ راه  
 زرقه باشد باقی خواص و تعبیر او در باب او در ذکر و عمل باید  
**الحوم** سنک پشت صحرا یا بترک تو سبانه نامند بعضی گویند  
 مانی درشت پوست که از پوست او بخت حملان موزره و وزند  
 و بعضی دیگر گویند خار پشت است و دیگری گفته کاد کوهیست از جهت  
 غلط پوستش تشبیه باسی کردند بین نام پستی شده اکلش حرام

1

در بابین وقاف در ذکر پسخات و مقصد پایدانش اند تعالی  
**انت** مرغیت که بیامی مذوق در کردن داروش طوق و بسی که  
 نوعی از کبوتر است منقار و دو پای او سنج است مثل کبوتر الا که بد  
 بدنش سیاه است از او از او ناله آوه آوه میسرای شود در وقت  
 آخری آورده ایامی و بوزن قرظ قوشد که صومندان او او  
 آوازی کلور و الله اسم **الکباب** **الثانی من کتاب**  
**خواص الحیوان فی الباء المعجمه** و فیہ ثلاثه فصول **الفصل**  
**الأول فی الباء المفتوحه البازی** باز و بز که  
 قاجای نامند لغوی فصیح و تخفیف یا و بعضی یا و بعضی بیاید شده  
 نیز گفته اند و شتقاق آوازا و از بز دان است و او در بزگراشته  
 و این طایر جوارح است و لند مختلف الاشکال بود جمیع انواعش  
 هرست چه حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه از اکل هر سباعی  
 ناب منج و نمی نموده عدی بن حاتم گوید از آن حضرت از صید باز پرسید  
 فرمود که **ما آنتک علیک کل** یعنی آنچه باز کند از جهت تو از صید

بجز آنرا که حدیث است در آنکه در پنج قسم است بازی و رزق و بیان  
 و بنیاد و صنعه که چرخ است مزاج باز آخر از جطیو خرمنه است و  
 لند از تشنگی به ثابت و مکان او شاخها درخت بلند چیده است و  
 جایهای سایه و او خفیف الجناح و سرع الطیر است و از اقسام خرمنه ماده  
 بجز آنرا از زبده و باز را امر اصل بسیار برسد و لاغوشد و گوشت  
 بریزد پس انواع او است که پرش کم و چشمهایش سنج بود و  
 و کمتر ازین آنکه که گوید باشد و چشمهایش سنج و آنچه ازین دو قسم  
 کمتر است است که زرد باشد و از صفات محمده باز است که دراز کردن  
 و فراخ سینه و بویه المنکبین یعنی میان دو دوش می فراخ باشد و  
 نامش محمده و علی شکل باث در آنهاش دراز و پرش فرو که گشته  
 زرد همین وی درشت و کوتاه باشد و بچه او را اعطای نامند  
 الکحال نیزه او چشم را از نزول آب نمک دارد اگر زرد از سر کین او  
 در حالت افکندن بیاشامد باز کرد اگر چه عاقر بود اما **باشق** بفتح با  
 و کسر شین معامعرب باشد است و تبرکه قرص نامند او نیز مثل باز

عمل

اندک صبر بر تشنگی و کثیر الاضطراب گاه آهنگد که دو گاه در حشت و اگر از  
 که چکی انس گیرید و صیاد بر آید بسک بر و نیکو شمال لایق است که مالک  
 خدمت او کند زیرا که او صید کند بهترین آنچه با صید کند از درج  
 و کبوتر و غیره بهترین او صافش است که در منظر کوچک و در میزان  
 بزرگ و ساقها او دراز و رانها کوتاه بود و یکدستم از مغز سر او مخلوط  
 باندک آب سرد نافع خفقت است که از سودا بهم رسیده باشد که حال  
 زهره او دفع تیرک چشم کند **بیتق** اندک از گنجشک بزرگتر  
 شکار کند **التعجب کسی** که در خواب باز میزند اگر از اهل اماره باشد سلطان  
 گردد و اگر چندی که باز از دست او گنجشک از دست برود و اگر چیزی  
 از پروی در دست بماند قدری از مال در دست وی بماند اگر او  
 ذبح کند بر در و طفر باید ذبح باز تا دیسل است بر موت ملوک و طوم  
 ایشان احوال ملوک و دین او برای اهل بازاری است و دین  
 باشتن دلیل سزای مذکور بود و او را چندان قوتی نباشد و طبع  
 شپه است بعضی که همسر و ضعف جوارح است در حیل و قوت

در مزاج

و در مزاج آبس از نوبه طیور دارد و در بعضی اوقات صید عصفور کند  
 با باشد که از زمین بگریزد و او شپه باشت است در شکل آنگاه در  
 جبهه از دو کوچه است و آنچه صید کند عجلت ترکان تر جهای گویند  
**بالاخر** در حدیث آمده که یهودی نزد حضرت محمد ص نبوی آمده  
 پرسید که چون روز قیامت زمین عم یک نبره واحد خواهد شد از برای  
 ما حضری اهل جنه پس آن خورش ایشان چه چیز بود آنحضرت فرمودند  
 که بالام و نون پرسیدند که اینها چه چیزند فرمود که بالام کایت  
 و نون مای که از زیادتی سبک او هفتاد و نه کس خواهند خورد **و الله**  
**اعلم بالآله** مای و بترک بالقی گویند ماهیت که در بحر عظیم میاشد که  
 طول او چنانه نزع رسد او راغب گویند و این لفظ معرفت و در **صالح**  
 آورده که باله مای بزرگ است از ماهیان دریا و این لفظ عربیت  
 صاحب عجایب المخلوقات آورده که ماهیت که تلاش یا قصد نزع میاشد  
 بود و بعضی اوقات کوشش بال او مثل بادبان بزرگ نمایان شود  
 و اهل کشتی از او ترسند و چون او را بپند بطلمها زنند تا بگریزد از آنها

چون بر حیوانات بگویم که حق سبحانه و تعالی مایه تقدیر فرموده بر  
 انبیا از آنجا که کوشش جسم که هیچ بخای از وی است خالصش در پس عالم  
 مستوجه تصور در یا شود سر خود را چندان بر زمین زند که بمیرد و بر سر  
 ابرفت مثل کوه بزرگ جمعی از زمینیان باشند که مترصد اند بر سر کاه  
 مشا پده ایحال نمایند چنانکه لهای آمین در اندازند و جبهه او را  
 با صل کشته شکم او را بر زنده عنبر از او پیردن آرند در با عین  
 در عنبر و امور متعلقه بوی بیاید **بیغنا** به با اول و ثالث مغذوح  
 و ثانی ساکن و غین مجرط طبع است سبز رنگ شمی بر زده ابو فرج شاعر  
 از جهت فصاحت با آنکه در زبان گفتنی داشته که سین آماجی  
 از اعراب شمشه نامند طبع به بیغنا شده و بیغنا بجهت کبوتر بود او را جهت  
 انتفاع بصورت فراگیرند و نگه دارند چنانچه طاووس پس از جهت مشا پده  
 لون او و کینوع از بیغناست که سفید است یکی کبوت مؤخر الله و خلیفه  
 هدیه آورده بودند مثل فرسید که منقار و پایهای او سیاه بر سرش  
 موها بزرگ فستق بوده الحال جمیع انواع او معدوم است سوئی

سبز رنگ او که موجود است و او حیوانیت نرم خلق و تند فهم او را  
 تمام بر عقل انصافست قابل تعلیم ملوک و اکابر او را که میدارند تا هر خبری که  
 بشنود باز گوید و فحاشی نماید آنچه تنها و کند بپای خود بردارد بطریق  
 که آدمی بر بست چیزی خورد و مردم در مسیلم او بطریق متعدد و حلیه  
 بینمایند فصیح در وصف او گفته **ش** انعتها صیحة **طیحة** **طیحة**  
 باللغة الفصحیة عدت من الاطیاء و اللسان یوهنی بانها  
 انسان ینها الصاحبها الاحبار و تکشف الاستاذ  
 و الامسراز یعنی وصف میکند خوش صورتی ملیح را که ناطق بود در زبان  
 فصیح گو یا شمرده شده بود از مرغان و زبان او میترسانید که مکرر است  
 که اعلام میکند بصاحب خود اخبار و ظاهر میسازد پرده و میکشاید  
 اسرار را اکثر بر اوج حرمت جهت جفاست طرش و بعضی حلال دانسته  
 زیرا که همیشه طیبه خورد و از ذوات الخالب ذوات السموم است  
 اگر کسی زبان او را بخورد در جریان کلام فصیح گردد و اکل زهره  
 او مثل زبان آرد اگر خون او را خشک نموده بمانند میان دوده

پیاشند عداوت بهر حال بر کین او مخلوط بسر کبر دفع مرد  
 و ظلمت چنین کند **التعجب** دیدن او در خواب لیل مرد ببرد  
 که ایام در فیلست ناپاک یا دلیل کنیز و غلام یا پیرتیم بود  
**بغل** استر و تبر که قاتر کوشش شدید اگر اهد است آنچه برش  
 خرابند بهتر بود و در از عمر ترین حیوانات اهل است از قتل جماع  
 چنانچه کجنگ کوه تا عمر ترین طوطی است از کثرت جماع و استرا  
 بچ نیست زیرا که شیمیست قن پرورش بچه دارد و همیش  
 تنگ است و خروج بچه متعذر اگر حیوانات استر استن شود در وقت  
 زاییدن هلاک شود و نتواند زایید اگر اول او را خشک نموده از ترش  
 او زنه بخورد و مرکز بار بیکر و چرک کوش او نیز همین غایبست از نگاه  
 زن بردارد بار بیکر اگر چرک کوش او را در پوست او چیده زن با خود  
 دارد و نیز بار بیکر مادام که با او باشد خاکت سیم او را هر گاه  
 صلابت نموده بر روغن گل خمیر نمایند و سبب آفرین و موضعی که مردی  
 نداشتند باشد طلا نمایند موی بر آرد و نیز اگر سیم یا خون او را

زیرا استمانه در گذارند موش و فل آنخانه نشود هر گاه پسم استر زنده  
 بخورد موش سیر موشان خانه گریزان شوند از سحر اطمینانست  
 که کسی که عاشق باشد در موضعی که استر غلطیده باشد غلطد عش از وی  
 زایل شود و اگر مطرب بفرماند در موضع که استر غلطیده غلطد و اگر موش  
 بوده باشد در محلی که استر موش غلطیده غلطد هر گاه شخصی نکام باشد  
 سر کین او را بکند و بر طرف نماید و بر سر راه اندازد هر که پا بر دگذارد  
 نکام باد و انتقال میدهد او از نکام خلاص شود و اگر چرک کوش او در  
 خورد در حال است شود اگر زن مقداری در سیم بول استر بیاشاند  
 هرگز بار بیکر و اگر زن استن بخورند و طفل او دیوانه شود و اگر  
 زن عرق استر بزبان ببرد و بار بیکر و **تعجب** دیدن اسپر  
 در خواب لیل سفر را که دست و طول عمر وی نیز دیدن او را هر چه فرود  
 بفرزند می که زنا کند و اهل او نباشد پس هر که بپند که اسپر  
 شده اگر از پیش آفرین نباشد پس او قهر و غلبه کند بر مردی و سخته  
 نماید و بعضی گفته اند که استر ماده زن نازا مینده است اگر استری که سوا

شده سیاه بود زن صاحب ل نصیب او بود و اگر سفید صاحب  
 و نسب بعضی دیگر گویند استر ماده لیل سفر بود پس اگر از سفر فرود آید  
 از سفر بازماند یا از زوجه اش مفارقت نماید **بفتور** کاد و برتر که  
 سفر مانند هم جنس است برتر و ماده صادق آید ماده اور بقره گویند  
 از ابن عباس منقولست که روزی **علی بن ابی طالب** و **علی بن ابی طالب** با او  
 گذشت که بچه در شکم داشت زادن او نزدیک شده بود از شکم وی  
 بیرون نمی آمد ماده کاد گفت که یا کلامه از حق بیجان و تعالی خواجه  
 نامر آنجا بی **علی بن ابی طالب** گفت **یا خال النفس من النفس**  
 در ساعت آن ماده کاد و باذن الله تعالی بار نهاد پس هر گاه زنی را  
 وضع حمل شکل شود این دعا را بنویس و تعویذ وی ساز که تسهیل یا  
 حل بر زمین گذارد **دعا اینست** **بسم الله الرحمن الرحیم لا اله**  
**الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم** **الم**  
**یلبثوا الا ساعه من نهار بلاع فهل یهلك الا القوم**  
 چون بشوید آبش را بخورد نافع بود و از **علی بن ابی طالب**

منقولست

منقولست که آنحضرت فرمودند که بجز شفاوی مردم هیچ چیز بهتر از روغن  
 کافور نیست گویند بر بان اقا عده آن بوده که در سالی که باران بسیار  
 آتش در کوشکها و میسکند آتش شد و سر میدادند باران می بارید  
 و شیر در غنوش حمل جلال پاکیزه است در حدیث آمده که روغن  
 شفا و کوشش مرض بود از جمله خواص او آنکه اگر کوشش او را با نرد  
 سرخ در مرفا نه که بخور کنند جلوه عمارت حیات و هوام کبیران  
 شود اگر بر ظرفی بالنه یک یک بسیار بر وجه شود شاخ او را بر کافور  
 صلایه کرده در طعام صاحب تب ریج کنند بتاوی مفارقت کند و هر گاه  
 بیاشامند موفظ را از زیاده کند و طلا نمودن خوشتر سخن جاری باز  
 دارد اگر زهره او را بکند ناظلا کند بو بسیار نافع کند و در جوش  
 سکر کنند و اگر در موضع که اثر سیاهی در بدن باشد مالند فکند  
 و رنگ کمال خود آید و اگر با غسل مخلوط ساخته آنگاه نماید تاریکی  
 چشم را از ایل کند و اگر با نظرون و غسل و شرم حفظ مفعول مطلق است  
 نفع دهد آنگاه زهره کاد و سیاه تجدید بر نماید اگر چشم کاد و آید

و با آب چغری نویسند در روز خوانده نشود و در شب نیکو خوانده شود  
اگر موی در اسبوزانند و بیاشامند نفع دهد از درد دندان و اگر  
بپسک بچین آشانند سپهر ز ابر طرف کند و اگر جسل آشانند جت  
الفرج را از شکم پرون آورد اگر درون سبوی ابلوشت کا و طلا کنند و تا  
کردن بجاک دفن کنند همه لیکها بر وجه آیند اگر خضیه او را خشک نمود  
نرم بسایند و بیاشامند تبیح باه کند و قوع نعوظ دهد و اعانت تام  
بر بیاشامند نماید و قصیب او را اگر خشک نموده بسایند و بر روضه نمیزشت  
پاشند تا اول کند قق باه را زیاد کند و اگر سر کین او را بر زگیل طلا  
کنند بزودی بریزد و اگر بوجهای صلبه طلا کنند نرم کند و اگر بخوبی  
کنند بر سوراخ موران قبل از آنکه از آنها از زمین پرون آیند دیگر  
پرونی نیایند و اگر بر نفوس کنگ از نفع دهد و اگر کجبت حال بخوبی  
کنند در وقت وضع حمل سهولت بازند و پرون آورد و اگر کج بچیده  
در شکم مانده باشد بچین پرون آورد و اگر در خانه بسوزانند جانوران  
گریزان شود اگر سوخته او را ساییده در مینی سوط نمایند ر عاقب

باز دارد و اگر چند مرتبه بر بدن طلا کنند و کدازند تا خشک شود و تیر و  
خار را از بدن پرون کند و اگر با کبریت بر خرقه کتان طلا کنند و بسط  
کنند بر شکم آن در این شکامه **بقره و کجشیت** کا و جشی و برتر که  
داغ سقوی گویند چهار صفت است اول مهادوم ایل سیم چو چهارم  
تیش و سیمه پم اربو در فصل تابان اگر آب یابند بیاشامند و اگر  
نیابند با پستانق هو اکفا نمایند و در ان صفت که در و باه و  
خرکوش و شقال و حمار و جشی و آهو باوی شکر کین اما این ذکر او  
در الف مفعوله گذشت و چگور دریا بساید اما ماما اگر چه در باب سیم  
بسیار لیکن از و شمه در پنجایان نمایم او تند شهوت بود و بر تبه  
که چون ماده او بار کید از نرمی کیزد از خوف اگر با او در حال  
آب تنی مقاربت جوید از فوط شهوتی که دارد نرا و بر نردیکر سوا  
شود پس چون کبی سوار شد باقی دیگر بسوی آب منی اشام نمایند  
و بچند و در نشاط آیند شاخ او صحت بود بخلاف شاخ باقی حیوانات  
که محجوف بود بقره و جشیه شب حیواناتت بر نرا اهل و شاخ سخت و



حکم است بطریق که خود بچکان خود را از ضرر سگ شکاری و غیره  
 کند دارد و گوشتش با جماع حلال زیرا که از طبیعت اکل مغز است  
 علاج فالج است و دفع عین چشم بر که شعبه ز شاخ او با خود دارد و در آن  
 گریزان شود اگر شاخ پوست و سم او را بخورد که نه همه حیات عقارب  
 گریزان شوند اگر خاکستر او را بر دندان پسوزن کنند و در آن  
 گرداند بخورنوی او در خانه موش و جن سایر هوا ام را بگریزند  
 شاخ سوخته او و طعام زایل کننده تب رنج است و آشامیدن در میان  
 چیزی از اشربه زیاده کننده قوت باه است و مقوی عصب و معده و در  
 که خون آید دفع رعاف کند طلا و خاکستر شاخ او که مخلوط با سرکه باشد  
 بشرط مقابله ماه و اثاب دفع بر است تا اول کمیت از او موجب  
 بر خصم است باقی در سیم بیا بدیش الله تعالی **بقرة المنة** کا و غیر است  
 و سر از بجز برارد و چرا که الله اعلم بمتوجه نقل چه اگر برانند که عنبر  
 از قعر دریا بیرون آید و اگر این نعل صیقل باشد سرکین او مقوی باغ  
 و جو اسس دل بود **بقرة بنی اسرائیل** او را اتم قیس و اتم خویش نامند

واو کا و ماده کو چکست که دو شاخ در یک است و چون اراده بر  
 نوبت کند در مکان خود قلعه اندازد یعنی پیشی اگر بدست تو آید پشت  
 او را بشکاف و میسل در وزن و اکتال گای چشم کسی که در چشم سفیدی  
 باشد پانص عین را برود و اگر این حیوان عسو در برابر منوعی که موی  
 نهشته باشد با شاد بماند موی برابر دو ممکن است که شش آن کا و  
 باشد که همین پیش از دو وقت بر خوابتن بچند **التعبیر** دیدن  
 کا و سفید و سیاه که در خواب بچند دلیل سال است اگر فرجه باشد  
 ارزانه و فرخی بود و اگر لاغر باشد سال گران و غلط بود و کا و  
 دلیل مرست و خوشحالا و بقرة تیره رنگ دلیل سختیت در اول سال  
 و نیز الطبی که در سرین داشته باشد دلیل سختیت در آخر سال  
 نصف بقرة مصیبت خواهر یا دختر بود و اگر چند بقرة دیگر میبند  
 با بن بغیری حیات کند و هم قسم حالتی که چند با بقرة خود پس آنچه  
 بزوجه یا دختر او راجع شود در شیدن او مال حلال بسیار است و  
 او از او دلیل مردن مشهور که با ادب باشد و فرارش کسی بر دلیل

پارسیت و اگر کاوی بود و او را رنگند آن شخص در سال بمیرد  
 دین او در خواب از برای این رحمت دین خیر و برکت است  
 ده او را بگوش چنانکه فیصله اگر در باغ یا بیابان است او را اگر سینه  
 بقره و ذل خانه او است و شاخ نزد او از زبان در مال بهر نصاری  
 گویند که اکل طمش دلیل رفتن او است نزد حاکم و پده او مال است  
 از برای کسی که او را بر دارد بر این او امن از حضرت اکرم  
 حامله در دو میل شاربست بر فرزند زینیه نیز بر این او بشارت  
 در حقیقت است اکل مطبوخ و بر این او روزی و ارزانی گویند  
 که عایشه گفت قبل از جنگ جمل در خواب دیدم که گویا بر تلی هستم  
 و کاوی فرماید میکند در مسروق گویم گفت اگر خواب خود را است  
 میداند در حوالی تو جنگ شود و کشته تها افتد گفت چنین شد روز  
 جمل اگر کسی بیند که بقره ششیه کو ساله خود خورد زنی بر دهن  
 خود قیادت کند اگر نبد پند که زن آقا امید و شد زن آقا را  
 خواهد **بخت** و **بعوضه** پشه و بترکی کو روی کند من بعوضه آنکه دارد

بوقت آنکه سنج و بد بوست پرندارد آنرا ملج گویند اکل مرد و از حبه  
 قداره حرام است در جمای مخلوقات آورده که اگر خانه را بعلقند و  
 بخورند سبب سنج و طبع و ذل آن خانه نشود و اگر بشاره منو بر نیز بخور  
 کنند پشه کریزان شود و بعضی گفته اند هرگاه شخصی در خانه محلب بخورد پشه  
 و ملج کریزان شود و نیز اگر کسی غلق که او را ز لونا مند یا باج یا سبب  
 جامیش یا شنج سرد و بخور کنند پشه کریزان شود و اگر بر کمال  
 در سر که نفوع کرده در خانه پاشند پشه و ملج کریزان شود و نیز  
 اگر سد آب در سپه که نفوع کرده بر خانه پاشند پشه کریزان  
 اگر کند رو کبریت و ذوقا و میوه را با آب بر شاخ قف طلا کنند  
 و آن شاخ را وقت خوابیدن نزد سر خود گذارد پشه نرسد و او نرسد  
 بدانکه پشه و وصف است مینوع او شپه کنه است لیکن پاهای  
 او و حقیقت است و طربت او ظاهر در عواقب عرب شام او در صرب  
 گویند جوهری گفته که اولختی است در قرص پشه در نطقه شپه بغیل است  
 چه خرطوم دارد و تفاوتی است است که فیصله چهار دست و پست

پشه زهش با چهار پر خطوم قبل مصمت است و از پشه خوف نفوذ کنند  
 هرگاه بر جسد آدمی نشاند خون او را بکشد و فرو ببرد خوف او هرگاه  
 بر خصوی از اعضای آدمی رود همیشه بخطوم خود قصد میکند که سوراخ کند  
 جسد و مسامات وی تا پرون آید از او و حصر بترتیب است که خون  
 میگذرانند تا آنکه برگرد و بمیرد یا عاجز نشود از طریق این دین سبب سوره  
 و از عجایب او است که بگشاید و غیر او را از ذوات اربع و هرگاه در  
 صحرا بیفتد و مرده او را بر جانوری که بخورد بمیرد بدانکه اگر کسی پشه  
 بر گوش او دیا کارش کلمه می آید و گوشت نماز بقصد بطلب که دارد  
 و بعد از نماز نوبت بگوید یا علی یا علی یا علی یا علی یا علی یا علی پشه از  
 گوش می پرون آید و کاری ساخته شود ابو هریره گوید که من تسبیح  
 بودم که خود دیدم که حضرت سید کانیات صلواته الله علیه و آله و سلم  
 دو قدم حضرت امام حسن با امام حسین علیهم السلام بر روی دو  
 قدم مبارک خود دهشت پس آنحضرت در آنوقت این دعا بر او خواند  
که بخوف خرقه ترشد اعین بقه پس آنحضرت دهن مبارک او را

بوسید

بوسید گفت بار خدایا دست او را که من او را دوست میدم  
 بدانکه خرقه یعنی ضعیف نزدیک خرقه و تریقه یعنی لارود و چشم پشه  
 کنایه از کپکلی چشم است خبر مبتدأ اعوذت تعذیرش بعین  
بقیه بعضی از اسب مغرب بجهت اشوسن پشه غیره گفته که بنوبه در  
 ارکان خانه که از اید سوای در خانه فذکن موسوی فقضی علیه قال  
 هذا من عمل الشيطان انه عدو متصل مبين عطشيش عطشيش  
مت ایها البت عطشيش عطشيش ارحل ایها البت یغضب الله علیا  
 کما غضب علی رجل العاصی و یکیله ملح پشه گریزان شود دیگر از  
 حمله خویش ملح آنکه هرگاه ۱۵ بار ساییده در سوراخ ذکر برینند  
 البول را بر طرف کند التعجیب دیدن پشه در خواب دلیل دشمنان  
 ضعیف است و نیز دلالت کند بر سستی و غمی که مانع خواب بود بنات  
الرفق ماهیان چندند در بحر روم شپه بزبان مود از رنگهای  
 کدتم کون و پستانهای بزرگ و فروج عظام دارند پیشتر کلامی باشد  
 که گس نغمه و خنده و تهنیت کنند و باشد که بعضی از مردم تیار بگیرند و

سباشرت نمایند پس خلاص شسته بریا که ریزند کوبند هر وقت بعضی از  
 صیادان نرود رمانی صاحب بحر بصورت ننی می آوردند ایشان را  
 قسم میداد که دهت بگوید که با او دخول نکند و ذکر آدم آید در این  
 الماء کذشت **بیت** بفتح باء اول و کسریه دویم پلنگ و سترکیا و تار  
 خوانند کوشش حرام و او با شیره میدود و دشمن وی بود و او را  
 برید و فراق نامند ماده او از بادبار کسیرد و لهند چون باد بود  
 و کسی قدرت بر صید او ندارد بسا باشد که برزند و یا با بسبب کینه  
 و در قفس آینه کینند و با کوه کان نویسنده سازند تا رام شود  
 و پروان آرند و اکثر بهرخت کافور این کیرد و نرود آن درخت است  
 و مفارقت نکند کسی قادر نباشد که از آن درخت چیزی از گاو  
 فراگیرد لیکن در بعضی اوقات معلوم میشود و آنوقت زمینها سینه  
 پس در وقت مذکور نرود آن درخت آیند و کافور فراگیرند از جمله  
 خوسن و آنکه اگر زهره او را در هر سهام و بر سهام طلا کند بشرطی  
 که مخرج آب نمایند نفع عظیم بخش و اگر زن بردارد هرگز با بگریزد

و اگر آبستن باشد اسقاط حمل می شود اگر قایبی او را بر بندد  
 بندد و حامل می هیچ قب نخد اگر چه پست فرسخ راه رود هر که بر پوست  
 او نشیند حب القوع از وی پیشد **بازل** شتر بریا کوبند که دندان  
 او شکافته شده باشد و این پل شتم بود **باقعه** ابه عمر کوبید  
 که او مرغ ترناک و ضد کنگره است هرگاه آب بیاشامد رحمت چوب  
 خود نظر اندازد **نبات الوردان** در باب او بیاید **بهره جانوی**  
 از عصفور یعنی کجنگ بیاید **بهمه** صنغارا اولاد کوسفند کوه  
 بود **بهمه** چهار پای **بقیغ** بر آهوی نر فرید در طبی در باب است  
 بیاید **بیشون** بوتیا مرغ دراز کرد نیست در باب میم در ملک الحریین  
 بیاید **بک** شتر جوان **بیتیب** بر وزن فیعیل ماسی بزرگ **بجج**  
 مرغ بزرگ حوصله در باب عا در ذکر حوصله بیاید **بطین** انواع از ناپایا  
 که باز هر آنها چیزی نویسند که در تاریکی چنان خوانده شود که در  
 روز **بجج** مرغ ناپست در طیر الما بیاید **بدنه** آنچه خون آلود  
 کنند از گاو و شتر هبه قربان **بدج** بذال عجم و حیم بچشم

**بجدم** بیا و چیم کچ کا و وحشی برغز ماده کا و وحشی برغز  
 بشین مجہ نوعی از لیک ذکر همه اینها هر یک در محل خود بیاید است  
**بط** مرغابی که ترکان آنرا در ک کونید ذکر او در او زکشت  
 فرق میان این برد و آنست که آنچه از مرغابی هر دو کاه محرم او را  
 بکش کار نه او را آنرا او زکونید چرا که داخل صید نیست و آنچه می برد  
 صید او بر محرم است از اینها نامند **بعبید** است سیم صید  
 ذکر او در ایل کزشت در محل مایه **بغاث** بگوکات با ابد غنیت  
 اصغر از زخمه و زخمه غنیت شپه کرس و بغاث جنب طپور است  
 کوشش حرام سیر احکام او در زخمه بیاید است **الفصل الثالث**  
**الثانی فی الباء للکلب** بزوزن اسب نر که پر ما درش است  
 کینتش ابوالاحظن بودجه آنکه کوش او پست بود بخلاف اسب  
 عربی که تیز کوش بود صاحب منطلق الطیر گوید که بزوزن میگوید  
 ما برضایا قوت و زبوزن میجویم کوشت وی مکر و ما ز جمله خواص  
 او آنکه مرز که خون وی بسیار مدد کر ما بکیر و بخور سر کین او

بچه آن و بچه پرون آرد بجا صیت اگر او را خشک نموده معوط نماید  
 قطع رغاف کند و اگر بر جراحات پاشند خون را باز دارد  
 دیدن او در خواب دلیل خصومت بعضی گویند دلیل سر پامر و عجب بود  
 و بعضی بزین تعبیر نمودند و اگر چندی که بزوزن او را در زبرد زنش  
 مطلقه شود و اگر نمید که ضایع شد زنش مهر شود **برقش** و  
**برقش** مرغیت مثل عصفور که اهل محاسب از شرشور نامند در با  
 شین بیاید **بیباخ** بیا و محقق کاسی شد و خوانند نوعی از  
 مامیت در بار جادو ذکر حوت بیاید **الفصل الثالث فی الباء**  
**المحمور** بزغوش یک و تبر که بره نامند کلمش حرام و کوشش بر محل محرم  
 بیاح در حدیث آمده که مردی لکلی را از شام میداد حضرت  
 صدقش سوبی شنید فرمود که دشنام بد مید که او پندار کند  
 بجهت نماز صبح از اب ذر عفاری منقولست که پیغمبر خدا می فرمود که هر  
 کس که ترا بر بخاند قدمی آب فرا گیرد و بر او موقت نوبه آید و ما لئانتو  
 علی الله پس سخن بگو آن کنتم مومنین بگفتوا شتر که اذاکه

۲۸

پس آب اور اور فریش خود پاش که بغرفت خواهی خوابید حسین  
 بن آحتی گفته که چله در دفع بر غیث لکه جزوی از کبریت و زرا او مد از  
 بجز کند سرگیهها که زبان شوند و میرند و نیز اگر در خانه گوی بکنند و بر  
 دفع در وانه از نه مجموع آنها در آن کوه جمع شود پس خاک در و ریزند  
 که سید در زیر خاک بپزند دیگری گفته که مطبوخ شود نیز را در خانه  
 پاش که قتل بر غیث است و نیز اگر در خانه سوی آب عقیق با پوت  
 نایج بچکانند هرگز غیث با خاکه خود نکند آب عقیق است  
 که پر و مادرش عرب باشد بخلاف بر وزن به انکه اگر لیک بگو  
 است کسی رو و خصیصه چپ او را به چپ لیک پر و ن هجد و اگر بر کوی  
 چپ رو و خصیصه است آنچه لیک پر و ن رو و **تعجب** دیدن  
 بر غیث در خواب دشمنان ضعیف اند که طعمه زنندگان باشند  
 و بعضی دم او باش تعجب نموده اند اما ما سب کوید هر گاه کسی  
 خواب چپه که لیک او را که نید مال باید و الله علم **براق** است که  
 بهترین خلقان صلوات الله علیه که در شب معراج بر سوار

و شقاق

دشت قاق او از برتست چه سرعت او او اسب سفید است  
 استر که چکتر و از صحرای بلند تر کام بر جای دهند که نظرش واقع شود و  
 طبعه ایکه قدم بر زمین میکند بر آسمان اول نهد و هفت آسمان  
 هفت قدم طی کند **ببیل** معرضت گویند که سیدان علیه السلام  
 روزی بر بیلی کذبشت که بالای درختی صد مسیگرد و سر و دم  
 می جنبت بانه آنحضرت از اصحاب در پرسید که میدانید که این  
 بیل چه میگوید گفتند الله در سوره اعلم آنحضرت فرمود که میگوید  
 که امر و زینم خرم ما خورده ام و خاک بر سر دنیا کرده ام **نخشی**  
 در تفسیر این آیه آورده که دکاین من داینه لایتمل زرقها  
 بعضی گویند مراد بیل است که قوت استکام میکند ذکر او در باب  
 عین در عند لب بیاید **بوم** جغد و ترکه با بقوش نامند که  
 ماده او ام الحراب ام الصبیان و مطلق بوم را غراب البیل گویند  
 جهته انکه شب تا صبح خوابد و با شبیانه مرغان رود و فراخ و  
 پهنهای آنها آرد و بخورد و در شب چپ مرغی تاب تو آمان

اوندار و اما اگر در روز طيور اورا چند سادرت برقل او نماند و او  
بکشند و پرور بکنند و از جهت عداوت که میان او و سایر طيور  
صیادان و راز ریزان نمند تا طيور بر سر او جمعیت نمایند و در میان  
ترکان بزرگ و راسار و خوش و کویک و کویک و کویک و کویک و کویک  
عرب است که چون اینان بمیرد یا کشته شود روح از بدن او  
مفارت کند بصورت بوم بر قرا و نوحه کند از جهت مفارت جسم  
تشیای او و جاحظ گوید که بومه در روز نمیزد بجان آنکه از حسن جاحظ  
که دارد چشم نمیمی بد و خورد بد آنکه اکل جمیع او عیش حمت از  
جمله خواص او آنکه هر گاه او را فرج کند یک چشم وی مفتوح و دیگری  
مضموم مانده اگر چشمی که گشاده مانده در زیر یکین فاقم نمند هر که در  
دست کند عیاشه پدیدار باشد و خوابش نبرد و مادام که در دست وی  
باشد و اگر چشم پوشیده او در زیر یکین انکشته گذارد و در دست  
کند عیاشه در خواب باشد طبری گوید که اگر عین مفتوحه بمضموم  
شود هر دو در آب اندازند آنکه روی آب آینه شده بود

آنکه در زیر آب بماند نموده بود هر س گفته که اگر دل بومه را بگیرند  
و در دست چپ نخ آپده گذارند هر چه در آن روز کرده باشد  
بگوید که حال نمره او وضع ظلمت بصر نماید و دل بومه بزرگ را هر گاه  
در پوست کرک سبته با خود دارد از دزد و سایر هوا محفوظ ماند  
و از سپح کس ترسد که حال از نپه که اخته او ظلمت شب از نظر  
او روشن گرداند از شب چرخه را اینچند چنانچه در روز میزند و او  
دو پهنه هندیکی تمام خلقة و یکی ناقص الخلقة هر گاه او را تشخیص نمودی  
در میان ایشان پری از پرهای وی که از تمامه خلقة بخواجه  
آن پر را بجان خود کشد باقی خواص او در نامه بیاید **التعبیر**  
دیدن او در خواب دلیل در زکار یا ملک است مگر مهربان بود که از او  
برر جایا میبندی واقع شود که در عفت او رفع خوف شود و گاه  
او را بر دهنش تشبیه کنند و الله اعلم **توقیر** بعضی گفته اند که او  
منع سفید است که هر سال جمعی از آن جنس در وقت معین کبوی  
که او را اجل الطیر نامند آیند و آن کوه قریب نیل مصر است بقرب

انصاف که مایه ماریه الیه ماده ابره سیم علی غنیا و علی البکام  
 پس این طبع ویران کور آینه و خود اران کوه آویزند و در آن  
 روزنه است که سر کینه ان مرغان آینه در خود در ان روزنه  
 کند و بعد از ان سر خود از ان روزنه پروان آورند و خود در ان  
 اندازند و خود را بشویند و پروان آینه و بجای که آمدند بروند  
 یک از ان طبع که سر خود را در ان روزنه کند و چیزی از ان روزنه  
 بر چسبند پس آن مرغ آویخته ماند و چندان ضرطراب فرماید تا یک  
 جلاک شود و معلق ماند و بعد از مدت پهنه و چون از ان روزنه  
 چیزی برین مرغ چسبیده و در کفره الحال بر کردند و پس یک از انها  
 در مکان دیده نشود تا سال آینه ابو بکر موصلا گفته که از غمان  
 این علامه شنیدم که چون سال از ان شود و مرغ در ان روزنه  
 چسبیده اگر متوسط گیرد و اگر خط کرد و پس مرغ بر روزنه  
 چسبید و الله علم **بزرگ** نوعی از مرغ غلبه در طبع الماء بسیار **بزرگ**  
 مرغیت که سمول گویند در باب سین بیاید **بختی** شتر بزرگ خراسان

در کوه

و کوه **برقان** مرغ متلون بر کجا در باب هم در جبر او بیاید **بلو**  
 بتشدید لام غنیت **بهار** مای سفید بزرگ خوش بوی که بوزن  
 سیصد طلع باشد **بهنه** کا دکوسی در بقوه وحشیه که شتر **ابو بر**  
 که اور اسام بر جن غفاری چپا سه و بر که باشی غلو مانند در باب سین  
 بیاید **الکتاب الثالث من کتاب الخصال** **بختی** **عائله فضول**  
**تسبین** مار بزرگ بر که بیوک ایمان بعضی گویند که او نوعی از ما  
 داشته از کوچک است که در باب کاف خواهد آمد بر دندان او مثل نره باشد  
 و در طول مثل درخت خرما و چشمهای مرغ دارد چون برق درخت  
 و این در می کشد و در جوف می فرزند هر گاه بمرکت در آید دریا بتوج  
 آید و دواب بی هر چه پند بخورد چون فساد بسیار کند ملک او را بدید  
 اندازد پس دواب بر نیز چنان کند که با دواب بر چون شش  
 بزرگ شود حق سبحانه و قاعا ملک فرستد تا او را بردارد و بیاید  
 یا جوح و ما جوح اندازد و بعضی روایت کرد اند که از دایه دید  
 که طول او دو فرسخ بوده لون او مثل لون پلنگ بطریق ماشی است

الفصل الثالث من کتاب الخصال

۳



و وبال اشته سرش شل سر آدمی شل تل بزک دو گوشش در نیما  
 درازی و چشم در غایت تیزی بافاق غیر ماکول اللهم است بعضی کما  
 بردند که اکل او مورث بجا حمت به کاه خون او را بر قضیه طلبانانید  
 و بازن مباشرت کند لذت عظیم بر بند **التعبیر** دیدن او در خواب  
 دیدن پادشاه است که از دوی دوسر باید سر مندرت بزک  
 باید اما اگر سپاراز دما پند دلیل موت او است از ویاء معبره نیست  
 که زنده در خواب بید که از دمایه از و متولد شد فرزند زمین کوی  
 از و متولد شد چرا که از دما خود را می کشد در حال راه رفتن  
**تتم** مرغیت مانند بوط در از منقا کرد نشد از تر از بوط بود  
 اکاش حلال است **تنوٹ** بفتح و ضم و کفتن او هر دو جا بر است  
 نوعی از کجنگ بود صمعی گوید که او برین اسم جهت آن مسیحی شده  
 در درختی که شایان کند و جوجه برادر خود را سر از زیر آویز زد و  
 همیشه چون شب شود تا صبح فریاد کند از خوف آنکه آسمان بر سرش  
 فرود آید اکاش حلال است که با کار داورا ذبح کنند و از خون او

بکجه دهند که درستی عریبه نماید ابرازک کند و اگر زهره او را  
 باشد که جوشانیده بکودک دهند که بد خلق باشد خلق نیکو بهر شای  
 و اگر استخوان او را بر کودک آویزند وقتی که تمر زاید النور باشد  
 آن کودک در تمام عمر در نظر مردم محبوب نماید اگر چه کرمه الی المنظر باشد  
**تیسر** بز نر اهل و وحشی در از ریشش ترکان آرز بسین  
 خوانند جمیع بدنش مثل زریغش منتن است اگر ریش او را بر  
 تریج بندند یا بر سر صاحب صداع آویزند در و صحت یابند  
 یا کرسپه ز او را صاحب محال برست گیرد یا در خانه که او باشد  
 بیاورند چون سپرز خشک شود و شخص شفا یابد اگر جگر او را  
 در وقت که گشته باشد از آب او چکانند در کوشی که در کند  
 ساکن شود اگر قاب پای او را ساییده و بیاشامند تهیج باه کند  
 اگر بول او را بچوشند تا غلیظ شود مثل او شکر داخل کنند و  
 حمام بر جرب طلا کنند جرب ابیر و اگر سر کین او را زیر سر کودک  
 که بسیار کرمه کند که از نرساکن شود **تود** مرغیت بر شکل کینه

اور اطیر التماس کونید و در دو بال او دو خارست که سلاح او پست  
 پس هر گاه نهنک سحر مار بسیار خورد و گوشت آنها در پنج دندان  
 وی نماند و او را برنج دارد و حق سبحانه و تعالی مرغ فرور آفرستند  
 تا در دهن نهنک در آید یک خار بر فک هلمای وی و دیگر بر فک  
 اسفل که از دما دمان او باز ماند و آنچه از گوشت حیوانات در ریح  
 دندان وی مانده باشد بخورد و او بر روزی خود رسد و نهنک  
 رخت یابد پس هر دو خار از فک اعلا و اسفل وی بیرون آرد  
 و پیرد و از جگر خصل و آنکه اگر یکی از دو خار بند بود در هر موضع  
 که انسان بول کرده فرو برند همیشه آن شخص چهار ما باشد مگر آنکه او  
 از آن موضع در آن زمان پوپد و اگر دل او را بر کسی آویزند که دلش  
 در دکند شفا یابد باذن الله تعالی **تالاب** بزکومی اول است  
 در باب او و باید **تبعیح** که ساله **تملیه** تملیه جانوریت بقدر  
 که بر در حجاز می باشد **تخمل** نوعی از سپایح است مانند سگ  
 کوچک شبیه یوز است شکار موزن ما و در نهایت ملات بود

اکثر سید او کلنگ است و غیر گوشت چغری نخورد ماکول اللحم نیست  
**تولب** خرگزه او چشمش کونید در جا باید **تفه** او در باق  
 الارض نماند در عین بیاید **الفصل الثانی فی التاء المکسرة**  
**تذریج** بر وزن جریج مرغ غیث مثل در آج در باغها و بوستانها  
 تنها می باشد وقتی که هوا صاف باشد و یا باد شمال وزد با صوات  
 طیبه نجات تنوعه میسراید و فرزند می شود اما وقتی که هوا تیره باشد  
 یا باد جنوب زد لاغ می شود و او از وی کپی نشود و در خاک  
 نرم خانه سازد و پینه نهاد تا از افات محفوظ ماند گوشتش آن فصل  
 طوم طیور است و اکل او قوه باه زیاد کند و فهم میفراید کونید  
 طیر ملیح است در زمین خرچان و فکرسن باشد اکش حلا  
 اگر زنده او را در پستی دیوانه تخفیف العقل مصاحب و سوس سوط  
 نماید شفا یابد و اگر گوشت او را بر این کرده سه روز متوالا  
 تناول نمایند شبه طری که گرم باشد همین خاصیت دهد **تمساح** نهنک  
 در مکان لوی کونید بر صورت سوسماست از اعجب حیوانات است چه

تا کینه در پستان  
 که کانه از قند  
 که سینه است

ت

فراخ دارد و شصت دندان در فلک علی و چهل در فلک خصل میان سرد و  
 دندان او دندان کوچکست مربع در وقتی که دهن برسم نهد دندانها  
 بعضی در میان بعضی برآید او را چهار پای و دم طویل و زبان دراز  
 بود و پشت او شش پنجه لاک پشت بود که آهن در در کار نکند و این  
 حیوانات نیابند مگر در نیل مصر تنها در جمیع آنکه در دریای  
 و اوبسیار حاجت قوت است در میان آب و زمین توان کشت مگر  
 از زیر بغل بسیار بزرگ خسته بود طلال او دوازده فرسخ عرض  
 و نوزده یا بیشتر بود و سبب آمدن چون خواهد که ماده خود جمع شود  
 هر دو بسوی صحرایند ماده را بر پشت اندازد و با او جمع شود  
 چون فارغ شود دیگر داند و جهت کوتاهی دست و پا قدرت کشتن  
 ندارد و پشتش خشک شود اگر برین حال ماند همیشه چنین خواهد بود  
 تا بر کرد و در بر بیضه کند و آنچه در جگر هست نهنک کرد و آنچه  
 در بر بماند سفنقور بود و از عجایب لم او آنکه او را هیچ  
 نیست بلکه هر گاه جوف وی پر شود بجانب برآید و دهن کشاید

مرغی که او را قطعا ط کوبند بیاید و آنچه در دهن او است بخورد غدا  
 او باشد و نهنک است یابد و شش پدید چربا و کدشت آورد  
 و دندان شصت یک است و شصت بار ماده جمع شود و شصت بیضه  
 نهد و شصت سال عمر کند ابو جاده اندک گفته که او را شصت دندان  
 چهل در فلک اعلا و چهل در فلک سفلی همیشه فلک اعلا متحرک و سفلی  
 ساکن بود و بدترین سباع هرست چهار ماه در زیر آب  
 بود و مدت زیستن از پنجه بود و سگ دریای دشمن او است  
 پس چون نهنک بخوابد دهن خود بکشد و سگ بجوی خود در کل  
 او و خشک میسازد و پنجه در دهن او در می آید و در دهن او را  
 میخورد و بعد از آنکه او را کشت خوف او را کفایت پر دهن می آید و را  
 نیز با او همین کار کند غیر کول اللحم است اگر چشم است او را بر چشم  
 راست صاحب بد بندند چشم چپ او را بر چشم چپ صاحب بد  
 صحت یابد اگر پیدا او را در گوش گذارد در در سکن کند و اگر گوش  
 بر تقطیر او در گوش او است کند که بر آن نفع بخشد و اگر با جوم تخم

نموده در چراغ فیکه که در هر نهری که بر افروزد بزرقنای وی همه بیشتر  
 اکتحال نهیره او مزین بیاض عارض در چشم است و اگر چیزی از دندان  
 او را مردی در جانب است خود در وقوع جانش زاده شود  
 دندان اول جانب چپ او را اگر صاحب قشقریه بنده از روی  
 پکن کرد و جگر او را اگر صاحب صرع بخور کند شفا یابد اگر  
 پاره از پوست او بر پیشانی قوج بند بر سینه قوجها غالب آید و همرا  
 بگریز انداگر سر کینی را که در شکم او بیاید اکتحال نماید بیاض چشم  
 بر روی او چون بوی شک بود **التعبیر** دیدن توپه ننگ  
 در خواب دلیل دشمن مسلط شده است و او نظیر است و بعضی  
 گفته اند که دلیل در صاحب مکر و فریب است بفلق بر وزن بزنج  
 مرغ آید را گویند **الفصل الثالث فی التاء المضمومة**  
**تبت** بضم با و فتح با و تشدید شین غریت که او صفار گویند  
 در صا دیاید **تفتل** بر وزن قفقه بچه رو باه را گویند از او  
 ولادت تا دوروز **تخس** بر وزن صرد و یقین است در دال

الباب

**الباب الرابع من کتاب جواهر الحیات** **المشتمل**  
**على فضائل الاطفال فی التاء المفتوحه ثور**  
 با و زبتر که او کز کینیت او ابو الجمل از خویش او که هرگاه مابده جمد و بوز  
 نزول بول کند سر که از آن کل بر داشته بر خود طلاقه قوج باه در  
 و انفاظ نماید و شانه او را اگر شک نموده بسایند و با سر که و کلا غلط  
 سازند بر فرس کسی باشد که در فراسش بول کند نفع دهد و اگر  
 بول دان کا و را که داشته بخصیه کا و زرعیت بر بندند به نشط  
 راه رود و سرعت زمین بستگانه اگر منی او را بر دهن کل حر کنند  
 صرع شود اگر ببول او بر آهن نویسد اثر کند تا آنکه خوانده شود  
 سایر خویش او در باب با و ذکر بقدرت **التعبیر** دیدن او  
 در خواب دلیل مرد بزرگ شدید الباس کثیر النفع است و معین  
 بر امور و بسا باشد که دلالت کند بر جوان نیکو و نیز دیدن او دلیل  
 زیاده شدن فتنه یا معاونت بر کارهای صعب بود خصوصا بجهت  
 ارباب نرساعت و گاه رؤیة او دلیل بلاه و غفلت بود و گاه دلالت

دلیل سرت و فرج است و کما و سیاه لیل شغای سپارد باشد که دلیل  
 جنون بود **ثول** زنبور زرعش و بعضی حاجت نخل را کونید در باران  
 بیاید **ثیدل** بز زرمس معضی کا و ماده را کونید که محرم صید او کند  
**ثغی** هر حیوان هم شگافت صاحب باغی که در آن پیش از غنچه  
 باشد و این در رسم شگافه در سال سیم بود و در رسم سبده در سال ششم  
**ثاعیه** که سفند ماده در پنج در باب ن بیاید **ثغفا** که برتری  
 قریب بچینه روباها لیکن بشکل کر بود **ثشیج** بچه عقاب در عین  
 بیاید و عقاب آله سیاه کونید **ثقلان** جن و انس همه شرافه این  
 و مصنف بر سایر مخلوقات ثقلان نامند چه بر شریف ثقیل میباشد  
 و کونید چنانکه زمین ثقیل گردانیده اند **قال التبی صلی الله علیه**  
**وسلم انی ترکتم فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی**  
**ان تسکتتم بهما لن تضلوا بعدتے** یعنی دو چیز سنگین در  
 میان شما میگردد کتاب خدا ای و عترت من که اهل بیت منند اگر  
 باین هر دو تمسک شوید هرگز گمراه نمیشوید **ثعبکة** نوعی از بزرق

تسمیه  
بکلمه

در صفحہ

در رضع در باب ضما و بیاید تا مکسوره نیامده **فصل الثانی**  
**فی التاء المضمومه ثعبان** از دو هائیمی یا بزرگ و این در  
 مصر سنا شده چه در آنجا خدای تعالی عصای موسی علیه السلام را  
 از دو پار کرد و ایند و اکثر خواص مار در باب افعی گذشت و نیز در حتمه  
 در باب جاساید لغت که عجد ابدین جد عمان در اوایل حال  
 مرد در ویشش تا چیز خاک نشین بود با این حال مرد شریر و با همه  
 کس جنگ و جنایت میکرد تا آنکه حله خویش ان بنزد پدر وی  
 بشکایت آمدند و پدر از وی بچین از نزد خود بر اند و قسم یاد نمود  
 که پس و قتی نزد خود راه ند بر پس عبد الله از خلق مایوس گشته  
 در شتاب که میکردید و آرزوی مرگ سینمود تا روزی در آنجا  
 سیر نظرش بر شکاف از کوه منت دکان برد که در و مار سیت یک  
 رفت بتمای اگر مار او را بکشد و از شفقت و نیارحت یابرس  
 در آن شکاف در آمد از دهی بزرگ بنظر وی آمد که دو چشم  
 او چون دو چراغ برافروخته میشد پس از دو پار و حله کرد عبد الله

ث

پیش رفت از دبا که گوش آمده حلقه زد عبد الله قدم شپه  
 که انت از دبا پس رفت و کوچک شد پس چون در و تامل نمود  
 دریافت که مصنوعات هتادان صنعتی نموده اند و آنرا از طلا  
 ساخته اند مرد چشم او را برداشت و از دبا در در هم شکست  
 و در نزد آن خانه دید در وی آید در آن خانه جسمهای طویل دید  
 که در طول مثل آن نژیده بود و بر بالای تختها افتاده و نزد سر هر یک  
 لوحی از نقره که تاریخ وفات او در آن لوح مرقوم بود و پیش آن لوح  
 قتیله جرم بودند که آخر ایشان عارث مضاف صاحب غریبه طویل بود  
 و بر بالای مرگیشان قبایمی نقش دید که دست کسی بر آنها کشیده  
 بود و از طول زمان مثل گرد گردیده و در لوح موعظ چند بیت  
 بود و در هشتم گفت لوحی از پنبه خام بود که بر دستری چند بود  
 مرقوم بود که معنی آنها نفا بری نیست که من نفیله بن عبد الممدان بن  
 خشم بن عبد یاس بن جهم بن قحطان بن نبی الله ص بود علیه السلام  
 که بشش شپه بر حضرت مریم و پانصد سال زنده بودم و قطع

مرد

مسافت تمام روی زمین نمودم و طلب ثروة و بزرگ و پادشاهی چند  
 علاج نمودم هیچ چیز مرا از مرگ خلاص ننمود تا آنکه الحال در زیر  
 زمین مسکن دارم پس عبد الله بعد از ملاحظه این احوال در وسط  
 خانه نگاه کرد و تلمی از زرو و یا قوت احدی در او دید و نقره و زبرجد پاره  
 نمود بعضی از جود داشته در غار را بسنگ استوار نموده نشان  
 کرد تا وقت حاجت نگذرد و آنچه از اموال برداشته بود نزد قهر  
 رسید اموال آورده و ایشانرا از خود رخصی نمود و با ایشان  
 مهر بانگی جای آورده و با احوال عشار رسید و همیشه از اموال  
 مذکوره در راه خدای تعالی صرف نموده تعمیر مساجد و قناطر و نفقه  
 درویشان و حق مستحقان میرسانید و دوستان ریهامانی و سایر  
 خلق انواع چپن بجای آورد تا روی بوقی نهاد **تعلبت** روبا  
 و بترک تو لکی گویند و او خایف ترین حیوانات است و گریزنده و  
 راستنده و پر کر تر و چیله تر است از خفاش و مکاری که دارد  
 با سباع کبار سیکرد و از جمله حیل او در طلب زنی است که خود را ببرد

می اندازد و شکم خود پر باد می نماید و پاهای بالا دارد و بیشتر می افتد  
 تا آنکه سر که نظر روی افتد گمان برد که مرده است در خیال اگر حیوانی نرسد  
 او آید بر جمد و او را صید کند و با سنگ شکاری نیز اگر این حیل را بکار برد  
 مثل کوهنیدر و باه را کشتند که جهت است که دورین تو زیاد بر سنگ  
 گفت بجهت آنکه من بجهت نفس خود میدوم و او بجهت دیگری و از نشان  
 او آمنت که او حیوان است که سر کین او سلاح اوست چه از من آموخت  
 که زبان میزند چه بد بو تر از سر کین جاری است که در باب حایان  
 هرگاه در برج کوه تر آید اگر سیر باشد همه کوه تر از آن باشد و بگذارد  
 تا هر وقت که کوه رسد باید بخورد و چون بر خا رشت رسد  
 او را مثل کوه پندد و در بدن خود بخا رشت ساختن بر کوه  
 اندازد و بول کند تا خا رشت از تعفن او منبسط گشته بکشد  
 کثرت و ظاهر کرد پس روباها بود و پوست شکم وی میزند  
 پاره کند و بخورد و عجب ازین آنکه هرگاه یک بسیار در پوست او آید  
 بعضی از پوست خود را بر بدن گیرد و بسیار آب در آید و آهسته آهسته

بنا کرد

به آب نشیند تا آنکه یکها قاطعه از دور شوند و بر روی آب  
 مانند پس خود را از چنگ ایشان نجات داد و از آب را آید و بگریزد  
 چون کرک طلب بچای وی آید او بر کهای پاز کومی که مشهور بر پاز  
 عنصل است در در خانه خود نهد تا کرک بوی وی شنود و بگریزد  
 صاحب عجایب المخلوقات آورده که از برای منصور سامانی رومای  
 پدید آورده بودند که او را دو بال از پر بود چون کسی نزد او رفت  
 باهامی خود بکستدی هر گاه دور شدی بپلوی خود منضم میست  
 و دیگری گفته که در زمان سابق روباها همی بر پید میزدند زکریا نقل  
 کرده که چنین گمان بردند که شیری و رومای و کرکی بصفت  
 بصحرا بجهت صید میزند تا حماری و آهویی و خرگوشی صید شوند  
 شیر کرک را گفت که صید را میانه قیمت نامی کرک گفت این  
 قیمت روشن است که خرگوش است و خرگوش حصه پدر معادیه  
 یعنی روباها و آهوازان من شیر را این قیمت موافق مزاج  
 نیفتاد غضب بر او پستولی شدن سر کرک را بکند و دور انداخت

پس رو باه گفت قلمک اند قسمت نای رو باه گفت چه جاهل بوده  
و علم فریض و قسمت نیکو ندانست رو باه گفت یا ابالمخارث این قسمت  
ظاهر است از آن که بیان کنم بدانکه فرخاقت تو باشد و آهو را وقت  
مغز بنوا کند و خرگوش را میان مغز و عشا بخورد و شکر کفوت  
بارک الله چه نیکو عالم بود به علم قضای این قسمت از که اموتی گفت از  
گرگ که از بد نشن صحی افتاده است این جوزی در حلیه الا ویلا آورد  
که شیر سارند همه سباع بمبادت او فرستند سوای رو باه که گرگ نزد  
شیر نمانی نمود که رو باه نیامده شیر کفوت چون رو باه حاضر  
شود بخاطر من بیان تا سر او را از بدن جدا کنم پس چون رو باه  
نزد شیر آمده او را عقاب نمود که گجا بودی گفت شنیدم که ملک  
پاکشته بطلب و ارفقه بودم شیر بر سپید که اطلب چه دو  
بخورد نمودند گفت دهره ساق کرگ که گاه ملک او را بخورد ازین کوفت  
صحت یابد پس شیر خشک خود ساق کرگ برید و رو باه راه خود  
پیش گرفت در رفت بعد از آن کرگ خلص کردیده از پیش رو باه بگذشت

خون از پای او روان بود رو باه گفت ای صاحب چکه سنج مرگاه  
نزد ملک نشینی ملاحظه نمانی که حرف بی صفا از دهن تو پدید  
و پای از حد خود پدید نمانی و بیست و قسمت از زان که کرگ صید  
کند و اکل نماید و رو باه صید خارشت میکند و بخورد و خارشت صید  
بیناید و مار صید بچنگ و او صید بلخ و بلخ صید زنبور و زنبور صید  
نخله و او صید پس او صید پیشه جمیع علمای شیعه و اکثر عامه  
اکل رو باه را حرام میدانند از جمله خواص او آنکه اگر سر او را  
در برج کبوتر که از نرنگه کبوتران گریزند دندان او را اگر بر کوبد  
بندند او را از بادی که عارض کودکان شود نجات دهد و در  
خواب ترسد و خلقتش نیک شود زهره او را اگر در بینی مصر و مع  
نمانند شفا یابد اکل گوشتش دافع جذام و لغوه بود طلا و سینه که خسته  
او بیای صاحب نقرس نافع بود و در دشت اساکن کند اگر  
خصیه او را بر کوبد که بندد دندان وی با سانه بر آید و در خواب  
نشستن بر پوست او نفع است هر کس بی را که رطوبت بر طبع



آسنا غلبت خون اور اگر بر سر کوهک مانده موی پرده آن در اگر  
 کل باشد و اگر آدمی نزد خود دار و جیلد پشم محلی بر او کار کند  
 اور اگر بر این وصلایه کرده اکل نماید دفع نفخ و باد کند اگر در نهی  
 اور بر مصر و ع آید زنده صحی باید و اگر بر صاحب سپه زبند و جع  
 ساکن کرد از و شفا دهد هر س گفته هر که کلین یعنی مرد و کرده او را  
 بدست گیرد از نمک تر سپه و بد و فریاد کند اگر گوش او را بخورگی  
 که در درن بر آید بپزند و جع او را سکن کرد از قضیب او را اگر  
 بر سر آویزند صداع اناض بود زهره او را اگر بطلا مانده زنگ او  
 مثل زنگ مس شود خصیة او را اگر برومی که در زیر گوش بپسند  
 باشد طلا کند نفع کند سرگاه بکمال از جگر او با شراب مخلوط  
 ساخته نبوشند فی الحال سپه زرا بر طرف کند و پید او را اگر بدست  
 و با طلا کند از شر سر ما این کرد و اگر مغز او را با و در پس که او  
 کیا هدیت که درین میاشند مخلوط نموده بر سه طلا نماید کجا و درین  
 موی را نفع بخشد موی آنکه دارد و دیگر آنکه سر کجا پوست او باشد

یکها

یکها جمع شوند و اگر دوزن در می از خصیة او خشک و صلا می نموده او را  
 بیاشامند قرق باه دهد اگر کسین او را با کلاب مخلوط ساخته در صین  
 بر حصیل طلا کند نفع دارد جماع که خواهند بکنند بدل پرا و پیر کرد  
**التعکیر** اگر کسی در خواب پند که بار و باه بازی میکند او را زنده  
 دوست دارد و او آن زن را و بعضی گویند که رو باه مرد سحر  
 و سحر و فریمن بود و اگر با او منازعه کند با قرض در خود  
 نترساید نماید اگر پند که گوشت او را میخورد او را اسپارست که چون  
 گوشت رو باه خورد شفا یابد و بعضی گویند رو باه دشمنیت از  
 جانب پادشاه یهود گویند دین او در خواب دلیل طیب و منبت  
 نصار او گویند اگر پند که رو باه را در خواب بکشد بزنی از چمند  
 رسد یا آنکه قولش قبول کند اگر پند که شیر رو باه میخورد از  
 مرض شفا یابد اگر پند که باو جنگ کند با او خود جنگ کند **ثُمَّ لَه**  
 رو باه ماده **ثُمَّ لَه** بر دوزن نخاله و زباله و ضحاک که سر را بر  
 بودند اسپم رو باه بود **باب** **نجم در چشم**

ح

بسمه فصل است فصل اول در جیم مقفوحه جاموش

فارسی معترب است چونیت در کمال قوه و شدت و باین حال  
خایقین مخلوقات که اگر نشه او را بگرد بگرد و خود را آب برساند  
و با غلط جسمش زیر کی او بر تبه هیت که اگر اجمعی می اورا نامی گذارد  
در مرتبه سه که بان نام طلبد اجابت کند و بیاید و شیر از او تر  
و در طبع او کثرت میل است بوطن خود و شب بخوابد و حرمت خود  
داودا خود نماید و اگر دایره کشند جسمی در درون آن دایره پدید  
و بر محیط دایره جوشش رخا باند بخوی که سر می ایشان پروان  
دایره باشد پس این دایره بجهت آن جرمش حصار قلعو باشد  
از پاس بانان و دیگر آنکه چون تراوشش بر بزدیکر زند آنکه مخلوق  
در میان در اید تا وقتی که قوت مقاومت بهم رساند پروان آید  
و بطلب خصم رود و شاخ زند تا غالب شود و اکثر بمیان آب  
تا پس فرورود دیگر از جمله خویش آنکه اگر خانه را بویست می  
بخوگند نشه گریزان شود اکل کشت می مورث شمش بود اگر تیر

اورا بنک اندرانی مخلوط سپازند و بر کلف و بر صند و جری طلا کنند  
شفا یابند از سطلطایس گفته که در مغز سر او کرمیت مر که با خود دارد  
هرگز نخواهد مادام که با وی باشد باقی در خویش بقول گفته شد **تعبیر**  
دین او در خواب دلیل در شجاع جلالت که نرسد احدیرا که تحمل انوار  
مردم شود اگر زند در خواب پند که اوشاخ جاموش در دیا د شاهی  
شد هر کند و اگر شود در این خواب حق کار شود هر بود **جانب** شیر  
و فرود هر حیوان وحشی درشت را گویند **جاصه** آنچه شکار آموزد از نیک  
و یوز و باز و غیره **جان** مار سفید است و بعضی گویند مار کوچک است  
حق سجاده و تعالی در صفت عصای موسی گفت کانه جان الی قوله  
و هی حیه تنعی ابن عباس گوید چون موسی عصا پندخت از ده  
شد و هین کتاشه فکت به فلن بر زیر قصر فرعون ذک اعلاب بر زبر  
وی نهاده ریشش امهشاد و گز بود بقدر یک میل از زمین بلند شده  
بر دم خود بایتاد در رویت دیگر آنکه قبه قصر امیمان دو دین  
خو گرفت فرعون از قصر بگرفت چهار صد مرتبه و را اطلاق است

با آنکه همیشه پنهان از مردم بقضا حاجت میرفت در آن روز نیست و  
 پنجه از کس اند و بعضی بعضی دیگر را بکشند **جذبی** بزغال زو و ترنگ  
 او علق کوبیده اگلش حلال کوشش اندک حرارت با بطوبی دارد و  
 الهضم است کوشش بزغال سنج و کوبیده بهتر است اما مورث قوی است  
 مصلح اوس است بسیار زردی و خونیست زیرا که در هضم است گو  
 هر نوع بزنی که باشد اکل او صاحب فعل اناض است اکل لوم می در  
 زیستان بد بود و در تابستان نیکو و در باقی فصول متوسط بود  
**تعبیر** دیدن او در خواب دلیل فرزند است جذبی مذکور است  
 اولاد است خوردن بریان او دلیل فرزند زنی است اکل ذراع  
 او نجات از هلاکت خوردن از پهلوی چپ او سم و خیم است اکل از  
 اعلا تا ناف دلیل زن و دختر و نصف دیگر دلیل سپر آن باشد تا  
 در حروف غایب **جراد** بلخ و ترنگ چکر که کوبیده جمعش حرارتش  
 حلال و با نواح است بعضی بزرگ جبهه بعضی کوچک و بعضی سفید و بعضی  
 سیاه و سنج و بعضی زردی او چون از پسته پرن آید او را دبا

کوبیده

کوبیده چون بال برابر دعوفا مانند و آنچه زهر است زرد رنگ شود و کوبیده  
 ماده است سیاه بود و در پسته کلاخا و جایهای سخت که این در  
 کاکند پسته نهد و او شش های نو بود در سینه و در وسط و  
 در عقب اطرف پهاش بطریق منشار است و حیوانیت که تابع است  
 و سرد است چون نخل که بطریق شکر جمعیت کنند و نباتات مجموعی  
 فرود آید و جمعیت کوچ کنند لعاب او سم نباتات بود بر سر چشند  
 هلاک کنند ابن عثمان کوبیده یعنی نزد حضرت محدث زوی بر زمین افتاد  
 که بر بالای بال و نوشته بود که بخور **بسم الله لا اله الا الله**  
 تسعة وتسعون بيضة لوقت لنا الماية لا الكذا الدنيا بما فيها  
 یعنی مالش خداوند اکبریم بار انودونه بیضه باشد که اگر صد تمام  
 بر آینه همه دنیا را بخوریم پس آنحضرت فرمود **اللهم اهلك**  
**الاجراد و اقل كبارها و امت صغارها و افسد بيضها و سد**  
**افواهها عن مزاج المسلمين و معاشهم لك سميع الدعاء** پس  
**جبرئيل عليه السلام** نازل نموده فرمود که تحقیق که دعای تو بخیر اجابت

کشت پس جوانان این دعا بکلمه وضع ملج بسیار مجرب است طرانی  
 از حضرت امام حسن علی السلام نقل نموده که آنحضرت فرمود که من در بوم  
 محمد حقیقه و بنی اتمام خود عبد الله و قسم و فضل اولاد عباس را دیده ام  
 میخوردیم که ملجی بر با اقا عبد الله عباس پرسید که بر بال وی چیست  
 گفتم از پدرم امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسیدم فرمود که از جانب  
 معتمد نبوی سوال کردم آنحضرت فرمود که بر بال وی کتوبت که انا  
 لا اله الا انت رب الجراد و رازقها اذا استیت بعثتها و رقا  
 لغور و اذا استیت با بعثتها بالاء یعنی منم خداوندی که نیت مجرب  
 بغیر من و من پروردگار ملج و روزی دهنده ویم هر وقت خواهم بکلمه  
 قومی روزی رسانم و اگر خواهم ایشان را بجهت قومی ملامت کنم پس  
 عبد الله عباس گفت این علم مخزون و ترمکون است از فرایه چنانکه  
 چون ملک حموریه را وفات نزدیک رسید صدراعلی او را حاضر  
 شد که در حرب قدرت سواری نداشت اهل حموریه گفته که بشیرا  
 چه میشود که سوارش گفته او را در دسری حاضر شده شایان

کلیسی بکلمه وی فرستادند که بر سر گذشت در دسروی زایل شد پس کلاه  
 شگفت ندخری نیافت پس دست او را بشکافند کاغذی یافتند که این  
 آیات بر کتوبت بود بسم الله الرحمن الرحيم ذلك تخفيف من  
ربکم و رحمه بسم یوید الله ان یخفف عنکم و خلق الانیان  
بسم الله الرحمن الرحيم ان یخفف الله عنکم و علم ان فیکم  
خففنا بسم الله الرحمن الرحيم جمعنا بسم الله الرحمن الرحيم  
الذیرالی ربک کیف مد الظل ولو شاء لجعله ساکنا  
بسم الله الرحمن الرحيم و له ما سکن فی الکیل و النهار  
وهو السميع العليم مسلمانان گفته این شمار از کجا بود و حال آنکه  
 این آیات بر غیر نازل شده ایشان گفته آباء ما این آیات  
 هفتصد سال قبل از بعثت پیغمبر ما بر پیکل منقوش دیده بودند  
 و دیگر آنکه حافظ گفته که از ادعیه مجربه بجهت دفع صداع این  
 دعاست بسم الله الرحمن الرحيم که بعضی ذکر رحمت ربک  
 عبده ذکر یا ادا نادى ربه مداء خفیف الذیرالی ربک کیف

مذاق ظل و لوشاء لجله ساکن که بعض جمعتر که الله من  
 نعمة على عبده شاکر و غیر شاکر کم من نعمة الله في كل قلب  
 خاشع و غیر خاشع و کم من نعمة الله في كل عرف ساکن  
 و غیر ساکن اذهب ايتها الصداع بعز عز الله و بنور وجهه الله  
 دله ما سکن في الليل و النهار وهو التميع العظیم و لا  
 حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی سیدنا  
 محمد خاتم النبیین و آله و عترته الطاهرين بنویسند و بر  
 گذارند نافع بود و از جمله خواص او آنکه ملخ تری با جهت عصر المبول بخور  
 کنند نافع بود شیخ ابوعلی سینا گفته که اگر دوازده ملخ را سر پا  
 جدا کنند و ابدان آنها را باقی از امور خشک و مخلوط ساخته  
 صاحب استقار انافع است که بنوشد و اگر ملخ در اثر کردن صاحب  
 تب ریح آویزند تب از وی زایل شود اگر پیضه او را بر کف طلا  
 نمایند ببرد و کف را زایل کند **اما ملخ بجز بکری** حیوانیت که سر  
 او مربع و در نصف بدن از جانب سر طرف خرفی یعنی شیبه قبالت

و نصف

و نصف موخر خرف نیست و در هر جانب ده دست دراز دارد شیبه  
 بعضی کبوت الا انکه دستهای عنکبوت بزرگتر است و بعضی از وی بقدر  
 مان کرده بود و بعضی کوچکتر در یک او شایخ باریک سرخ و پشمهای برشته  
 گویا از سرشان آویخته و این در بلا و مغرب بود و بسیار است که بریان  
 کرده میخورند و طبع این نوع کرم خشکست بهترین آنچه از وی خورند  
 آنست که در فرن بریان کنند با نفاصیه و انفع جدا م بود **تعبید**  
 دیدن ملخ در خواب است اب بود دیدن بچه او دلیل مردمان بد  
 اکل او خیر و نعمت است اگر میند که آنها را در سبوی کند بدینار و در هم  
 رپد اگر میند که ملخ طلا بارید از دست وی هر چون رفته باز بد  
 وی آید زیرا که طلا ذهب است که رفته است چون بیار و بیاید مرده  
 نزد این شریف آمده گفت ملخ برده شتم و در سبوی گذاشتم گفت  
 بزنی خود سپیدی اتفاقا چنین بود **جملد** شتر ز و تبر که ارکله دو  
 کونید صاحب حیوة الیوان گوید که بجز بعضی علماء دیدم که در خرهای  
 مروی بود عاین یعنی چشم زن در میان جمعی نشسته بود که قطار



که دلیل مرسوم و یا درنگ در احوال بود برای کسی که استیصال در کای  
 نماید و باشد که دلیل جن و روزی و خواب بود بختی دلیل نیت  
 غلوت حسین از مردم و حجاب سفر مانند کتارت در بر و بجز و عورت  
 و اندوه و سیری و سلب اموال **جنگا** نوعیت از حیوان که از مانی  
 مارستوله شود و اگر فرج نمایند چون پروند نیاید بهترین علاج است  
 بخت فرزند شدن زن مرگانه استخوان او را با گوشتش بخورند  
 چه استخوان او را با گوشتش بخورند چه استخوان او در کال نرمی است  
**جلاله** مرغوانی بود که نجاست خوار باشد گوشتش حرام شود  
 باید که او را تنقیه نمایند شتر چهل روز کار است روزی که سفند  
 ده روز جانی بسته علف دهند مرغ فانی را پنج روز و ماهی را  
 یکروز **جسانه** تشهیر سین اول تیده گفته که او جانور است در  
 جزایر بحر که بختش چهار میزند و به جان میسازد دیگری گفته که او در پاره  
 الاضرت که در قرآن مذکور است **جهنم** بر وزن جعفر خرس ماده  
 چون وضع حملش نزدیک شود روی بطن نباتات القشر کند و عادتش آن

شود

شود در اول ولادت پارچه کوشتی از وی باید از خوف موران  
 او را از موضع بموضع نقل نماید و بسیار است که اولاد خود را کذا  
 و آنچه گفت شیر دهد و لهند اعرابان در امثال خود گویند فلان  
 من خیره بآیه احوال او در ذکر دت در باب دال **بیا بیا**  
 مارچه **جینه** اسب در باب فادر فرس باید **جشله** مویچه  
 سیاه باریک در نمله باید **جخل** حر باست در باب جابیا  
 و بعضی گویند که سوسمار است بعضی دیگر گفته اند که سوسمار است بعضی دیگر  
 گفته اند که زنبور زبرگ است مثل **جخمش** خرگوش شیر دهند  
 وزن پر وزن خزه و سنگین **جذع** بزیکاله بر قول اصح و بعضی  
 گفته اند که از یکساله را گویند **جدل** چرخ هلمش صد است در باب  
 صا و در ذکر صقر باید **جوار** عقرب کوچک هر گاه راه رود دم  
 خود کشد از اثر بر نافه جهت دفع الم دی آب جو و آب بنیر فقاوت  
 سیب آب سرد خورد و **جوز** شتر ماده **جمل البحر** ماهی است  
 که طولش سه ذراع است **جمل الیهود** حر باست در باب جا

بیاید **جمل الماء** مرغ بزرگ حمله که در باب جایاید **جند** نوعی  
 از مرغ در دال بیاید **جمعیل** بفتح جم کفتار در باب خدا در ضبع  
**بجش** بسکون حاضر کرده وحشی و پس و گره است بچه آهو و هر  
 تکیه بسخورد کند و نام پر و نام پر زینب که زود رسول علیه السلام بود  
**جوازیس** زینب عرس **جعد** کوسفند و کرک اوجیده گویند **جعاژ**  
 کفتار **جغول** بچشتر مرغ **جغف** بچه بزرگ چهار ماه رسیده باشد  
 بجهت بزرگ شدن دو پهلوی او جغه نامند اکثر صلال است  
 بر وزن جعفر بچه جاری **جواد** سب نیکو دو **جود** بفتح  
 و ضم دال بر دو آمده بقره وحشی در باکدشت **جوزک** بچه کبوتر  
 و قطا در قاف بیاید **جین** بچه که در شکم حیوانات بعد از زنج  
 بیاید **جلم** نوعی از چرخ و او یا بوست در باب بیاید **جیل**  
 کفتار **فصل دوم در جیم مکتوب** چون پری حساب بود  
 که قادرند بختل و اشکال مختلفه در حدیث آن که پیشان رصنفا اند  
 صفتی مثل حایت و عقارب و صفتی مثل طیر در هوای پزند و صفتی مثل

تقدم

بخی آدم و ایشان مکلف اند بر ایشان حساب عقاب ثواب بود احوال  
 کاند اهل اسلام است که پیغمبر مصلوات الله علیه بر جن و انس مشغول  
 و نیز آنحضرت فرموده که **بعثت لی الاحمر والابيض** چون عنق  
 و هو ابرانها غالب احمر است بر ایشان و فاک تیره بر اینها فای  
 اسود کنایه از آدمیان و اراقم حروف گویند تقدیم جنیان بر آدمیان  
 نه بجهت شرف ایشان است شاید که باعتبار تقدیم خلقت ایشان بود  
 چنانچه در آیه **وانی اید و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون**  
 پس این مرتبه تقدیم بر زمان بود که روسی از جنیان استماع  
 قرآن نموده بد آنحضرت ایمان آوردند چون نزد قوم خود رفتند  
 گفتند که ما خواندن عجیب شنیدیم که دلهای ما بان اطمینان یافت  
 چنانچه حق سبحانه و تعالی در کلام خود یاد نمود آنجا که گفت **فقالوا**  
**انا سمعنا قرآنا عجبا الیه** در حدیث آمده که جنیان از آنحضرت  
 ماکول طلب نمودند پیغمبر علیه السلام فرمود که این سخنان که برو نام خدا  
 برزند ماکول شما گردانیدیم و سرکین ز علف دو آب شما دانه است



که باین دو استنجان نمایند با پیشخوان حرام و بر کین مکرده و نیز در حدیث  
 آمده که در مایده استخوان را از گوشت خالی نباید کرد چه جن را  
 در نصیبی هست باید که استخوانی که دندان بر او رسیده در سفر  
 گذارند و الا آنچه بهتر باشد از آن خانه بیرون آید پس بن لک گوید  
 که با رسول خدا از کوههای مکه پرن آمدیم مردی از برابر  
 ما بیاید تکیه بر عصای خود نموده بر آنحضرت سلام کرد حضرت  
 مقدس فرمودی جواب سلام باز داده فرمود که راه رفتن تو بر این  
 اجنه میماند گفت بیای رسول الله حضرت پرسید که از کدام جی گفتی  
 من غمگینم بن هم بن کالیس بن ابلیس حضرت فرمود که نمی بینم  
 تو را پس مگرد و پدر گفت بلی پرسید که چند سال از عمر تو گذشته  
 گفت همه دنیا را خوردم مگر آنکه همه احوال دنیا را دیده ام و روز قیل  
 باطل حاضر بودم و بدست فرج علیه السلام ایمان آوردم و با وی درستی  
 بودم و در وقت لقاء ابوسعید علیه السلام بر آتش موی در میان  
 آنیس و خادم بودم با یوسف علیه السلام در چاه رفیق و خیر شعیب

رسیده ام

رسیده ام و بهمه اینها ایمان آورده ام و از حضرت موسی تعلیم گوریت  
 و از عیسی انجیل آموختم ام و آنحضرت مرا گفت که سلام من بر سوره  
 الزمان برسان پس آنحضرت پرسید که چه حاجت داری گفت تقیبن کلان  
 ایمان تعلیم قرآن بخوانم پس آنحضرت او را اسلام عرض کرد قبول نمود و  
 قرآن تعلیم کرد تا بیا موقت را اتم حرف گوید که علی بن ابراهیم  
 تفسیر خود این نقل را با آنک تفاوتی ذکر نموده و در بعضی تفاسیر  
 بنظر رسیده که نامه گفت یا حضرت آرزوی شهادت دارم  
 و آنحضرت فرمود که صبر کن تا وقت آن برسد پس در جنگ بدر نزد  
 آن سرور آمده حضرت طلحه جنگ مینمود هر چند از کفار سیکست  
 همگیس متعوض او نمیشد بخیرت آن سرور یعنی عرض نمود فرمود  
 باید که تو بشکل انسان متشکل شوی تا تراب پند پس نامه بشکل انسان  
 متشکل شده بمصافحاه آمد و بعد از آنکه چند کس را از کفار  
 از پای در آوردم شربت شهادت چشیدم گویند که از اول  
 ابلیس همین یک کس که نامه باشد داخل هشت شود اما سایر

مؤمنان جن که از نسل او نباشند بهر جهت روند و اولاد او  
 با او داخل و درخ شوند بد آنکه در خانه که ترنج یا اسب عتین باشد  
 جن در آن خانه نشود و اسب عتین آنست که پدر و مادر وی اسب با  
 باشد اما عا جبهت دفع جن در باب قاف در قفزد و در یاد در کوی  
 علاج کسی که او را جن گرفته باشد باید نشاء الله تعالی **تعبیر**  
 دیدن جن در خواب دلالت بر جناب مکر و میل کند اگر میند که جن را از علم  
 قرآن میکند برایت بزرگ رسد اگر میند که جیان در خانه او نشوند  
 از در جهت مایه اگر میند که او را جن گرفته تو او مکر شود و اگر زنده  
 جناب میند که او را جن گرفته با فزون علاج میکند دلیلت که استین  
 شود و فرزند دیوانه نماید **جنان البیوت** مارهای کوچک  
 و بعضی مار باریک سفید را گویند و حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده  
 از قتل مارهای که در خانه میباشند مکر و مار را یکی بر الا بر و دیگر را  
 ذوالطفین زیرا که این دو مار خطف به بار و طرد اولاد و نسا  
 نمایند ابتر مار کوتاه دم است و طفنان بضم طاء مار است که در خط

سجده

سفید بر پشت او باشد نضر بن سبیل گفته صنفی از حیات کبوتر بود  
 که مقطع الذنب باشد هر زن عامله اگر نظر بسوی او افتد اسقاط حمل  
 نماید **جدایه** بکسر جیم و بفتح نیر آمده آهوی کوچک ششماهر را گویند  
**رجین** پشهای کوچک فرس نیز نامند در باب قاف **یاید جریث**  
 ماسی که شش پینک باشد معش ح اری بود او را حیه الما گویند  
 حر است و اکثر عامه حلال میدانند زهره او را اگر بر بینی است بوی آن  
 سوط نمایند دیوانگی و بی ایل شود اکل طش بحیث صوت  
 نیکوست در بار صا و در ذکر صید باید **جزو** بکات جیم یک  
 و یک سایه سباع **فصل سیتم در جیم مضمون جزو** موش  
 و بعضی گویند کی نوع از موش است که بزرگتر از موش ششماهر است  
 که سیاهی در دم دارد و روزی مقداد اسود بخجیه که اسم صوت  
 در نواحی مدینه بقضاء حاجت رفت بخرا به در آمد جردی دیگر  
 از سوراخ خود بیرون آمده یکدینار بیاورد و بگذشت بر رفت  
 دینار دیگر بیاورد و همچنین تا هفده دینار بیاورد پس رفت

ج

در کوی سبزی بیابان در پندخت کوی برخواستیم و کوشه ز کوی  
 گرفتیم یکدیگر در دیانتم که مجموع عجمه دینار شد پس حضرت رسول خدا  
 برشم و احوال کفتم آنحضرت فرمود که آیا دست یابم سوراخ فرو  
 آوردی گفتیم نه فرمود بارک الله کفتم یا رسول الله جنس می بر  
 پس آنحضرت جنس می فرارفت و با آن راهی داد **بخنداب**  
 بچشم و خاکی و دال مهمل نوعی از بلخ سبز رنگ که پایهای در آن  
 دارد و بعضی گویند جانور است بزرگتر از چلباس **جند** که میت  
 شب بلخ که در شب میخواند او را صرا لیلی نامند در حرف  
 صادق مذکور شود و بعضی گویند نوعی از جمل است که در صحرا با از او  
 شب تا صبح فریاد کند هر که او را طلب کند نیاید **جوان**  
 نوعی از ماسی بود **جند** بر وزن تشقذ بلخ سیاه و دوشاخ در آن  
 او را میخورند بعضی گویند که بلخ که کلهک **جند** فلفل و او برنگ  
 دوزان قرمزی او را از عقوق نامند یعنی آواز کننده بهایم را از  
 فوج گذرد و دیگر نیز در بزرگتر از خفلس است که در باب شایب

بسیار سیاه بود در سرفی در شکم او بود ز او دوشاخ دارد اگر  
 در خوابگاه کاو و بنایشن جایهایی که سرکین کاو بود متکون  
 شود بنام است حج نماید و ذیفره باز و بوی گل بوی خوشش بود  
 ببرد و چون بوی سرکین شنود زنده شود و او را سرکین دان  
 نیز گویند و در بال دارد که دیده میشود مکرر وقتی که پیردوشش پای  
 و کوه آن مرتفع دارد و قهقری راه رود یعنی پس پس بود  
 تا بنام خود رسد و چون اراده پیردین کند نفس زند و بال  
 خود ظاهر سازد و عادت او است که هر است خوابد کان نماید و  
 هر که بر خیزد و بقضاء حاجت رود از پله او رود از جهت شدت  
 آرزوی که بغایط دارد چه قوت او است کل او حرام است جهت  
 قزاره و جانشین از جمله خواص او آنکه اگر او را خشک کنند نمک  
 زنده با آنکه طبع کسند یا چیزی با او اضافه نمایند بخورند از کزین  
 عرق نفع عظیم بخشد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل دشمن  
 یا مسافری که از شهر لشهری غسل نمایند **جند** پدیدتر معروف است

بترک او عسلان آشی نامند حیوانیت شپه یک آب و اما تک آب  
 نیست گویند بهترین انوشمن ملا و چاق و حوالی ری بود و در  
 دیگر یافت نشود او را قند نامند در قاف نیز میاید و این را  
 سمو نیز نامند بشکل رو باه پس رخ رنگت دست چنان از دو لبینه  
 چنان راه رود که کسی تصور نماید که مگر چهار دست و پای راه میرود  
 سرش مثل سر آدمیت درویش و در دم درازی او بود  
 چهار خصیبه ارد و در خصیبه ظاهر و در مخفی چون صیادرا چند بگریز  
 و چون در طلب می تابد بسیار کند بر ندان و در خصیبه ظاهر خود بر  
 و نزد وی اندازد چه میداند که سوای خصیتین او موقوف است  
 آن حیوان بر پشت بخوابد و محل آن سرد و بدیشان نماید تا  
 صیادان بر پند که قطع شد به جای می خون آلود است پس در  
 خصیبه باطن خود ظاهر سازد و عرض آن دو که بر رویه شده و در  
 درون خصیبه او شپه خون برنگ عسل صریت شپه سبوی متعفن  
 که از گوشت کنده پرده آید و آن بوی بزودی ازان خون

زایل



زایل شود و این حیوان مدتی بمیان آب کریزد و خود را در میان  
 آب کند دارد پس پرده آید و مدتی در پرده آب بسر برد  
 لیکن در میان آب پشته بسر برد و ماسی و خرچنگ خورد و خصیتین  
 او بجهت گرمین جانوران نیکوت و گرم و خشک میکند اعضای  
 بارده رطبه را و به پیش عضوی ضرر ندارد فاصد در امر نهی  
 که در شش و دماغ بهم رسین باشد انفع او دید است و از برکی  
 بادی که در گوش بهم رسیده باشد هیچ چیز انفع تر از زویت  
 و اگر از زور و غن گیرند و فوراً بر سر مروج مالند شفا بدو نیز  
 بجهت فالج و پیستی اعضا و نفوس با دفع عظیم باشد و آشامند  
 او در تریاکت بجهت دفع سموم بارده خواه سم حیوانی باشد یا  
 نباتی سیما بجهت دفع تریاک و نیز ملطف خلط است و بطلان کننده  
 بلغم و نافع است بجهت خفقتان که از بزودت بهم رسیده باشد  
 پوستش در شست موی بود پوشیدن او بجهت پران و کسان  
 که طبع بار داشته باشند نیکوت اکل گوشتش دفع فالج کند و صفا

ح

از جگر رطبه را بغایت سودمند بود و اگر انسان از جگر پدستر  
سیاه وزن بخورد بعد از کثیر و زهلاک شود **باب ششم**  
**مشمسست بر سینه فصل فصل اول در آء مفتوحه**  
**عجل** لکبک نر ابر که کلک نامند بقدر کبوتر است بر دو پای  
و منقار او سرخ است و او را در جاج صحرا یا نامند چه خانه در صحرا ساز  
و او دو قسم است تجدی و تنهای آنچه تجدیست مرغ بزرگ است که متفقا  
و پایهای سرخ دارد و چون ماده او ز خود را نهند و خواهد که بیضه  
نهد و بچینه پروان آورد بر خاک غلطه و منی خود بر چرخ خود ریزد  
قابل بیضه پروان کردن شود گویند که ماده او از شنیدن آواز نر  
یا بسبب زمین مابو از جانب او بیضه پروان آورد و چون بیضه کرد  
آنچه لکبک نر از پروان آید نر او حصانت آنها کند و آنچه ماده  
پروان آید ماده حصانت نماید و همیشه نر و ماده او در تربت  
اولاد خود بین پنج راه روند و باشد که نر او پست سال عمر کند  
هر گاه او را حادثه از خارج روی نمود و همیشه نر و ماده او بر یک

نرینه

نر نشیند و بر یکی ماده او از طبع لکبک نر که هر گاه باشی آنها می نطق  
خود آید و بیضه آنها بر دارد و حصانت نماید و چون بچه پروان آید  
و قبی که بر دهنز دارد و پدر خود رود و قوه طیران او بر تبه است  
که در وقت پروان کسی بکان برد که مگر سنک از فلان پروان  
آمده و شده غیرت او بر تبه شود که اگر دو نر بر ماده بر خوردند  
بجست او با یکدیگر خربک نمایند هر کدام که غالب آیند ماده بی  
دی شود و نر وی هتال خود را بقدر قصد ای خود میفریبد  
ولهذا اصیادان او را در دام خود نهند تا بسیار صد کنند  
و انبای جنس می نرند و می آیند و با وی در دام نهند و این  
او را بجهت حسدی که با انبای جنس خود دارد نماید که انتقام  
از ایشان کشد که خواهد ایشان نیز مثل او در دام نهند و  
او بسا باشد که بیضه خود ترک کند و قصد شیان غیر خود کند  
و بیضه او را بزد و حصانت نماید و گلش حلال گوشتش در کمال  
و سریع الهضم از جمله خواص او آنکه اگر کسی جگر او را در وقتی که گرم باشد

یعنی درصین فرج او قدر نیم منقال فرورد از ترس فرج این در  
 و اگر ترسیده بود ترس می ایل شود و اکتال نه ره او دفع غبار  
 و در فخله چشم کند اگر سه ماه یکبار از زهره او در پی سوط نمایند  
 و هفت تیز و سیانش کم و قوی با صره زیاده شود و بعضی گویند که  
 او الطف از پخته مرغ خاکیا بود و کسریع الهضم تر بود و نافع  
 کسانی که در رفاهیت و فرغت باشند مضر است جمعی که  
 که درت و مشقت بر بر بند موافق امر جبر معتدل بود بهتر است  
 که در آب پزند و در آب نمک مسکه ریزند که با او جوشد و باید که  
 آب با پزند مساوی باشد و زیاده نبود و همچنین طبع هر پخته پخت  
 پنج بهتر است اما اکل بریان کرده او متولد سنگ شانه و اهدا  
 غم و قولنج کند بریان کردن او در میان آب بهتر است از بریان  
 شده او در میان روغن و بعضی گویند که اکل میضه بریان کردن  
 او در میان آب که در وزیره و نمک است دفع کند در شکم را  
 مطبوخ پخته او با سرکه و پیاز غصصه دفع سایر اوجاع بطن بود

و بکته

و باقی در باب قاف در قیج باید **تعبیر** دیدن او در خواب  
 دلالت کند بر زن که الفت گیرد و باشد که دین بچه و اولاد باشد  
**جیه** مار و در کان ایلان گویند او را قره دیت سپید است  
 سهیبا از سعوی نقل کرده که چون حی سچانه و تعالا مار را از  
 بهشت بیرون کرده بر زمین حستان اتمام دهند اکثره مار را نجای  
 مبرته است که اگر نو از آنرا نخورد اهل آن زمین از مردم خالی شود  
 و بعضی مار است که او را اصله نامند مار بزرگ است که چون  
 سال بگذرد روی او شپیه بر روی پستان کرد و از فوصل است  
 که بنظر کردن آدمی آب کشد و بعضی ازین قسم گویند یعنی او را  
 کننده و مکتله اگر اس یعنی با جدار نامند سر بر و بگذرد و سخته شود  
 حوالی سوراخ او سپید گویا زودیرا که مرغی در هوادر اطراف سکن  
 دی طیاران نماید پخته و هر جا بود که بیک تیر بر پاب می رسد پلا  
 شود و هر آدمی را که از دور نظر بر وی افتد بمیرد و هر که بگذرد  
 در حال بمیرد اگر سواره او را بر نیزه زند فوراً خواهد کشت

انکه بحکم اکل الحما کضرر با و التریا  
 المعول از خودها الا ان يكون  
 في الضرورة حيث يحوز المنة  
 الحما بها اذا تعلق في جياتها  
 و شد علی صاحب الحما الزرع  
 تزوا عنده و محبا حفظ الحما  
 و مرق الحما بقوی النصار  
 و لحوها من حيث الحما فی صحن  
 و حفظ البدن و حفظ الحما  
 مند اسقانا و اذا جعل  
 سلخها فی شباب له تنب  
 فائدة دروی بن ابی شیب  
 و عیزه ان فو کما قدم علی  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 و عیناه بیضت ان الاجر  
 بهما شافا کما اصابت  
 فقال کنت امرن جلا فوقف  
 علی بیض حمة فاصب بصری  
 فنفت رسول الله صلی الله علیه  
 فی عینه فابصر قال انکان  
 يدخل الخیط فی الالبرة و یو  
 ابن الحارثین سنة و ان عینه  
 بیضت ان  
 من روضة الادب

شود و این نوع در بلاد ترکستان بسیار است و چهار هزار سال  
 عمر کند و هر سال یک پوس است از دوسمی پخته اند بود و خطاطی که در  
 سنگ دارد و موران جمعیت نمایند و پنهانی وی تلف نمایند و صلابت  
 نماند مگر از کما و بدترین انوعش افضی است و چون عقوبت را بر کبزد  
 مار میرد و پخته او در از میخند و سیاه و تیره رنگ و سبزه منقوطة  
 و ناممور و تحوکه در خشنده است و سبب اختلافش معلوم نیست در  
 میان او شبیه حرکت چیزی است و او در شکم دی بر بازی چیده  
 شده که گویا یک خطا پستقیم است و مار را مباشرت معروف نیست  
 الا آنکه بعضی بر بعضی چیده شوند و زبان او شقوق است و لهذا  
 بعضی کلان بر بند که مکر او را و زبان است و موصوف است  
 بشدت حرص است آنکه بچهای طیلور فرورد و موضع نماید مثل  
 شیوه و چون چیزی عظیمی فرورد خورد از درختی چیده تا آنچه  
 که در شکم است منگشود و از عادت او است که چون کبزد منقلب

کرد

کرد و بعضی برین اند که مکر زهر میریزد و چون طعام نیابد بسیم  
 تعیش کند و بعد از چند ماه در سیم شکسته شود و تعویذ و بغیر  
 گوشت زنده نخورد و هر چند عمر کند جثه اش کوچک و باریک شود  
 و از غرایب کار او آنکه اراده آب نکند اما خود را از شراب که  
 نتواند داشت مروت که است شمام او نماید شوقی لبوی او بهم  
 رساند و خود را بوی رسانیده چندان نخورد که مت شود و  
 باشد که ریستی ملاک شود و ز او بسیار جای اقامت  
 کند بلکه ماده او حصانت پخته کند تا وقتی که بچه بر آرد او را  
 عظیم بر کسب معاش بود و میر کند تا وقتی که چون سوراخی باید  
 در و رو چشم او مثل مسمار در سر او کوفه و در سر او نمیکرد  
 و از مرد برهنه بگریزد و از دیدن آتش خشنود که در طلب  
 وی کند و بغایت دوست دارد شیر باشد و اگر بتازانند که  
 در و عرق آب رسیده باشد بزنده میرد و اگر ذبح نمایند  
 چند روز نمیرد و متحرک باشد و وصل را نه آید در دریا زنده

کنند بعد از آنکه بری باشند و در بر تعین کنند بعد از آنکه  
کجی باشند جا خط کوید که حیات سه نوع باشند یکی است  
که کزیده اورا تریاق و غیره نفع نکند مثل آرد و افغی و ماره  
هندی و کیوس و دیگر است که تریاق بجهت کزیده او نافع باشد  
آنچه غیر این دو قسم است آنچه میکشد از و اهنه و ترس بود که آن  
شخص امیرسد که اورا مار کزیده میخورد و الا اگر ترس کزیدن  
او نخواهد گشت گویند شخصی در زیر درختی در خواب بود ماری  
خود را بوی رسانید و سر او را کزید و او بیدار شد رویش بر رخ  
شده بود سر خود بخارید و نگاه کرد کسی از نیند مرتبه دیگر  
خواب رفت چون بیدار شد بر خیمت و راه خود رفت بعد از  
چند گاه شخصی بدو گفت هیچ بخاطر داری که در فلان روز در زیر  
ظله درخت در خواب بودی آیا دینستی که سبب بیدار شدن  
تو چه بود گفت نه گفت ماری خود را بتو رسانید و سر ترا کزید  
آن شخص از غمی روی نموده بمرتبه که کوبال حال اورا مار کزیده

پس چون مار کزیده فرج کند مسامات بمن گشاده شود تا آنکه  
زهر در بدن او سرایت کند در نصاب او مظهر سوط است که  
او در دارا کزیدی بود روزی از وی پرسید که یا امیر تو از چه چیزی  
گفت من مثل تو از جنس بشرم گفتم چون از جنس بشر باشی و حال آنکه  
من ترا چهل مرتبه زهر دادم ضرر آن بتو نرسید بود در وقت  
نه اینست که کسی که بزرگ خداوند تبارک و تعالی بدادست نماید هیچ ضربه  
او را مضرت نرساند من باسم اعظم الهی بدادست مینمایم پرسید  
آن که است گفت آیت که بسم الله الذی لا یضر مع ستم شیء  
فی الارض الا فی السماء وهو السميع العلیم او در و پرسید  
باشد برین حرکت ناشایست چه بود گفت بغض ترکفت ترا در راه  
رضای خدا ای تعالی آزاد کردم و آنچه تا حال نسبت بمن بر می آید  
عفو کردم صاحب عجایب المخلوقات آورده که ریحان قبل از نو شدن  
نبود و در زمان وی هم رسید سببش آن بود که روزی در میان  
سعدت نشسته بود که ماری تحت تخت وی روی او شد و جسی از



حضرت مجلسی نقل می قدام نمودند انوشیروان گفت متعرض می شود  
 که مرا عقیده هست که ستمی در باره وی شده باشد پس ما را از زیر قصر  
 پر حن آمده برایی که آمده بود در وان شد ملک عادل بعضی از ملازمان  
 امر فرمود که در پی او روند و مار بینه بسیار بود تا آنکه بر سر چاهی  
 حلقه زد پس در آن چاه فرو آمد پس بگشت و گناه میکرد تا آنکه یکی از  
 که رفته بودند در آن چاه نظر کرد و ملاحظه نمود دید که مار بر آرد آن  
 چاه بقتل آورده اند اگر کردم سیاسی بر سر او ایستاد پس انزاد  
 نیزه خود را بتک چاه رسانید لبسان نیزه عورت ابر بود و بر  
 آورد و بر زمین زد و بگشت و بنزد انوشیروان آورد پادشاه در  
 کار آن مار حیران بماند سال میگردوزی که کسری در دیوان مظالم  
 بود که همان مار بسیار دور نزد تخت وی توقف کرد و از دامن خود  
 تخم سیاسی از تخت انوشیروان فرمود او را بگذاشتند ریگان  
 از دهم رسید و پادشاه ز کام و کوفتهای دماغی بسیار میشد  
 از استعمال آن کوفتهها با بکلیه منفذ گشت و نفع عظیم بخشید

حلیه الاولیا از یحیی بن عبد الملک منقولست که روزی در مجلس صفیان  
 بن عیینه بودم که قریب بهزار کس نزد او اجتماع نموده بودند پس از  
 جانب دست راست متوجه شخصی شد که در آخر مجلس نشسته بود گفت  
 بر خیز و حدیث ما را برای مردم بیان کن آن شخص بیای خودت گفت  
 ای قوم بشنوید و بخاطر آنکه دارید که نقل کرد پدرم از جدم که مردی  
 مشهور با بن حمیر در کمال جرح و زهد صایم النهار و قیام اللیل بود  
 اما عادت بصیادی نموده بود روزی بقصد شکار پروان آمد  
 ماری برابر وی آمده گفت یا بن حمیر مرا در پناه خود در آ تا خدا  
 تعالی ترا در پناه خود دارد محمد بن حمیر گوید که از ور پسیدم که  
 از خوف که مار گفت از خوف دشمنی که بر من پستم کرده متعاقب  
 میرسید باز پرسیدم که ای مار از کدام آتی گفت از بت محمد  
 صلوات الله علیه آله پس وی خود را کشودم گفتم بیاید پنهان شو گفت  
 ترسم که بر پند گفتم بیا و در زیر بغل من پنهان شو گفت ترسم گفتم  
 پس با تو کی کنم مار گفت اگر حسان نمایی و مرا در رون خود جای می

کشم ترسم که مرا بکشتی بجای که نکشم و حق تعالی او را بکشد و اینیای  
و جمله عرش و ساکنان سموت کواه گرفته که ترا نکشم محمد بن حمیر کوید که  
دهن بکشودم تا در درون من در آمد چون چند قدم رفتم شخصی  
بشیر پیش آمد و گفت یا محمد بن حمیر کفتم چه میخواستی گفت هیچ درین  
مرا دیدی کفتم که دشمن تو کیت گفت ماری برین بهیات کفتم اللهم لا  
وبعد از رفتن او صدر تبارزین دروغ استغفار نمودم پس مار  
سر روپن آورد و گفت پس آیا دشمن من گذشت کفتم کسی را نمی شنم  
اگر خواهی هر دن ای کفتم یا محمد بن حمیر این زمان یکی از دو چیز اختیار  
نمای که بگرت بشکافم یا دلت سوراخ نمایم و ترا پر روح گذارم کفتم  
سبحان الله عمدی که کردی و قسم که یاد نمودی چه زود فراموش  
کردی و خیانت در زبیدی کفتم یا محمد حمص ترا زود ندیدم مگر  
فراموش کرده عداوتی که میان من و پدر تو آدم صغی علیه السلام  
بودی بطریق او را از بهشت پرورن کردم کاش میدانستم که چه چیز  
ترا برین داشت که باغیر جنس خود که دشمن تو بود نیکی کنی کفتم

با بدان کردن چنان است که بد کردن بجای نیک مردان کفتم  
بیار است بگو که البتة مرا خوانی کشت یا تخان من میکنی کفتم البتة  
ترا بکشم کفتم مرا چندان امان ده که خود را بد این این کوه رسنم  
و برای خود قبری معین کنم کفتم تو دانی بکن آنچه تو آنرا محمد بن حمیر  
کوید چون من از حیوة خود مایوس گشتم و مسح لوح حلیتی کردم  
خود ندیدم روی بر گاه قاضی الحاجات کردم و برقت قلب  
بنالیدم و کفتم الطيف الطف بلطفك الخفي بالطيف يا قدير  
اسئلك بالقدرة التي استوتيت على العرش و لم يعلم  
العرش ائین مستقرک يا حليم يا عليم يا عظيم  
يا حي يا قیوم الا تکفنی هذه الحیة بر چه قدم رفتم جوابه نیکی  
روی خوشبوی بپذیره لباسی از برابر من بیاید و گفت السلام علیک  
ای برادر من چیست ترا که زنگ ترا تغیر در ترا مضطرب می بینم کفتم  
ستی از دشمن بمن رسیده است کفتم دشمنی تو بجات کفتم اینک در  
در درون من کفتم دهن خود بکشی پس من دهن کشودم سپید

برك زيبون برك سبزي در دهن من گذاشت گفت بجای و  
 ببلع پس حسن کردم اندک زمان گذشت تا آنکه شکم برود آمد و  
 در درون من بگردید و پاره از اسفل من بیفتاد و من سخت بیم و خوف  
 نیاوردم و من گفتم که خضر را من شدم و در ازین بلیه بجا  
 وادی تو گیتی بعین که فرستاده خدا یا پس بخندید و مرا گفت آیا  
 مرا می شناسی گفتم اللهم لا یغیب عنک شیء یابن حمیر چون میان تو و ما را  
 این نوع ماجرای گذشت و بدین دعای عظیم الهی خدا ای تعالی را  
 بخواندی ملائکت آسمان از رقت تو بناله در آمدند و تضرع بر بگفتند  
 الهی مؤذن خدا ای تعالی فرمود که چشم تو بر او و جلال خودم که  
 در دوی از ما بگیریم پس مرا که در آسمان چهارم پست قرارم امر نمود  
 که برك سبزی از درخت بلوط بردار و خود را بپزند و من رسان و  
 در او از ما برستان و من بیایم و در ازین بلیه خلاص نمودم ای  
 حمیر بن حمیر بدانکه خدا رحمتا اجر نیکو کاران ضایع کند اصطفا معروف  
 و نفس نیکوست هر چند تا دشمن خود نماید و نیز از او عبیه محر بگفت این

بودن

بودن از شر مار و عقرب و غیره این دعاست که از حضرت مقدس  
 نبوی منقولست و دعای است که اللهم انی اعوذ بک من الهدم  
 والتردی و اعوذ بک من الحرث و الغرق و اعوذ بک من ان  
 تحبطنی الشیطان عند الموت و اعوذ بک من ان اموت  
 فی سبیلک مدبراً و اعوذ بک من ان اموت لذیعا و از علماء  
 معتبره صحبت رسیده که هر که در اوایل سال منهار بگوید که عقدت لسان  
 الحیة و زبانای العقرب ویدال سارق بقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و اشهد ان علیاً الله  
 از ما و عقرب و دوزخ اینم کرد و از جمله افسونهای عجیبه کسی که او را  
 گزیده است آنست که آن حضور بر منزه نموده آهنی بر بالای او گذارد  
 و این عنایت را بخواند و آهمن را بر تبه آنجا که در کت پست را بخواند  
 و تا اسفل مرجع برسد چون وجع در سینه آن جمع شود بر زودی بگذرد  
 که ممکن نباشد باکی که عضو است شود و جوارز و نیز غزیت بخواند  
 و عزت منیت سلام علی نوح علی الهین سلام علی محمد علی الهین

من حاملات السم اجمعين لادابنه في السماء والارض الاورد  
 اخذ بنا صيتها اجمعين كذلك يحيى عباده للمحين ان ربه  
 على صراط مستقيم نوح قال لکم نوح من ذکرى فلا تلعنوا  
 اذین بكل شیئ علیهم وصلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين  
 صاحب محبة الطیران گوید که خط بعضی علماء محققین دیدم که مار عقوب  
 کزیده یا فرشته آه او یا کسی که سگ بویانه اورا کزیده باشد یا زهر  
 باشد اورا بگویند تا بایستد و با کار و فولا و خطی که ابتدا از انکت بز  
 پای رست او نموده باشند دایره کشند که او در مرکز دایره باشد  
 پس خط دیگر از میان دو قدم او که بمنزله قطر دایره باشد کشند  
 پس از زیر پای رست و باشند پای چپ او خاک برداشته در  
 پاک کنند و آب بر او بریزند و کار دهند کور را در ظرف دیگر کند  
 چنانچه سر کار در جانب فوق باشد و آب که در ظرف بر زور است  
 بر سر کار دریزند و در وقت آبرینین این منون بخوانند پس  
 کسی که آب میریزد مرتبه دیگر عمل مذکور را بقانون سطر کجا

اورد و آن شخص مسوخ و سگ کزیده را بر پشت بخواباند و این عزمیت  
 بر بخواند و عزمیت منیت سارا سارا زنی سارا عاقی نوز  
 نوز نوز نونا انا دارمانا و یاد اطو کا طو در پیر او زانا او  
 شما کا ما و با ما شانا کا طو طاصبا و نا ابره طیسر تونی ننا او  
 بادن الله تعالی سغایا بکد و این نوع مکر تجزیه شده سعوی از  
 زیر بن بیکار نقل کرده که در زمان جاہلیت دو برابر با هم بسوزند  
 و در سایه درختی که در جنب صفا بود فرود آمدند وقت نماز مغرب  
 شد ماری از زیر صفا پیرون آمد و دینار سحرخی بیاورد  
 و نزد ایشان انداخت گفت ظاهر هر که در بنیام باشد بجهت همین  
 نوع زرا آورند پس سه روز آنجا اقامت نمودند هر روز آن ماری  
 و بخت ایشان دیناری بیاوردی تا آنکه یکی از آن دو برابر  
 دیگر را گفت تا آنکه انتظار کشیم چه این ماری را کشیم و این کج را  
 ازین موضع پیرون بیاوردیم آن برادر دیگر اورا ازین حرکت ناایام  
 منع دزد نمود گفت شاید که هلاک شوی و از مال نیز نوزمیزدی

هر چند که نصیحت نمودت قبول نکردی پس ای برهمنگش و منتظر آمدن ما  
 بود چون ما برپا آمدیم ضربتی بر دزد که سردی مجروح شد اباقتل نمیسید  
 ما بر دیر و او را بگریه و گشت و بسور انا خود رفت پس آن را دیدیم  
 او را در آن موضع دفن نمودیم چون صبح شد ما مجروح اگر پس برآمد  
 و ما با چیزی نبود آن جوان گفت ای ما بخدا قسم که برین حرکت که بر آوردیم  
 من رهنی نبودم و او را هر چند منع نمودم فایده نکرد ایما تواند بود که  
 من شش طکم که ما بین من و تو مودده باشد من ترا مسرت رسانم  
 و نه تو مرا و تو بهمان قاعده همان دیبا را بر ایباوری ما گفت نه چون  
 پرسید که چرا ما گفت چو نه آنکه تو هرگز از من رهنی نشوی و بقره بر  
 خود بینی و من نیز تا شکست ما سر خود بپنم از تو خوشنود نشوم رویت  
 از این مسعود که پیغمبر صلوات الله علیه گفت که هر که ما را اکبت چنان  
 که مشکی رگشته و هر که ما را رگد آرد بجهت خوف از عاقبت  
 او پس او را زانیت ما ما را مژنی که در خانه ما می باشد تا سه روز  
 مکشید برسانید و انذار کنید هر گاه دیگر نپسندید آنها و الا بکشید

انود

و نمود که در مدینه جنیان هستند که مسلمان شده اند و لفظ مدینه را بعضی  
 از علماء اختصاص بر یثرب نموده اند و بعضی عام دانسته اند ما این را  
 او از بلاد ابله سائب گوید که بخانه ابله سعید صذری رفتم و او در آن  
 بود بنشینم تا از نماز شود که حرکتی از زیر تخت در گوشه از خانه شنیدم  
 پس به بظرف طفت شدم نگاه ماری دیدم جو ایتیم تا او را کشیدم  
 سعید شاره کرد که بنشین بنشینم چون از نماز فارغ شد شاره بخانه  
 کرد که در آن محوطه بود گفت این خانه را می بینی گفتم آری گفت درین  
 جوانان نود ما بود با وی بختت رسول خدا می قسم و بجز خندق  
 مشغول گشته آن جوان وقت ظهر از آن حضرت نصیحت طلبید که بخانه  
 خود رود و پیغمبر صلوات الله علیه بعد از نصیحت میرا گفت که سلاح  
 با خود بردار که از بنی قریظنه می ترسم و آن سلاح سرد باشد  
 بخانه خود آید زوجه خود را دید میان دو در استاده نیزه خود  
 بجانب می فرود آورد تا باطن نیزه زنه از غیره که داشت زنه  
 گفت نیزه خود که دار و بخانه در ای و نظر کن که چه چیز مرا از خانه

پروان آورده جوان در خانه آمد مار بزرگ دید که بر فراش او حلقه  
 زده به تیره وی را در روی او بود و بر زمین زد و ضرب در جوان  
 پدید آمد مار و جوان هر دو پیکار کردند تا این خبر به ابن سرور رسید  
 گفتند یا حضرت دعا کن بجهت جوان شاید که فدای تعالی ویرانه  
 کند آنحضرت فرمود که آنمزش خواهید بجهت صاحب خود پس فرمود  
 که در مدینه جتینان پیش که مسلمان شده اند اگر به پندت رسد روزانه  
 کند اگر روز چهارم بر شما ظاهر شود بکشید که شیطان است و طریقه  
 انداز است که بگوید یا اشکرک بالعهده الذی اخذه علیک بنو  
وسلیمان علیه السلام ان لا تبذروا لنا ولا تؤذونا و باور روایت  
دیگر آنکه چون در پیکر شما ظاهر شود بگوید انا نسلك بعهد فوج  
و بعهد سلیمان بن داود علیهما السلام ان لا تؤذونا و نؤذی اباکم  
 ظاهر شود بکشید و حافظ ابو عمر روایت کرده که عقبه بن عامر بن العفری  
 که ولادت او در زمان حضرت رسالت پناه بوده چون شیخ فریقه  
 نمود بر موضع قروان ایستاد و او را دیدی بود که مار بسیار در

اندازه ترسیدن

بود که مار بسیار در روی او بود گفت یا اهل الوادی انا حالون  
 خاطنون انشاء الله تعالی چون سه مرتبه این عربیت بخواند هیچ  
 و درختی نبردیم که از زیر او ماری پروان نیامد تا آنکه آن وادی پر از  
 مار شد پس گفت انزلوا بسم الله یعنی فرود بیاید بنام خدای همه  
 از آن وادی پروان رفته گفته اند که اولاد وی پستی را دیدند بود  
 زخم او آنکه مار سفید را بناید کشت که از جن است سخن مار در کشتید  
 چند کله از خون وی گویم به آنکه گوشتش حرمت و بچین تر باقی که  
 از وی سازند مگر در حال ضرورت که الضرورات تبیح المحظورات  
 و در مثال گویند فلان اسمع و اعدی من الحیة یعنی فلان کشتن  
 و دوزخه تراز ما هست اگر پوست او را در میان رخت گذارند  
 از ضرر رسوسه ایمن شود اگر پوست او را هفت دروغ بنیت خیمه  
 نموده بردند آن گرم خورده نهند و جمع وی ساکن شود و اگر پوست  
 او را با سرش بپایند و برداء الشعب که از مذمومی براردی بن  
 ماسویه گوید اگر پوست او را بر این کرده با پوست هیچ کبر و زرافه

و کجی المحظورات

طویل و بلاد دستاوی الاجزا بخورند بویسم ظاهر و باطن را  
 دفع کند و اگر کوبست او را بسم جز ما خمیر نموده بر کسی که نایل بویسم  
 دارد بدهند که بخورد نایل وی بریزد و اگر نداشت باشد مگر بزبون  
 نیاید کردل او را بر صاحب تب رنج آویزند تب می نیاید شود  
 و اگر خواص او در باب الف مفهومی در ذکر انفع کدشت **تعبکبیر**  
 اگر کسی در خواب نارمده پند حق بجانه دقتا او را از شر دشمن نگه دارد  
 و اگر پند که مار او را کزید و موضع او در دم کرد مال برت وی آید و اگر  
 پند که گوشت مار چپه بخورد از دشمن مال بابد و اگر خام خورد دشمن خرد  
 غیبت کند و اگر پند که ماران از سکانه بر طرف شده در آن مکان  
 و با حادث شود زیر احمیه که حیانت از آن مکان برود آمده و اگر  
 مار با او حرف نهد بترت عظیم رسد و اگر پند که مار سیاه لکب  
 شده ملک ولایت برود رسد و مار سفید دشمنان ضعیف اند و مار  
 از دیاب و یس عدوت در اهل اولاد بود اگر پند که مار انداخت  
 و یس مفارقت از خویشی بود **حلازون** که میت که گوش ماسی گویند

در کان باق قولای نامند در کنار دریا و نهرها در میان ناهجریه یافت  
 شود تا نصف بن خود از میان این ناهجرون آید و بر رت چوب  
 رود و طلب ماه کند که از غذا خورد هرگاه احساس درشتی کند  
 شقیض شود و چون احساس می کند نسبت که رود و از خوف میانه  
 در میان نی رود و هرگاه راه رود خانه خود را با خود برد و اکلش حرمست که  
 پستانی خود را باطل کند تا مع آید از ریختن ماده چشم و چون بنویسد  
 در دروای چشم کند اکتحال بوی پراض عارض در چشم آید کند  
 و شش طوبات نماید **حمام** که بتور و بترا که گوهر صین نامند عریان  
 هر صاحب طوقی را مانند فاخته و کبوتر و قمری که در خانه آنها رفت  
 و پینه و جوجه در اردحام نامند کسم جنبل است بر او احد و جمیع وقت  
 آید سفر او و حمام است و او در وقت است بری که در بر جها موی  
 سازد و از مردم کزیران باشد و دیگری اهلی که در خانه جای گیرد  
 و انواع و می شکفت باشد بعضی گویند حمام آن بود که بشدت آتش آید  
 و نفس نکند و تر حیح او از نماید و آنچه در بعضی احادیث آمده که حضرت

مقدس نبوی مردی را دید که از پیکوتر میرود فرمودش شیطان پدید  
 شیطان میکند مرا دهنست که منع فرموده از پراندن بر باوهاست  
 خواهد شد بر فغانهای مسایجان مطلع شود بر عورت ایشان و لهذا  
 منع نمودند و الا در احادیث دیگر آمده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام  
 از رحمت و سننهای شگایتمند حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمودند که حتی کبوتر  
 نکند در که منوس باشد ترا و از او بترسد و ترا برای نماز نپردازد کند این  
 عبادت نفسی که در کتاب مقدس نبوی فرمودند که کبوتران خوانند در  
 خانهای خود که در هر یک که آنها جن را از کو دکان سماجود مشغول نیستند  
 اما یکروز از او که کبوتر بنا و ترکان آلافاخت که گویند که دشمن او  
 شومست و از طبع کبوتر آنکه از صافت جمیده در مدت قریب طلب آب شیمان  
 خود کند اگر چه نزار فرخ قطع کند و بسا باشد که ده سال از وطن خود  
 غایب شود چون او را برده اند از و غوغایی که دارد خود را وطن  
 رساند و آب شیمان خود بسیار مرغان جوارح طلب می بسیار کنند  
 و خوشش از شاهین بیشتر بود و طیران او از شاهین بیشتر بود و هر که کبوتر

بازی کند نمیرد تا جرحه از فقر نموشد و در حدیث آمده که در جنگی که رسول  
 خدا ی در غار ثور بود محبت سجانه و تعالی او کبوتر چشمی را از فرمود  
 بر در غار آمده شیمان که قند و بینه کرده بود در آورده کبوتران حرم  
 قاطبه از نسل شایند و در فرسخ که بر سر حضرت بالک شاد و مایه کبوتر  
 بود بنده صبر سلوات آمد علیه ایشان را دعا کرد بپرکت دشمنی بن هر کس بود  
 بر صفتی که در هر مردی زنی دیدم آن در کبوتر دیدم چه ماده او را  
 که اراده میکند مگر نزد او و از او اراده کند مگر ماده خود را تا مرد  
 از هم جدا نشود مگر آنکه یکی نایب شود و کبوتر ماده را دیدم که بجهت  
 نزد او است می شود در زمانی که نزار داده او کند و پس چو حیوان  
 ندیدم که در وقت مباشرت ماده خود را بوسه کند مگر کبوتر او و در نماز  
 عفت است چه در وقت مباشرت دم خود را بکشد تا ماده را عورتش  
 محفوظ ماند گو یا میداند که منافقت باید نمود و کاسی شدت ششما  
 مباشرت استغال نماید و در چهارده روز یکبار آورد و در بینه  
 کند از بینه اول کبوتر نزار از ثانی ماده پروان آرد و میان بینه



اول در دم کیش با نوز فاصله باشد پس ترا و بر پشه نشیند تا  
 از روز آنها را گرم کند و بقیه روز ماده نشیند و شب نیز باین طریق  
 تا وقتی که حصانت با تمام رسد و بچه پروان آرد نوز او خاک شود باین  
 چشاند و بی آن بجایند تا خوردن چیز نامدین آن همان شود و چون  
 نوز خواهد که با ماده جمع شود بچهای خود را از آشیان پروان کند مگر  
 از بطن آن که گویو تر باشد تعین کند اکل آن و عیش حلال است و  
 مثل گویند فلان کس امین تر از گویو تر حرم و مال و فرزند و دست مرگه کسی  
 که آبله در او دلقوب گویو تر یا در خانه که او باشد و جای که آشیان  
 نموده نشیند شفا یابد زیرا که مجاوره او امانت از آبله و فایده  
 و سکت و سببات و سببات مرضیت که کسی در این خواهد در خوا  
 باشد و خواب بسیار کند و اکتال بخون او در وقتی که گرم باشد معنی  
 تازه ذبح نموده باشند نافع چیز است از برای جراحات چشم  
 و پرده که در او باشد و اگر ذبح کنند بجله پز او را بکنند در هیچ چیز او  
 خون تازه است اکتال نمایند همین خاصیت دارد و خون او اگر

بر پینی بالند با لجا صیده قطع رعاف کند اگر بزیت مخلوط سازند و بر  
 سوخته آتش مالند شفا دهد سرکین گویو تر بر حراره بیشتر از سرکین  
 گویو تر فایده است اگر سرکین او در میان آب گرم ریخته کسی که عرق کوبد  
 در روز نشیند نفع عظیم بخشد اگر با سرکه بر صاحب استسقا طلا نماید  
 نفع دهد اگر از سرکین گویو تر سرخ مقدار دو در سه باشد در هم در  
 آتش سمنگ شانه بشکند و پروان آرد گوشت گویو تر مقوی  
 کرده و زیاد کند به جهت اگر شکم زنش او را بشکافند و کرم  
 کرم بر عقوبت کزیده که از نفع نیکو بخشد اگر از خون او از خارج  
 چشم بر پینه تر کرده بسفیدی پخته و روغن گل نهند در چشم کند  
**تعبیر** دین او در خواب رسول امین یا دوست صادق  
 یا چوب مؤمن است دلیل زن غریب مبارک نیکو که روح مثل وی  
 ستواند بهم رسانید و باشد که دلیل نوح بود و بر سر پاره گویو تر  
 دین برج او جمیع زنان بود و بچهای او دلیل سپان و اگر منده که  
 ایشان را علف میدهد و بسوی خود میخواند یا میند که گویو تر آن

کلافان در یکجا جمعیت نمودند و قیادت نماندند و شیندن آواز  
ایشان در خواب بیل شیندن کلام بگفتند که نزد او آید نامند بوسه  
و اگر از او گریزد ز نشنیدن کلام بگفتند که مالک ایشان شده  
کینه کاران بخرد جامست گفته صید نمودن که بوتران در خواب بیل خوردن  
مال دشمنانست که نقصان در چشم که بوتران نقصان در زوجه  
**حوصَل** مرغ بزرگ حوصله در در مصر بسیار بود و در قلم است یکی  
که به الرایکه که پوست در او است حال کنند و دیگر سفید که پوستش استعمال  
کنند طوبه او بیشتر از حراره است کم عمر می باشد پوشیدن پوست  
او مناسبست مزاج جوانان و کسانی که مزاج حار دارند از زین  
برایشان غالب باشد **حیدر** نام شیخ و لقب علی بن ابی طالب علیه السلام  
گویند حیدر آنست که گوشت گمشتملی باشد چون آنحضرت چنین بود  
طبق بجهت ایشان یا اگر والدۀ ماجده ایشان هم پر خود آمد نامیده  
و یا آنکه که نام آنحضرت در کتب اوایل پس بوده **حیوان** جاندار  
بزرگی جانم و مخشتری در تفسیر آیه وانی به اید دان الدار الاخری علیه السلام

حیوان آزرده که نیت در آن نشاء مکر حویه مستمره و میله ابد الا ما بد  
که موت در نیت بعضی از حکما گفته اند که نکتۀ در آنکه حق سبحا و تعالی  
و تعالی حیوان را با بل شرب با پس و غیره محتاج کرد نمید و سایر موجودات  
چنین نکرد و الا دعوی ربوبیت بمنمودند و لهذا اصفا **حیوان**  
انسان بیشتر است از سایر حیوانات پس حکمت از لطافت صافی آن نمود  
که حیوان احوج موجودات باشد و از کثرت اشتغال با محتاج  
خاموش باشد و ازین جهت که بعضی از آدمیان اندک تنهایی  
که کسب شوکت و مالیات حاصل نموده اند چون مرود و فرعون دعوی  
ربوبیت نمودند و از جمله حیوان آنکه خصی است ابرده است از غیر  
خصی و فریب دی لذیذ و مرطب و ملین بود لیکن دیر و ضم بود وجود  
لحم و منفعت لحم میش حیوان و گوشت که دخصی از بز بود **تعبیر**  
تخلم حیوان در خواب از دواب بطیور و فهم کلام او رسیدن  
در برجه کمال است و باشد که دلیل امر خوب و عجب باشد و اگر کلام  
ایشان نفهم تر رسد از زوال مال بهتر است که این خواب کسی نموده و

پوست حیوانات رسیدن بپیش و نعت بود و پوست حیوان بی  
شان چون سمور و قاقم دلیل علوشان است و اگر چاری پند که گو  
حیوانی کند همیر و اگر سما پند باشد بی خبر شود دیدن پشت موی  
ایشان دلیل نماید و از رزاق است دیدن شاخ او دلیل سال قحط  
دیدن سم و ناخن دلیل سفر آواز بره و برغالله سرور خوشنودیت  
و صوت سبیلیم و باصعوت آواز شیر دلیل خوف صداه شتر دلیل  
موج و زیارت بود آواز کرک به شهور خادمی که دزدی کرده باشد  
آواز آهوبره نواید از زن نیکو آواز باشد آواز نسک  
فجور و دزدانگی بود آواز زرو باه مرد صاحب مکر و کذب  
کذابه آواز خاک نظریافتن بر دشمن امن تابش آواز بر  
در آمدن در کار مد عالم یا رئیس یا سلطان یا رکن دشمن  
**حذف** بنال عجمه که سفند و در حدیثی واقع شده که میش سیاه  
برهمنه از موی کوچک که درین میباش **حشرات** جانوران ریزه که  
در روی زمین باشند اکل همه آنها حرام است بعضی از علما در تفسیر

آیه اولیات یلعنهم الله ویلعنهم اللعینون گفته اند که  
جانوران ریزه باشند که قحط و تنگی کشند لوت بر عالمانه کنند که  
کمان حق نموده اند که بسبب این قحط بهم رسیده و بعضی گویند  
از لاعنون حسب مخلوقات که غیر ملائکه و جن و پسرانند **حشرات**  
جانوران ریزه که در زیر زمین باشند چون کرم کل و غیره **حاتم** کلغ  
سیاه و غنیم بیاید در ذکر خواب **جاریه** نوعی از **جنت**  
بروزن جعفر و باه در شاد در ذکر شکر است **جیش** بر وزن  
کفت مابرتند در افعی و حیت گذشت **جور** بچه جباری  
**خلت** که سفندان ریزه در باب غنیم در غنم بیاید **خبر** که  
براه مملکه گفته در باقیات در ذکر قرا و بیاید **خجروف** و **خجروف**  
جانوریت در از دست و پاپز که از مورچه است **حقب**  
خر چشتی حقباماده و احبت آنرا ایچمه آن نامند که تکی گاه پہلوی  
او سفید است **خرشان** و **خوشوف** بلخ لاغ بسیار خورنده  
**خشبان** بلخ و مورچه کوچک سبانه سفید او **خسپیل** کوسا

مفرد ندارد چسبیده موت او پیش خیال **حسب** بچسبند و ما **حشو**  
 کجنگ مختلف اللون و عصفور بیاید **حشو** و **حاشیه** شتران  
**حضا** جرم عالم جگر جرس جگر معنی بزرگ شکم جگر بزرگی شکم  
 او را حضا جرم نامند **حفض** بچسبند **حضور** ناکه که بجز شتر تنگ  
 بود و مردی که بزبان نزدیک نشود **حفا** بچسبند مرغ و شتران  
 کوچک حفا: مفرد است **حقتم** بقاف نوعی از کبوتر **حلمه** بفتح لام  
 کند که کجک در کجی که در پوست کوسفند افتد چون دباغت کند از دست  
 از پوست تنگ شود **حلاک** و **حلاک** جانوریت در یک میشد  
**حمته** بفتحات جانوریت از جانوران دریا و بعضی گویند لاک  
 پشت است در حفات بیاید **حماک** هر حیوان کوچک شتر  
 و بچسبند مرغ و قطار گویند **حما** بره تا ششماه **حما** که کوچک  
**حما** شتر و فر بار در باره باره در دقل الله تعالی و سن  
 الانعام **حمولة** و فرشتا در فایاید **حش** مار افعی **حمد** جرم  
 مرغ پسنگو **حمیل** مرغ غنیمت **حوار** بچسبند تا علی که از

مادرس حد است و **حیره** که ماده جمش خرم **حیدوان**  
 کبوتر صحابی در ویشان در باب او بیاید **حیفظان** بضم قاف نران  
 نر را گویند در دال بیاید **حیفس** بقول ابن اثیر آهوبره را گویند **حمر**  
**حفصه** مرغ خانگی فصل دوم در حواء مکس **حجر**  
 مادیان حکم خوش در باب فاد خیل بیاید اما **تعجب** دیدن او  
 در خواب دلیل نین شرفه مبارکه است چنانچه در حدیث آمده که **ظهور**  
 عترت و بطونها کذب یعنی سواری بر پشتش عزت و شکست کجی که در  
 اگر مندی که مادیان با زین جام سوار شده آن سوار که عقیقه بخارج صحیح  
 در آرد و اگر به جام سوار شده زن به عصمتی تزویج کند یا مکرک  
 به ثبات شود دیدن مادیان سفید دلیل نین صاحب حرم است  
 و مرغ او دلیل نین با زینیت و مادیان زرد زن پاروسیا نین  
 صاحب ملک و جا باشد دیدن مادیان زرد دلیل نین بر نیت  
 و ارزانه بود و لاغر دلیل نین **حدا** قیلان و بشیرازی  
 کور کوره و تبر که چلاغان نامند انحرطه است و پهنه و کاه سفید

ح

حیلاق توتمی

نند و سه جوجه برارد و پست روز حصانه نماید رنگ وی سیاه و فک استری  
 بود و از مرغان شکاری نیت اما بجای مرغان بر باید مگر طویر که مستایر  
 روی باشند نترسانیا زارد و حق جواجی قفلت نماید که چو از کرسک بید  
 بجای ایشان نخورد و در طیران خود کشت نماید این حوشیه این زهر به بر نام  
 آنکه عقاب و قیلو و اج مبتدل میشود عقاب قیلو و قیلو و اج عقاب شود  
فبئحان الفاد علی ما یشاء کومینا و از طویر جواج سیدان علیهم السلام  
 و لهذا الفت و ملک او متع است چه او ملک کسی است که ملک ملک او چو  
 احدی اعدا زوی سزاوار نیست لقوله تعالی احکانه عند رب  
 هب له ملکاً لا یمنعی لاحد من بعدی و اگر بادی رسید کردن  
 ممکن بودی مرآئنه در طویر شکسته تر از وی نبودی و قیمتش از این  
 بودی و هر چه بر باید از رت کسی باید و مشکل که از جانب چوبی  
 چیزی بر باید و او یکسال نزدیک سال موده بود و نقلت که اعراضه  
 این پست میخواند **نظم** و بوم الوشاح من اعاجیب تبنا علی  
 انه من ظلمة الکفر نجابی یعنی روزید شدن کردن بنده از عجا  
 سات

پدرگاه

پروردگار ماست چه اگر از ظلمه کفر نجات داد چون سبب او است  
 برین پست از دیر سید نکفت روزی در جوی حاضر بودم بعد از آنکه  
 عرض بخیل گاه رفت که غسل کند کردن بند خود را بر زمین گذاشتن  
 همان بود و در بودن قیلو و اج همان چنان کسی بر و مطلع نشد و بعد از  
 فعدان او را بر زدی تمام ساخت پس من روی در گاه قاضی طایب  
 آوردم و کفتم غشیه ما یغیث المستغیثین همسوز این دعا تمام  
 نرسانیده بودم که قیلو و اج کردن بند را بپنداخت و زنان که در دو  
 من بودند میکشند که مار اطلاق کن که ترا بکناه بیازردیم من این  
 پست در نظم کشیدم و اکثر میخوانم تا نعمت منع حقیقی را فراموش نکنم  
 و او از جمله خواست خسته است که مامور بقتل دی شده و آنها قیلو و اج  
 و کلاغ ابلق و عقوبت و شش و سگ گزنده است بجهت ضرر اینها حاضر  
 سده پس نبوی محل محرم الامرت قبل اینها فرموده و اکل قیلو و اج  
 حرمت از زهره او را در سیه خشک نموده در میان شیشه نفع  
 کند هر که جانوری بگرد قطره از او در موضع گزیده چکاند شفا دهد

و اگر از جانب چپ کزیده در چشم است بر میل اندوختن نایند و اگر جانب راست  
 در چشم چپ کشند شفا یابند و اگر ز سره او ز خشک نموده و صلا یکرده  
 در موضعی که حیات عقده باشد پاشند همه حیات بیرنگه که خون او را  
 بتغییل از مشک و گلرنگ مخلوط ساخته باشد پاشند تا با شام از ضیق النفس نفع بخشد  
 اگر زنده او را در خانه او برزند مار و عقوبت او را نماند نشود **تعبیر** دین  
 او در خواب دلیل حرب و قطع الطریق یا زن زانیه باشد و با باشد که در  
 مقاتله با کسی باشد که در حلیش ممال باشد در صل و حرم و بعضی گویند دین  
 او دلیل پادشاهی است که نام او مشهور نباشد اگر پند که او را در خفا  
 گرفت حق سبحانه و تعالی او را فرزندی کریمت کند که قبل از بلوغ پادشاهی  
 شود و اگر پدر او آن فرزند میرد **حزب** آفتاب است او را حمل الهی  
 گویند جانور است که با آفتاب میگردد و روی از وی نکرده اند بر  
 هیات ماهی کوچک سرش چون سر کوسه مثل کراسه چهار پای دارد  
 مانند شتر کوهان دارد زبان او دراز در حلق پیچیده صاحب عجایب  
 المخلوقات آورده که حق سبحانه و تعالی او را بر صورت عجیبی آفریده

که چشمها را میگرداند و هر چندی که در و صید باشد با آنکه برش بگردد و یا  
 حرکت نماید که با که فاموش است و در هر درختی که باشد متلون بلون  
 آن درخت کرده و در زبان او بر از میسه که باشد چون بعضی از  
 حیوانات مثل کس و غیره نرزد او آیند زبان پر او آرد او را چون  
 برق را باید در زبان بزودی در کام کشد و خورد و چون جانوری پند که  
 از ترس بشتکاشک شود که آن حیوان از وی گریزان شود و هر ساعت  
 بزنگه بکشد و دلهند اسم حیوانات از او بگریزد از نیست که کسی که بر یک  
 فرار نیکه و گویند مثل حرامتتون است او مادام که جوجه است خاکستر  
 رنگست و هر چند بزرگ شود رنگش صاف شود چون آفتاب طلوع کند و  
 بطرف او کند و متوجه آفتاب است وقتی که آفتاب بصف النهار رسیده  
 بر سر درختی یا بلندی بر آید چه در آن وقت که آفتاب سب است اگر سب  
 آفتاب را نیندیشد چون علتی حاصل می شود و همیشه طایر می  
 بود تا در بطرف مغرب آرد و غروب کند چون آفتاب غروب  
 کند و قرص وی از نظرش غایب شود تا صبح طلوع معیشت کند

حرام چ از ذوات مسوم است خون او را اگر طلاق کند چشمی که سوی  
 زاید دارد بعد از آنکه سوی او را برانند دیگر سوی هر چو نیا بخال  
 نه هره او میز غشاء چشم است اگر چه او را بر پاره آهن گذاشته  
 در آتش سوزانند و با خون او اندک آب مخلوط ساخته خون و پسته تازه  
 بر روی سوزند و بر جراحات سر عمل کنند در بار اول شفا دهد که کشت و سینه  
 می سم قاتل بود **تعجب** دیدن او در خواب دلیل دوزخ یا خلیفه  
 که از پادشاه جدا شود چه او همیشه با اقتابست باشد که دلیل رسیدن  
 رای باشد بخدمت پادشاه یا حصول فتنه در دین و مذهب یا دلیل زن  
 آتش سرت یا دلیل خبک که بر بخت **جماد** خرد بترک ایشک  
 مانند طاره ماده او را گویند که در جنس حیوانات پس حیوانی باشد  
 که باغی جنس خود جمع آید و بار دیگر او چون سه ماه از تولد او گذر  
 بر حیوان جهد کینوع از و قابل احوال و انتقال است و نوع دیگر از و  
 است که در دو دیرین بر سب یا بوس بقت گیرد و از عادت او است  
 که چون هشتام شیر نماید از شدت خوف مضطرب گشته خود را بری

او اندازد در آبی که یک مرتبه رفته باشد بخاطر وی بماند و موصوفت  
 بجهت تمسح و شنوایی لطیف نام را در مع و ذم او احوال تباین  
 جمعی رکوب او را بر سب حنث یا نمانند و گویند او حیوانیت گشت  
 کشته و بار بر **شعر** مسکین خرا که چه بی تمیز است چون بار کشته  
 سمی عزیز است و دیگر آنکه خرج اندک بر دو کار بسیار کند و سواری  
 او بکند از ابر طرف کند و حضرت مقدس صلی الله علیه و آله او را  
 بسیار سوار میشده و روزی از او توان فرود آمد و در قرب خود توان  
 بر اینند و بعضی دیگر در خدمت او گویند که حق سبحانه و تعالی انکرا صوتا  
 تشبیه صوت او کرده چنانکه فرموده **ان انکرا اصوات لصوت الحییر**  
 و از جمله آداب آنکه در مجالس نام او نبرد بلکه از او بر بازگوش نگیرند  
 و عیاب در مجالس کلمات خود گویند که **الحمار شنار و العیر جار**  
 یعنی سواری خرنوع است و سواری فرماده عار و دیت اندک  
 دارد چه بهر زمان داده نشود و حضرت سید صلوات الله علیه که  
 فرموده هرگاه آواز حاشنوید **اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

جته انکه او شیطان را می پند در باب چهارم بقول چهارم وارد است  
 انقل غیری باندک نسبتی که بکر چهار در دست مذکور میگردد و او  
 است که رویت کردند از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام  
 که آنحضرت فرمودند که در بنی اسرائیل مردی رسیده دل الهان عقیده بود  
 زنده داشت که اجل زمان آن زمان بود اندر از غایت حسی که بی غفلت  
 وی داشت بر نوبت که بر چون رفتی در خانه مقفل ساختی مقصدتای  
 انسان حریص علی ما منع زن جوان چون خود را بچسب از  
 دیوار و روزن خانه مشاهد مردم ساکند زمین روزی نظرش بر جوان  
 نیکو تمایل که موافق طبعش آمد واقع شد شیفته و دله او کردید و او را  
 بطلبید و اظهار اشتیاق بملاقات وی نمود چون جوان را نیز نظر  
 بروی نهاد دیدام وی شد عاقبت بعد از تامل درین کار کلیدی  
 تحصیل نموده مروقت که جوان بیایدی کشاد کار خود را از در بسته  
 یافتی و در را بگشودی و مراد خود از آن زن و زن از وی حاصل کردی  
 و مدتی او بدین طریق محبت داشتی و هیچک خود را از آن امر شایسته

باز نداشتی

باز نداشتی تا روزی شوم روی بیاید و گفت ای زن هیچ میدانی  
 که من ترا بکر خواستم و ترا عاقبت دوست میداشتم و پیش تو غایب  
 مالی از تو بر خاطر من شست تا چند وقت است که در غدا از تو در خاطر من  
 و در سینه از جانب تو در دلم بهم رسیده بر تو این نیستیم نخواهم که  
 قسم خوری و مرا این کردانه از آنکه تو غیر من مردی انی شست  
 و جماعت بنی اسرائیل اگوسی بود که مقسم بشان بود و آن کوه در  
 خارج شهر بود که ما بین او و شهر نهی جاری میشد و در آب چنان  
 بود که مدعی مدعی علیه نزد آن کوه میرفتند منکر قسم بایمینمود اگر  
 دروغ قسم بیاوردی بملک شدی و اگر راست گفتی بخت یافتی و آنچه  
 بدو رسیدی آن گفت ای در بعد از آنکه من قسم خورم تو خوشتر میشوی  
 و خاطر تو از ظرف من اطمینان بهم میرساند گفت آری آن گفت مروقت که  
 خواستی قسم خورم چون شوهر بخت همی بر چون رفت در سبب جوان  
 شاد باز بیاید و در بگذرد و نزد زن آمد گفت ای جوان شوهرم  
 میخواهد که مرا در دهن این کوه برد و قسم دهد و من قسم خورم که دست



غیری بن زرسیده و من اگر قسم بر رخ خورم هلاک شوم و اگر نخورم  
شوم و این عثمادی مانند و نزد وی بیاعتبار و رسوا کردم چون  
از این جماعت این نکات متحیر و بهبوط با نذر رسید که هر چه خواهم کرد زن  
گفت مرا حمله بخاطر رسید که گفت بگویند که باید که تو علی الصبح لبک  
مکاریان بپوشی دراز کوشی ما خود بکار آن نه که در خارج شهرت حاضر کردی  
چون ما آنجا رسیدیم او را از نو که این سیم تو شب است مرا برادر بردار  
کوش که از ما سن در قسم خود هست که باشم که غیر تو و این مکاری است  
من زرسیده جوان گفت جدا و گرامت چه نیکی گفتی هرگز فکر من برین نترس  
پس چون بر من رفت و در محفل ساخت دشوهر زن باید در کبشود  
بخانه آمد چون بیخ شدن را گفت بر خیز تا بجانب کوه رویم و قسم باید  
نمایم که گفت من طلاق پاوه رفتن ندارم گفت بر خیز و بهانه بسیار  
اگر چنانچه اتفاق افتد دراز کوشی بحیثیت تو که این کمترین بر حسب دلک  
خود را نیز تمام پوشیده بر فاق شوهر از شهر بیرون آمدن زن مطلق  
نمود و دید که لباس مکاریان پوشیده و دراز کوشی در دست انتظار

بیکه

میکشید فریاد کرد که ای مکاری این دراز کوشی تا دهن این کوه بنیم  
بگرایه اضعی میگوید گفت آری پس چون این پیش آن زن را برداشت و بر  
بالای دراز کوشی گذاشت بختند تا دهن کوه رسیدند زن گفت ای  
مکاری پا و مرا فرود آور قبل از آنکه جوان بدو رسد آن زن خود را از بالای  
دراز کوشی زمین کف عورت دی کشوف کشت نظر جوان بروی او  
زن جوان را داشت نام داد که چه امر از تو گفتی که از این غنیتم  
جوان گفت دانند که من بقدر کیامی کنایه می آورم تو خود احمادی آنکه  
زن بر خیزت و در دهن کوه بایستاد و دست بطرف کوه دراز  
کرد و بشوهر خطاب کرد و گفت بشوهر ای که در باب گمان بدی که حجت  
من برده من پاک و منزه ام پس قسم یاد نمود و گفت ای شوهر  
سواي است تو و نظر تو و غیر از این مکاری دست و نظر کسی من  
رسیده از مکر این چنین شدید الخیل جبل در خطر است کوه با آن  
شکوه از هم فرود ریخت بنی اسرائیل زمت بده و خیال انکار بلوغ نمودند  
و از منیت که حق سبحانه و تعالی مکر زنان را عظیم و مکر شیطان را ضعیف شد

چنانکه گفته اند کید لکن عظیم و در باره کوشش فرموده اند که  
الشيطان كان ضعيفا وان جعله فرعون حمارا لانه لم يركب من قبله  
در شراب غیر او داخل کرده بی شسته آن شخص خواب و در پیشش شود و عقل  
زیاد کرد و در وقت حین نماز او بر ماده از دم سزموی کشیده  
بر آن خود خورند و قق باه و فوط زیاد کنند و اگر پسنگی بر دم او  
نهند یا مقعد او را بر وزن چرب کند فراید کند بعضی از اطباء اند  
که هر که گوشت حمار را می طبخ نموده در آب پخته کسی که مرض کزاز  
در در زایل شود و کزاز ضمیمت که از شدت برودت و سرما بهم رسد  
اکثر از سم او سازند و کسی که صرع دارد در آن گشت کند شفا یابد  
سکین او را با سکین سب مخلوط ساخته بر خون روان که از عضوی آید  
پاشند باز دارد و اگر سوزانند و پاشند بهتر بود اگر پوست پشای  
او را بر کوه دکان آویزند از فرغ و خوف ایمن شوند و نیز اگر سر که بر سر  
او پاشند و در پی سوط نمایند ر عاف باز دارد اگر عقوبت کند  
و از کوه بر سوار شود چنانچه روی او بطرف دم او باشد صحت یابد

دانه که در از گوش در آن وقت فراید کند از آنکه وجع باورود و نیز اگر  
در گوش مل و کوبید که در غلا موضع هر عقوبت کنید در از زور بود اما  
اول است و اگر مغز ساق او را بر وزن زیت مخلوط ساخته بر سر  
کنند سوزی را در از کند اگر شیره او را بر قضیب طلا کند فوط کند فراید  
او سکه امض باشد و باشد که از در مقعد فراید کند اگر کسی حله او را  
برای کند و بخورد و در سر که نشیند صرع را دفع کند **تعبیر** دیدن  
او در خواب سیل جدوسی انسان و دیس فرزند و ضرر و سفر با عالم  
با عمل بود بقوله تعالی کشل الحمار کمال اسفار او باشد که دیس معیشت  
بود بقوله تعالی وانظر الحمار ک الایة دیدن حمار عزیزت آن  
و علامت نجات بود در حج بناصب ساری او در خواب دیس رسیدن  
بال و زینت و اول بود بقوله تعالی الخیل والبغال و الحمیر که بیو  
و نیز دیس نجات از غم دیدن سرت حمار دیس فقر و موت حساب  
اوست اگر کند که او را بقصد خوردن فرج نمود و سعی در روز  
وی بهر سه اگر قصد اکل نداشت و فرج نمود مال و معاش او ضایع شود

پند که از پشت او بریزد و قصد سواری ندارد و باید که ولایت بر فکند اگر  
 پند که دم حاکمش از او بر میزند و عمر و دولت و مال و جاه وی زیاد شود  
 حاکمین کرده و بیل فرزند و عزت است اما فرزند مال بسیار است اگر پند  
 که جاری از آسمان فرود آید مادی و خال که در مال بسیار باید تجویف اگر  
 مالک او بود و حاکم سیاه باشد حاکم مصری و کبلیت و حاکم مادیان  
 صاحب معیت کثیر الخیر و صاحب نسیل بود و اگر حاکم مادی پند و کرده او  
 متعاقب می آید و بیل است که زنی خواهد و فرزندی همراه آورد و اگر  
 پند که حاکم راه می رود و مکر بازماند و کبلیت که مال بر او برسد مکر به جا  
**جماد حشر** خرگوشی و بترک داغ ایشاک که او را فراد غیر گویند در باب  
 فادعین باید بغایت شدید الغیرت و لهند از بار او همیشه عموم  
 بود و چون ماده او بر آید اگر نر باشد نر از خصیتین خرگوشه بدن آن  
 کرد پس ماده او جمل کند در کجین تا بسلامت مانده و بسا باشد که ما  
 او پای خرگوشه بشکند تا نود و همیشه او را شیر دهد تا بزرگ شود  
 و از آفت پریش سلامت ماند و در است سال او بیشتر عمر کند این خلجان

آورده

آورده که بعضی از لشکر این در قره جزو که از قرایای شاست فرود  
 آندند و حاکم و حشری بسیار کما نموند و بعضی از آنها را فرج و بلیغ نموده  
 یک روز تا شب تشنگی در زیر او بر افروختند چنانچه تشنگی پس سوزنی رخا  
 سر او را بر کردند پس در پشت کوش و چیزی بخط کوفی نوشته اند  
 که بهرام کور و موضع عدالت سیاه شن بود چون بهرام کور از ملوک  
 در پیش قبل از بخت سپهر جلوات که علیه آنکه بزمان بسیار بود  
 و عادت او آن بود که چون شکاری میکردند بنام خود کوش  
 او را داغ میکرد و در با میزد و صدای عالم است که آن خرگوشی چه  
 مقدار عمر کرده باشد قبل از داغ نمودن شاید زیاد بهر شصت  
 سال عمر نموده باشد گویند نگاه کردن چشم حاکم و حشری باعث دوام  
 صحت چشم و مانع نزول آب است از چشم اکتحال زمره او بکند صدم  
 نماید خوردن گوشت فربه او عرض منافع را نفع کند گوشت او  
 نیز نافع است از نفوس طلاع و پیه او از الکل کف کند کل زهره  
 او دفع بول در فرش نماید اگر مغز ساق او را بر عین برین مخلوط

ساخته برهنه طلا نمایند زایل کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل  
 زن و فرزند جنفا کا صاحب قوه که از اهل دیده بود رکوب او  
 دلیل عصیان و نافرمانی از پشت او افتادن دلیل وقوع در معصیت  
 نوشیدن شیر او دلیل عبادت و دیدن است مالک شدن او یا عضو  
 او دلیل رسیدن به غنیمت است و درخت از او دلیل شرف و عزت است  
 بوی دلیل نفع بود **حصار قبایح** نفا بر سی پاشنده که گویند با نور  
 شکم باریک پشت وی مدد است گو یا سپری پشت بسته تقدیر دنیا  
 ریسی او از جعل گم است و از نو کوچک تر در مواضع نم بهم رسد  
 پای دارد و در مر اهل و مشوره زمینها الفت گیرد و در شل گویند  
**فلان اخل من حصار قبایح** اکلش حرام است اگر او را در شرا پاشند  
 از جهه غسل البول میرقان نافع است و بعضی گویند اگر او را در رکوی  
 پچیده بر صاحب تب بچ مثلث او نیزند بالکلیه تب از وی مفاقت  
 کند **جز ذون** بزال عجمه سو سماره بعضی گویند جانور است  
 شپیه بار و او ذات السموم است در جایهای معوره غیر مسکون شپیا

کند

کف او شپیه کف انسان است با انگشتان و بند باء دست پوشش  
 بیاضی خا و در خلاف چلیپا سه که بیاضی دارد اکلش حرام عقوبت  
 بکش در سطر کوشه که اگر کسی سپا و در ابر برین ماله و خود را بر ننگ نند  
 ضرر رساند چون بوی او بشنود برسد و بگریزد طلا و خسته  
 پوست او الم ضرب قطع را محسوس نکند اگر چه میان سزا جدا  
 کند تا باک دو عیاران چنین کند بر الم ضرب و قطع ثبات در ز  
 نگر دشتن سپا و در میان کوی سیاه با خود فریزل تب است  
**تعبیر** دیدن او در خواب طمع و حرص است در کسب  
 اختلاف حاج و غفلت و فراموشیست **حصان** است جهت  
 نگر دشتن منی خود از غیر مادیان نجیب حصان نامند **حضب**  
 بضاد بجمه مار نر درشت بعضی مار باریک و بعضی مار سفید را گویند  
**حند** بچه سو سماره وقتی که از پرنده بر آید **فصل سیم**  
**دعای مغموه جانا** جز و بترک و غدیری و جره نامند غمیت  
 در از کردن آنکه طولی در صفا دارد خاکستری نکند در بر سبیا

ح

میباشد و اگر صید دم بجای بود در حوصله او دانه یا بند که از درخت  
 بطن یعنی جبهه لظف ابرم رسد اگر پراور باشد از رسیدن با و باز مانده  
 بمیرد گوشت وی اخف از گوشت بطهت چون چرخ خواهد که او رسد کند  
 سرکین بر و اندازد پرش کن شود لهند اعرابان گویند سلاحه پستانه  
 یعنی سلاح او سرکین است طیلو حواج صید او تواند نمود و در پیشان  
 کن نکاشد حلال چه از طبابت در بعضی از تفاسیر گویند که او از لاف  
 سبک است بنی آدم بمرد یعنی بر کاه کسان ایشان بسیار شود و باران  
 کم بارد چه با قدر اقطار جرب بر طیلو رسد و بیشتر از هم طیلو حلیه  
 در تحصیل روزی نماید و مع هذا از جوع بمیرد **فبجان القاد و لما**  
**یشاء یخبر اور انهار و جوب مرغ فاکلی را بیل نامند شعی گویند نظم**  
**و نه از ادایت مستصف اللیل** و لیکن ادایت نصف آنها را  
 یعنی بچه جاری در نصف شب جوید مرغ فاکلی در روز دیدم اکل گوشت  
 جهت کین با دانه نافع است لیکن مضر قویج و مفاصل است مصلح او و پار  
 دزیت و سرکه است خردن گوشت او موله خون بلغمی موافق امر جبه

بارت

بارده است بخصیص من نرسد آن و بلا در دسیر و بعضی گفته اند که گوشت او  
 بناید خورده و غلیظ و دیر مضممت بهتر است که بود از ذبح گوشت او را  
 در روز نکه دارند و بعد از آن طبع نمایند در سینه در انهای او سیر و نعل  
 و او دیده عاره کنند و صیبت که بعد از اکل او عله او خورند صاحب  
 المخلوقات آورده که در حوصله بعضی از دستک یافت شود که اگر کسی  
 با خود دارد محکم نشود در عاف و در ساعت قطع کند و شکم بند  
 مادام که با دست کردل او را بر کسی بنزند که خواب بسیار کند  
 خوابش کم شود در سطا کالیس در صفحه پهنه او گفته که آنچه در میان  
 بیضه از و نه بهم رسد موسی را سیاه کند و یکال نرود و آنچه از و  
 ماده بهم رسد سیاه کند طریق معرفت این دو نوع است که رشته  
 در سوزن کنند و در سینه در اندازد اگر رشته سیاه شد پهنه نرسد  
 الا ماده اگر پوست پندکان او خشک نموده بانگ نکند از رخ  
 صلا کین کنند و اکتال نمایند در ابتدا از دل آب از چشم نافع بود  
**تعبیر** دیدن او در خواب دلیل بر جو افرد که دخل اندک و مخرج بسیار

نخ اقوم سوت و جرب

نخ کانت خاب

بدر

نخ سینه از دل آب

درشت یا بشد کثیر الاکل که پیش وقت در شب روز از شقت غایب بود  
**حقوق** بصاد و سین هر دو آند جانورست که بر غنی زردی زندگان  
 رنگ سیاه است بسیارند که دو بال زرد برارد و پیر در زخم شری گفته که جانورست  
 بزرگتر از یک کوزیل و بدتر از آنک است بفرج زنان عادت نمود چنانچه  
 مورچه بفرج مردان و دو بال بطریق مورچه بر پون آرد بعضی گویند که  
 برغوث است یعنی یک دیگر گفته جانورست جزع آورنده بطریق  
 زنبور صاحب غش کزنده است مثل سرتارینه و لهدا هر که استارینه رتند گویند  
 او را حقوق است کفش حرمت جته آنکه از حرمت **حجرت** یابی  
 و تبرک باقی گویند غرض تعویذی در سبک بیاید شری گوید روزی <sup>است</sup>  
 از حضرت باری التماس نمود که در زخم مکلف روزی حیوانات شود پس  
 طیل طعام کثیر جسمی نمود خداوند عالم از دریا ماسی فرستاد که  
 همه آنها را یک لقمه نمود پس در راه طلب نمود آنحضرت گفت دیگر  
 نزد من باقی نماند پرسید که هر روز بقیه طعام میوزی گویند  
 امروزت روزی خود خوردم کرسند ماندم کاش مرا ضیافت <sup>کری</sup>

امروز حق تعالی مرا روزی نداد مگر آنچه تو ضیافت نمودی صدق الله  
 و ما من دابنه فی الارض الا علی الله رزقها **الحیض**  
 حیوان بزرگ است در یکا کشتی را باز دارد چون اهل کشتی بر هلاکت مشرف  
 شوند لته حیض نرود او اندازند کزیران شود و لهدا او را **الحیض**  
 نامند و او فاطم است که در باب فیایاید و چون زن حیض کزشتی  
 باشد نرود آن کشتی نیاید بعضی جن را در پاک دانند جته آنکه  
 بخشکد سیفند شود بخلاف خونهای دیگر که سیاه شوند اگر موزن  
 جته از زهره او در بینی شروع سوط نمایند شفا یابد و این تجربه  
 رسیده اگر جگر او خشک و صلا یمنوده بر خون روان نشیند  
 باز دارد و اگر رجهت نهند گوشت آورد اگر چه حرمت عظیم بود  
 و این نیز حرمت گوشت میان پست او را اگر کسی بخاید تیغ باه  
 و نوظ کند **تعجب** دیدن حوت الحیض در خواب در پس کجای  
 حرام و کفتن در وضع بود اگر خود را حیض میند کار حرامی کند  
 اگر زن باشد کاش میند پس اگر غسل کند غمی نیاید شود اگر زن

سخن عجب  
 جس استعجاب  
 تعجب

خود را پستخانه من چون او قطع نیشود دلیل کثرت کناه او است  
 و تو بپسیند و اگر میکند بر تو بخواه منی استند و اگر مرد زن حایض من پندار  
 و استه یان زن کرد **دعوت موسی و یوشع** ابو حامد اندلسی گوید  
 که مای دیدم بقرب شهر سبیت از نسل مای که موسی و یوشع علیهما السلام  
 از و تا اول نموده بودند که چون ایشان نصف او را بطول خوردند و  
 و نصف دیگر که چون یوشع علیه السلام وضو ساختند بود از آب وضوی  
 می رو چکیده با مر الله تعالی زنده شده بودند میان سفره بیان  
 در ریاسته رفت و او مای است که طرش مشه از زرع است قریش  
 عرضش بود و یک شب طرش یک پهلوی او فارو استخوانت پوت  
 نازک بر احتشاء او کشیده شده او را یک چشم و نصف سر باشد هر که او را  
 چون این صفات درو مشاهده نماید گمان برد که مکر مینماید است و  
 دیگر صحیح او را بسیار که شهر مذمباکن بعیده هدیه بر بند آن محلی که  
 مای حضرت موسی و یوشع زنده شده مجمع البحرین است که در مای  
 فارس دروم بهم رسند و بعضی گویند در مای ارون و قلزم است

بعضی

و بعضی گویند که در مای مغرب رفاق است و حکمه در جج نمودن خود  
 و حضرت علیها السلام در مجمع البحرین اجتماع بحر علم ظاهر و علم باطن است یعنی  
 علم شریعت و تحقیق و الله اعلم **ام حنین** مثل ابن عرس جازیت  
 که را سو و سام ابرص گویند یعنی جلیبار است و بخلقه حر باست سوی  
 سینا او و بعضی گویند که ماده حر باست این جنونیت فهد کف  
 دست شپه و سماره او این ابو زبیا و گفته او را چهار دست پست  
 سقده از برق آبی چون خواهند که صید وی کنند این خون نخ انند  
 امر حنین انشر بر کسی ان الایمیر ناظر الیک و صاعده و صاعده  
 جنینک پس او را میرانند تا بروی عجزی طاری شود و بهر دو پا  
 است بابتد و دو بال او که خاکستر است می گسترند و چون ضیا  
 او را بسیار مضطرب از دو بال او که از سخت دو بال او است  
 که زینا تر از دو بال او بود بعضی از آنها سنج و بعضی زرد در  
 نزلت چون صیادان او را بدخیال بنند بر حال خود و اگر از بند  
 گویند این صفات ام عولیف است و دیگر احوال او در باب علمین

بر اصح کاش حرام و بعضی از عامه اور هلال میدانند **حَبَاب** اسم  
 مار و شیطان بود و هذ حضرت مقدس نبی عی از انصار را که  
 مسیحی بجای بود و غیر داده عبد الله نام نهاد **جَبَاب** بروزن  
 پنداید که آتش ولد از ناست او چون نیت مثل کس دو مال دارد در  
 روشن بشود و گویا آتش برافزوده است و نیز اسم مرد خیل است گویا  
 او را نازعینف است که از ترس همان شب روشن میشود **حَبْرَج** بضم  
 حاء و رای مهله جاری ز جوهر کچ او و بعضی گفته اند که جوهر از جمله عا  
**حُتَّاس** نوعی از ماهی کوچک **حُمَم** تشدید میم و بعضی تخفیف نیز  
 خوانده اند سر ضرر نوعی از کجک بود اکاش حلال است **حُظَب**  
 بنون و طاء جمع بلخ ز بعضی گویند که جمل است و گوی گفته که مرگن و با  
 و گزیده و شبیه است **حُوار** بچه شتر تا محلی که از شیشه جدا شود  
 و بوزان فضیل خوانند **حَلَان** تشدید لام بزقاله را گویند که در  
 شکم مادر یافت شود و معنی گفته که حلام و حلان میم و نون گویند  
 ریزه را گویند **حُوش** چهار پای وحشی و اصل وحش بیسوی دست و

مذکر جن را نیز خوش گویند **حِیُوت** بروزن سفید و مار نام **حَمَد**  
 ابن کثیر گفته که مرغ فاکلی را گویند **باب هفتم در ح**  
**سُجُود** مثل سه فصل است **فصل اول در حاء مفتوحه**  
**خازناز** و خرباز اسم پس در اسم اندکی گردانیدند جایز است که از  
 خازن باشد هرگاه بمعنی اکثر الصوت و اینم ابو سعید گفته که که برت  
 گفته کس است که چون در بهار طیران نماید دلیل ارز از سال باشد  
**حَبَهَقَمِي** بچه ک که مادرش ک باشد و گنیتی مردی از بنی تمیم  
**حَشَق** اسطه طایر گفته که او مرغ بزرگ است که در ملا صین  
 و بابل و ترک میماند کسی او را زنده نماید چه چکس قهرت بر رفتن  
 او ندارد و دوزش ن اوست که چون را یکی زهر بشام او رسد  
 خیره شود و عرق کند و چس شود بعضی گویند که در مواضع که  
 صیف و شتابا شد می باشد در مواضعی که صیف و شتابی  
 نزدیک بیکدیگر است چندان خلتان ندارد و نمی باشد زهر بسیار  
 در راه او ریزند و چون شتم شتم کند خیره گشته بفتند و بمیرد **حَمَه**

خ



اور اگر کینه و از پستخوان و نظر هما سازند پستخوان او چون بر این ستم  
 شنود عق کند مغز پستخوان او سم هر حیوانی بود و ما را از و کزین  
 بود و پسج وقت مار را بنام **خطاف** پرستوک بترکه قرانوج  
 گویند عریان و آرا المند نیز نامند مسافت بعید قطع کند تا خود را  
 بجا مردم رساند و در فاهنای عمور از کل تازه بقدر آنچه بجهای و سیا  
 کفایت باشد شیان سازد در جایهای بلند و در از خطیر کجاست  
 که دارد و نظر با قوا تا که در دست مردم است نزارد و عصفور را بخت  
 نامند یعنی کفتک بشت و بر بخت او را دست دارند چه او باکل  
 یکک پرش گفتا نماید و پیشتر از هو ابر باید و لهند او در خطاف  
 نامند یعنی ربایند و از عجایب کار او آنکه چشم او از محل خود بر آید  
 باز بجای خود برگردد و هیچکس ندیده که او بر چیزی بایستد و بخورد  
 و یا آنکه بر ماده جمع شود و خفاش یعنی شب پره دشمن اوست این  
 سبب چون بچه پروان آرد چند شاخ از کرفس در شیان خود نهد تا  
 بجهای او را نرنجانند و چون از کل آشیان سازد گاه داخل کند و گاه

کل نیاید خورد او آب اندازد پس در خاک غلطه تا بالهای او پر کند  
 و خانه زد و در آشیان خود زین کندارد و آنچه باشد بیرون برود  
 و محل خود پاک نکند دارد و چون بچه او بزرگ شود صاحب یقین او را  
 بزغفران زرد نمایند پس چون بچه خود را زرد بیند گمان برد که از  
 شده حراره چنین شده برود از زمین هند سنگ بر قان ساورد  
 در پیشان او از دوا و سنگ کوچکیت که در و خطوط سیاه  
 سرخ است و او مشهور است کج رسونو در باب سین بیاید پس  
 سنگ بردارند و بسایند و از آب می پاشانند با مراد تعالی  
 شفا یابند شری در آخر ساله خود در باب حجه آورد که خطاف  
 بر خطاف مراد نموده است منع نموده خطاف گفت سخن مرا  
 قبول نیکنی اگر خواهم قبه سلیمان در رم نور دم با دین مکالمه  
 بسع سلیمان علیه السلام رسانید حضرت او را طلبید گفت  
 چه چیز ترا باعث شد که چنین گفتی گفت یا نبی الله عشاق را با قوال  
 ایشان موافقه نمایم فرمود که رست گفتی ثعلبی و غیره در تفسیر

در تفسیر

سوره غل آورده اند که چون آدم صغی علیه السلام از پشت پروان آمده  
از تنهایی شکایت نمود حق سبحانه و تعالی خطاب را بموالت وی  
فرستاد و بر ولازم ساخت که در بیوت اشیا سازد و از بی  
آدم مغفرت بخورد با او چهار آیه از کتاب فدای بود و آن آیه است  
لَو أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جِبِلٍّ لَأرآینَهُ حَاشَعَاتُهَا فَجَحِشْنَاهُ  
تا آخر سوره حشر آواز خود را بنفحات کلمات العزیز الحکیم مترجم نموده  
میسازد و او چند نوع است یکی آنکه در سوال بکار اشیا سازد و در حشر  
از نوع کج شک بسیار کوچکتر باشد فاکتوری رنگ بود که آنرا سمنون  
خوانند در سین باید نوع دیگر سبز رنگ است بر پشتش بعضی عکس  
سرخ میست کوچکتر از ذره که ریغاست در باب یادداشت این مصلحت  
جهت سبزی او خضر نامند هر جا که کس برود آن چند بر چند و بخورد نوع دیگر  
است که بالهای دراز و نازک دارد که در کوهها ماکرود و بخورد  
و این نوع نیز مسامت بسونو در مسجد الحرام بسیار اشیا سازد  
در سقف و در باب سبب تشبیه بعضی مکان برده اند که مکر این ایاکت

که حق سبحانه و تعالی اصحاب قبل را با عذاب نمود اکل جمیع انواع را  
حرامست چه حضرت معصوم پس نبوی از قتل او نبی نمود و تخصیص آنها را  
که در فغانا جای گیرند عبد الله بن عمر از حضرت پیغمبر صبری نقل کرده  
که مکشید بزق را که در بر پستی آواز او سبب است مکشید خطافات  
چرا که در جینی که پست المحدث را خراب کرد مذکف بار خدا یا مبر دریا  
سقط کرد آن تایش را بر بریا غرق کنم از جمله غصه او آنکه اگر چشم  
او را بر روی سبب بر تختی بیند مذکر که بروی بخوابد خوابش نبرد  
اگر خشک نموده بایند و بر دهنش خوبشوی مطیب سازند بهر زنی  
که بنوشاند نخب ساقی کرد و اگر بر دهنش بزنی مخلوط ساخته  
در وقت زایدن نافش را با مسج نمایند نفع عظیم است خوردن  
دل او بعد از آنکه خشک کرده بایند تهیج ماه کند اگر بر زنی از خون  
او نوشاند بشرطی که نماند شوشش تکین یابد و اگر بر سر صاحب  
صداع طلا نمایند در دوشش کن شود در کاه از اصطلاح حادث  
باشد آتش میدن زهره او موسی را سیاه کند اما چنان خورد که بر آنها

نوع خوب  
بوی خوش  
نوع خوب  
نوع خوب  
بوی خوش

نخورد تا سیاه کند خوردن گوشت او چو ابه ارد در بعضی از آنها  
 و چون یافت شود هر که با خود دارد از شرش در محفوظ ماند و زود مر که  
 رود حاجتش روا گردد و در دوسه سال او نماید اسکنند فرموده چون  
 پنجستین دی که بر ترقی که قسم نماید التور باشد شکم وی بشکافتند  
 و سنگ رو بیاورد یکی سفید که اگر بر مصرع می خورد آویزند شفا یابد دیگر  
 سح که اگر بر عیسر السوال آویزند نجات یابد و باشد که این دو  
 سنگ یکی طولانی و یکی مجتمع مدور بود اگر در پستک ابروست  
 کوسا که داشته بر صاحب دوسه سال آویزند شفا یابد و این دو سنگ  
 در بچه خطاب که آشیانه او در ناحیه مشرق باشد از خانه او نیابند  
 در باقی یابند اگر کل آشیانه او را آب ممزوج ساخته بنوشند  
 او را ربول نماید **خفصا** ابو حامد اندکی گفته که خطاب بفتح خا  
 ماهیت در درمای سبیده باشد که او را دو بال سیاه بر پشت  
 از آب براید در هوا پر د و باز بریا عود کند **خفصا** کین  
 کردان و تبر که دوزان تو زدی نمند جانور سیاه است از جعل کوچکتر

مغز ازین  
برین

بر صبح روغ  
مدرک

بر در بول

تنبیه

بش

پشتش طلاله بود میانه او و عقرب صد اقی و دو و پستی سمت  
 اهل مدینه شریفه او را جاریه العرق غلبند یعنی کز عرق این چند نوع است  
 یکی صند و دیگر حار قبان و دیگر خنط این هر که گشت و دیگر خفصا که  
 بگشت فسوست و لهذا او را ففصلو نامند و بان گویند **الخفصا**  
 اذا تحركت فسست یعنی تا جنبید این بوی بر از وی ظاهر شده است  
 عجایب الخفصا آورده که شخصی را نظر بر خفصا افتاد گفت آیا چکلت  
 خلقت می باشد بنیکوی صورتش یا بوی خوشش بعد از تکلم بین  
 کلام به انجام حق سبحانه و تعالی او را اجراستی دریشی مبتلا کرده که هیچ  
 اطبا از معالجه او عاجز آمدند پس از در پرورن دروازه شهر مقام گرفته  
 روزی او را بطیب از راه گذران بسع او رسید گفت بیارید او را تا  
 من نظری کند گفته او ترا چه علاج خواهد نمود و حال آنکه اطبا و عا  
 از معالجه تو عاجز آمدند گفت البته بیارید او را پس چون حاضر شد  
 بر آتش می نمود خفصا طلبد حاضران خنده کردند و مر علیل خاطر  
 رسید که روزی اسپند از خلقت خفصا نمود بودم همه حال حاضر سازید

آنچه خواهد که این در اصحاب بصیرت می بینم پیش خفا عاقل ساخته او را  
 سرخه خاک ترش بر جوشش پاشیده با مراد در حال شایانیت پس آن فرد  
 گفت که خدای باریک عالم خواست که بمن بشناساند که حسن مخلوقات  
 احسن و اعزاد و دیدست کلش است تا پیش حرام اگر سرای خفاض را  
 در برج کبوتر گذارند کبوتر بسیار جمع شود و اکتفا بطبیعی که در جوف است  
 تجید به نظر و جلاء بصر نماید و پرده چشم از ازل کند و بیان می آید  
 نفع عظیم بخشیده اگر در وضعی بر یک چهار بخور کنند خفاض کزبان شوند  
 و اگر یکی از آنها را بر کزبیه محو تر کینارند شفا دهد و اگر کسی سنج را  
 بخورد و مطلع نشود تا جوف رسد در حال میرد **تعبیر** دیدن  
 در خواب دلیل موت من صاحب نفس است و اگر راغ مر دو خدمت  
 اش را کند و باشد که دلیل دشمن بود **تعبیر** است بر که ات نمایند  
 و عیان را در مسابقه قاعده است که ده مرتب بر که ام را نامی  
 که از نود در دو ایندن که و بنده و اسامی آنها را ابو نصر فراموشی در پرده  
 آورده **نظم** ده اسبند در تاضن هر یکی را به ترتیب نامیت

روشن نه مشکل بجمعی مصطنع مسلی و تالی چه مرتاح عاقل حقی  
 مؤمل **تعبیر** و سبکت ارب حاجت عرق خوی خودت قدر جن  
 حشاد **تعبیر** و بعضی دومی دیگر الحاق نموده اند چنانکه گفته اند **شعبه**  
 برین ده دومی دیگر الحاق رفته یکی است قاشور و دیگر هر فصل گویند  
 اول کسی که بر سب سوار شد حضرت اسمعیل علیه السلام بود چه تا آن زمان  
 اسبان وحشی بودند کسی بر آنها نینوخت سواری نمود از جمله خویش آنکه اگر  
 زرنج سنج خور و دبیر باقی خویش او در باب فاد در ذکر فرس باید **تعبیر**  
 دیدن او در خواب نینته است لقوله تعالی **ذین للناس لیه قولهم الخ**  
**المسوقین** اگر میند که اسب در هوای پر د دلیل فتنه و آشوب است و سب تند  
 دلیل نزدیکی اجل است **حافظ ظلمه** مرغیت از جنس خشک که در فراق  
 نامند در راه بیاید چون سینه خود در آب بنید مسکنند تا بر باید و آب  
 بازی کند و همد اخاطف غله گویند **تعبیر** بر ال عمل و تجمیر و آمده  
 در حکایت بغاری کاره تن و تبر که او چک نامند در باب عین در سبکت  
 بیاید **تعبیر** جاری ز در باب حاکم نش **تعبیر** جوهری گفته است

خراطین است برعکس در الف گذشت و اصح ترجمه الارض است که درین  
 بیاید **خَرَشَقْلَا** نوعی از ماهیت که سمک البلطی گویند در حدیث  
 آمده که لولا المرشقا لوجدت اوراق الجنة فی ماء السیل  
 یعنی اگر خرشقلا نبود بر کهای بهشت در آب نیل عاقبت میشد چه منبع آب  
 او از جنت است و چون اوراق جنت در آب نیل افتد خرشقلا برآید  
**خَرَشَنَه** مرغیست از کبوتر بزرگ تر در مابکاف در کرمان یا **خَرَشَنَه**  
 هوام و جانوران زمین بعضی مرغان کوچک گویند و بعضی از دمای  
 بزرگ او بعضی دیگر مار الجله و مار سبک گویند و بعضی حرکات  
 در خد اول او جایزه داشته اند **خَرَشَرَم** زنبور لفظ جمع است  
 مفرد از لفظ خود ندارد بلکه در معنی جمع زنبور **خَرَشَرَم** شتر است  
 در ناقد بیاید **خَضَارِي** مرغ خال دار است که او را **خَمَل** گویند  
 در باب سحر گذشت **خَمَل** نوعی از ماهیت **خَمَلَع** برود  
 و معنی جذب نوعی از بلخ در کتاب حکم آورده که او سب پرده است  
**خَرُوف** بزه شش ماه را گویند **خَمَلَع** و **خَمَلَع** که در سنو

دهره بیاید **خَمَلَع** در کرک و بعضی گویند غول است در حدیث آمده  
 که کرک عقده است که مراد از او شیطان عقده است یا آنچه است که بر کمال  
 نماند و بعضی دیگر گویند جانور است بر روی آب مثل رشته یا تار عنکبوت  
**خَمَلَع** مرغ سبز است که برآید او در حشرند که است که مخالف رنگ  
 او است و بعضی گویند شتر است در زمین پای **خَمَلَع** مرغیست  
 از کبک که کوچکتر رنگ او **خَمَلَع** در **خَمَلَع** خنجر بر خاک و  
 بترک طفقوز گویند صفات بهایم و سباع هر دو در موجود است از  
 سببیت دندان کرفتن و برودن و مر در خواری و در رنگ  
 و از بهیمنیت سم و علف خردن و در شهوت بر تیره خریص است  
 که ماده در پر ابا باشد که ماده در پر ابا باشد و ماده شش پای نماید  
 کسی که آهنگی نیاقده کمان برد که مکر از جمله دو اب نوعی است که شش پای  
 در دو اب است که دو نر از او بر سر یک ماده نزع کنند تا یکی هلاک  
 شود چون وقت هیجان شهوت خوان بود سر نه پیش اندازند  
 و در مهاجرت سازند و آوازها متغیر سازند و بسا باشد که یک ماده خوگ

خ

از یک مرتبه که بزرد جسد پت بچ آرد و چون چهار ماه شود بر  
 ماده جمد و ماده چون شش ماه شود با کبر و در بعضی ملاقات  
 یا هشت ماه شود با کبر و دو بعد از پانزده سال دیگر نر اید دندان  
 خاک از همه دندانهای حیوانات تیز تر بود که شمشیر بران دینز چید  
 انسان برود و دندان پیش از نر و زهر چنان دراز شود که  
 از یکدیگر گذرد و از اکل بازماند و از جوع ببرد چون سگ را بدندان  
 یکدستی سگ بریزد و سرعت حیات و عقارب خورد و زهر آنها  
 در وی اثر نکند از رو باه تر شود چون سه روز گرسنه ماند  
 و در روزی که چیز خورد گرسنه بشود علماء نصاری روم چنین  
 کنند و چون پارسو در سلطان خورد به شود اگر او را محکم  
 بر صاری بندند چون چهار بر بول کنند خاک ببرد و چون یک چشم  
 او در آید در حال میرد پوست او با گوشت پیسیده است مثل انسان  
 بخلاف سایر حیوانات حشی او اگر اهل می شود قبول تویب نکند  
 بنص کلام ملک علام لحم او حرام لقوله تعالی حوت علیکم اللینة

والدم

والدم و لحم الخنزیر خوردن جگر او از کزین جانوران نفع نکند  
 اگر خشک کرده و خورند فایده و قویج را نافع آید و در ساعت صحت ده  
 اگر زهره او در پستی بود بسته بود بوطا بر نر نر از م جانب سرد قطره  
 روان شود کثاده کرده و اگر خشک کرده بر پوست نهند که  
 اگر صاحب فواق سرکین او با خود دار صحت یابد اگر پاشانیک  
 شانه را بشکند اگر عیسل و سرکه مخلوط ساخته بر سر طلا ناید جز آقا  
 به کند اگر بر چنانا ترش بریزند تبدیل ناز شیرین کرد بدین  
 دشت میدان سوخته استخوان او بعد از آنکه صلا یه خوده باشند  
 بو اسیر را شفا دهد اگر صاحب تب ربع با خود دار در دوی  
 زایل کردد پاشنه او را اگر سوت و صلا یه کرد چسب و کرکه  
 بچون نموده کسی را که در دیشکم و نفع معده در وده باشد  
 بوزن یک مثقال آتش نفع عظیم بخشد **تعبکیر** دیرین او  
 در جواب دیل شروکت و افلاس مال حرام بود دیدن ماده  
 او دیل نیاده شدن مثل و کثرت نبت رسیدن ضرر از وی دیل

مغز است که در جان  
 بر سفال و نخل  
**ربوط**  
**بغیرت**  
 در کبریا  
 در زمان مکنند  
 این هجرت  
 در نفس شادان  
 بر کبریا بر تریج  
 در کبریا بر تریج

بگت و ضرر از نصرانی یا دشمن قوی ملعون که نزد مصایب خراج بسیار  
 کند سوانی او رسیدن مال غالب شدن بر دشمنان بود خوردن  
 او رسیدن بگت دخواستی و پستی مالی حرام بود اگر کند که مثل او را  
 خستد کرد و مالک شدن او دلیل غم و اهل او دلیل از ران  
 اگر مسافر چند دلیل باران و سرما بود چنانچه او دلیل حکومت بود  
 و نصاری اگر کند که زن او خوک کریده دلیل طلاق است چنانچه  
 بر وجه است مردی نزد این سیرین آن گفت در خواب دیدم که قتل  
 در کردن خوکان می آید و زخم گفت البته بنا اهل تعلیم علوم مینماید <sup>بهر</sup>  
**بجری** خوک در یازد او را دلفین گویند در دان سایید و ایشان خوک  
 در یاری نشنا پسند **خونق** بچه خوکوش چیزی نرم **خونق**  
 بشدید بون و صادمه بچه خوک **فصل بیستم در خا**  
**مضموم خفاش** شب پره تری یوسه نامند از جهت ضعف  
 بصر در شب طیران نماید بزرگ او را وظاوظ و کوچک او را خفاش  
 در روشنی ماه و روز نه پند قریب بخورش در طیران آید چه

فصل بیست و نهم  
 در بیان کرم  
 آشته در دامان  
 لغت بضم آله

در آن وقت نه نور بود نه ظلمت و وقت همچنان پشه است که قوت خود  
 کند و در شب و روز بر و هوای صاف نپندد و عیش ضده است که  
 در روز نپندد و شب نپندد عیش ضعف بصر است بسیار تنگ  
 خفاش از جنس حشرات است چو او را پستان و دو گوش و دندانها و نخستین  
 و منقار است حوض مظهر نپندد مثل انسان خشن کند و مثل چهار پای  
 بول کند و بچه خود شیر دهد و پرنباشه بعضی مفسرین گفته اند که او  
 مصنوع مخلوق است یعنی **علیه السلام** لهذا امابین صنعت فانی است  
 از جهت مغلوب بر طیور باشد چه مرغی که گوشت خورد او را بخورد  
 و آنچه گوشت بخورد او را بگت بدین مینماید و غیر شب او را نپند  
 دید و هب گوید تا نظر مردم رویا باشد هر دو چون از نظر غایب  
 پسند تا فعل مخلوق از فعل فانی متمیز شود و تا بداند قدرت کامله  
 قادر عزیز را گویند بخت آن طلب خفاش از عیسی علیه السلام  
 نمودند که او از عجب طیور است از گوشت و خونت بل پر شد طیور  
 در شب و کس در هم شکند و بخورد و بعضی میوه اکل نماید معند بیشتر

از حصار وحشی و گرس عمر کند ماده او میان سه دهفت بچ کند ترا کثیر  
 اجماع بود در میان حیوانات سوای او و میمون و پستان هیچ  
 حیوانی بچ خود بر ندارد و چون بچ خود بر دارد در زیر بال کند دارد  
 و باشد که از کمال اشفاق بر دهن خود چسباند و در حین طیران  
 بچ خود شیر دهد و چون برک چنار بر دوزخ برسد و نپرد و اگر  
 او را گویند اطرف یعنی سر بر پیش اندازد و فرود آید زمین چسبند  
 او را بجات صفت کند اکلش حرام و قتلش ممنوع و او نیز مثل  
 در حین تخریب بیت المقدس گفت یا رب برابر دریا بسط کن  
 تا ایش ترا غرق کنم از جمله خصل او آنکه اگر سر او در میان باشی  
 که از نمر که سر بر او نهند نخوابد و اگر در ظرف میس یا آهن طنجیر  
 بر روغن زنبق مخلوط سازند مگر رسانند تا مهر آتش و پس این  
 روغن صاف نموده بر صاحب نفوس و فالج کهنده و ارتعاش و رم  
 جسد و ربو بالند شفا یابد و این بجز بر رسیده در مفاصل که او را  
 بکشد و دل او را در سماں خانه موزانند مار و عقرب که بیزان شوند

بهر وقت که در وقت  
 او را بر او رسانند

در وقت

در در خانه دیگر نیابند در زمان همچنان او دل می برهنی آفرینند  
 تهیه باه کند سر که درون او با خود دارد از کزین عقوبت این کرد  
 اگر زهره او را بر فروج زنان عیبه الولاده مالند در سماں ساعت  
 حملش شود اگر پید او را زنی که خون از وی بسیار رود و بخورد در  
 خون وی قطع شود و مرتفع گردد اگر خفاش آهرا پهنه در قصبه مالند  
 از تقطیر البول امین گردد اگر صاحب فالج بر شورشای او نشیند  
 یا بند سر کین او را اگر بز قوما بالند از بیخ بر کند دهر که موی ابر کند  
 اشک چشم او بر آنجا بالند دیگر موی زوید و اگر بز زانه که در کان  
 قبل از بلوغ بالند دیگر موی زویند **تعبیر** دین او در خوا  
 دلیل مرد عابد است از طایفه و کس گفته که دلیل مباله و خوف است  
 اگر زن حامله میند دلیل سهولت و ولادت و بچه است  
 و اگر میند که بخانه و حمل شود دلیل خرابی آن منزل بود و دین  
 ماده او دلیل زن ساحره است و بعضی دین خفاش را دلیل  
 مسایکافی اند که نکس مایوس از ایشان باشد **خلد** بر وزن

بزرگتر  
 نوبت  
 بلیغ  
 بیخ  
 بیخ  
 بوی



جمعی موش که در میان بعضی کوبند جانوریت که پیش خود  
 نهند بوی از سوراخ خود در آید و درین کشتاید و بایستد تا  
 بسیار میان دولت طرفین او جمع شوند پس بسیار آمدند  
 همه را فرود آید وسط کف در حیوان را در چشم است مگر خلد را که چشم  
 حق سبحانه و تعالی عوض میناید بوی شنواید بر تنه عطا کرده که از دست  
 بیدار است خفته احسا پس کند و چون احسا پس صدای کند زمین گز  
 کند و چون خواهند که او را میدکنند طبعی در سوراخ او گذارند هر دو  
 آید تا او را بگیرد و بگیرد از طبع است که از بوی خوشتر گزینان  
 شود و بوی پناز و کند تا عشق بازی نماید و باشد که بسبب این چون  
 او را میدکنند بعضی از اهل تفسیر گویند که او هم حیوان است که در دست  
 خراب کرد و این چنان بود که قوم سببار او در باغستان بود جمعی را  
 که در ایشان میشد یکی از جانب همین دیگری از طرف شمال ایشان  
 مشتغول نموده الهی شده بودند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود  
 کَلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ يَكُونُوا يَشْكُرُونَ  
 و کَلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ يَكُونُوا يَشْكُرُونَ

و شکر او بجای آورید ایشانرا شهر پاکیزه بود که در پیشه و یکدک  
 و در دهن و بوی بسیار موزیات نبود مردم غریب که وارد آنجا میشدند  
 از شپش و غیره در درخت او بود میگرد و چون کسی داخل باغستان ایشان  
 میشد اگر زنبلی در حین عبور در سرا بود از شمار ثواب که مملو میشد  
 به آنکه دستهای آنها را ساند حق تعالی سیزده پیغمبر بران قوم چنانچه  
 فرستاد ایشان گزیند همه نمودند هر چند آنها خوف داند از فرود  
 تعداد نعم الهی بر ایشان کردند فایده بخشید **شعر** با سید دل  
 چه سود گفتن و عطف نرود میخ آهین بر پشک اما در شناع  
 شعار و در خود نموده که گفتند ایرا پس نعمتی بر خود نمیدهم شما را  
 پستی بود که بقیس در حین که پادشاه ایشان بود بسته و در زیر  
 آن سده بزرگ ساخته که دوازده جاب پرون می آمد بعد از انباری که  
 مقسم ایشان بود بعد از از دواج سلیمان علی بنیاد علیه السلام  
 ایشان مدتی در نعمت و مسرت بودند پس طغیان و کوفان ایشان از حد  
 تجاوز گشته حق تعالی موش تیر موش اعی پستی بخلد فرستاد

تاسد ایشان از آنچه سوراخ کرده سیل عظیم آمد به آبخار از زهول قلع نموده  
ارغنی ایشان ترا خراب کرد ایشان قبل از وقوع این حادثه از علم کلمات  
کمان برده بودند که موشی تخریب ایشان نماید و لهذا از در سوراخ  
موشی که بزرگ داشته بودند چون وقت غذا بآن قوم ناصوبت رسید  
من سبحانه دعای موش بر منی بشری که گفته شد فرستاد که از دست او هیچ  
گرفته با سوراخ موشان که خسته پس آن موش که در رخت عظیمی در پستان  
نمود که از آن رخت سیل و فعل باغستان و خانه نشاند جمیع شب اول  
ایشان رخت کرد و خانه را پر از یک نمود گویند که موشان که کور را  
اینابت مخالف بنه صید بود اول کسی که اطلاع بر و حاصل نموده عروبن  
عام الا ندی که سید و بزرگ ایشان بود در خواب دید که رخت در رخت شده  
چون صبح شده آزرده بجانب سد رفته موشی دید که بچنگال آهنین  
رخت در رست نماید بر کشت زین و فرزند آن خود را برده موش را بر  
هیبت بر ایشان نمود چون بر کشت گفت دیدید آنچه من دیدم  
گفته آری گفت بد نیست که این کار خدمت که ما علاج نتوانیم نمود

امام احمده بخاطر در وضع آنها رسیدن اول به پنجم که خدای تعالی نصرت  
بلاک این قوم داده بانه پس رفت کرد اگر فرزند موش بر دستش  
بعضی مشغول بود اقبال بگریه کرد اما چون که بر موشش را دید روی  
بگریه نهاد و با و لا و خود گفت چاره کار خود بکنید گفته چه چاره کنیم  
گفت بر پستی که مرا بجهت شام حیل بخاطر رسیده گفته بکن آنچه خواهی  
پس اصغر اولاد خود را گفت فردا که من در مجلس قوم نشینم و هر  
در رتبه خود قرار گیرد ترا ما مویز می نمایم تغافل نای چون ترا دشنام  
دهم بر خیز سیل صورت من زن پس باقی اولاد را گفت چون  
او چنین کند شام هیچ مگوید من در وقت قسمی باید کنم بقسمی که گفته  
نداشتم باشد که اگر خلاف قسم نمایم که بعد ازین در میان تو می  
اقامت نکنم که صغر اولاد من با من چنین با او بکن بچیک  
او را عیب دعا کنند اولاد گفته سمعاً و طاعتاً چنین کنیم روز دیگر  
که عقد جلساً انظمام بپرفت عمر و صغر اولاد را گفت بر خیز و  
کار بکن او بخوف بر اقبال نموده تغافل کرد زنده عمر و بر دشنام

داد او برخواست و سیلی بر روی پرورد او دادی سر پایش از  
 هیچ کفشد قوم از جرات او و پکن سار اولاد تجب نمودند  
 نیز چون چنین دیدند هیچ کس حرف نزدند پس عمر و کف صغیر  
 را سیل زده شمایج کفید و جمله پاک کشتید در میان بچه شامی  
 اقامت نیتوان نمود پس تم خور و قبری که او را هیچ کفار نماند  
 که اگر از میان ایشان برود زود محرم و کینه کار بوده باشد آنکه  
 قوم برخواستند عذر نخواستند که مار امان نبود که اولاد تو منع  
 او نمکند و لهذا سبقت در منع نمودیم عمر و کف الحال چاره نیست  
 بجز آنکه پرو ن روم چون چنین تسمی از من صادر شده **شعر**  
 علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد در نجس و نداد چو رفت کار  
 از دست **پزل** ظاهر هیچ املاک خود نموده قوم بر غبت تمام املاک  
 می بخردند پس عمر و احال و افعال و عیال و اطفال خود را با خود  
 از مواضع ایشان بجل دیگر نقل نمود پس آنکه مانی نگذشت که پیش  
 کوچه در دست زد که کرده سیل آمد و ذواب انعام و اموال ایشان را

برده خانه های ایشان خراب کرد چنانچه کلام ملک علام بر معنی است  
 که فارسلنا علیه سبیل العزم یعنی فرستادیم بر ایشان سبیل عزم را  
 جمعی گویند که عزم رخت است جمعی دیگر سبیل گویند که کس طاعت آن نماند  
 باشد اما مار بکون نمزه هم قصر یا لقب شاه شده است چنانچه  
 تبع لقب ملوک مین است مسودی و سهلی گفته اند که بانی سد سبا  
 بن یثجب بود و همشاه درود بجانب آن سد جاری میشد **سبا**  
 اتمام وی رحلت نموده ملک حمیر با تمام رسانیدند گفته اند که سبا  
 اول کسیت از ملوک مین که تاج پوشید نام او عبد شمس بن یثجب  
 یثیب بن قحطان است مسودی گفته که لقمان بن عاد بانی او بود  
 او را یکفرسخ دیگر فرسخ ساخته بودند ای تعالی بسبب عزم  
 مردم آنجا را متفرق ساخت قصه ایشان در جهان مثل گردیدند  
 جمله او عید و شکالی که دفع آن خلد است که در دواب می است  
 این دعاست که بر گوش چپ است باید آویخت یا خلد سلیمان بن  
 ذکریا را سبیل عن وسطک و ذکر حمیر سبیل علی راسک و ذکر اهل

در هر دو طرف خلد است



از دسومات چرپها اجتناب نماید و پاک و با تقوی روززه بود که  
 این عمل کجای آرد و حق سبحانه و تعالی او را علم هر چه نصیب **تعبیر**  
 دین او در خواب دلیل ضلالت و غیر نهیت و خرقا و ضیق مسلک است  
 و باشد که دلیل خدای سماع بود بهجت کسی که شکایت از ناشنوا بی  
 کند اگر باستی در نار میزند در نار در آید و اگر در بهشت پند در بهشت  
 در آید **خدا ریه** حقیاب که آله سیاه نامند **حشفت** مکنس  
**خرف** تشدید راه و اصل نوعی از جنک **خضیره** بجز سوسمار **خشتا**  
 لغتی است در خفاش **خیزد** به روزا بهج اول مفعول خرفوش  
 جمع خزان است مثل صرد و صردان **خضیرا** مرغیت **خنا**  
 بروزن زمان چلباسه ترکان باشی با غلو گویند در روز غدیه بیاید  
**خنبعه** روزن قنفذه رو باه ماده **اخرتو** گفتار را گویند  
**باب هشتم در رد ال شتمل بقصه فصل اول در کمال**  
**مفقود** **دا بند** جنبه از هر حیوان این جنب لغت است **کاسب**  
 اصطلاح مخصوص چهار پا دارد و بر سبب بسیار اطلاق میکنند و بعضی

طیور را در اصل دو اب نه اند استدلال برین آیه کنند که و ما من دابنه  
 فی الارض ولا طایر یطیر یخلیه الا اعم امثاکم و بعضی  
 این استدلال را در کرده اند برین آیه که و ما من دابنه فی  
 الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها  
 چه طیر نیز بروی زمین کامی میگرد و علی بن ریحی گوید که نزد  
 اب طالب علیه السلام بودم که مرکب آنحضرت را آواز زد که سوار  
 چون پای مبارک بر رکاب عادت انشای نهاد گفت بسم الله  
 و چون بر پشت مرکب قرار گرفت سر مرتبه **الله** و مرتبه **الله** و مرتبه **الله**  
**سبحانک الله** و ظلمت نفسی فاعف عنی الله لا یعرف الذنوب الا  
 انت بگفت پس تبسم نمود سببی پرسیدند فرمود که سبب خدای  
 چنین کرد که من کردم پرسیدم که با رسول الله از چه سبب خن کردی  
 فرمود که خداوند تبارک تعالی تعجب می نماید در وقتی که بنده بگوید  
 خداوند ایما زمر او حال اگر میداند که غیر وی آفر زنده نیست  
 این عباس آنحضرت مقدس نبوی نقل نموده که آنحضرت فرمود

که چون کسی بر بک سوار شود نام خدای بنور شیطان ردیف او شود  
 گوید غنا کن اگر او را آوازی باشد که بر آرزوی غنا کن **بموشی**  
 غنا کند تا فرود آید ابله در دراز رسول خدا قتل نموده که حضرت فرمود  
 هر که در وقت سوار شدن بگوید **بسم الله الذی لا یضر مع الله**  
**شیئاً فی الارض ولا فی السماء وهو السميع العظیم سبحان من لیس له**  
**سمی سبحان الذی یغفر لنا هذا وما کننا له مقرنین** **بالحمد لله**  
 رب العالمین وکی الله علی محمد وعلی الطاهر هر کس که در زیر او است که بر مبارک  
 باقر ای مؤمن که پشت بر اسبک ساختی و فرمان پروردگار خود برد  
 و حاجت خود بر آوردی و دایه الارض که خدای تعالی در سوره  
 سبا ذکر نمود در ضمه که ذکر او در باب الف گذشت اما دایه الارض  
 که از علامات قیامت بعضی گویند حیوان است که طول **شکر** است  
 صایب قوام در شب جمعه از کوه صفا پرودن آید و مردم بجای مینا  
 روند و بعضی گویند که از حجر پرودن آید و بعضی دیگر گفته که از طایفه آید  
 عصای موسی خاتم سلیمان با وی باشد بعضی نیز گفته اند که کافر و

عنه

بجای نام ناصیه مؤمنان نقش نماید پس مردم یکدیگر را بعد ازین نام بخوانند  
 بلکه گویند یا مؤمن و یا کافر و تفسیر اهل بیت آمده که دایه علی بن ابی طالب  
 علیه السلام که در حین ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه حجت نماید  
 و جمعی بر این سخن سبحانه و تعالی که زیادتی ایمان غلبه کفر دارند در آن  
 روزه نزنند نماید و آیه وافی هر آینه و یوم بخیر من کل آنه **فوجا**  
 سوتی این قول است **دآبسی** و در بسی بضم دال مرغ کو حکایت  
 که بفارسی موصوفه خوانند رنگ او سیاه و مرغ است و او نوعی  
 از کبوتر برت است بر قسم است مصری و حجازی و عراقی هر سه یکدیگر  
 نزدیک اند لیکن مصری بهتر است اکلش حلال و مرغش گرم و خوشک  
 و پریش در مقام حکم سمائی دارد که در سین پاید اما دایه الف بلخ  
 ماده را گویند **دآب** مرغیست مرکب از کلان و شعراق در رنگ  
 پاپین این پر و پست اسطاطا لیس گفته که او مرغیست که آدمی را  
 دوست دارد تا دیب تربت قبول کند او در صوت عجیبی است  
 بطریق قری اصوات فصیح و نغمات طبع نماید و وقتی چون بلبل بخواند

و گاهی چون سببش همه کشد و از میوه و گوشت و غیره بخورد در پیش  
 و در خان در هم چنین جای گیرد و ارباب الذریق و قیق نیز گویند  
 در باب نال و قاف بیاید **دجموض** فاری کجمله گویند جانوریت  
 در آب عوطه خورد آن آب متولد کردن بزرگ شود پروانه شود  
 حرام است **دکت** دکه فاری عرب است جانوریت شده کرم در بعضی  
 اوقات جانوران بر دو خون آشامد و بعضی گویند حیوان حیوان  
 چون برج کبوتران در آید یکی از آنها زنده کند و اگر چشم بر آید  
 بر صاحب تب ربع او نیز زنده بر تب از ایل کند و اگر چشم چپش  
 او نیز زنده باز تب خود کند اگر پید او را در برج کبوتران بخورد کنند  
 همه آنها کزیران شوند طلا پیه بر پنی نزل و بر دماغ پید غایت  
 که آدمی را از خوردن چیز ترش عارض شده باشد اگر نیک اندک  
 از خون او در گوشش مصرع چکاند نافع آید اگر صاحب قولنج  
 و بواسیر بر پست او نشیند نافع آید **دکس** خر سوسن و بعضی  
 بچه او را و بعضی کپک گویند و بعضی بچه او را به گفته از جخط

کوزه

گفته آنکه پر شکر که مادرش سبک باشد بهر تقدیر رنگ او سیاه  
 و اکلس حرام بود **دخج** بد و راء مهله و حا و آخرش غم غمیت  
 منتقن سیاهی پس نمی ستم است هر که بخورد مانند آتش محر و جوش  
 مسدود و قضیبش مرم کند چشمش تیره و عقلش خیره شود **داجن**  
 که سفید و ناله و کوتر که در منازل علف دهند و اجنه مونسند و چون  
 میج **دازم** خاریشت در قنقه بیاید **ددرس** نوعی از مار **دج**  
 مرغ که حکایت فریبت اللهم در سکنه ری و نواحی ادا نبلاد سواحل است  
 شود **دبا** مرغ قبل از آنکه برسد **دبتر** جماعت زنبور عسل **دداج**  
 خاریشت **دسلسه** مار که در زیر خاک مدفون باشد و بعضی شایسته  
 گویند **دعشقی** جانوریت مثل جمل و دقرون کوتاه را با و  
 تشبیه کنند و دغشوقه گویند **دغفل** بچه فصل و روباه نر و  
 مردمی که عارف بنسب عرب بوده **دکمه** نوعی از کنگره که بر  
**دقه** باشد مدفون جانوریت **دقناش** از انواع عصافیر است که  
 خطهای سبز در پشت مطلق سیاه و سفید در گردن دارد و سخت

منقار است شتر الطبع در کنار دریاها ی شور بسیار یافت شود  
 حلال **دهالنج** بنون و چشم اشتر درشت دو کوه ن **دو کوه کوچک**  
 که پسر بزرگ نشود **دوستی** اشتر درشت دوسره ماده او و  
 سری منوب باو **دینکم** بیا و دو نقطه از تحت دراج **زبان آبه**  
 کلاغ ابلق که چون در پشت چهار پای جرحی یا زخمی شود بر منقار زنده  
 تا پستخوان رسد اورا عرب شوم دانند **فصل در و نیم دال**  
**مکسور دپیش** خروس کنیت او ابو الیقظان است یعنی مبدار از  
 شان است که بفرزند خود مهربان نیست و بیک زوجه الفت نگیرد  
 و هر ساعت مطلوبه در بر کشد و چون از سردیوار بر آید بخانه صاحب  
 راه نیاید تا نگیرد و اوقات شب نمازی شناسد صوات خود در وقت  
 شب قسمت نماید قبل از طلوع صبح صادق و بعد از آن پد پر پد بخواند  
 و چون خروسی در مکانی باشد خروسان عزیز که بدان مکان آیند بسمه  
 آنها دخول کند اهل تجرید گویند که خروس سفید صاحب دو تاج در سر  
 که باشد آفتاب از روز و غیره محفوظ ماند زج کننده او در ایام در

باشد در حدیث آمده که چون او از خروس شنوید حاجات خود  
 از قاضی الحاجات بخواهید و اگر او از حاکم شنوید **احو و باسدن** **الشیطان**  
 از چشم بگوید در تاریخ اصفهانا آورده که از حضرت مقدس نبوی است  
 که خدای تبارک تعالی خروپس سفیدی بقدرت خلق کرده که  
 بالهای او منقش مزمین بر بزرجد و یا قوت و مر و اید است کباب  
 او در شترق و یکی در مغرب سر او در زیر عرش پاپهای  
 او در هوا چون اذان گوید او از او اسم اهل آسمانها و زمین  
 هر که هست بشنوند مگر اجنه و نهان درین وقت خروسان  
 زمین اجابت کنند و با او از در آیند چون قیامت نزدیک شود  
 خطاب الاربایه رسد که بالهای خود در فرام آرد او از  
 خود که در پس اهل سماوات و ارض غیر آدمیان و جنیان  
 سمه برانند که قیامت نزدیک شده در رویت دیگرانجا  
 و غیره از آنحضرت **مقولست** که بد رشتی که خروپست سر او در زیر  
 عرش و بهر دو پای او در قصای زمین و هر دو بال او در هوا چون



چون صبح صادق شود هر دو بال بر هم زند و گوید سبحان قدوس در  
 روایت دیگر آمده که سبحان الملك القدوس ربنا الرحمن الملك  
الاکبر غیره گوید ثعلبی از حضرت محدث سنوی در تفسیر خود آورده که خدا  
 تعالی سه آواز را دوست دارد اول آواز خروس قاری قرآن است و ثانی  
 در سحر و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود که خروس در پنج  
 دوست من و دوست دوست من جبرئیل است که گنجد میراد خانه خود  
 باشد زده خانه دیگر از همسایگان در اخبار آمده که آنحضرت را خروس سفید  
 دو تاج بود و صحابه چون بسفر میرفتند خروس را خود بهر دهن تا می یافت  
 اوقات صلوة نماید و نیز وارد شده که خروس او ششام بد میدید  
 که شمار اجهت نماز پیدا میکند اکلش حلال گوشت می کرم و خشک و عقیال  
 نافع چهار جگه و موافق مزاج پران است تخصیص زمان و سن  
 و نافع مفصل مرعشه است اما گوشت خروس بچه موافق جمیع امراض است  
 مایه بن خون و مغز سر او کوبیده جانوران را شفاست اگر بر تاج و پیشانی  
 او روغن مالند دیگر صد گنجد احوال جن او مزیل سفیدی چشم است اگر

تاج او بسوزانند و بر کسی که در فرخاش بول کند بزودت نافع بود اگر پراورد  
 در وقتی که بر مرغ جمد بکشد و در مجری آب حمام گذارند سر که از این  
 آب غسل کند او را نوحوظ واقع شود در کنار بال او دو استخوان است  
 اگر صاحب بت رنج بندند بت می زایل شود و اگر بر چهار پای بندند  
 قق مشی او زیاد شود اگر زنگه باز نیگیرد و چیتین او بر این کرده  
 در ایام حیض بخورد و با شوهر مقاربت جمید بار کرد و اگر در کاغذی  
 گذارند و در بازو بندند قوه نفوظ و باه زیاده کند و چندان که نفوظ  
 جماع کند تا نکشاید ساکن نشود و اگر تاج سفید و سرخ را اجمت دیوان  
 بخورد کسند نفع عظیم بخشد اگر زمره او را بر برای میشش مخلوط  
 ساخته نباشد تا تناول نمایند نیسان را زایل کند اگر خون  
 بسبب مخلوط ساخته برایش گرم نموده بر قضیب باند قوه باه در  
 نفوظ دهد اگر خصیصه او را بر خروس جگنی بر بندند از هیچ خروسی بگریزد  
**تعبیه** دیدن او در خواب دلیل خلیف قاری بود و شخصی  
 امر معروف کند و خود عمل کند چه او مذکر صلوة و خود غیر مصطلی

و باشد که دلیل مرد و کثیر النکاح و مرد کیم و قانع باشد یا مرد ناقص الخط  
 و عامل که در مشقتها بسیار افتد یا دلیل صاحب خانه یا مالک یا محاربا  
 ویدن قتل خروس از پیش افروغ دلیل عدم اجابت مؤذن است گویند  
 او مصاحبت با علمات مرد در نزد این چنین آمده گفت دیدم که خروسی خانه  
 من در آمد و چند دانه جو بر چمد گفت چون از خانه تو چیزی ببردند  
 مرا خبر کن بعد از چند یوم آنم دیدم که گفت بطعام از پشت بام  
 در دیده اند که گفت مؤذن برده چون تحقیق کردند چنین بود دیگر گفتی  
 در خواب دیدم که خروسی در خانه فلان شخص فریاد میکرد این چنین  
 گفت سحر چهار روز دیگر صاحب آنخانه ببرد بعد دیک که سحر چهار است  
 شخصی دیگر گفت دیدم که خروسی را سه بار الله الله گفت مرد روز  
 از عمر تو باقی مانده چنین بود **دیک آجین** یعنی خروس جن جانور است  
 در بنهها و بستانهها یافت شود اگر او را گرفته در شراب کهنه اندازند  
 تا بپزد پس در میان کوزه بخاری که آشته سراور بگیرند و در آن  
 دفن نمایند آرزو و سوسه از آنخانه بر طرف شود **دلفان** جانور است

در جزایر

در جزایر بحر بهیات انسانی برشته مرغی سوار است گوشت مردم  
 میخورد که آنها را از دریا با صل اندازد که متعوض از گوشتی گشته  
 با ایشان محاربه نماید چنان فریاد کند که همه آنها بروی درفشند تا بیکدیگر  
 و بخورد **دک** بچه خاکیست و موش در که به درک جمع او در است  
**فصل سی و دوم در دالضموم و دیک خروس**  
 بترکی آید مانند خانه در خانه را که در درستان و در خانه شو در پرن نیاید  
 تا هو خوش کرد و چون گرسنه شود دست پای خود بکشد جمع از  
 دفع شود در بهار سر پرن آید غایت فریاد گشته باشد مختلف الطبع  
 چه آنچه سباع بهایم خورد و چه در از گوشت و علف کل و چرانیا  
 چون وقت به اشتراک ایشان شود به زری از آنها ماده خود را  
 بکوشد تنهایی و جای خلوتی برد و بر زمین خواباند و جماع کند  
 او پاره گوشتی زاید که عضای او متمیز نباشد پس او را از ضعیفی  
 بر وضع نقل نماید از ترس موران پس کجا نکند از در چنانچه در جهنم در است  
 جیم مذکور شد پس سبب رسیدن او متمیز کرد و نفس زنده ولادت او

د

در غایه صعب بود و بسیار باشد که در آن عین ببرد و چون روی بطرف  
 بنات الغش کند بسهولت فصحش شود و زخم جمعی اگر از ذهن زاید  
 و ناقصه خلقه بآرنه از شوق بگذرد و حصص جلاء و باشد که از شدت  
 شهوة آدمی برابر خود خواند چون در مکان فریب شود تا چهارده روز  
 گذرد از آن موضع حرکت نکند و بعد از آن آسته آسته در حرکت آید  
 تا راه رود و چون بسیار ترسد بر سر درختان آید و در طبع او زیر کیمیت  
 قبول دیب نماید اما اطاعت معانم نکند مگر بصف و ضرب انگشتر  
 از جمله خوشه انگه اگر دندان او را در شیرین اندازند بکودک  
 نوستان دندان بسهولت بیرون آید و طلاء سپه او مزمل برین است  
 اگر چشم رست او را در خرقة حمده بر بازو بندند از شدت شمع  
 ایمن گشته از درنده تر سپد و اگر بر صاحب تب ربع آویزند  
 تب وی سفاقت کند احوال زهره او با غسل آب رازیانج  
 مزبل ظلمت چشم است اگر برداء الشعلب طب لکنند موی بر ویانند و  
 بر پلک که موی آید دارد بعد از آنکه موی بکشد طلا کنند و

موی زوید طلاء سپه که خسته او بر کوه کمان باشد از هر بدی  
 اگر بر موضع ناسور نالند نافع آید اگر سپه او را بر سگ نالند دیوانه  
 اگر پاره از نوپت او خشک نموده بر فضل او زنند در خواب تر **تغییر**  
 دین او در خواب دلیل شکر و کسبت و فتنه و مکر و ضغنه و باشد که  
 دلیل سن ثقیله البدن و حشی المنظر صاحب اهو و لعوب و طرب باشد  
 که دلیل سیری و بند و زندان و بادشمن احمق و وزد و غنچه بود  
 اگر پند که خرس داده سوار شده ولایت دیند به تصرف می در آید  
 اگر از اهل ولایت باشد و الا او را غمی و حزین روی نماید بچسب  
 یابد و باشد که سفر کند و برگردد بسکان خود **دراج** معروفست  
 و در کان تراج گویند مرغ مبارک کثیر النجاج است بیشتر فصل بهار  
 گویند هشت کربور و کار است بر او نعمتها صوت او مشعرات  
 بر کلمات پاکیزه و مطیب سازد و در بال بر نشاند و در پیران آید  
 و در وقت هبوط با جنوب حال او بر شود و چنانچه بر طیران قاف  
 کند و در شکل سیاه که ظاهر و باطن مهر دو بال او خاک تر رنگ

بر خلقة تظا که سنگ خواره است اما اظلف از وی بود ترا و را  
 حیفظان نامند بسبب بیز طبع و حراق کفته و جاخط از اقسام  
 کبوتر شده چرا که چکامی خود را مثل کبوتر زیر بال خود جمع میکند و  
 شن اوست که در یک موضع پهنه خود کند ندارد بلکه از موضع بی  
 نقل نماید تا کسی بکمان او نماند ترا و با ماده جمع نشود مگر در باغها و تنها  
 جاخط گوید که او بزرگ شود اما فریب نشود و اکمش حلال است چو او  
 از انواع کبوتر است گوشت او از گوشت فاخته حسن الطعم است <sup>آبل</sup>  
 او مغز سر و فهم دینی زیاد کند **تعبیر** دین او در خواب بیل  
 مال و زن و ملک است پس اگر او مالک شود یا نرود خود پند مالک مال  
 دلش گردد یا نرود چو نماید یا ملوک بقصر آرد **دلدل** خاریست  
 بزرگ یا نوعی از وی در تکان کز پنهانند جاخط گوید فرق میان  
 وی و خاریست مثل فرق میان کاه و جایش است در بلاد  
 شام و مغرب عراق و سنج بسیار بود بجهت رو باه باشد آستیا  
 جماع کند چنانچه پشت او به پشت ماده چسبده پنج پهنه گذارد

اگرچه

اگر چه حقیقت پهنه نیست لیکن شبیه به پهنه باشد شابه گوشت چتری  
 بود خانه خود را یکد بر طرف جنوب گذارد و در دیگر طرف شمال  
 از هر دری که باد وزد مسدود کند و چون چتری پند که مکروه  
 وی بود و بقض شود خاری از وی پروان آید مثل شمشیر برهنه  
 بر آن مبر که رسد تجروح کند خاری که در پشت اوست موی  
 بود در کمال درشتی و کثرت بیوست کلهش حرام در شل گویند فلان  
**اسمع من دلدل** یعنی فلانکس از دلدل شنواتر است بر آنکه دلدل  
 بمعنی حرکت و اضطراب است بدین سبب استری که موقوف بر حضرت  
 مقدس نبوی صلوات الله علیه آله می فرستاده بود دلدل گفته چه  
 او استرسفیدی بود در کمال سعادت او را حضرت امیر المؤمنین <sup>علیه</sup>  
 بن ابی طالب علیه السلام بخشید اما خاص و تعمیر او در باب قاف  
 در ذکر تصفیه باید **دلقین** جانور است در دریا غریق را نجات  
 دهد و به پشت خود اعانت او کند تا با اصل سازد جوهری دهنش  
 بنجا و مین آورد و بعضی گویند خاک جریست و در او اخر رود مثل

بسیار بود از دریای شوره اینجا افتد بصفه خیسکی برپا در میاید  
 سر کوهکی در از جانوران آبی غیره و جانوری را آتش نیاشد  
 دهند نپسند چون بر غریق ظفر یا بر همیشه دفع او میکند تا بسا  
 رساند و بجات دهد و پس حکس را از بخاند و ماسی نخورد چون بر پی  
 آب ظاهر شود کویا میستی است و از بچه می تولد شود و در شیر دهد  
 و بچهای خود را سر جاکه رود همراه برود و در تابستان نژاید و بی  
 افسس کیرد خاصه بود کان اگر کمی از صومید کند دلفین بسیار  
 جمع شود تا جک کند و چون زمانی در کوی او را کند در اندر بعت  
 تمام از اینجا چون تیر بار آید اگر در پیش او کشتی باشد بر بالا  
 او آید نرا و پسج وقتی از ماده جدا شود چون فلس نرارد  
 اکاش جرم است خلاف مرعانه که ایشان حلال میدهند اگر چه  
 او در میان مفضل که میانش خالی باشد بچشانند و در کوش چکانند  
 نفع عظیم بخشد که کشتش سرد تر و دیر هضم بود اگر دندان او را  
 بر کوهک نهند تر سپس خوردن پد او در مفاصل را به کند

پس کرده او را اگر زنی بکند از دو بار و غن زیرین مخلوط ساخته بر  
 خود مالده شود هر شش او را درست در و طلب رضای او جوید  
 اگر مرد و کف او را بر محوف آویزند ترس می نیاید شود اگر دندان  
 رست او را هفت روز در روغن گل گذارند که از آن روغن  
 بر روی خود مالده خوب البت خوب کردد و دندان چراب بر افند  
 این خاصیت **پد تعجبی** دین او در خواب دلیلیت آنج  
 تساح برود دلیل نیشد و باشد که دلیل مکر و کید و اختفاء اعمال  
 و استراق سمع بود و باشد که دلیل کثرت باران بود و اگر  
 خایف پندرتس می نیاید شود جهت آنکه او بجات دهند غرق  
 شوند کانت از غم اگر در خارج آب پند ویسل دشمن عاجز است چه  
 قوت او در است **دود** گرم ترکان قور دمانند او با انواع است  
 چون اساربع که گرمی هضمیت که در سبزه زاره باشد و آرزند  
 که خوب خورد و گرم سرکه و زبل و گرم میوه و بریشم و گرم  
 سبزی که در درخت صنوبر میاشد و گرمی که در جوف نشان از

عفتوت متولد شود بان عباس از حضرت محمدت نبوی نقل کرده که کجاست  
 فرمود که خراباناشتا خوردن کرم معده را میکشد اطلاق گویند که  
 اشامیدن خیشک کرم را از شکم پندازد و برک شفا لور ابرناضما  
 کند که مهای شکم میکشد اما کرم ابریشم او از عجب مخلوقات است اولاً  
 تخفیت بمقدار دانه ایست که در انچه می باشد از نور چه کوچکتر از یک سینه  
 دو وقت پروان آمدن او در قریب بعضی بهار بود در کرم سینه در حقیقت  
 و اگر پروان آید زنانه در زیر بغل و پستان نمک دارند چون پروان  
 آید برک قوت سفید دهند تا روز بروز بزرگ شود چون بقدر بند  
 انگشتی شود در انسیمای سفیدی مبدل شود و در مدت شصت روز  
 برین مرتبه رسد پس شروع کند بر تیندن بر نفس خود و بر کرد خود  
 تند یعنی آنچه لعاب در درون دارد پروان آرد و بر دور برین خود  
 چه دپله شود تا آنکه تمام شود آنچه در درون او بود عالی شود تا  
 بقدر که دکانه شود اما طولانی بود تا ده روز چسبن بود و بعد  
 ده روز بمیرد پس این جوهر را سوراخ کند و پر دانه که در

سفید داشته باشد از پروان آید و در وقت پروان آمدن مصطفا  
 پروان آید بالهای وی متحرک از حرص جلع تراو با ده دبیدم  
 چسبیده مدت بن ایشان با هم ملتم بود پس بعدش ماده  
 او تخم کند بیستی که کثرت تخم او را بر روی سفیدی ببندند زود  
 بر دو بمیرند و کله دارند اگر جهت تخم خواهند و الا از آنها حیر  
 سازند و در آفتاب گذارند و چند چیز از خواص اوست که آن  
 صوت رعد و آوازش و کوفتن دهن دوی سر که و دود  
 و جنب و زن عایض میزد از نموش و کجنگ و مورچه و چلبا  
 و کثرت حرارت و برودت بر دوزند بعضی حکما گفته اند که فرزند  
 آدم کبیرم ابریشم میماند همیشه از جهل بر خود تند او را از جهل  
 خلاصی نیست تا آنکه خود را بکشد بر آنکه جمیع انواع کرمها  
 جهته استخاست حرام است از جمله خواص کرم ابریشم آنکه اگر بزیت  
 مخلوط ساخته بر بدن انسان مالند از کزین جانوران زهر دار  
 امین مانده چون کرم ابریشم پروان آید مرغ خانک خورد فریب شود

اگر زدی که از زبل متکون شود و در زیت کهنه جوشانیده برداشته اند  
 شفا یابد و نفع عظیم بخشد و نموی برابر **تعبکیر** دیدن او در خوا  
 دشمن جنی هست و دیدن کرم ابریشم رسیدن نفعت آجر را در عیث سلطان  
 پس هر که از و پیزی فرا گیرد و ب نفعت رسد و باشد که دیدن کره ها دلیل مال  
 و ضرر باشد و اگر کرم اولاد باشد **ججاج** بحکات دل آمد مرغ  
 خاکی بود که مایگان گویند و بر تک آتوق نامند و اهد او دجا به و جهته  
 اگر در راه رفتن آبل و اد بار نماید دجا به نامند هر گاه کسی در راه  
 رهن کاههای نزدیک گذارد و پیش و پس و در او را دجاج گویند  
 چون پیر شود پشه او را از روی ناپاشد و جوجه از و پروان نیاید با تفتان  
 اکل او حلال است از بجز لبر او اگر چون سباع از نزد وی گذرند  
 از چپک نترسد اما چون شغال بر دگر زد اگر در بام و دیوار باشد  
 خور از ترس بریزد از دمه و صورت بکم خوابد و زود پدید آید  
 گویند که نوم و یقظه او بقطه از پروان آمدن نفس رجوع اوست  
 و این از غایت ترشح پیدلی اوست و از شدت جلتی که دارد زمین

فایده

نخواهد بلکه بر بالای شیخ درخت یا دیواری بجواب و در جوجه او چون  
 از پشه پروان آید با پز و طریف مقبول بود و بعد از یک روز را بد  
 در چند بزرگتر شود احمق و ناقص الحسین کرد و تا آنکه جمیع صفات حسنه  
 از و زایل شود پس قابل فرج کرد و مثل طویر جوارح گوشت و  
 مگر خرد و بطریق بهایر نام تناول کند و دانه چند و پشه او را  
 هر چه از انفس در از و تیره تر بود از و مرغ پروان آید و آنچه  
 مستدیر و عویض بود و خروس از و تولد نماید جوجه از پشه کا کجاست  
 مرغ پروان آید و گاه بدفن نمودن در زبل مانند او بعضی از و روزی  
 و در نوبت پشه نهد در نیمه سال پشه نهد مگر در دو ماه زمستان خلقت  
 پشه در ده روز با تمام رسد در وقت پروان آمدن پشته نهد  
 چون هوای سرد شد خشک و محکم کرد و میان زردی و سفیدی می پود  
 نازک باشد او را و تمیض نامند و گاه در یک پشه دوزدی است که لانه  
 و جوجه بر آید چسب الطیف او آنکه زردی او پشته بود پشه مرغی  
 که او را خروس ناپاشد قلیل غذا بود حیوان از و تولد شود و همچنین از

بیشکه در وقتی که قضا قضا شود چه پیضه از هلال تا بر مستی شود  
 و در طربت او زیاد کرد و از بر تا حاق ناقص و لهذا بعضی از آنها را  
 یک پهلو ناقص باشد و چه نرا ز ماده باین طریق شناسند که او  
 از منقار او نیز اگر حرکت نمود ز است و خرد پس اگر ساکن شد مرغ  
 حضرت محمدت منوی اغیار اینک دشتن گو سفند و فقرا ابد است  
 فانی امر فرمود یعنی که هر کس بقدر حال خود جهت میشت یکی شغال  
 نماید پیضه و طمش حلال طمش در حراره معتدل است گوشت مرغ جوان  
 زیاد کننده عقل و نهی است آواز را صاف کند غذا معتدل  
 دهد موافق امر به معتدل بود و تخصیص جوانان را در فصل بهار کین  
 مضراهل ریاضت است مصلح او بعد از اکل او شربت عسل تناول  
 کند چون اطبا اتفاق نموده اند که خوردن او مولد نفوس  
 و مضراوست ظاهر این معنی را با الخاصیه یافته باشد نه جالاد  
 درجه اعتدال دارد چه بسیار گرمیت که بصرف استیجیل شود و بسیار  
 هم سردیت که مولد بلغم باشد و حال آنکه گوشت او زک آنکو

دماغ را قوی و عقل را زیاد میکند پیضه او گریست یا بل سگی بعضی گو  
 سفیدی او سرد و تر و زردی او گرم اکل بزرگ و تازه او قوه باه را  
 زیاد کند نیز برشت او چسب و الطف اخذ نیز و سرج الهضم بود و نام  
 پخته او دیر هضم باشد مدامت بر اکل او مولد کف است و دفع  
 او است که سفیدی او نخورد و بزرگی آنکف نماید که مولد خطا <sup>است</sup>  
 اگر مغز سر مرغ را بر کزیده عقرب لند با الخاصیه شفا دهد صاحب  
 المخلوقات آورده که اگر دجاجه باده پیاز و یک کف کنج مقشر  
 بپزند تا مهر شود گوشت و شور بای وی بخورد قوه باه را زیاد  
 کند بعضی از جاهلان بعلم طب اعتقاد آنکه مدامت بر اکل گو  
 او مورت بود بسیار نفوس است این باطل است صاحب کتاب  
 عجایب المخلوقات آورده که در پیکردان او پس نکیت که اگر بصرف  
 او نیز شفا دهد و اگر کسی بخورد در قوه باه را زیاد کند و اگر  
 زیر سره گوشت بپزند از خوف این شود سر کین مرغ سیاه اگر  
 بر در خانه چسب میان اهل آن خانه خصومت برید آید اگر زهره او



بر تفتیب نالند با هر زنی که جماعت کند آن زن غیر او دیگر بر او خواهد  
 اگر سر او را در طوقی که داشته زیر سر مردی که اکثر باز نشد خنک مینماید  
 و فن نمایند زود بصلح انجامد اگر مردی چپ در دم از روغن او بزد  
 قوه باه زیاده کند اگر چشم او که بسیار سیاه بود با دو چشم کبر  
 سیاه خشک نموده بعد از صلاهی که حال نمایند رو صافین و جن را  
 پندد هر چه از ایشان پرسد جواب گویند **تعبیر** دین او در دنیا  
 و دین نماند بچهارا که بار عونت نشاط پندد دین اصل بود که  
 در زنده پندد دین فاجره بود و جوجه او ولد انا و باشد که دین  
 او دین زن صاحب لاد باشد و اگر پندد که بر سر مرض آمده شفا  
 یابد آواز او شد و موت تو اگر پندد که او را ذبح نمود کینتیرا  
 بکارت برد اگر پندد که او را پسند کرد از حج و لایق و مالی بود  
 اگر پندد که او را با چها و بیضه از مکانی بکافی راند اصل او را  
 اگر پندد پرا و مال بیضه اش دین نماند است که قوله تعالی کانهن  
 بیض من کنون اگر در دست خود بیضه پندد اگر زنی حامله بود و دختر

دکتر

و اگر عرب باشد زن خواهد اگر بیضه خام خورد مال حرام خورد و اگر  
 سبطیخ او را خورد روزی حلال بود و تعب مردی نزد این سینه  
 آمده گفت در خواب دیدم که پوست پشه ها جدا بکنم و زردی آنها  
 می نمازم و سفیدها میخورم گفت تو نباشی گفت از کجا داشتی گفت  
 پیضه بمنزل قبر هست و زردی جسد و سفیدی کفن از ختم زردی  
 عبارت از از ختم میت است و بهای کفن خوردن اگر زن  
 حامله پندد که بیضه پوست کنده با و داده شد البته دختر آید  
**دجاجه الحشیه** باکیان صحرانیت که شیشه برغ خاکست که در سواحل  
 بحار میباشد و کاسی بنانه نایز الفت که در بلاد مغرب بسیار بود  
 در جایی که چو کبک بر روی پندد بیضه جوجه او وارد کس پندی  
 و طاقوس با پر پروان آید و در ساعت دانه چند جوجه او را  
 غرغز نامند در باب غین باید **درة** بیضاست که طوطی گویند  
 در باب کدورت شیح علی حیرری گوید دره دیدم که سوره سین  
 بخواند دیگری گفته که غرابی دیدم که سوره سجه بخواند چون محل سجد

سجده کرد و گفت سبحانك سوادى اطمان بك نوادى <sup>قفس</sup> **د**  
 مرغیت از در کوب کوچک گلش مثل دغا شاست که گذشت **دنیلیس**  
 نوعی از صدف نافع طربت معده و استسقاء **دجاس** بر وزن نجاس  
 جانوریت که در خاک پنهان شود **دخص** تشدید فاجعه دلفین است که گذشت  
**دخمل** تشدید فاجعه نجاری بره نامند مرغیت کوچک تیره بزرگ  
 خاک بر شاخ در قنار نشیند و احدش نفع است **باب نهم در ذوال**  
**مجمعه شمل بر فصل فصل اول در ذوال منقوحه در اربعه**  
 اگر کلنگ جانور مرغیت که نقطه های سیاه دارد و می پردازد ذات السموم  
 با نوع باشد بعضی از دور باها خطهای بزرگ دارد رنگش مختلف جسمش بزرگ  
 و طویل و متملی بود مثل کرم کل چریت گلش حرام لیدن او نافع جرب  
 و علتی که پوست بریزد و نیز مخلوط سازد با دویه که موافق در سها  
 مثل سرطان و گز و تدر به امام خسته سازی گفته اگر او را بطبع نموده  
 برداء الشعاب نمند سوی بر آرد و شفا دهد اطباء سلف از عزم آنکه اگر  
 چری از دور لکوی سرخی چنین بر مجموع آویزند بت از وی مغزرت نماید

بهر دو شب

کافیست

بخاصیته **ذ** مورچه کوچک و اجراء غبار که در اقبال روزنه  
 افتد و مورچه در نخل باید **ذرع** که ساله و بقوه چشمه را گویند  
**فصل دهم در ذوال مکسو ذیب** کرک و بترکی قور و نامند عرابان  
 او را با عبس یعنی خاک تری تک نام نهند او و شیر را یک نوع صری  
 بر کرک است که سایر حیوانات زهرت لیکن شیر حریص تر و پرورتر است  
 با ایجان اگر چند روز بر بگذرد که چیزی نیاید تحمل جرح شود اما کرک اگر چه  
 پست تر تبه و محتاج تر از دست لیکن کدش شتر است هر که چیزی نماید  
 بزیم استخوان نماید و عقیقش کند هر استخوان صلب و مصمتی در جوف او  
 بگذارد مگر استخوان خرما اکل او حرام است هیچ حیوانی را بغیر آرد و  
 نزد مباشرت یکدیگر ملتزم نشوند و چون زود ماده با هم ملتزم شوند سرسخت  
 ایشان هجوم آرد هر طریقی که خواهد ایشانرا بکشد و لهند چون اراده  
 مباشرت کند از خوبی که بر خود دارد انداگر موضعی روند که تردد  
 مردم در او کمتر باشد در بزین خواهد جماع کنند و او موضعیست  
 بلنگه و لهند چون اراده که ایشان کند بجهت و نتواند دویر و چشم او

ذ

دان دیگر بازمانده تا وقتی که چشم خوابیده پیدا روت ده کرد و چشم کشا  
 بجواب بود پوشیده شود پس همیشه چشم پدیدار قهت در حرمت خود نماید چشم  
 خوابیده است حرکت کند چون تعید باشد از همه حیوانات چشم فریاد کند چون  
 گرفتار شود اگر او را بچوب عصا همیشه برزند تا زخمی بر دارد یا عضو وی  
 شکست شود تا مردن صدای آهین نشود قوت شانه او بر تپه است که  
 از مسافت کیفر سنج ادرک مشهور نماید و اکثر در صبح متعین گویند آن شود  
 چه نامی شب کلاب وایت ترقت بوده و پاسبالی فکر نموده اند در وقت  
 انقطاع خیرایش از کلام و فتوری روی نماید بجواب و نذر در نوبت  
 کرکان جوغان بقصد کله گویند آن روند اگر چه در مسافت بعید  
 اماکن غریبه باشند بهر وقت و بهر وقت که باشد خود را بقصد رسانند و از  
 ریج و عقب دوری راه نیندیشند بلکه آن زحمت را محض رحمت دانند  
 ما پس ماقال شهر ریج رحمت دان چو شد طلبی به که کرد کلام  
 توتیای چشمی که **ه** و چون ما بین او گویند صدان عدوت جلی من  
 فطری واقع است **ه** اند اگر پوست او را با پوست گویند که از نوزاد

پوست گویند بریزد و از روی بر من کند لیکن چون پای بر سر متصل  
 گذارد در حال جان تعاضل و اح سپارد چون کرسنه شود فریاد  
 کند تا کرکان دیگر جمیع آنچه چون یکی از ایشان رو بگریزند همه بر تانند و  
 او را از هم برزند و بخورند چون تنها کسی برسد از نیکس تسد بطریق  
 استغاثه فریاد کند تا آبنای جنس او شنوند تردوی مجتبع کشته  
 به بیات مجموعی روی خود بوی آرند و خواهند که از روی حرص او را  
 بخورند اگر انگس کج از آنها را از خود دور کند انگس بر اگدا از نوزاد  
 جان کرک دور شده آرند و او را از هم برزند و بخورند و انگس خج  
 باید چه از نشان اوست که چون آدمی از ترس طبع دردی کند و اگر  
 نرسد در در طبع کند او از آدمی ترسد و بگریزد و از خویش او آنکه بنیان  
 خود چون همیشه استخوان بر دچنانچه صدای او مسموع نشود اگر  
 سر او را در برج کبوتر که از نکره و غیره از موزیات نزدیکشان  
 نشوند هر که چشم بهست او با خود دارد از دزد و سباع ترسد اگر قاف  
 پای او بر سر نوزاد آویزند اگر جمیع کثیر بر راجع وی مانده بر نوزاد

مادام که آن قاری بیزه باشد اگر خصیتین او بشکافند و تنگ و ستر باشند  
 مگر راهی که در دکن بوزن یک مثقال از دو باب جرجر برودند صحت یابد  
 اگر آب کرم عسل نباشد از آب الحب اشفاق باشد اگر قطره از خون  
 او باره غش کل مخلوط ساخته در گوش چکانند در دگر گوش از این  
 اگر نخر سر او را با آب سداج زیت بسایند روغن او گرفته بر حسب  
 از جمیع عمل ظاهره و باطنه که علة آنها از سردی باشد این دالم  
 کرد دندانها پوست چشم او را که با خود در دگر خصم غالب  
 و مجرب است بکوب کردن او در دگر او در دگر او در دگر او در دگر او در دگر او  
 در قرن بریان کرده بجایند قوی ماه دهد و این تجویز رسیده که زهر  
 او بصل آب مخلوط ساخته بزدر طلا کند باه زن که جماعت کند  
 او را بغایت دوست دارد اگر دم او بچلفتی را کاوان آویزند  
 هیچ کرک به بجانزدیک نشود اگر چه از جرح بمیرد اگر سر کین او را در  
 موضعی بخورند هیچ موشی بر آن مکان نزدیک نشود و او من طلب  
 بر پوست او از قولنج باز آرد و اگر ز می از زوده او ساخته بر باز

آویزند

آویزند جمیع زهائی که از زوده کوسفند باشد پاره کند اگر در دکان  
 که دف سازند پوست او بخورند جمیع چهار پاره کند و اگر از پوست  
 او طبیب زنده چون در میان طفلها نوازند همه را پاره کند  
 مالیدن او بر داء العلب معی سر آرد آتش میدن زهره او در  
 شکم را به بود و اسهال را نافع بود چون بر قضیب مالند هر مقدار که  
 خواهند جماعت کند اگر با زهره کرکس روغن زیتون مالند تهیج پاه  
 و نغوظ بیشتر کند لذت تمام یابد اگر بر روغن کل ساییده هر مردی که  
 بر این روی خود مالند ز نش بغایت دوست دارد اگر برابر او راه رود  
 اگر باور کس کلبا هست شبیه کجی برین مالند ز این کند دندان داده  
 او اگر بر بصر او آویزند صحت یابد اگر استخوانه که در میان سر کین او  
 یافت شود دندان را که در دکن با او جانشند و صی در ستا  
 ساکن شود جالینوس گفته کسی که در دشتیقه داعی باشد اگر دهره او  
 بارو غش بقیض در پنی او چکانند صحت یابد و اگر بر پنی کودک چکانند  
 مده الحیق از صرع ایمن باشد و اگر هر دو چشم او را بر کودک آویزند

و بسیار بگفتن کرد

مصر و نشو که اگر چیزی زنده بود با غسل نکند خنثه مخلوط ساخته الکلی  
 نمایند از ظلت و تیرگی چشم این کرد و اگر تصنیب او را با سم زنده بنده  
 مردی قدرت نرساند الا وقتی که گره وی بجایند طلاء خون اضمح  
 جراحات بود صفت طلسمی که کرکان جسمش شود از مس صورت کرک  
 بسازند تصنیب کرکان جوف می گذارند با او از کرک صد گندم چکر  
 که در نواحی آموخته باشد جمیع این صفت طلسمی که کرکان کریران شود  
 از پس صورت کرک بجوف سازند و در جوف وی سرکین کرک که از  
 در هر موضعی که دفن کنند کرکان کریران شوند **تعبیر دیدن**  
 او در خواب دلیل کذب جلیله و عداوت و در زیتسکار و دیدن  
 بچه او دلیل فرزند دزد هر که بچه او در خواب بیند فرزند دزد پرور  
 دهد اگر بیند که کرک کوه سفید یا تیره یا حیوانه انسی که دید دزد تو که کند  
 اگر بیند که کرکان خجانه او در آمدند از دخول در دزدان احتیاط  
 و باشد که دیدن او دلیل تهمت نهادن شخصی باشد که از روی  
 باشد بالنظر الی قصه یوسف علیهم السلام **ذبیح** بیا و نقطه

از تحت

از تحت و خا و چغیر کفتار بسیار موسی ذبیح ماده او همش ذبیح  
 و از ذبیح است که گاه صیاد را ده صید او کند پس که در خانه او  
 اندازد از صفاقتی که دارد گمان برد که هر چیزی که گلیت بر دین آید  
 صیدش کنند و اگر در سوراخ باشد این انسون بر خوانند **نظم**  
 اطرفی اطرطی حایری امر عامی بشری بجز ادر عتی او شاة  
 هر چی مکر این انسون خوانند تا بر دوسوراخ آید دست پایشان  
 پروان آرد **ذغلب** شتر ماده سرع السیر **فصل سیم در**  
**مضمون ذباب** مکر ترکان چنین نامند نادان ترین مخلوقات  
 که خود را در هلاکت اندازد و اطلاق گفته که از صفر صدقه اش مره  
 نزار و چه مره آیند صدقه را مصفاة بخارک داند حق سپیانه و تقا  
 او در عرض مره و دست دیگر داده که صدقه خود در صقیل دهد و او را  
 همیشه بر دست مسج شپهای خود نماید پس او را چهار دست دو  
 پای بود با خط گفته که عیان ذباب ابرکس و پش و زنبور و یک  
 کس و خرگوس و سگ و مکر و مکر با غنا اطلاق کنند اصلش از مکر است

د

که از این حیوانات پرن که مکس کرده اما مکس دم از سر کین و کتاف  
 و عقوت از جاع با یکدیگر تسکون شود و در صین و زمین با در خوب  
 بسیار شود و در به سوب با دشمنان متفرق و متلاشی گردد و مخلوق  
 الساعه است شل شده خرطوم از دانه کلایه از غیب کار او اگر بر موضع شیا  
 نشسته سیغند کند بر موضع سیغند نشیند سیاه کند و مانند اجسب جان  
 و تعالی بر پیس علیه السلام وقت خروج او از بطن حوت درخت کدو  
 رویانند تا مکس را از او باز داشت جسم صلب کردید در مواضع متعقنه  
 بسیار بود و با شد که نژاد با ماده تمام روز جاع کند او را حیوان  
 شمشیه گویند چه در زمستان پنهان در تابستان سپید اگر در کله شمس حرام  
 در حدیث آمده که هر کجا که کپس در ظرف شما افتد او را در آن طرف فرود  
 ببرد بر پستی که در یک بال او علت و در بال دیگر دوت در روایت دیگر  
 آنکه در یک بال او ستم و در دیگری شفاست پس اگر در طعام افتد او را فرود  
 جهت آنکه اول بال ستم را در مقدم دارد و آن دیگر که در شفاست  
 مؤخر پس او چون بال ستم را فرود برده شما او را فرود برید تا بال شفا  
 فرود

رد و دفع

رد و دفع سم او کند مولف حیوة الخیوان گوید که مال نمودم دیدم  
 که بال چپ که میدارد پس او مناسب است و بال راست  
 مناسب شفا ابدا سامة از پیغمبر خدا نقل کرده که آنحضرت فرمود که هر  
 مؤمنی صد و شصت ملک موکل است که دفع میکنند از او آفات که قدر  
 بر دفع آنها ندارد از آنجمله هفت فرشته است که همه اوقات دفع ملمات  
 از او میکنند بخوی که شفا دفع مکس از کاره عمل در روز تابستان میکنند  
 اگر بر شما ظاهر شوند هر آینه بر هر زمین هست و کوه بلند و در نیش و  
 فراز به میند که جمیع کفها پس کرده و در نهنگش ده اگر نینده را  
 العین بحال خود که از نده که استماد بر خو دکنده هر آینه دیوان  
 و شیاطین بر باینده قال تعالی و تقد پس للمعقبات <sup>بین</sup>  
 یدید و من خلفه یحفظونه من امر الله بما خط کفته که اگر کسی را  
 بکند در مخلوط ساخته بر خانه پاشند هیچ مکس داخل وی نشود اگر  
 او را سوخته و صلابه نموده غسل پاشند <sup>در روز</sup> الثعلب الذی نموی  
 برارد بر مرده او چون ریغ آهن پاشند در حال نرسد شود اگر

برک که در جوشانیده آب می در خانه و دیوار او پاشند هیچ دردی  
 وی نیاید اگر سر او را بکنند و بر کزیده عقرب نهند در دیوار ساکن  
 کند اگر دست از حلق ساد یون بر در خانه نهند هیچ مگر در آن خانه  
 نشود اگر کسهای بزرگ اسیر بزند و بدنهای آنها را بر وضی از  
 پلک چشم که موی زاید بر آورده باشد سخت بماند موی را ببرد  
 پیردن نیارد عظیم جگر تبت اگر کسی را کوفه در روی کتان بچند و برشته  
 آسته تبت در کردن یا بازوی کسی که چشمش در دکنه سپاوین  
 در روی ساکن شود و اگر کسی را در شکم شکسته بچشمی که درم کرده  
 ضما و کسند صحت بخشد محمد بن زکریا گوید که در کتب طبیعات روایت  
 دیدم که اگر کسی زنده بر کسی آویزند که دندان او در دمیکنه در  
 پکن کند هرگاه کسی را که سگ دیوانه کزیده باشد باید روی  
 او را بپوشانند تا کسی بر او نشیند که باعث آزار وی باشد **صفت**  
**طلسم** که منع مکن کند کندن تازه و زرنج زرد اجزاء مساوی  
 کوفه دریم نرم بمانند پاب گرم دروغن خمیر کنند مثال کانی

سازند و بر مایده نهند کس پس بر آن مایده نرسد مادام که آن  
 تمثال بر آن مین باشد **تعجب** دیدن او در خواب دلیل ضعف  
 بود و باشد که دلیل جمعیت روزی نیکو باشد و بسا باشد که دلیل  
 در دود و ایافرخ و ترس بخ **ذوالکرک** اکویند بجهت سبک راه  
 روشن او **باب دهم در دراء مهمله شتمل بر سه فصل**  
**فصل اول در دراء مفتوحه رخصه**  
 نمای و استخوان زنده **شعبه** نمای بر سر مرغان از آن شرف دارد  
 که استخوان خورده و جانور نیاز دارد که گویند در خلقت المقتیسه  
 بگرگس در جبال صلبه موشینه از ضی جمیده از اماکن اعداء خود مای  
 سازد و لهند اعرابان در شمال خود گویند فلان اغرمن بینه  
 یعنی فلان چهره عزیز تر از بینه انوق است این طیر حکایت  
 دارد چه باشد قمت قدرش طبع در خوردن عذره نماید کوش  
 حرامست اگر خانه را به پراو بچو کنند همه جانوران بگریزند  
 اگر سر کین او را بر سر که شراب مخلوط سازند بر برص طلا نمایند

ر

متغیرون او کند اگر حکم او را بر میان کرده آب ساییده دیوانه <sup>روز</sup>  
 سه مرتبه نوشد تا سه روز متوالی چنین کند شفا یابد اگر سر او را  
 بر زن عمیره لولاده بندند بزودی بار نهاد اگر پوست که بر چینه <sup>دان</sup>  
 او باشد خشک نموده بپایند با شربت عمل بپاشا مندرج <sup>در</sup>  
 دفع کند کجده اشتن او دفع او جاع بود **تقبیر** دین او در خواب  
 دلیل مردان حسن است اگر میند که او را گرفته در حرب خون کینین <sup>تایق</sup>  
 شود یا چاری صوابی اروی دهد نصاری گویند اگر میند که بر سیا  
 از در مکان فرود آمد دلیل منور آمدن لشکر است در هنگام  
 از ظامید و گفته دیدن او دلیل خیر است از برای کسی که پر در شهر است  
 چه او داخل شهر شود و نیز دیدن او دلیل خصال و کسافی اند که در  
 مقابراکن اند اگر او را در خانه چنند اگر مریض در خانه بود موت  
 او است الا دلیل مرض موت صاحب خانه است **داحله** شهری  
 که قابل با برداشتن بود ز باشد یا ماده **حاجی** بعین جمله غریب که  
 از کبوتر صحرا یی و اهلی متولد شود کثیر الفل در از عمر بود **دعا**

نوعی

نوعی از ماهی در سمک باید **رباج** تخفیف بای یکقطه و جاده <sup>محل</sup>  
 جانوریت مثل که به آما بشدید با میمون زرد او گویند <sup>رآل</sup> بچه شتر  
 مرغ <sup>رآل</sup> موش او جمعش <sup>رآل</sup> بر میان **دیب** جانوریت  
 میان موش و اسود بعضی موش را گویند **دنت** خوک ز  
 و بعضی مطلق او را گویند بعضی شپه خوک جانوری او گویند <sup>رآل</sup>  
 جمع **درفاف** مرغیت که با سایه خود بازی کند او را خالط  
 طله یعنی بر باینده سایه خود گویند و نیز نوعی از ماهی **دکن** موش  
 تصغیر کند و رنگین گویند **دکک** مادیان **دشا** آهوتره  
 در وقتی که قوت گرفته با مادرش راه رود **دهدنه** و **دهدن**  
 مرغیت که برخی نند در راه رفتن کویا پستدیر کرد در مکر شتر  
 تخفیف در مسجرا ام بسیار است شپه بچنگ **درفاج** مرغ  
 خاک رنگ که در دو بال و پشت او سرخ است خوراک او کوبود  
**دک** دم در راه **دک** جانوریت بحر شپه  
 ننگ نیز سنگ شیت را گویند **دکاب** اشتر بار برد **دک**

۱



ر

اهوره ابوراج یویور اکونید دریا میاید فصل ستم در  
**رأه مضمومه رتیک** ابناء نقطه مدود و مقصود آمده  
 جنس انبوه لمی خرات زمین جان خط کفته نوعی از عکس است نوعی از عکس  
 اور عقرب ماران خوانند چه آنکه قاتل حیات است مکان لجه نامند بر  
 انواع او مصریه است صاحب موس بقاء و فقط ضبط کرده یعنی بر تیل  
 چنانچه مشهور است کوفه که مشهورترین او نوعیت شنیدگی است  
 که حوالی چرخ میگردد و بهواء اومی آید بعضی سایه و بعضی زرد با  
 میباشد گردیدن همه انواع او مولم و در دناکت و بعضی انواع  
 او در غلزارها باشد بجهت دفع زهر او و عقوبت ایدن شکوفه  
 سوپس ناخست و نیز اگر مغز سر او را با فلفل میاشامند دفع  
 ستم او کند **تعبکیر** دیدن او در خواب دلیل ن بود نیز  
 منفده است که بکار مردم آید که چیزها با فو و بعضی گویند که دیدن  
 او دلیل شمن قاتل صغیر النظر شدیدا الطعن است **دوبیان**  
 ماسی کوچک سرخ رنگ اگر تازه او را کوفه بر موضعی که خار با تیر فرو

باشد

باشد طلا نمایند بهولت برآید **دخ** مرغیت معروف  
 جزایر چین میباشد که هر مال اوده هر از با عست گویند مردی  
 بر پس تجارت بر زمین مغرب سفر نموده بود مدتی در چین بود  
 که از سرخ پر اده خیک آب گشی همراه دهنت میگفت که یک تیر بیاید  
 چمن سفر کردم با دگشتی مار ایچا زبر کی انخت اصل کشتی طلب  
 آب همیشه برین رفته قبه عظیمی بر تعلق صد کردید مذ که او را  
 بر آتی و در خشتندی بوده از وجب که دند چون نزدیک رسید  
 بیضه سرخ بود چوب تیر و شمیر روز دند تا سکا فته شد و یک  
 از و پرون آمد مثل کوه بزرگ پس از پر دبال او کشتند  
 تبال او شکت شد و پرون ماند و پر با ایشان باقی ماند  
 هسنوز خلقت او تمام شده بود او را بگشتند از گوشت او  
 برداشته و طبخ نمودند با چوب که در آن پشه بود بر هم زدند  
 و بخوردند و جمعی در میان ایشان پسر در شش سفید بودند چون **ص**  
 شجوان در شش سایه گشته بودند و بعد از او هر که از گوشت

او بخورد جان در شیس سیاه کردید میکشد که این اثر این چوب است  
 که گوشت او را در وقت طلوع بر هم زدند و او چوب نشاب بود که از او  
 تیر سازند چون آفتاب طلوع نمود رخ مثل بر عظیمی در هوا پدید آید نسک  
 که بزرگ از کشتی بود در پای خود داشت در دریا انداخت چون کشتی  
 پیشتر رفته بود چون الله کشتی سلامت یافت **تعبیر** دین  
 او در خواب لیل اخبار غریبه و اسفار بعیده است و باشد که دین او دلیل  
 سقوط کلام صحیح یا سقیم باشد چنانچه دین عقا **رسته**  
 کوسفند تازه را گویند اگر چه چو او مرده باشد بعضی گویند کوسفندی  
 که بعد از از آن تا پست روز و بعضی گویند تا دو ماه پر دراری نمودند  
 بعضی اخصاص پیش و بعضی پیر داده اند **رئج** بفتح با اشترا  
 بچه را گویند و بعضی گویند که هم غریبه **نشدک** نام عقرب لقب مردی بود  
 که ریش انبومی داشته باشد و عقرب بر میان ریش او رفته بود از  
 سر روز پهن آمده باشد **دور میخ** تصغیر موش شتی بود و بعضی  
 گویند موش شتی که پایهای دراز دارد **باب یازدهم**

**در ذراع و مبعثه مثل برسد فصل فصل اول**  
**در ذراع مفتوح صم ذراع** زانچه در ترکان غرقه و قرقون نامند که  
 از وی سیاه محض که یک کلاغ زرجمت خوانند اکلاش حلال است نوع دیگر  
 منقار سرخ دارد او را غراب نیتونه نامند جبهه آنکه خوردن او  
 اگر زیونت لطیف شکل و نیکو منظرات در عجایب المخلوقات آورد  
 که کی نوع از او بزرگ سیاه بود که زیاده از هزار سال عمر کند و علم  
 زبان زانچه را اگر خشک نموده تشنه خورد تشنگی وی زایل شود  
 اگر چه در قلب الابد باشد اگر دل او را خشک کرده ساسیه هر که  
 بیاشامد تشنه نشود چه او در ماه تموز آب نیاشامد اگر زهر  
 او زهره خردس مخلوط ساخته اکتحال نماید تیر که چشم را زایل  
 کند اگر ربوی سفید نکند بغایت سیاه کند اکتحال حوصله او دفع  
 نزول آب چشم کند **تعبیر** دین زان منقار سرخ دلیل  
 مرد صاحب سطوت داهو و طرب است ارطامند و پس گفته که دین  
 زانغ در خواب دلیل کسانیت که محبت شرکت باشند و باشد که دلالت

تر

بر فقر کند بعضی گویند که دلیل ولد الزناست و دلیل کسی که کارهای او  
 مخرج بخیر و شتر باشد **زامور** ماسی کوچک ضعیفیت کالفت با صورت  
 او میان کید و ولهد با کشتی همراه میرود جهته التذاذ با و اکثری  
 سرگاه ماسی بزرگی خواهد که شده بایشان رسانند زامور میدود  
 و بکوی می جاسیکرد و همیشه فریاد میکند تا آنکه ماسی میکریزد  
 تا کنز دریا خود را بسنگ یا کودالی رساند سر خود را چندان بدان  
 سنگ نهد که بمیرد بچفت اهل کشتی او را دوست دارند و طعم  
 دهند و تفقد احوال او نمایند و الفت او بکشتی زیاده شود و  
 بایشان رفیق باشد تا سلامت بماند و اگر در دام افتد او را  
 رکن جهمت اگرام او **زوبت** مدوز از جمع جانور است مثل  
 کرب در کامل ابن اثیر آورده که در سنه رابع و ثمانه مردم  
 بغداد را خونی ازین حیوان پدید آمد میگفتند که اشیا زای میزند  
 در شب بر پشت بهما می آمد اطفال ایشان را میخورد و دست  
 مردان و پستان زنان میکزد مردم با سبانه و همانند وی

مدوز

مینموند و طشت میزند و او از ما بلند میکرد و ایندند شایزا  
 اضطراب تمام دست داد تا بعد از چند یوم مردم سلطان حویلند  
 در شب صید نمودند الملق بود که بسیار میزد دست و پای کوتاه  
 داشت گفتند این زیر است بر جبر از حلقش آید چنانچه مردم  
 مطهرین کشته و الله اعلم **زرافه** اصح بفتح زهت و بعضی بضم  
 نیز خوانده اند جانور بیکو خلقیت که دستهای دراز و پایهای کوتاه  
 دارد و مجموع دست و پای او ده زرع باشد سر او مثل سر شتر  
 است خنای شش شاخ کا و دمش مثل دم آهو پوستش شنیه پوست  
 پلنگ بود زانوی پاندارد اما زانوی دستها دارد در حق  
 راه رفتن پای چوب است است پیش گذارد و بخلاف چهار پایان که  
 پای چوب است چوبش در نواز طبع او مولهت است با انسان  
 چون خدای تعالی روزی او را از درخت کرد ایندند آدستهای او را  
 از پایهای وی درازتر کرد اینده تا سهولت برودت صعود نماید  
 و چون کند در عجایب اوقات آورده که زرافه از سه حیوان قتلند

میشود اولاً گفتار بر باقیه فرزند شپه بهر دو آید اگر زبات بر ماده  
 کا و وحش جهد زرافه از دستوله شود زرافه در فصل یعنی جماعت است <sup>جهت</sup>  
 اگر از جماعت متولد شده در بلاد حبش بسیار بود و بفاری آشته کا  
 و پنک منبجی دیگر گویند که آواز حیوانات بسیار هم رسد بسبب اجتماع دو  
 در وحش در صحرا نزد آبها پس یکدیگر بچند و بسا باشد که بر یک حیوان  
 ماده ذکور بسیار از حیوانات جماعتند پس بچ مختلف الصوره آید با  
 راضی نیست میکوید که این محض جهلت سرزند مگر از کسی که او را  
 چندان تحصیل نباشد چه خدای تعالی قادر است بر خلق آنچه خواهد پس  
 جنسیت قیام بنفسه قیام آب و حمار و غیره بر ارض کاش حرام است  
 غلیظ سودای الیموس است **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل رسیدن  
 آفت مال یا اطلاع بر اخبار غیره یا دلیل زن نیکو بزرگ نشی اگر چنانکه  
 او بشهری آید بالکسی پس گرفت آفت مال بود و اگر انس که دلیل  
 رسیدن بدوست یا زوج یا فرزند باشد و کاه دلیل زوجه ناسازگار  
**تعبیر** اگر ترکان آروا مانند آنچه گویمت سیاه و در کوه و درخت

مکان کید از خاک خانه سازد از چهار جهت بجهت زمین ریح اربع  
 و کدار و صاحب نیش و کزنه است غذاء وی از میوه ها و شکو است  
 زرافه بزرگ جسته تر از ماده باشد آنچه غیر گویمت نکش سرخ بود  
 مورچه در زیر درختان میوه دار خانه سازد و خاک از زمین برد  
 آرد و در رشتان بر زمین پنهان شود و الا از سر ما هلاک شود  
 و مثل میوه نجواب و در قوت رشتان جمع نمک بخلاف نخل  
 که قوت جمع کند چون بهار شود از شرع برودت و عدم قوت  
 مثل چرب خشک شدن گردیده باشد حی تسبیح تعالی در زمین  
 خشک روح در دم بطون سال گذشت زمین شود و این  
 مختلف اللون در از جسد حریص الطبع بود هر چه که در دست  
 باشد از میوه غیره بخورد و تنها می پرد و در بطون زمین  
 دیوارها ساکن گردد از میان مکر مقوم است و لهند از دست  
 نفس نمیکشد چون در روغن فرو رود از حرکت بازماند چون  
 در سر که افتد زنده شود و پیرد اکاش حرام انس بن مالک از

سید امام علیه السلام نقل کرده که آنحضرت فرمود هر که زنبوری کشد  
 کشته لیکن سوزانیدن خانه او آتش در او کندن کرده است که تخی  
 که از اذاعه او رسد پیش صحیح نیست چه از خشر است اگر بچهای که  
 در خانه اوست در زیت بچوشاند و سداب بر او اندازند و بخورند قوه  
 باه و شهوه بفرزاید اگر شیر طویا بر کزیده او مالند در حال شفای  
**تعبیه** دیدن او در خواب دلیل دشمن محارب باشد که دلیل  
 بنا و نقاب همندس باشد و گاه دلیل قطع الطریق و صاحب کعب  
 حرام و مطر که خارج کند در ضرب خود و گاه دلیل اکل و شرب  
 مسموم بود و بعضی گویند دلیل دیدن خصم همیشه ثابت و قائل بود  
 و یا سفید خنثی الاکل و الشرب بود اگر منید که زنبوران در مکان  
 در آندند دلیل لشکر جلال همیشه با سرعت باشد که آشکاره مردم  
 جنگ کنند و بعضی گویند که دلیل مرد مجادل بود هیود گویند که  
 زنا پر و غرایب دلیل خرنجین با جمعی که ایشان را رحم نبود **زایق**  
 خردس بر مرغ صیحه کننده **بابها** موش صحرا را بر مرد و او آتیاج

باشد

باشد بزود و بعضی گویند موش کور و کرمت جوش زنا بر شخصی حاصل  
 بدوش کشته این مشهور بر کرمیت چنانچه غلده بگوری **نعیم** غمیت  
 بعضی بر او مهمل خوانند **زهدم** چه باز **ازیب** خار شت **فصل**  
**دوم در زاع مکسور و زریاب** که بوزریق مرغیت که لغت  
 بر دم کرد و قابل تعلیم در کتاب منطق الطیر آورده که مردی از بغداد  
 رفت چهار صد درهم همراه داشت در راه بچهای زریاب دید هر شت  
 بیعت آنها داده خرید و بیعت او در محبت نمود چون صبح شد باد خنک  
 وزیده همه آنها مردن مگر یکی از آنها که لاغر بود مانند چمن مرد با چوب  
 شد که قوه جهت سیاح بدوروی آورده شب تا صبح ترشح و اتمبال  
 بر کاه ایزد متعال بزرگایغاث **الپتفین** اشتغال داشت  
 چون صبح شد بروده زایل کردید هوا احرار است همه سانیان مرغ  
 ضعیف الحال بر پو بال بر پشت نه باور فصیح میگفت ایغاث **المستعین**  
 اغثنی مردم بر و جمعیت نموده صد شینید نکر خلیفه برو که شت  
 او را هزار درهم بخرید آمد از سم و غم استخلص یافت **زندقه**

ز

موت تب فیل نزرک گویند **فصل ششم در زاء مضموم**  
**زرق** مرغ شکاری که بادی باز و باشق شکار کنند فرا گفته که او باز  
 الا که حراره و بورت او پشته از بی نوع اوست و لهذا حکم بال ترو در طیار  
 اسرع و پاهایش قوی تر است سیاه پشت و سفید سینه اکلش حرام است  
**زرد زور** سار و بترک بر قوس گویند جان خط گفته که مرغ نیکو بال کوچک  
 بود از عجایب دنیا که در روئید از سن شمال تجویفی بشکل زر زوری ساخته  
 که سالی یکروز صد کند مرغی که از این جنس باشد زیتونه بنفرا کرده  
 نرود او آورند و بگذارند و بر دوز چون جمع شود پشتر نرین چون آب این  
 خواص شود اکلش حلال است چه از جمله عصای فرست کوشش مقوی  
 ماه بود اگر خون او را بر دل گذارند شفا دهد **زلال** کرمیت که در  
 برف پرورشن باید منقوحت به نقطهای زر دققد رنگش بود  
 او را از اماکن متعدده آرنه تا آب که در جوف اوست بیاشامند تا  
 دفع حرارت کند از شدت برودتی که دارد او را بر لال **زرق**  
**زقاح** بروزن رمان مرغیست که در جاهلیت در مدینه مشرفه میسوه

ز

چیزی میگویند که کسی فهمیده میوه و خرما یا انجار آنچه زده بسنگ چوب  
 او را یک شتا ما هر کس که از گوشت او چیزی دالته جان بقا بضر اروج  
 می سپرد **زنج** بروزن جرد مرغ معروفیت که ملوک با او شکار می  
 کنند اهل بزرده او را از اصناف طیور جارج شمرند چه ضعف و  
 سستی او از چشم او و حرکت و شدت از دیدن او شناسند  
 موصوف شده بجزر و فریب قلت و فاد عدم لغت قابل تعلیمت  
 و در رنگ بر روی زمین شکار کند اچننش آنکه رنگ او سرخ است  
 نوعی از عقاب بود بغاری دور اوردان خوانند جهت آنکه چون  
 از صید عاجز شود اعانت از برادر و ابناء جنس خود خواهد تا  
 صید فرا گیرد اکلش حرام لیکن خوردن گوشت او دفع خفقان  
 طپش دل کند اگر زهره او در سر سرمد دخل نموده اکتحال نماید دفع  
 بخش از غشا و عین و دفع ظلمت بصیر نماید طلاء سرکین او مزیل  
 کلف و نش است **زخرف** مگس کوچک که چهار دست پا دارد و بر  
 بروی آب پرد **زقمر** مرغ آمیست در آذربایجان مکت کند که بهلاکت

رسد پس پرورن آید **دُعْبَة** این سینه گفته که جانوریت شایسته  
 موش **غُلُول** بعین مجریمه که بوتر مادام که بدین دانه دهند و بچشم  
 آشته و کوسفندان که زبان بجهت رضاع متحرک سازد **دُجُجُ لَمَّا**  
 مرغ سفید که در مصر نوسخ اند اکثر بلند شود و خود را در آب کف کند  
 و مای برآید و بچشم نشیند و غیر مای چیز دیگر نخورد لهند او را طیر  
 الماء نامند **ابوزیدیان** نوعی از طیور **ابوزیاد حمار** **باب**  
**دوازدهم در کسب و مشتعل بسبب فصل فصل اول**  
**دو کسب مفتوحه هذمه سام ابوص** بشد یرسیم چلبا  
 بزک برک باشی باغلو کونید چون تمام سم و زهر هست لهند او را  
 سام و ابرص سفید اکونید اکلش حرام و قتلش حلال و توبت  
 اگر او را بر دواعی الثعلب نالد موی برویاند جگر او را اگر بر دهن آن کوزند  
 در دوی ساکن کند گوشت او را اگر بر کزیده عقرب کوزند  
 صحت بخشد پوست او را اگر بر زخم و شکاف کوزند بر طرف کوزند  
 فانه که زعفران باشد داخل نشود **تعْبِیر** دیدن او در خواب دلیل

س

فقیرت

فقیرت **سَطَان** خرچک که در دم آید نامند در آب مخلوق کرد و لوما  
 در تبریز تعیش کند تندر رفتار و دونه و دنگ ارد و چنگال او ناخنما  
 تیز دارد دندان بسیار پشتش حکم سخت بود هر که او را پند بکند  
 که حیوان میروم است هر چه چشم او در دوش آید او است این او  
 در سیند اش بود فک اعلا و اسفل او از دو جانب متساوی است  
 هشت پای دارد و بیک پهلو ی راه رود و پستانش آب هوا  
 با هم نماید سالی شش نوبه پوست اندازد خانه خود را دور کند  
 یک جانب آب یکی جانب خشکی چون پوست اندازد در یکی که جانب  
 آب است مسدود سازد تا از غامبان و حیوانات درنده این بشد  
 و در یکی که جانب خشکی است کشته گذارد تا با بد و رسد رطوبت  
 او بخشکد و طلب معاش کند **سَطَا طَاس** گفته که گمان بردند  
 که هرگاه سرطان مرده در میان کودال یا دهمی پر پشت افتاده باشد  
 بیابند دلیل باشد که آن ده دانه شهر از آفات محفوظ ماند اگر  
 او را بر درخت میوه آویزند بار بسیار دهد در زمین چنین کنی

و آنچه  
 در بر نیز تعیش کند

سرطان باشد که هر وقت که بسوی بر سر پون آید سنگ شود و لطفا  
 اورا فراگیرند و از سر مسازند و کمال اجلاء بصرد هر سرطان  
 اگر بتوالد و تناسل مخلوق گردد بلکه در صدف شکون شود و پر  
 آید و بعضی از و بتوالد حاصل شود در حلیه الاولیاء گوید است  
 که ایله الخیر و یکی گفت که نزد خیر سناج بودم که زنی نزد وی آمد  
 گفت بجهت من دستمالی بیاف کوفت چند اجرت میدی گفت دو  
 درهم فردا انشاء الله تعالی بیاورم خیر کوفت سرگاه مر اینا بی  
 در در جله انداز که من وقتی که بیایم فراگیرم کوفت چنین باشد  
 ایله الخیر گوید سپاهم چون روز دیگر شد آن زن بیاید خیر غایب  
 بود ساعتی انتظار کشیده برخواست و در هم را در رکوی لبته  
 در در جله انداخت خرنکی از آب بر آمد بدن رکوی پسیده در آب  
 فرو رفت چون ساعتی گذشت ایله الخیر بیاید در دکان کشده  
 بنشست که در وضو سازد و خرنک دو ان از آب بر آمد رکوی بر پشت  
 خود داشت چون بخیز زد یک شد رکوی را برداشت خرنک رفت

ایله الخیر گوید برو کوفتم که چنین حلی مشهده که دم کوفت تاسن در حیوة  
 باشم اظهار این سرگمن و الله اعلم **تعجب** دیدن او در خواب  
 دیس مرد بسیار مکرهت از جهت کثرت سلاح او برد با هیبت نیز  
 توپ کردند که دست بر من او کم رسد اگر منید که کشت او بخورد او  
 خیری و منفعتی از جای هر رسد جا ناس کوفته که خوردن کوفت او  
 در خواب از جهت **سجالاته** اخش عولان مسهل کوفته که سجالاته است  
 که در روز بنظر مردم در آید و غول آنکه در شب بر می شود خط  
 گفته که عمر دین بر یوبع از سجالاته دانسته می تواند شده بعضی را عم  
 آنکه جرم از سناج ملایکه و نبات آدم زائیده شده و جمعی گویند  
 که ما بلقیس جنس تیب و پروردگارین ملایکه و ما درش آدمیه  
 بوده و زعم جمعی آنکه سناج و تلاحق ما بین جن و انس واقع شود  
 استدلان بدین آینه و ندکه و شاکه **الاموال** اولاد و کج  
 گویند که زمان جنبه بر حال انس و مردان ایشان بزبان آدمیه  
 عاشق شوند و طلب مسابقت نمایند لهذا اصح عارض ایشان شود



دینار گفته اند که در وقت نجات است مابین نبات و حیوان و گویند که معلول  
 در پاسبانها چون بر بن ظفر باید با او برقص و بادی بازی کند  
 چنانچه که با گوش و بسیار است که کرک او را شب شکار کند و بخورد  
 چون او را بر در فریاد کند او را کوفی او را کوفی دریا سپید را که بر  
 که کرک را بخورد و بسا باشد که بگوید مابین نزار دینار است هر که  
 بر خلاص کند در بار مردم می شناسند که کلام معلول است  
 کسی طافن کند تا کرک او را بخورد چون روز شود در بوند به پیوند که  
 موی سر او ریخته است حق است که اگر این اقوال از در حقیقت  
 ساقط است میما در باب جرم و تقیید و ذوالقرنین بر آنکه در  
 نسبت اسم ذوالقرنین خلط کرده اند گویند نام او اسکندر بوده  
 و پدرش اعلم اهل زمان خود بعلم نجوم بوده و سیحانه و تعالیا او را  
 مهلتی در اجل داده شبی باز و خود گفت که شب بخواب  
 بسیار کشیده ام ساعتی بر آسمان نگاه کن وقتی که فلان ستاره  
 از فلان مکان طلوع کند مرا پیدار ساز تا با تو مباشرت کنم زعم

من آنکه نطفه که در آن وقت بسته شود فرزند می که متولد شود  
 تا آخر دهر زنده ماند پس سخن اینست و خواهران زن حکایت  
 نکورده را کشیده ترصد طلوع آن کوکب بوده چون کوکب مذکور  
 طلوع نمود شوهر خود را پیدار کرد در قضیه مذکوره مطلع ساخت  
 شوهر با او مباشرت نمود و نطفه حضرت حضرت علی است  
 پس خضر سپه خاله اسکندر باشد که وزیر او بود چون پدر اسکندر  
 پیدار شد نظر کرد دید که کوکب مذکور از برج طالع بیرون رفته و مقصد  
 فوت شد بر وجهی که گفت چرا مرا پیدار پسخنی گفت والله  
 که شرم دهم که تو من چه سال منتظر طلوع این کوکب درین وقت  
 بودم عمر خود را بیهوش صرف کردم اما درین ساعت در عقب او  
 دیگر طلوع کند تا تو مقاربت کنم تعلق بفرزندی گیری که پادشاه دو  
 شمس شود یعنی ملک مشرق و مغرب کرد پس اندک ساعتی  
 گذشت تا آنکه کوکب مذکور از افق سعادت طلوع نمود و پسر  
 اسکندر با هر مقدور قیام نمود نطفه اسکندر بسته شد پس نطفه

خضر و اسکندر در یک شب بسته شن و این یکوجه است از جوه  
تسمیه از بنی القومین و مسبب بن مینه گوید که ذوالقرنین مردی بود از  
روم پسر عجز که ویرانگر و فرزند بی نام او را اسکندر نهادند  
صالحی بود و پیش از آن که او متخلف بود جمعی از آنها باطل محمود <sup>معض</sup>  
در عرض فرقه پنهان گشتی داشتند چون ذوالقرنین بر تیر شد عقل <sup>سید</sup>  
حق سبحانه و تعالی باطلت وحی یا الهام بدو گفت که ای ذی القومین <sup>سستی</sup>  
که ترا بعوث مینمایم بسوی کرده اهل زمین تا ذوالقرنین گفت ما بضایا  
ما با عظیمی خواندی که قدرت آن امر ندارد کسی مگر تو آیا بگدایم قوه  
برایشان غالب کند و بگدایم بجز تحمل شوم و بگدایم زبان ناطق <sup>مردم</sup>  
و لغات مختلفه ایشان چون بفهمیم بگدایم گوش سخن ایشان شنوم  
بگدایم نصرت تقدیم ایشان جویم و بگدایم تحت محافظت ایشان  
نایم و بگدایم عقل او را کلمات ایشان کنیم و بگدایم نرمی تالیف <sup>تکلیف</sup>  
نایم و آنچه فکر کردم نزد من چیزی نیست غیر تو چکس طاعت ایشان  
ندارد و تو هر باطنی در جسمی تکلیف لا اطلاق هیچ نفسی انفرماتی جانانه

و تعالی فرمود روزی باشد که ترا طاعت بهم و سینه تو سینه <sup>چهر</sup>  
دوست باشد و گوش ترا شنود انکم که همه چیز بشنوی فهم ترا قوی کنم  
که هر چیزی را بفهمی زبان تو بکشد تا بهر کلمه جاری شود گوش تو بکشد تا <sup>نظمت</sup>  
هر چیزی را بشنوی تو محکم کردی ترا قوی کردیم که از هیچ چیز ترس <sup>عقل</sup>  
تو نگذارد که هیچ چیز فراموش تو نشود و دوست تو بکشایم  
تا بر همه مسلط باشد و پای تو جاری سازم تا همه جای ارض بر تو <sup>مان</sup>  
گردد لباس همت در تو پوشانم که از هیچ چیز ترس <sup>نور و ظلمت</sup>  
سخن تو کنیم روز از سر پیشش گزید تا باشد تا دشمن را پستی و <sup>عظمت</sup>  
تو تا اگر بی سر تو دشمنی باشد تر اندمید و از هر چیز ترا سپی <sup>مردم</sup>  
چنانکه فرمود که قیانیناه من کل شیء سیکاف از مرغان شکاری  
در حبه شایین است اما پایهاش درشت در بلاد سرد و پیر تعیش کند  
در شهرهای ترک بسیار یافت شود چون بر شکاری سردمند  
بشکل دایره دور او بگردد تا بگانی که از او ابتداء کرده البته  
طیور در وسط دایره خواهند بود و هیچ یک از دایره <sup>نروند</sup>

اگر چه از رطوبت باشد پس بطریق دور آسپسته آسپسته نزل کند و بنزول  
 او طبع نزل کند تا بر زمین چسبند و التفات هر طرف نکند تا  
 شکر با مان بر دارند **سفنقر** دیگر نوعی است و در کمانند و نوع بود  
 و مصری بعضی از او از بحر تسلیم متولد شود و او بجز نسبت که فرعون در  
 غرق شد نزل و عقبه حاجی است و نیز در بلاد حبشه بهم رسد در پامان  
 خورد و در صحرا افلاک پس کجوازه است بطریق حیات طالب است  
 باشد سیت مپضه در یک دفن کند ماده او و فرج و نزا و دو ذکر  
 دارد از عجب کار او آنکه اگر آدمی خود را زود تر بآب رساند و در  
 فرود و سفنقر بمیرد و اگر او سبقت بر آدمی گیرد خود را آب  
 رساند آدمی بمیرد میان او و مار دشمنیت که هر یک بران دیگر  
 ظفر مایند بکشند فرق میان او و درک از چند وجه است یکی آنکه  
 درک بر سیت جانی نگیرد و در صحرا سفنقر خانه نسا زد مگر بقوب  
 دریا و دیگر آنکه پوست او نرم تر از پوست و درک است پشت در  
 زرد و خاک تر رنگ و پشت سفنقر منقش بزردی و سیاهی

جمله جنس او آنکه اکل نزا و بجهت قق باه انفع از ماده او است از  
 روی قیاس و تجربه بهترین اعضای او از پشت تا نزدیک است  
 مادام که نمک نپاشیده اند گرم تر است در درجه دوم چون  
 نمک پاشند خشک شود و کثیرا محارقه قلیل الرطوبه کرد و سیما اگر  
 او را از جای پای بزنند و لهند استعمالش موافق اغرض حاره  
 یا بنیت درین عصر یافت نشود مگر در بلاد فیوم و از وقت  
 آورند در زمستان چون شدت برودت بدو اثر کند از دریا صحرای  
 بیرون آید صیدش کنند طبل سفنقر هندی دو وجهی و غسل  
 نصف و جرب است اگر دو کس مابین ایشان عداوت باشد  
 از تئاد اکل کند دست یکدیگر شوند اکل گوشت پیر او را با کشته  
 و قق لغوظ بود امراض بارده که در عصب بود دفع کند اگر  
 او را بچیزی مخلوط کرده استعمال کنند نفع بیشتر دهد او را و اثر  
 او از یک مثال بود تا سه مثال حب وقت و بلاد اوسط گفته که  
 سفنقر هندی اگرگاه طبع نمایند و با سفیداج مخلوط سازند اکل او کشته

فرید کند گوشت او در پشت و کلیتین را بر طرف کند و منی زیاد کند  
 مده پشت او را اگر پشت کسی او بریزد نفوذ کند و اراده مباشرت نماید  
**تعبیر** دیدن او در خواب دلیل بر دشمنی و عالم را دشمنی باشد  
 در مقامات جمل و حسن **ملونه** مرغ سمانه و بترک بلد چین نامند جهت  
 از کل او از سایرین خوش تر است همیشه سلوی نامند مرغیست که  
 مده روزگار خود را در میان بله و کل میکند از قتل الهی خوانند جهت  
 آنکه از او از عدل و محبت سجانه و قتل او را بر قوم موسی فرستادند  
 در حدیث آن که اگر بنی اسرائیل مسووم در گوشت متغیر نیست جهت  
 آنکه حق سبحانه و تعالی من و سلوی بر ایشان فرستاد و از ذخیره کردن  
 آنها منی فرمود ایشان ذخیره نهادند منتن شد اکاش حلال و کپزه  
 چون باز در وجه بکر هم رساند او را بیکر و جگرش خود دشمنیاید  
 اگر چشم او را بر صاحب مبدندند صحت یابد و چون بدو کمال  
 نمایند از وجه بکر نفع بخش زهره اولوعق نمایند صرع را سود دهد  
 خون وی در گوش چکانند در وی ساکن کند اومان خوردن وی دل را

نرم کند اکل گوشت وی سنگ شمانه بریزاند و بول براند و نیز بر او  
 اگر از عفوان مخلوط نموده بر وی سیاه مالند زایل کند سرکین او را  
 اگر سایید بر جرحت که بو خورده باشد طلا نمایند تقاع یابند اگر  
 سر او را در برج کبوتر نهند سیر هوام از او گریزان شوند **تعبیر**  
 دیدن او در خواب دلیل بر نجات از غم و دشمن و از آله نکت بود  
 چه سلوی تسلی از بدی مهم بود و انجامز و عده نماید و روز  
 بلا توبه ممالک شدن او در خواب دلیل بر حج و توب بود **سنگ**  
 ماسی قرکان بلق کویند از آب مخلوق شود در حدیث آمده که حضرت  
 معتمد نبوی فرمود که خدای تعالی را هزار نوع مخلوقات ششصد  
 بجز و چهار صد در برابر انواع ماهیان ماهیت که نه اول او دیده  
 و نه آخرش از جهت بزرگ او و ماسی دیگر هست که از کوچک  
 نه اول او پیدا است و نه آخرش و صدها صنف او در آب ماسی  
 کینه دستنشق آب بصدغین نمایند چنانچه بنی آدم **حوائط**  
 دیگر در دستنشق هو نمایند و آب در دل او مقام هو در تولد

ریح حیوانی بایستد و از هوای پستغنی که در اقامت حیوانه و ما از هوای  
 پستغنی که در هوای عالم آریضه است که هوای ما و حیوانی او از حیوانی  
 از عالم آریضه است که با خط کف که او شناسد و در جوف آب که در دری  
 او نسیم هوایی که طیور را با او تغیش کنند اگر دردی بر او در دلاک شود  
 انواع او قاطبه خالص و اول بر بند از جهت برده معده و نزدیک او  
 بدیش او را کردن و صوت نباشد چه البته بر جوف او هوایی در فعل  
 نشود و لهذا بعضی گویند که او را شش نیست چنانچه سبب اسپرز  
 و اشتر از هر دو است مرغ را مغز ساق نبود ما میان کوه چک  
 جهت محافظت از ما میان بزرگ خود را با طرف انهار و سهولت کار رسانند  
 بعضی از آنها از عفت متولد شوند و بعضی از کل و ریک حاد  
 کرد و بیضه او را همغیدی و سیاهی نیست بلکه یک رنگت بعضی از  
 در همه حصول یافت شود و بعضی باشد که در بعضی از فصلها یافت  
 نشود از جمله انواع او مستنقر و دلفین و خرشقا و تسلیح  
 که درین باب و در ابواب سابقه گذشت و بعضی دیگر خرش و غیر

که در ابواب

که در ابواب آتیه یا پیش از آنکه تعالی و مکنوع از و عاده که مای گو  
 که چون در دام افتد بلز چون در دام افتد ریسمان شکم می بایز ختی  
 محکم به بندند تا در شکم ببرد و چون در شکم ببرد خاصیت او  
 بر طرف شود اطبا او را در امراض شدید انحراره استعمال کنند  
 این سینه گفته اگر عاده را از زنده بر سر مصر و ح نزدیک دارند  
 امر من شد بر نافع عظیم بخشد اگر زن چربی از او با خود دارد  
 شوهر تاب مفارقت او نیارد و در جمله انواع او شیخ الیهو است  
 که در باب شین باید در عجایب الخلوقات آورده که عبد الرحمن  
 مارونی مغرب گفت وقتی در دریای مغرب در کشتی بودم که بجان  
 که او را بر طوق میکشند رسیدیم سپر صیقلی با ما بود و اشی  
 در دریای خت ما می صید کرد و در طول یک شب و نیم در پشت  
 کوش است و لا اله الا الله مکتوب بود و در عقب کردن وی محمد  
 مرحوم و در پیشش صراطی رسول الله مسطور بود در کتاب تحفه  
 ابی حامد اندلسی آورده که در بحر روم بقدر یک نوح مای دیدیم

چکیت

که اورا شنب نامند چنان بدست گیرند قاتی نمایند و نیز در بله حرکت کند  
 و نه مطرب نماید پاره پاره شود اگر پاره از او برایش فروخته اند از او  
 پرون اندازد و باشد که بر رویهای مردم خورد اگر او را در دیک  
 نهند و سر او را بنک یا آهنی پوشانند تا پرون نیاید نبرد و چنگل شود  
 اگر چه او را هزار پاره کنند از انواع آو آنچه فلوس دارد و بغیر  
 ذبح حلال بود باقی حرام و خرما دست از آب نماند و وقوع  
 او بر خاک کوشش هر دو تر است بدن را لاخو کند و تشنگی آرد  
 و تولد خلط بلغمی نماید موافق اصحاب از جرحه و جوف انانست خود  
 انکه در تابستان در بلاد گرمسیر بهم رسد بکنج دیگر او را بر سر  
 بوری خوانند چه مضرت او بعد و اطلاق شکم خوردن مایه بزرگ  
 جگر کثیر الغذا بود اکل گوشت او بصل آب چشم باز دارد و تحمیر  
 بصر نماید و قوه باه زیاد کند چنان که بگفته اگر گوشت تازه او را  
 با پازیر نند و بخورد تهیج باه کند شیطانی که گرم باشد و سرد نشد باه  
 چون بوی مایه بشام مست رسد بسیار کردد اگر زهره او و زهره

مکلف

شک رشت بجزی و مخلوط ساخته از وقت قولاد نویسد چنانکه  
 تر باشد زود و شش طلا نماید و اکتال زهره او و زهره کلک  
 زهره کبک ز چشم را از زرد آب بکند در آتش میدن  
 او بخسوصه دفع خفقان و مپتی نماید اگر چیزی در بطن نفخ  
 کرده باشد دفع بخش **تعبیر** دیدن او در خواب پچمالیل  
 زان و زیاد از ان از وبالست و او را بوزیر و لشکر پاد  
 تعجب کنند اگر از او بردارند لشکر پادشاه بد دفع رسد اگر بپند که  
 او را در چاه صید میکند لو اطا کند یا خادم خود فروشد دیدن  
 صید او در آب تیره چیزی نیت اگر بپند که مایه صید میکند  
 کلامی شود که خشنود شود لیکن بجهت بسیار بدست اگر مایه  
 در زرش او پند دلیل شده و گاه دلیل عرق باشد و اگر در  
 آب روشن پند دلیل روزی حلال و فرزند صالح مایه شور  
 موجب مال و باقی دلیل سفر است بعضی گویند که دیدن او در بطن  
 و قسمت است حی سجان و تعالی بدو بکین و قسم یاد نمود

ن و القلم و ما یسکطون و نیز دلیل سجد و سجود بود چه یوش علیهم  
 در سکه او بجاوت استعال است **سَمَنْدَل** و **سَنْدَل** در دو جا نوشته  
 که بیش میخورد و او کیا است که در چین باشد ما و ام که تر است قوت سمندل  
 چون خشک شود قوت مردم آنجا باشد و برایشان ضرر نرساند و چون از  
 سنده در شود اگر چه صد زرع باشد هر که خورد در ساعت پیرد از  
 جویب کار سمندل اگر از آتش محفوظ باشد و لذت یابد و در روکت  
 کند چون پوشش چرک شود با تشس و دپاک کرد و در هند بسیار  
 بود و او جانور است از روبا که چکتر شرح رنگ و در از دم بود از  
 تفتیک او ریسمانی بافتد چون چرک شود با تشس اند از نپاک  
 و نوشود و نسوز و جمع کلان برده اند که مکر او رغیبت در بلاد هند  
 که پهنه وجود در تشس کند و باطن صیه تشس در و اثر کند از پر او و  
 بافتد سلا به شام بر بند چون چرک شود در تشس اند از نپاک شود  
 و نسوز دابن خچکان گفته که پارچه از ان و ستال دیریم که بهیات  
 تنگ سب رطل و معض بافته بودند در تشس اند از نپاک شود

بکابز

بکابز او را بر سخن زیت فرودند بر قیله چراغ کفشد بر انفر و قیله  
 و زمان بسیار میخورد پس فایوشش دند پس تغییر می دهد هم بر سینه  
 بود سجد لطیف بن یوسف بغدادی گفته که کعبت ملک طاهر قطعه  
 از سمندل که مقدار دوزرع در طول میگزیرد در عرض بود او در دند  
 در زیت فرودند و بر تشس بر افروخته تازیت پوشید او سفید  
 میشت صاحب عجایب المخلوقات گفته که نوع از موش است که بصفت  
 ناز شده داخل تشس میشود اما مشهور آنست که غریب بطریق که در  
 کتاب مالک المالک و غیره مذکور است اگر از زهره او مقدار یک انگ  
 باب بخورد بر این کرده شده صاف نموده و شیر تازه دو شده  
 چند نوبه بیاشامد اگر زهر کشنده خورده باشد صحت یابد اکتحال  
 از مغز سر او با المده که پسنک سر است رقت آب از چشم  
 باز دارد و حدقه چشم از سایر در دما محافظت نماید اگر خون او را  
 بر برص مالک تغییر لون او دهد اگر پاره از دل او فرود بر چربی  
 نشود مگر آنکه حفظ نموده باشد مالیدن زهره او موی بپاید

اگرچه بر کف مست باشد **سَمْتور** بضم میم مشد و حیوان صحراست  
 شنبه که بعضی چکان بر دند که مکر او فرست که در آب نمون خواهد آمد کجا  
 که سمور در وید باشد محلیت که با الحاق صیغه در تغییر رنگ او اثر کرده  
 غلبه طیف بغدادی گفته که او حیوانست بجزات ترا از جمله حیوانات است بر  
 و او را بجایه بست آرد و چغیر زمین دهن نمایند و در دام آرد گوشتش  
 شیرین و حرام بود ترکان گوشت او را خورند و پوست او جهت خدی  
 و سبکی و بافت کنند و از پوستین دوزند ملوک و اکابر پوشند  
**تعبیر** دین او در خواب دلیل مر و ظالم است که با کسی مخالفت کند  
**سمندر** جانور است **سناد** جانور است بر صفت نیل اما در جبهه کوچکتر  
 از و بزرگتر از کادوچ و از فرج سر پرده آرد و چو کند تا قوت گیرد  
 پس پرده آید و بگریزد چه ترسد که مادرش او را بر زبان بلیسد بان  
 وی مثل آره بود فارهای درشت بر او بر آمده اگر او را بلیسد فارهای  
 او بر گوشت وی فرورود و هلاک کند در بلاد هند بسیار کوچکش  
 حرام **سکودانیه** نغاری دارد بر و بشیرازی داز که مرغیت که

انور

انور خرد این سیده نقل کرده که در شهر رومیه در حقیقت از کس  
 که سودانیه از نس بر داشته اند چون وقت زیتون شود و صیفوی  
 از وی آید بر سودانیه که در آن نواحی این صدایشونزده اند  
 زیتون یک درخت است و در چنگال پایورند بر سر او اندازند اهل  
 آنجا زیتونی که جمع شده پیشترند از او مقدار روغن حاصل شود  
 که در آن سال ایشان از کفایت باشد ظاهر این زرزوست  
 که در باب گذشت گوشت او سرد خشک لاغز او بهتر بود معوی  
 باه و نوزاد کند لیکن ضرر بر ماغ رساند و صلح او شور باهای رطبه است  
 که مولد خلط خریقی است موافق اعراض بارده و پیران است  
 تمامش در بهار نیکوست ککاش مکره **سَلکوت** مرغیت  
**سَمج** بقدم جا و لعله فرماده در از پشت است **سَمماج** حج کامه  
 نوعی از طیر مثل خطاف قررت بر سینه خود ندارد بعضی گویند  
 ابابیل است **سَمسمر** در باه **سَمداوه** کرک ماده **سَمَدو**  
 خرس ماده **سَمیفنه** نام مرغیت که در مصر چهار از درخت یز



س

تا پس بر کی نماند و نیز نام شخصی از محمد بن عامر بود **فصل دهم**  
**دوسین موش** **سینجا** بجهت موش دشتی است موش در نهایت  
 اهل تنم چتره پستین فراگیر چون آدمی اپند در درختهای بلند با  
 رود و سیوه آنها خورد در بلاد صقالیه موش بسیار بود موش  
 گرم و تر است جهت آنکه حرکت او سریع از حرکت نهان بود بهترین پوستهای  
 او است که بر او باشد و نرم است پوشیدنش حلال کرد و یوانه از  
 کشت وی خورد عاقل کرد و در ضمای سوداوی را دفع کند چون  
 بر مزاج او رطوبه است با قله حراره پوست وی بدن را چندان گرم کند  
 پس او محو و الما جان و جوانان اینکوست **سینود** بهشتیون  
 که به بترکاشک نامند جنونیت متواضع و الفت گیرنده نام بسیار دارد  
 گویند که اعدا که بر جسم کرده شناخت که چه جانور است از شخصی پسید که  
 این چیست گفت پسند از کس دیگر پسید گفت قط دیگری گفت کاین را  
 برده نامندان دیگر گفت جنوع گویند کسی دیگر گفت این رخیصل نامند اعدا  
 با خود خیال است که از جهت عورت و کثرت قیمت این نام بسیار دارد چون

بازار او را و در کفشد بچند میفرودستی گفت بعد در هم گفتند بهای او مساوی  
 نیم در هم نشود چون این بشنید که بر را بر زمین زد و گفت لعنک  
 ما اکثر اسما و اقل قیمتا چه نام بسیار و بهای اندک داری را خیار کرده  
 که در کشتی نوح علیه السلام از فساد موش شکایت کردند با حضرت و حضرت  
 علیه السلام است مبارک بر شتر کشید عطسه داد پس او کرد به بر چون  
 که کشید و بست لطیف الطبع است که لمعاب من خود روی خود مسح  
 اگر کاشفی ببدن او رسد پاک سازد و در او اواخر من پستان بیخ  
 شهوتش شود الم شدید از آن مملوح وی شود بدین سبب اکثر  
 فریاد کنند تا آنکه دفع او کنند از شده جمعی که با بچهای خود در دژ  
 ایشان بخورد و چون بول کند به پشانه تا موش بوی او شنود  
 و مکرزد و در بعضی اوقات بول کند چون رایگه شنیده از او بشنود  
 چنان پشاند که عین و اثر او پوشیده شود و الا بانگ پوشیدن  
 اکتفا نماید و چون غایب نیر کند اکثر چنین نماید ز محشری گفته که  
 سبحانه و تعالی امین بر ابد و الهام کرده از جهت تنبیه بی آدم که

چون بقضا حاجت روند بواج غایط خود پشور ازند و چون  
 سجانة الفت کیر دگر بهای دیگر از آنجا منع کند و جنگ نماید چه داند  
 که صاحب او از استحقاق شمارد و او را بر غیر او تقدیم نماید یا اگر  
 او سازد در طعام اگر از آن منزل چربی خیاست کند بگریزد چه داند  
 که خواهند که او را از چون او را بر آنند براری صد کند و مملکت نماید  
 خود را بدیشان بساید زیرا که داند که از عصفور نماید چون موش  
 یا گنجشک میند خود را پنهان کند است پسته پسته میند و بیکر تریجه  
 و پنجه کمال در باید شعر کریم بکین اگر پر دشتی تخم گنجشک نیز  
 بر دشتی میل از بگریزد و نقل کند که جبر از اشک فیل سوار که گریه را  
 دیدند فیلان روی بگریز نهادند هر نیت بر عفت خست ما نمودند  
 سمنوع بود مکنوع از وز بادی بود که از هندی و زباد آرد دوم اهلی  
 و دیگر وحشی و بری که در چشمه بز بکتر از اهلی بود و هر یک از  
 اهلی و وحشی با فرمانی و در زندگی کنند و گوشت حیوان زنده چون  
 موش و عصفور خورند و با ایشان در بعضی امور چون عطسه زدن

و دهن زنده نمودن و خود را او کشیدن و چربی هست خود بر دهن  
 شکر است باشد سالی و بار بار بگرد و پنجاه روزند و حملش باشد صابون  
 حجابی المخلوقات آورده که بعضی که بهار ابل بود مثل بال نخش از پنج  
 گوش تا دم که این نقل صحیح باشد ظاهر آنکه گریه وحشی و بری بود اکل همه  
 انواعش با جمیع حرام از جمله خوص اهلی او آنکه اگر کسی گوشت کره سینه  
 بخورد در سحر و کار کند سپر ز او را اگر بر زن پسته خاضه او بر زن  
 حیض او قطع شود اگر هر دو چشم او را خشک نموده هر که نزد خود بخورد  
 کند سر حاجت که خواهد بر آورده شود و اگر دندان او را با خود دارد  
 در شب ترسد که دل او را در پارچه از پوست او پیچیده با خود دارد  
 شر دشمن ایمن باشد اگر زمره او را بنمک و زیره کرمانی مخلوط  
 ساخته بر جرحت در ششهای ناموس که آرنه سیرت کند اگر خون  
 او را از دجله بر قضیب مالند مفعول بحب فاعل کرده اگر صاحب  
 جذام زهره او نوشد نافع آید اگر نهانی از نوشد زنا و را  
 دست در انداخته سر کین او بچیدان بیرون اندازد صاحب  
 المخلوقات

کوبیده که زهره کوبیده سیاه و مرغ سیاه را خشک و صلیب و مرغ  
 نموده الکحال نمایند جنیان بروی ظاهر شوند و خدمت او کنند و این  
 بتجربه بر سین و نیز اگر کسی زهره او الکحال نماید در شب بطریق  
 پندد اگر نیم درم از زهره او بر وزن نینب سبیده صاحب لقمه  
 در بینی بچکاند نماید اما خواص کوبیده برتری مغز ساق او شب بجز  
 در درده را اگر مغز سر او را آب جرجر که اخته باشد گرم نموده در  
 حمام بنیاشد یا بشامه حیر البول اذغ کند مغز سر او را اگر خوب  
 کند منی را از رحم برودن آرد باقی خواص و تغییر او در قطره بیابان  
 اما کوبیده زبانی مثل کوبیده اهلست لیکن دمش در از تر از دست چشم  
 از و زگر از بلا دهند و سندانند در زیر دم و بیج بعل و زانو  
 وی شپیه بچکر چیزی سیاه و لزج است که بوی مشک از و آید از  
 مواضع مذکوره بردارند و استعمال نمایند **سیرافن ابوسراپین**  
 صاحب عجایب الحوائج آورده که او جنونیت در حوائجی کابل بود در تصبیه  
 پنی او دوازده سوراخ بود هرگاه نفس نماند او از زمار از صوت او

مسموم شود از این پستماح آواز او حیوانات جمع شوند و بسا باشد که در  
 گردن سینه اصد نمودن بخورد هرگاه امداده صید آنها نماند است  
 و لشک شود فریاد مایلی کند که همه بگریزند **سینک** بچ پسنک از بچه  
 کبک **سینق** و **سیرجان** کرک **سینع** بچه که از کرک و لقمه سینه  
 باشد **سینیمه** مورچه سرخ **فصل سیم در سین مضمونه**  
**سینک** پسنک شپه توکان تو سبانه نامند در بر پسته کند آنچه  
 بچرا فندک با خوانند آنچه در بر بود پسنک نامند و از سر و صنف  
 بزرگ شوند تا بارتیری گردن چون ترا و ارا دمه مباشرت کند ما  
 اطاعت کند کیسای آورده که چون او را پند فرمان برده که با خود  
 خوب القلوب کرد و همه اسل او را دست دارند بعضی از مردم آن گیاه  
 شناسند و بنظر حصان پسته نماید تا بچه بیرون آرد چه بجزارت  
 خود کامل نتواند نمود و جهت آنکه سفل او در کمال صلبی است که مطلقا  
 حراره در خمیت باشد که دم مار بگیرد و سر خود بر روی کشت در دم  
 او دندان گیرد مار خود را بر پشت او چندان زند که هلاک شود و باشد

س

که از آب برآید در خاک غلطه و خود را بکافور رساند که طیب و بخت آید  
 ز فک کند بپیت خود را بسبب رتی که از آب فاک لکتاب نموده مخفی است  
 هر یک از طیب که قدرت برود در آب در آید تا بمیرد پس در آن  
 بجز در آنرا و دو ذکر و مانع او در فرج دارد در جمیع بسیار مکش  
 نماید چه عادت بر اکل حیات نموده چون مار بسیار اکل نماید ستم خورد  
 از ضرر رسم آنها این کرد و سپری که بر پشت دارد از مودیت  
 حفظ وی کند در کافی که سر ما بسیار شود و او را به پشت اندازند چنانچه  
 پایهای او بجانب آسمان بود آن مکان از ضرر سر ما محفوظ ماند اگر صاحب  
 مفصل دست پای خود را بچون او مخلوط سازد صحت باید بود  
 مسخ خون او در فرج که از او تشنج نماید که از در دست که از  
 سر ما بهم رسد اکل طمش تیره این خاصیت دهد اگر خون او را  
 خشک و صلا می نموده بر سب و اسپتار مالند که او را این کند  
 متصل از شخص با وجه اگر در هر عضوی از اعضای آدمی که در کند  
 همان عضو از سلحفاة را بر و آویزند در دست کن شود مگر

در وقت

در وقت همچنان شهوت او سرد و دم ترا و را بریده با خود دارد  
 تهنیت قوی باه کن اگر کاشه پشت او را گرفته بر سر دیکر نهند از جوش  
 باز آید مادام که برود باشد اما سلحفاة بری که جاست در لایم  
 پوست او را بپزند گویند از دست سازند اگر باوشان کنند موی از  
 که دکان بریزد اگر سوخت خاک سزی سفیدی سفید خیمه شوق  
 کعبین دانکستان طلا نمایند نافع آید بعضی گویند بپزند  
 سلحفاة بندیت ازوشان سازند مراد اجاج اوست غابی  
 که دندان فیل است **تعکین** دین او در خواب ن فرنی معطره  
 که خود را بر مردان عرض کند و نیز بقاضی القضاة و مرد عالم سپرد  
 کند چنه آنکه علم حیوانات بجهت اگر پند که او را کرامی داشته  
 علما کرام او کنند اگر پند که گوشت او خورد استفاده علم کند نصایح  
 بال و علم هر دو تغییر کنند **سنوف** نوعی از پرستو که بدن چینه  
 سنگی رقان را حجر سنونو گویند واحدش سنونوت و بعضی که  
 بصاد نقل نمودند تصحیف است اگر در چشم او را گرفته در کوی

بسته بر تنخی آویزند که بر بالای وی رود و خواش بر داکر چشم او  
 بر عصاره جو کز کزند که بریند اگر بر صاحب جمی بندند شفا یابد  
**سوسه** کر عیت که در کندم در پشم افند از اشته نامند و و  
 گویند قاده در تفسیر آیه وانی هدایه و خلیق مالا تعلمون آورده  
 که گرمی که درخت خورد و در میوه افتد و بعضی کتب سماوی ماکور است  
 که اگر نمیکردیم که مرده متعفن شود پرایمند در خانه ما که دشتدی و  
 و اگر بر جو و کندم شیشه مسلط نمیا ختم ملوک چون طلا و نقره  
 در خزین جو دکه دشتدی واضح است که سوسه و است که در  
 پشم افتد و طلا شیشه که در جو و کندم باشد و آرضه آنکه جو خورد  
 بگفته هر سه این افنون جز شیشه الفار نویسد بختی که آقا  
 بروتابد در کندم و جو و میان رخوت نهند **نیت بسم الله**  
**الرحمن الرحیم الموترالی الذین خرجوا من ديارهم وهم**  
**الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا اما تو اذکذک یبوت**  
**الفراس و السوس و یرحل الله اخرج ایها السوس و الفراس**

باذن

باذن الله تعالی عاجلا و آخرا <sup>و آخرا</sup> خرجت عن ولائی علی بن ابی  
 طالب علیه السلام و اشهد انک سرقت لحام بغلة نبي الله  
 سليمان بن اودع عليه السلام عجب جربت از علماء امامیه و  
 علیهم السلام صحیح منقولت **سبکد** مرغیت که پراورده نهایت زنی  
 بر تبه که اگر قطره آبی بر وجه از زنی فروریزد **محلک** بفتح  
 حاء مماله بچو رو باه و وقتی که از مادر خود مفارقت کرده بر خود  
 چرا که **نخلیه** عطا است در عین مصلحه باید از هری گفته  
 جانوریت که تردد و دو ندکی بسیار کند شیشه چلباسه آلا آنکه  
 کسی از بخاند **سرفه** آرضه است که در باب الف گفته است از  
 چوب خانه مری سازد که بعضی از آنها بلعاب دهن خود مثل  
 عنکبوت نصال نماید **سرعوب** براء و عین ممله راست که این  
 عرس گویند در باب عین بر باید **سفنج** بکدن فادضم نون و  
 جیم مرغ بسیار دندان **سبیطر** بضم باء یکقطه و پگون  
 باء دو نقطه از تحت و طاء و راء ممله مرغ دراز کردن که همیشه

ش

در آب دین شود **سود نیک** بفتح دال مهمله و کس خون و یاء و دو نقطه از  
 تحت مقاف چرخ و صقر در مایه صا و یاید **باب سیزدهم**  
**در شپن مچم مشتمل بر فصل اول در شپن شاد**  
 بسکون ال مهله آخرش از مچم حیونیت که در استهلاء بلاد در دم پیت  
 شود صاحب تجارب الحشرات آورد که اور اشافیت که برود  
 شجه خوف چون باد وزدا صوت حسنه از و مسوح شود بسبب این  
 حیوانات جمع شوند که استماع صوتش نمایند و نیز گفته اند که بجهت بعضی از ملوک  
 شافی از و دیده آورده بودند که در وقت هبوب ریح صوات عظیم  
 آینه از و شنیده میشد بخوبی که آدمی استماع وی مدهوش میگشت چون  
 بر میگردد آینه را و از خرین از وی آمد که سماع راقه می شد **شاهین**  
 معرفت ترکان لاجپن نامند عربانیت لیکن عربان با و مستحکمند  
 سوز است شاهین و طعامی و اینتی شاهین در حقیقت از جنس خفاش  
 لیکن برودش از و بیشتر است بنیش حرکتش شدت و صلابة تا لوم  
 چنانچه بفرود آمدن صید را در هم سنگند و مع هر ادکل بپکی و کتی

گاه باشد که چنان خود را بر زمین زند که بپزد استخوان او تحت تراز  
 استخوانهای سایر حیوانات است نه تاب سیری و نه صبر جمع دارد چه او  
 در سیری و کس که متوسط باید داشت تا بلاست باشد بهترین از او است  
 که میان سر و بزرگ کشا و چشم و فرخ سینه بود از میان سینه تا و شمش  
 او پر کشت بود و بزرگ انو و کوه تا ساقین و کم پرو و بار یک دم باشد  
 چنانچه اگر دو بالش بر و آویزند چیزی از آن دو بال پروزیاد نماید  
 هر گاه شاپن بصفت مذکوره هم رسد شکار کلنگ و اشال او  
 نماید اول کسی که شاپن شکار نموده قسطنطنین بود او را شاپینه  
 بود که در وقتی که پادشاه میشد از حرارت آفتاب بر سرش سایه میکرد  
 و فرود می آمد و بلند میشد و بر دور کربش میکرد تا محلی که سوار  
 شود اتفاقاً روزی مرغی از زمین بجانب هوا طیران نمود و شاپن  
 خود را بر وزد و بشکت فرود آورد قسطنطنین او خوش آمد  
 او را برداشت بر صید افکند موافق مقصود آمد بنا بر آن شکار  
 شاپن شهرت یافت و باقی احوال در باب صا در ذکر صفتی

اکلش حرام بود و صیدش حلال **شبث** بیا که مینظ از تحت و تا، در نقطه  
 عنکبوت که کار تن کویند اما در کتاب حکم آورده که جانوریت که پشت  
 دروی پایهای او زرد و سرش سیاه و چشمهایش کبود بعضی گویند که جانور  
 بسیار پای و بزرگ سرفراخ دهان بلند عقب که زمین بکند آنرا  
 شحمه الارض منند **شیخ الراض** جانوریت که چون آدمی دست بر او گذارد  
 مثل مهر جمع شود مهر پس گفته جانور کوچک خوشبویت که از یکجانب  
 آتش در آید و از جانب دیگر پروان رود و نسوزد هر که پید او را بخورد  
 مالد در آتش در آید نسوزد اکثر اشباران این عمل کنند اگر او را  
 گرفته خشک نموده قدر دریم از وی بزین غیر الوالاده دهند بزود  
 باز نهد **شقراف** و **شراق** بفا سی بلوسه در سفوفه شیراز  
 کاهه شکنگ عیان خیل نیز گویند و شوم اند مرغ سبز رنگیت  
 بقدر که بوتر بالهای سیاه دارد در بلاد روم و شام و فرغانه و  
 نواحی وی بسیار باشد مخطط بسیاری در سبزی حرص و دزدی  
 بر طبع وی غالب بود و همیشه از آدمی گریزان در قلال و رؤس

جمال موی کرد در رنستان در معموره و در تابستان ببحر رود  
 و حصانه بیضه خود در معموره و جایهای بلند نماید که دست کسی بر  
 زرد آشیانه وی بسیار بر بو و منتن بود جانور گفته او یک نوع از  
 کلاغ است در طبع او عفت است از جماع چون مرغی بطرف او پرواز نماید  
 کند دستغاشه نماید اکلش حرام بود اگر زمره او را که خنده بر طبع  
 کم عیار برزند سرخ و عیارش زیاد شود چنانچه اگر زمره او در خفا  
 سازند موی آسپاه کند گوشت او گرم و در و چربی است  
 محلول بادامی فلیظ است که در رود کمی باشد **تعبیر** دین  
 او در خواب نیل زن صالحه نیکو جمال است **شیخ الیهی** حساب  
 عجایب المخلوقات آورده که حیوانیت که رویش مثل روی آدمی است  
 ریش سفیدی ارد بدن وی چون بدن برق مولیسی چون  
 موی کاه و در جبهه کوسه او شب شبانه از دریا پروان آید تا  
 غروب شب یکشنبه باشد بطریق برق میدود و بکشتی نوان  
 رسید بویت او اگر بر نفوس نهند فی الحال تسکین و حج

از آن مرض شود **شمسکینه** مریخ براق مرکاب بزرگ شود چشمش درد  
 کند و باریک کند که روی بشرق باشد چون آفتاب طلوع کند بحدت  
 چشم بجای آفتاب بقدر یک ساعت نظر کند چون شعاع آفتاب در چشمش  
 آید کوری تیرگی غلظت او زایل شود تا هفت روز بهینوال کند چشمش  
 بسیار روشن و صبح کرد بخلاف غیر او از مارهای دیگر که چون  
 چشمش باریک شود خود را بر دست از میان رسانند و چشم خود  
 بر داند تا روشن شود چنانچه گذشت **شادان** بر آل مملکت آید  
 که بسوز شاخ بر نیارده باشد **شارف** بر آیه مملکت فاشتر کس که  
 گویند **شاقه** گویند بزنگ و ماده از بز و پیش صادق است اگر  
 در وقت که زنج کند پوست وی در او زرد بر کسی که تا زمانه خورده  
 به چید در دوا المش ساکن کرد **شاموک** بر آیه مملکت جوان فانی  
 پیش از آنکه مریضه نهد عریان او را ملک الطیر یعنی پادشاه مرغان  
 نامند **شبت** بر بواء کینفظ از تحت کاو پر تخمین شوت شبت  
**شدا** نبال همگی کس که کسی بر پشت نیز نشیند **شیمون** در شکل

و جبه مثل عصفور بود مرغیست خاک ستری تک بر لطف حمزه که سر ضهر  
 نامند کلش صلال بود چو از جمله عصافیر است بعضی بضم شین خوانده اند  
**شروع** و شی عو بزق **شصدر** بفتح صاد مهمله کچ آه **شعرا**  
 بسکون عین مهمله کس است بسکون که برشته و سمار و کلاب نشیند  
 انهارا بر بخاند بعضی گویند شل کس است **شعوا** بفتح عین معجزه مد  
 نمره عقاب یعنی اله سیاه چون منقار بالای او در از تر از منقار  
 زیر است لهذا او را شخوانا نامند **شفدع** بزق کوچک **شقطب**  
 بقاف و حاد ط و مهمله قوچی که چهار شاخ دارد جمعش شفا حط و  
 شفا طب آید **شقدان** حربا و سوسما و چلبا بر سه **شهر ما** براء  
 مهمله مرغ آید کوه پالمق رنگ از لک لک کوچکتر است **شه**  
 لفظ جمعیت مرغیست شبانه **شها** مرغ خول پامان در حلق  
 گذشت **شوحه** بجاء مهمله قیلواج در حداءه گذشت **شوصب**  
 بصاد مهمله شپش و گرد دم و مویچه **شوط** نوعی از ماهی **شغد**  
 کچ آه **شیدمان** بیاء دو نقطه از تحت و ذال معجزه کس **شیر**



شیر که بر روی مردم نشیند **شیر پف** بیاء و نقطه تخمینه و  
 خارش **شوط براح** شغال **شول** عقرب شتری که شیر خشک  
 شده باشد و تا جوش هفت ماه باشد **شیک صبا** بیاء و نقطه از تحت  
 و صا و ممله و بایه که نقطه مرغ **شیر شیع** بیاء و نقطه از تحت و عین  
 مملکه **شیر شیم** بیاء و نقطه از تحت نوعی از مای **شیم** بیاء  
 و نقطه از تحت خارش **شیم** بیاء و نقطه از تحت و قاف  
 و لون مرغیت که با جوار و کوفه سفید می باشد و کس مخور **شیر**  
 بیاء که نقطه که در جمجمه شبات **شیم** و **شیم** مکنه  
**شفتین** بیاء و نون و بیاء و نقطه از تحت و نون جا خط  
 از انواع کبوتر شمرده عوام یا م نامند آوازش مثل آواز ربا  
 حزن چون جمعی از این نوع با هم باشند صوت ایشان بهم  
 مختلط گردد و بیایه شود از طبع اوست که اگر ماده خود نیابد  
 همیشه عزب بماند تا آنکه بمیرد و همچنین ماده او چون فریب  
 شود پرش بریزد و از جاع باز ماند و عزبت خواهد بسیار

ش

و حترز بود پاسبانی از اعدا نماید کله شلال است خوردن **شیر**  
 او مزید قوه باه اگر زنی سرگین او را بر وزن مخلوط ساخته بر دارد  
 او جاع رحم را از ایل کند اگر از خون او بخصیب لند با هر زنی که محتاج  
 کند و چکس غیر او بران زن قادر نباشد و آن زن او را چندان  
 دوست دارد که اگر آنکس بمیرد دیگر شوهر نکند اگر در وقت زنج او از خون  
 وی قطره در چشم چکانند او را زایل کند **شیر** صاحب  
 المخوقات آورده که نوعی از شیاطین است نصف صورت آدمی  
 دارد و نوع بعضی اگر پناس از شش و آدمی متولد شده در سفره  
 بنظر مردم ظاهر میشود گوید علقه بن صفوان بن امیه که در بعضی  
 اسفار شبی بیرون رفت شقی دچار وی شد علقه گفت کج  
 با توجه باید که دشمنش خود در خلاف نه و شتر خود از من دور  
 دار گفت من آماده حرب توام پایی که در تاب برسم پس مرد  
 با هم مقاله نموده هر یک ضربتی بران دیگر زدند تا هر دو کشته  
 و نیز شق و سطح دو کاه بن بودند در زمان جاهلیت شق را

یک چشم و یک دست و یک پا و نصف بدن بود بدین جهت اورا شوق  
 میگذرانند چه شوق بمعنی نصف است سطح را استخوان و بند انامل  
 نبود بلکه مثل حصیر محسن میشد از جهت تسطیح او سطح مینامیدند  
 و این هر دو در روزی متولد شدند که طریفه گاهند که روزه عمر و بن  
 عام بود وفات یافت قبل از فوت سطح و طلبیده آب من خود  
 در دهن او افکند و گفت که سطح در گمانه جانشین من خواهد بود سطح  
 سرد رسیده بود و گردن نه داشت او نیز قبل از فوت خود شوق را پدید  
 بهمین دیره جانشین خود کرد قبرش در حقیقت ناقص این ابوالفتح  
 خالده بن عبدالله قبرست که از اولاد شوق است **شبل** بیا نقطه  
 از تحت و لام پشیر وقتی که بر تپه رسد که سکار کند **شیرینی**  
 براه مهله و با یک نقطه از تحت و نون مثل جنب طلی مغیث **شیدعه**  
 بیا یک نقطه از تحت و وال عین مهلتین که در جمهرش شباوع **شیع**  
 بیا دو نقطه از تحت و عین مهله پشیر **فصل بیستم در بیان**  
**مضموم شیوط** بیا دو نقطه و طاء مهله نوعی از ماضی شجاع

مش

ما بزرگ

ما بزرگ که بر سواره و پسا ده دو و بر سر دم خود ایستد و بسیار  
 که در صحرا خود را بر سواره رساند **شجر** و بجم و او پس از این  
 المهملین مرغ شباهت اندکی از بختک بزرگتر **شقیب** بنوعی مرغ  
 بر وزن قنفذ نوعی از مرغ **باب چهاردهم در صباد**  
**مشمول بر فصل اول در صباد مفتوحه صفا**  
**وصف صبار** از انواع عصای است از نشان او هست که چون شود  
 هر دو پای خود را بر شاخ درختی چسباندند خود را سر از آویزند  
 و تا صبح فریاد کند از ترس آنکه باد آسمان بر سر او فرو آید  
 بعضی گویند او توطئه است که در تاکه نشست **صدف** از حیوانات  
 دریاست از این جناس منقولست که هرگاه باران نیسانی بارد  
 صدف بر روی آب آید و دهن کشاید و انتظار کشد تا باران  
 در برون وی در آید و او غلاف مردار میدهد و چه شمیله آنکه  
 صدف شتری باشد که در وقتی که شتران نزد حوض آمده  
 آب خورند در عقب ایشان انتظار کشد تا بعد از ایشان آب خوردن

ص

خواب هر داری آنرا اکل و خفقان و مرض سودار از ایل کردن و خون  
 و دل و جگر اوصاف کند چون تل کرده او را برهنه بماند با بخیله زایل  
 کند صاحب عجايب المخلوقات آورده که اگر صدف ابر و جع مصل  
 و نقره صفا کند سود دهد اگر با سرکه سیده برینی سحر کند قطع عارض  
 کند کوشش بر کزیه مسک و پونه نافع بود پس من صدف سوخته جدا  
 دندان و دندان کمال او نافع جراحات چشم بود اگر بر جمل موی آید بر  
 پلک بماند بعد از آنکه موی بر آورده باشند از بر آمدن موی نافع  
 آید اگر بر سوزش آتش طلاء کند بر شود اگر پاره از او بر کوک حکم نیند  
 دندان با سازه بر آرد بعضی گویند که صدف چسبیت که در جوف او  
 جوانی میگرد بر سرش برده صلب است تشبه بسنگ اگر او را پاشند  
 بر روی کسی که در خواب باشد پاشند زمان بسیار در خواب بماند  
 و چون صدف ابلابیند و جاده شیره در مخلوط است در بینی چنانند  
 رصاف باز دارد **تعبیر** دین او در خواب در دست خود لیل  
 اعراض و ابطال کسبیت که غم داشته اما دین مرد او در لیل

عنه

علما و دکنیزان و فرزندان و مال و کلام نیکوست اگر بپند که مردی  
 سوراخ میکند تفسیر قرآن بصواب کند اگر مرد و اید سوراخ کرده  
 در دست خود پندد اگر او را زن حامله باشد سپر آرد و الا مالک  
 علاج کرد و لقلوله تعالی لطیف علیهم لدان محله دن کانهن یولو مکنو  
 اگر پند کند مرد و اید از جای میکند و میفرود شد قرآن فراموش کند  
 و اگر از جای قطع نمیکند عملی در میان مردم ثابت کند و اگر پند کند  
 مرد و اید متفوق میسازد و مردم برمی چند البته موعظ مردم کند  
 و عطا و بدیشان مؤثر و نافع آید اگر در دست خود مرد و اید پند  
 بعد دم فرزندی بشارت یابد اگر حامله دارد و الا کینزی بخرد  
 و اگر عرب باشد تزویج نماید اگر پند کند از دریا مرد و اید پند  
 می آورد و کیش و وزن میکند مال بسیار از شخصی که فسوس بجه  
 باشد بد و درسد جا سب کفته اگر کسی پند کند مرد و اید از دو  
 شد شقی بد و برسد و اگر پند کند بد و مرد و اید داند ریاست  
 باید و مسرور کرد در دین عقده مرد و اید رسیدن بزین صاحب

و کاسی دلیل نخاع بود **صدی** مرغ معرفت نرم این حالت آنکه  
 از سر مقبول بعد از آنکه پرسیده شود مرغی پروان آید و فریاد کند که  
 اسقونی اسقونی تا آنکه قاتل مقول گردد و لهند او را صا کوی کند  
 یعنی تشنه و نیز صدی بزق نر را کونید حدیسی گوید که او مریت  
 که شبیکر دود مید و در دم او را جذب خوانند اما جذب صغرا زوت  
 و نیز آوازی که از کوه آید چون کسی سخن کند همان آید شود **صخر**  
 و **صصا** جانوریت شیرین بجهنده آواز بارگی دارد اگر فریاد او  
 در شب بود لهند اصرار اللیل نامند و نوع از کرم زمین که نبات در آن  
 کونید بال نزار و بعضی کونید جد جد است که جوهری تفسیر بصیر اللیل کرد  
 در باب حیم که گشت مکانش معروف نبود مگر بتبع آوازش در  
 جایهای نناک باشد مختلفا اللون است بعضی سرخ و بعضی سیاه و بعضی  
 کبود و جذب صحریت اکثر حرام است شیخ ابی عیسی گفته که اگر  
 او را با قرمانا بر بوسه گیرند به هوا مطلقا کند نفع عظیم بخشد  
 اگر خشک نموده و ساییده باشد مخلوط ساخته احتمال نماید حده

بصر نماید اگر باز سره کادو احتمال نمایند بر هم زدن چشم را نافع  
**صقندر** بعاف و راه مملکه حریغ ترکان آنکو نامند از طیبو  
 جوارح است که با او صید کنند این زهر گفته که او زهره ندارد  
 چون او را کند دارند باشد که از خوف میرد اگر مغر سر او را  
 بر بتن مانند لونه شش را بکند و اگر تفسیب طلا کند لذت جماع بخش و تنج  
 باه افزایش اکثر از دهنش آنچه گریه آید لهند اعرابان در اشغال  
 کونید فلان جماعت اطفال من بصقر یعنی بوی دهن فلان کس مبرا  
 بوی دهن چرخت **تعکیر** دیدن او در خواب دلیل عزت و جاه  
 و تپط بر عادی در سیدن بار زود ما یافتن از و اج و اولاد  
 و بنده و خدم و چشم و نفایس اموال و صحت و تفریح هموم و صحت  
 چشم و کثرت هفتاد و بر گشتن با فایده و گاه باشد که در کثرت  
 بود جهت آنکه او سلب روح نماید و یا دلیل زندان و تنگی طعام  
 و شراب و بعضی کونید که دلیل مرد با تقوی و طپش بود **صناب** تشدید  
 و حیم صاحب عجاب الخلق است آورده که او جانوریت در زمین است

بقدر یک فرسخ بجهت خود خانه سازد نظرش بر حیوانی که افتد آن حیوان  
 میرود و اگر حیوانی ابرو و نظر افتد او میرود و لهذا چون خواهد که  
 حیوانات کند چشم بر هم نهند حیوانات متعرض او شوند تا وقتی  
 که چشم کشاید و نظر بر ایشان کند ایشان چشم بر هم نهند چون نظر او بر  
 افتد میرود زمان بسیاری طلعه ایشان شود **صناخ** براه مهله  
 و فاء بجز فرس آن گشت فرماید او را صناخ گویند تخصیص در شب است  
 سدس **خر صراخ** به تشدید راء مهله و فاء بجز ط و پس **صعب**  
 بین مهله رخ کو چنگ حبش صعب است **صغی** یعنی مهله سرفه سر که نوعی از  
 کنجشک است **صفق** بفتح فاء و راء مهله زعم اهل جاهلیت آن بوده  
 که در جوف آدمی است که بر اطراف ضلوعی است که مشرف بر شکم  
 او در صفر مانند سر گاه آن مار حرکت کند آدمی گرسنه شود اهل اسلام  
 این قول را مردود دانند **صفره** براء مهله و دال غنیت از  
 جنبش خاشاک که در باغ گذشت **صغی** بفتح عین مهله عقاقیر  
 همیشه اماکن مرتفعه و مواضع شریفه اختیار نماید او را موسومند

**صید** بیاء دو نقطه از تحت و دال مهله شکر کاری **صید** بیاء دو  
 تخانیه و دال مهله رو باه **صیدانی** جانور است که در جوف زمین خانه  
**صیدخ** بیاء دو نقطه تخانیه و دال مهله این است که آواز فصل  
 دو دم در صد امکان **صیلناخ** بنون و باء یک نقطه از  
 رشک شش **فصل** است در صد مضمی **صوابه**  
 بچشمش او جمع صوابان است که گوشت بعضی جوف نمزه ضبط کردند  
 اثباتش اولیت **صلصل** فاخته **صلب** مرغیت **صواذ**  
 رنده کاه **صرد** دار کوب مرغیت از کنجشک بزرگتر صید کنجشکها کند  
 سفید و نضغ سیاه بزرگ سفار مخالب و اصابع عظیمه دارد کسی قدرت  
 بر گرفتن او ندارد شتر نفس بسیار تنفر و گریزنده غذا او  
 از گوشت است سر مرغی را که خواهد که صید کند مثل او صد کند  
 چون طیور جسم آینه حمله بر بعضی از آنها کند و یکی بگیرد و بنهار او  
 سوراخ کند در ساعت بخورد مکان او روس جبال و اعضان  
 اشجار بلند باشد **باب** پانزدهم در صناد **مشمتمل**

ص  
ص

ص

**بر سه فصل اول در رقاد مفتوحه ضئان** کوفته  
 میش ترکه دیش قوین کفش حلال اکل کوشش مانع صفرا و سینه  
 سیاه و مزه قویه باه و منی بود در دفع سموم که مکرر از گوشت بز بهت بهتر  
 یکسال است گوشت خصی او باه را ز مایه کند اگر در وقت فرج خون او را  
 خور او بر برص مانع تغییر لون وی بود بجز بز زرا اگر تازه بسوزانند  
 و در دندان مانع سفید کند اگر شخ فرج را زبردخت میوه او را  
 و فن کنند میوه بسیار در اکتحال زمره او با غسل مسخ نزول  
 آب از چشم کند اگر استخوان او را با شش چوب کز بسوزانند خاکستر  
 او را بر و غش کل مخلوط ساخته بر موضع شکسته مالند در دست شود اگر  
 زن پیشم کوفته ماده بردارد باز بکشد اگر پارچه که از پیشم موی  
 سفید بافته باشند بر سر ظرف غسل کنند ز موره چه نزدیک او نشود  
**ضبت** سوسمار حیوان بر بیت آب خورده اند عریان در امثال  
 خود کوبند لافعل حتی یوق الضبت یعنی این کار نکنم تا آنکه سوسمار  
 آب خورده این خالوی که سوسماری نباشد که آب خورده مگر فصد پیل

زنده مانده یا زباده در سر و زچهل مرتبه بول کند دماغش از بر ز چه  
 دندانه های او یکبار چه است نه متفوق نرا و دو ذکر و ماده اش دو  
 فرج در چون حواهد که بیضه کوی کند و بیضه در چه نهد و بخا  
 پوست چهل و نه حصان نماید تا بچه سر پون آید هفتاد یا پیشتر بیضه  
 نند شش به بیضه که بر چون از سوراخ خود بر آید پیش چندان رو  
 ندارد و نظر باقیاب از ده جلا باید در وقت پری غذا از نسیم باید  
 و بیرون دهه هو اعیس کند چه رطوبات و تحلیل یافته و حرارتش نقصان  
 پذیرفته میان او و کز دم دوستی است لهذا اگر دم بر سوراخ  
 نشیند و پاسبانی نماید تا اگر کسی دست بسوراخ او دراز کند بگرد  
 خانه سازد و مکر در زمینها تحت تاز سبب است مگر محفوظ باشد  
 به چمت مخلب می همیشه ناقص و شکسته است و از طبعش فراوانی  
 و عدم بدایه است لهذا خانه سازد مگر نه در نستان و یا نرود  
 بزرگ تا در وقت مرحمت بخانه خود راه کم کند عریان در دست  
 بدوش زند کوبند فلان اصل من ضبت یعنی فلان پس که راه ترا سوسمار

بد بخت اعراب سوسماری گرفته نزد حضرت محمد سبوی آورده بر زمین  
 انداخت و گفت ایان غمی آورم تا این سوسمار میان نیارد حضرت بریان  
 بجز نیان آورد که ای سوسمار بخت انگسی که در عرش پرستش او کند و در  
 فرشت اطاعت او نمایند در بجز راه او است بهشت حمت او بگو که من تم  
 در حال سوسمار بزبان عربی فصیح گفت انت حاتم النبیین هذا صلح من  
 صدقت قل خاب من کذب یعنی تو خاتم النبیین و آخر ایشان در کتاب  
 یافت که تصدیق تو کرد و از حمت آهی نومی شد آنکه تکرار تو نمود  
 چون اعراب این عجزه بدید از روی صدق عقیق درست با قبایل  
 و عشایر خود بدیره اسلام آمده از نارسه خجالت یافته نوز ایان  
 رسید پس آنحضرت فرمود که اعراب مال دنیا ندارند در کس از اصحاب  
 بود چیزی بدینند هر یک از اصحاب چیزی دادند تا غنی شدند گفت  
 یا حضرت صبح از خانه برآدم که این بدترین قبایل خود بودم  
 و اطاعت و المند که الحال بدایه یافته بدولت هلام رسیدن تو آنکه بر  
 ایشان گشتم با جماع علماء امامیه اهل سوسمار حرام و بعضی از عامه

حلال میدادند از جمله خواص و آنکه از ما بین دو قدم هر مردی که برود  
 رود آن شخص غنی گردد هر که دل او را بخورد غم و خفقان از او زایل شود  
 اگر سپه او را کد ختم بر قضیب مالند قوه جماع زیاد کند هر که او را بخورد  
 زمان بسیار تندرست نشود هر که خصیتین او را با خود دارد فدا دمانش  
 بغایت او را دوست دارند اگر قاپی او را بر پیشانی آید  
 او نیز نندرج آید بی بد و نرسد و هیچ سببی در گرد و بندی بود  
 پیشی نگیرد پوست او را اگر بر قبضه غلاف شکر کشند هر که آن شکر  
 کار فرمایند شجاع گردد اگر بر ظرف غسل کند هر که گشت غسل از آن  
 ظرف بردارد و تناول کند تهیج شهنوش شود اگر سر کین او را  
 بر برص و کلف مالند زایل کند اگر حال او آب رفتن از چشم باز  
 دارد **تعبیه** دیدن او در خواب لیل اعراب فرمیده و قال  
 مردم و صاحب خود یا دلیل مردم و مجهول و یا ملعونه بود چه  
 از جمله مسوالتت و بعضی گویند دیدن او دلیل کسب و بعضی گویند  
 دیدن او دلیل جا پست **صنوع** گفتار مثل خر گوش سالی نرود

و سالی داده و والد بود صاحب عجب المخلوقات آورده که در عرق قیاس  
 مستی بعضی بر گاه احدی از ایشان در میان جمع کثیری از قافله  
 باشد چون کفشار بقصد شکار آنجا آید بسوای آن شخص متعرض غیری نشود  
 و موصوف است بوجوب سنگ اگر چه سنگ اتمی نیست لیکن در نظر ظاهر  
 چنین نماید بسببش اگر بطوبی در مفاصل وارد و در جانب است پشتر  
 پس طرف ایمن او مدام در شقی قفل نماید و از خواش تابی که بلغم بی  
 آدم از عادت به پینش قبور نموده هر گاه در وقت فرصت  
 که شخصی در خوابت زیر سر او حفر نماید و قطش بگرد و بکشند  
 بیاشامد و فاسق است چه در جینی که با صدی از بی نوع خود در تن برود  
 نکند را بنماید چون در رمد که سفندان اقدار تکفان کند تا چو کرک کند  
 و چون با کرک باشد که سفندان بسلامت مانند چه هر یک مانع آن دیگر  
 شوند و لهذا اعرابان در دعای خود گویند اللهم ضبعا و ديبعا  
 یعنی بار خدایا در کوف سفندان با کفشار بر با کرک جمع نمایی و حاجت بگفت  
 همچو مقناطیس آهن را بچسبند اگر سکی در ماباب بالای دیواری

رود و کفشار در هیچ دیوار چرم ساید یک بر واقع شود فوراً چو  
 کفشار او را بخورد موصوف بجاقت است چه شکار با بان در در رخ  
 او کلمات چند می گویند بر آن آید شکار کنند چنانچه سابقا است  
 که از ایشان یافت اکلس با جاع شیشه حرام عامه در و خلاف که دند  
 از جمله خروس او آنگاه از عنب الثعلب که بزد و اگر سیه او را بر جبهه مالند  
 از شر کلاب ایمن کردند زهره او را اگر زنی خشک نموده بقدر  
 نیمه آنک بیان شده شوشن ایل شود اگر از پوست او پرویزن  
 سازند و بزرا از قوی بپزند و بکارند از شر ملج ایمن ماند اگر عصا  
 عنب الثعلب بین مالند از مضرت او ایمن مانند هر که پوستش با خود  
 دارد یک بر و فریاد کند اکتال زهره او در وضع نزال آینه چشم  
 و تجدید وی نماید اگر چشم است او را در سر که هفت روز نغوش  
 نموده پس در زیر کلین آنگشته نهند که آن خاتم در دست کند سخن  
 و مکر بر و کارکن اگر کسی اسحر کرده باشد خاتم مذکور را شسته  
 آب او بیاشامند از شر نجابت بایند اگر سر او در برج کبوتران گذارند



کبوتر بسیار چینه اند اگر کسی زبان او بتر است که در سکه و فریاد  
 کند و او را نماند عیاران اگر چنین کنند اگر هیچ باز غرض نیست  
 گریزان شود اگر به پاموی پس کن او را هفت روز بخورد که شفا  
 یابد اگر پاره از قصبه خشک نموده ساییده بخورد زنی دهند شوش  
 منقطع کرد در که پاره از نسوج او با خود دارد جگر البت خوب کرد اگر  
 دندان او را با خود دارد از نسیان و در دندان این کرد اگر  
 از پوست او یک سانه می که میکارند بر و کیل کنند ز رعیت  
 او از جانوران و سایر آفات محفوظ ماند خوردن خون او قطع  
 و سواس کند اگر نصف در سم از زهره او با غسل نیاشامند  
 نفع بخشد از نزول آب و علت های چشم و کتال زهره او مخلوط  
 بعسل تخمید بصر و جلاد نظر و مزه چرسن کرد در هر چند کند  
 نفع بیشتر بخشد و نیز کتال زهره او در آغ آب که در موع عین  
 بود اجماع اطباست که اگر موی دوره ران رست تراورا  
 بکند و بسوزانند و بزیت مخلوط سازند بر مقعد شخصی که مرض

اینده داشته باشد که از نذرا می کند دیگر شخص مرکب آن امر  
 قبیح نکردند اگر از ماده او موی کن این عمل بجای آرند شفا  
 عله مزبوره بود **فان فطره عجب محرق** **تعبکیر** دین او در خواب  
 دلیل کشف اسرار و در آمدن در مال یعنی و باشد که دین تراو  
 دلیل خشی مشکل بود و یا دلیل مرد جباره و دشمن پست مبارک  
 ماده او دلیل زن قبیح با شرم که لیس بود **صغامه** بغین میخ شیره  
 در اسد گذشت **ضربین** بر او سینه بهترین طهریوست در طایفه  
**ضغوب** بغین معجمه و با و کی نقطه سین هم از روبا به ماده ترله گویند  
 در باب گذشت **ابوضبیح** در اراج **صیب** حیونیت که شید یک است  
 این سین گفته **ضیون** بیا و دو نقطه از تحت کره ماده **ضبیله** بتقیم  
 با و کی نقطه بر با و دو نقطه از تحت مار با یک **فصل دوم**  
**در ضاد مکنو ضف** **دع** بغا و دال و عین بهترین  
 دال نیز این اما فصیحیت بزرگ و بتر که تو را بغه گویند از آبهای  
 مشکون شود و از توالد نیز بهم رسد و از غفوات و عقب و باران

ض

شب بسیار بود مردم کمان بر بند که مکران را بر بسیار دند از تو آلد و تنال  
 این کمان بگفت بلکه حق سبحانه و تعالی درین ساعت انطیقت همان که بگفت  
 بر و بارید خلق نماید او حیوانیت که سخن نزار و بعضی از او آذ کند بعضی کند  
 اکله او از کند او از او از چو کوشش آید و صوفت بجهت سم چون خواهد که صد  
 کند از آب بر آید چون اراده کند که صد کند و جل آب شود و فک سفل  
 بر آب بند صد کند چون آب در دهن او داخل شود صد کند از دیدن  
 آتش تکی کند و ساکت شود همیشه نظر بر آتش او از در مبد اخلقه  
 او در آتش دانه جا در سن راه بود پس بر پون آید شل و عموض بعد از او  
 اعضا او منبسط کرد و اکثر حرام و قلمش منهی عنده شیخ ابو علی سینا  
 گفته در سالی که ضفادع بسیار شوند زیاده بر عادت و عفت او  
 و باز بهم رسد صاحب عجاب مخلوقات آورده که ضفادع مثل لاکت  
 در ریک چینه کنند و نوع بود کوی و آب از خو هوس او آنگه اگر زین  
 برق آید را دهن گشاده بود بر دهن او تف کند پس دست کند از  
 تا آب رود بار نکیر در کرمه او را بر خارج دیک مالند که در زیرش آتش

هرگز بچش نیاید اگر او را بر کزیده جانوران مالند در حال شود که  
 او را از سر تا عجز دو نیمه کند سر زنده که در ترقوت بود نظر کند شوقه  
 بر و غلبه کند بسوی مردان مایل شود اگر زبان او بر زبان خواهد  
 او بر زنده هر چه در پداری کرده بگوید اگر زبان او را بر کسی که متم  
 بزندی باشد بگویند از قرار نماید اگر خون او را بر موضعی که موی  
 او کند با شند ظلا کند دیگر موی بر نیارد اگر بروی مالند مردم  
 دوست دارند اگر بر سرچ دندان که از نبرد ملائحت پند از حساب  
 عجیب المخلوقات گوید که در وصل در باغی در کنایه با جمعی نشسته  
 بودم از استماع آواز ضفادع متناذی کشتم شخصی طشتی آورده بگری  
 او که پشت ساکت کشید رحمت یافتیم و نیز آورده که اگر چراغ در میان  
 چشمه و بر که آب نهد بزقان صد کند **تعبیر** دین او در خواب  
 مرد عابد مجتهد و طاعت آلی چه او بنا نبرد و آب حین تا بر عظیم را  
 ازیت نرسد دین بز قهای بسیار دلیل عذاب است چه بر قوم مستحق  
 ضفادع بارید نصاری گویند دین او دلیل حسن معاشرت با اقربا

و مسایگان است اگر میند که گوشت بزق میخورد بمقتی اسدا طامید  
 گفته که دیدن او دلیل فرزندگان و ساحران بود با سب گفته هر که با بزق  
 سخن گوید ملکوتی برت او آید و اگر میند که ضفایع از شهر پرون آید لیلیت  
 که عذاب آن شهر پرون آید **فصل سیم در رضا مضموم**  
**ضوضو** مرغیست که خیل نامند الف کشت **ضوضع** از جنس هوام است  
 جوهری ز طیبو شمرده فضل گفته جود نر است **باب شامیم**  
**در طاء مشتمل بر سه فصل فصل اول در طاء مفتوحه طاء**  
 در مابین طیبو رعوت چون عفت مشهور است حسن منظر خود دوست دارد  
 و بکبر و عجب بر بر عقل دم خود کند بسیار وقتی که ماده اس نظر بجای  
 کند چون سه ساله شود پر نر او رنگین و ماده پهنه نند در سالی او آواز  
 نیکتر در بهار مباشرت کند و خریف استقاط پر نماید بخوی که از اشجار برگ  
 ریزد و چون در بهار اشجار شروع در انبات نمایند او نیز بر آرد و  
 وقت حصانت با ماده خود بسیار بازی کند و بسیار باشد که پهنه کشند  
 ماده حصانتش سه روز بود جوهر او بر نه یعنی پنه پر پرون آید چون **ضوضه**

ص  
 ط

در نر مرغ خانگی که از نر جمع ما محتاج از اکل و شرب نر ذوی حاضر  
 سازند از خوف آنکه اگر بر نر دهد او فاسد سازد و قوت آن ندارد  
 که زیاده از دو پهنه وی حصانت نماید جوهر که از پرون آید بشکل  
 طاء و پس لوح یکم کم حسن و ناقص الخلقه بود بدانکه او را همان  
 صرر شش شوم دانند جهت آنکه سبب غول المیس بهر شیت و خردج آدمیم  
 از او بود چون با ما شتر این امر قبیح گشته اند ایا همایش  
 کرد بر **بیکت** طاء پس را بنفش و سخاری که است خلق تخمین کنند  
 او نجل از پای نر شت خویش گویند چون آدمی علیه است حکم الهی تاک  
 انکو غرس نمود المیس طاء وی آورده در سچ اذنج کرد و بخون وی  
 او را آب داد چون برگ پرون آورده بوذینه فرج نمود چون غور  
 شد شبری فرج نموده تا خوشن پاشاد بعد از اتمام شمره نوک  
 فرج نموده بخون وی آب داد از جهت شارب الخمر اول نکش شل  
 پر طاء و پس سرخ کرد چون مست شود مثل میمون بازی کند و بر  
 در آید و چون مستی وی زیاده شود بطریق شیر بخورد و بر در و عود

نماید و هذیان و لایعنی گوید در آخر مثل حوک سر در پیش از از د و بخواب  
 عربان در شمال خود گویند فلان اسن من طادس ککش حرام و کوشش  
 دیر مضم و بر مزاج یکس بنده کرم را نافع است اطبا گویند کوشش و  
 اغلف طوم طویر است جناب از و وجیب اندازد اگر با سر که بپزند دفع ضرر  
 وی شود این زهر گوید که از زهر طادس آنکه چون طعام سموم باریک  
 وی شود دفع کند و بان کپسرت و قوی اظهار سرور نماید است میدن  
 او با سر که از کزنده جانوران نافع بود اما حکما گویند اگر آدمی زهره  
 طادس اشاده البته دیوانه شود و این بتجربه رسیده هر کس گفته از خون  
 او را با انزروت نمک مخلوط ساخته بر قروح رطبه ر دیده که از آنکه  
 رتند طلانا نمایند بکنند سر کین او را اگر بر زگیل مالند زایل کند  
 دیر اگر بر خزه و ساسیده بر کلف مالند بری سازد **تعبیر** دیدن  
 در خواب دلیل عجب و حیرانه حسن و جمال مالک او بوده باشد که دلیل  
 سخن چینی و فریب و مکر و انقیاد اعدا و زوال نعمت و شقاوت  
 و تنگدستی بود و گاه دلیل زینت و زیور و تاج و ازواج حسنه و اولاد

کوبد

کریمه یا زین عجبیه صاحب جمال یا غیر سله بود اگر سینه که با طادس بر آید  
 با ملک عجم مواخاة نماید **تعبیر** جنس مرغان و احد او طایر و جنس  
 آید این هجا کفشت که ده غنث که بنام قرآن مذکور است بموضه در بقوه  
 غراب در مایده جراد در اعواف سلوی در بقوه و طه و نحه در نخل نمله  
 و همد در نخل زباب در ج فر ایش در قاره ابا پس در نسل **تعبیر**  
 دیدن طایر در خواب غسل آدمیت لقوله تعالی و کل انسان انزناه  
 طاینه فی عنقه یعنی عمل کس الا لازم داشتیم برگردنش اگر مرغ چو پله  
 پند نامش معلوم نباشد دلیل اندازد در ترس بود لقوله تعالی طایر انکرمکم  
 اگر از جنس طویر نیک گویند دلیل نیکو عمل او بود یا رسولی فر فری  
 او رد و دیدن اشیانه مرغ دلیل زوجه و پرضه او دلیل فرزند اگر  
 آشیانه او در کوه یا غار یا دیوار پند زیارت مساجد و تعبدین  
 و منقطعین از خلق نماید چنگال او دلیل غلبه بر دشمن و منقار  
 دلیل عزت و جاه و سر کین او دلیل مال حلال اگر از طویر ماکول  
 اللحم دیده و اگر از غیر ماکول اللحم دلیل مال حرام **تعبیر**

مطل  
در ذکر کلام طهور

گویند روزی سلیمان علیه السلام بر بلبل گفت که بر درخت  
 خود سرو و هم چنانید با احجاج گفت میدانید که این بلبل چه  
 میگوید گفتند الله و رسول الله اعلم گفت میگوید که امروز نیم خورده ام  
 و خاک بر سر دنیا کرده ام و بدهد ہی گفت میگوید که اذ اول الله  
 غمی لجر ما احسن ما قال شعر قضا چون زکرون فریوش  
 همه زیر کان کور کردند و کز کوفت اخبار گرفت میگوید من کایرحم  
 لایرحم هر که رحم کند بر او رحم کنند فاشه میگوید یا کفایت  
 هذا الخلق ما خلقوا و عملوا ما اذ خلقوا کاش بن خلق  
 کشیدی یا داپندی برای چه خلق شدندی چون داپندی  
 چه خلق شدند عمل میکردند ب آنچه عالم شد و نشان گوید لذوا  
للموت و ابنو الخراب برآید برای مردن و باکند بخت خراب  
 شدن طاووس گوید کادین تللی یعنی آنچه کز امید می جزا  
 داده شوی ضرر گوید استغفر الله یا مدنون استغفار کنید  
 ای کناه کاران طیطوی گوید کل حمتی و کل جدیدی بال

یعنی هر زنده بمیرد و هر تازه پیوسته برستوک گوید که قد حویلیا  
 بجد و به برینگی که پیش میروستید باید بگوئید سبحان ربی  
الاعلی ملاسمایه و ارضیه تا زیگوید سبحان ربی الاعلی و سبحان  
قری میگوید سبحان ربی الاعلی بعضی گفته اند که میگوید یا  
 کویس عراب عشار العن بنفین کرده قیلون گوید کل شیء هالک الا الله  
 سکنواره گوید من سکت سلم هر که فاموش شد سلامت ماند  
 طوطی گوید ویل لمن کانت الدینا همته دای بر کسی که تمس دنیا باشد  
 در آج گوید الرحمن علی العرش استوی سار میگوید بار خدا یازد  
 روز بروز پنجام قره گوید بار خدا یابر دشمن محمد و آل محمد گفت کن  
 خرو پس میگوید اذکر الله ايتها الغافلون کر که گوید هر نوع  
 زنده گانا کن که آخر حرکت عقاب گوید در مفاقت از مردم است  
 و در دوری از ایشان رحمت پرستوک او از بر کشد و فاتحه  
 تا آخر بخواند بطریق که قاری خوانده است وقتی که در وصف قتال  
 بگوید کر سندی میگوید سبح قد و سر رتبا و رب الملائکه و ارواح

حار لعن کند کسی که در بیج کم کند بزق گوید **سبحان** رجب القدر و من  
 سرطان گوید رجب المذکور بکل **لسان طیطوی** اسططاکس گوید  
 که او طیر است که از نیان و انهار بسیار سخاقت نمیکند چه او غیر کوچ که در  
 اطراف آبهای زیستانها مسکون شود و خوز و باز چون پمار شود این  
 مرغ را بجا کند جگر وی بخورد شفا یابد و این طیر طیران نایب و فریاد کند  
 و مکان خود تغییر نهد مگر وقتی که باز بگریزد و اگر در شب گریزد فریاد  
 فریاد کند و اگر در روز گریزد فریاد کند از خویش او اگر گوشت وی شکم  
 ببندد و وقتی باه زیاد کند **طیهوج** شده بجا که کوهکیت **اللا**  
 آنکه گردن منقب رومرد و پای او منقب است زیر سرد و پراور است  
 و سفید کاش حلال گوشتش کثیر الحرارة و الرطوبه است صبح آنکه معتدل  
 بعضی گویند در درجه سیم ما فیم است بهترش آنکه فریه بود و مزه قوی  
 باه و شهوة است شکم ببندد ضرر دارد و بکسی که علاج خلط و شست کند اگر  
 در سر سینه زیند ضررش دفع شود موله خون معتدل موافق مزاج  
 معتدل بود و اکلش در بهار نسیب تخصیص و بر بلا و شرقیه طیهوج و در آنج

و کلد

و کلبک با هم در ترتیب اغذیه و اعتدال و لطافت اول طیهوج پس در آنج  
 کلبک **تعکیر** دیرین او در خواب میل زنت **طامر** و **ابن طامر**  
 یک یک مردم خرمسین **طکطاب** مرغ بزکیت که گوشهای بزرگ دارد  
**طبعوع** بیاض و یکقطه و عین موهله تمام است در قاف بیاید  
**طحشوج** بجاء موهله و ثاب و سه نقطه و چشم مورچه کوچک **طحن**  
 بجاء موهله جانور است شبیه بام حسین در اضراب عا کدشت کوز  
 برو جع شوند گویند اظن یعنی بگرد خود را بر زمین اندازد و بگرد  
 تا در زمین غایب شود **طرسوخ** بر او سین مملتین و فاجحه  
 نوعی زما سی با ادمت بر اکل او مورث خشاوه عین کرد **طرعکود**  
 بر او و عین مملتین و لام و دال و سین مملتین اهل اندلس و را  
 ضرر بس گویند در ضاد کدشت بعضی گویند صفر عصافیر است سی  
 رنگ در بال او کهها زرد و پرش طلاست بار یک مقدار در دم  
 نقطهای سفید دارد بهترش آنست که فریه باشد ماکول اللحم است  
 تناول گوشت وی سنگه شانه بشکند و از تولد او مانع آید **طغنا**

**وعلقان** بغبین بجمه از دل طیور و سباع و مردم **کلا** برغاله گو  
 که رود پای او ببنند کونید ریغی بجلاله الی و تدبیری مرد و پای او می  
 می بندند **طمال** و **طنبوز** بنون و بآء کینقظ زنبور  
 نیش دار که چوب خورد **طوف** براء مهله و قاف شب پر **طویا**  
 بپاء کینقظ کوسفند **طیلعراقی** بعین مهله غریب که جوان را  
 شوم اند **طیالماء** نبات الماء بن الماء در میم باید بنت **طبوق**  
**واقطبوق** سنگ شپت بعضی گویند ماز کرکیت که شش روز  
 بخوابد روز هفتم بیدار شود بر هر چه با دنفلس او رسد در حال بسید  
**فصل دوم در طاء مکنون طفیل** بفا بچه هر حیوانی بود  
 از بنی آدم **طلیح** بجا مهله که **طریف** براء مهله و فایب سیکو  
**طیلا** بچکای حیوانات سم شکافه شکل کاوه کوسفند **فصل سیم**  
**در طاء مضیی طویلی** براء مهله و نون نوعی از کبوتر **طوک**  
 بشدید او سم غریب **طوی** بیغات در باکشت **باب**  
**مقدم در طاء معجمه مثل مرلیک فصل در طاء**

ط  
ط  
ط

مفتر

**مفتوح حنطی** بپاء کینقظ آهو ترکان جبران و کینگ نامند فرغ  
 بود اقلارا رام که آهوی خالص سفید است مسکن او در یک پشته  
 جمه فزبی او را شیش آهوان گویند کینوع دیگر را عفر نامند سرخ رنگ کوتا  
 کردن بود در دیدن ضعیف تر آهوان بود در ارضی مرتفعه صلبه جایی  
 نوع سیم کند کم کون و در از کردن و طویل القوایم و سفید شکم همه اوش  
 او موصوف اند بجهت بصر کرینه ترین حیوانات است بعضی از قوچ  
 چون خواهد در خفا خود شود از خوف صیاد عقب عقب بجا در آید  
 و بدریا آید و آب تلخ خورد و از اکل حنظل ملتذ شود این حیوان  
 در ترجمه خود آورده که حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام  
 از باطن حنیفه پرسید که چه ضر لازم است مجرمی را که دندان رباعیه  
 آهوی بشکند گفت نمیدانم باین بنت رسول الله آنحضرت فرمودند  
 که آهوی را با عیه نمی باشد و دندان پیش او یکی فوقانی و یکی  
 تحتانی تعلبی در کتاب ثمار القلوب آورده که روزی بهرام قصیده  
 شکار شتری تیز رفتار سوار شده با کینیزی که تعشق تمام برود

ردیف خود را دیده بر روی مشت و با همون برآمد تا بکار کاغذی از  
 آهوان بر خوردند بهرام بران کینه گرفت که بکدام عضو آهو که کوفی بدین تیر  
 بزخم کینه گرفت خواهیم که بیک تیر ز ماده او با هم روزی پس بهر ایتیم  
 دو پیکان بر جان نهاده بیک تیر هر دو شاخ آهو را بچ بر کند و دو تیر  
 دیگر در موضع می چون دو شاخ بدخت بعد از کینه گرفت خواهم که تم  
 پای دی بریج شاخش بر وزی بهرام اولاً باندن کل بریج کوش می در  
 تا آهو پای خود بریج کوش رسانیده تا بیج کوش خود بخار در پس بیک  
 چوبه تیرستم دی بریج کوشش در وقت با آنکه تشق میل تمام بجای آن  
 کینه داشت او را بر زین پنج اشته شتر بر عضای دی داند تا اعضایش  
 خور در دم شکست گفت تو خواستی که جز مرا اطرا بگری پس انگلی نکشت که  
 کینه نکشت بد آنکه آهو بی غلیایه که از و مشک حاصل شود ز کوش سیاه بود  
 دندان باریک سفید بقدر ما بین ابهام سبب از دهن دی مثل دو دندان  
 خاک در روی وی برآمده و در شکل و باریکی سپیم قرصه با ساق  
 آهوان ندارد کومید آهوان بقت بهند رود و آنجا ناف اندازد

و آن مشک بر بود و حقیقت مشک خونیت که در وقت معلوم از ساق  
 در ناف آهو جمع شود بمنزله ماده که بعضوی بچیده منجسبانه و قضا  
 ناف او را معدن مشک باشد مثل اشجار اثار در سال در وقت معین  
 بار در چون این ورم حادث شود آهو چار کرد و تا آنکه ماده گل  
 شود اهل تبت در صحرا اینجای چوب زنند تا درین وقت خود را  
 بر میوه منع رسانیده ناف خود بر سر آن چوبها گذارد تا نافچه بر  
 نهد نافچه معرب نافچه است بتصغیر فارسی ظرف مشک را کومید  
 این عقیل بغدادی گفته که نافچه در درون آهو مثل منیر مایه است  
 که در جوف بزغال است صاحب بحای المخلوقات آورده که جانور  
 در دریا بشکل آهو دانه المشک نامند در وقت معلوم از ساق  
 پر در آن آب بسیاری از وی شکار کنند چون زنج نمایند در نا  
 او خونی یابند که مشک است در آن موضع بوی ندارد چون  
 بجان دیگر بر بند بوی دهد از آن سله منقولست که حضرت  
 نبوی در صحرا ای بود که منادی شنید که یا رسول الله آنحضرت



به اطراف متوجه شد آهوی ماده را بر دهنی بسته بودند گفت  
 یا رسول الله درین گوه دو پیکه دارم مرا بکشی تا بروم ایشان را  
 شیر داده بیایم حضرت فرمود که می آبی گفت اگر نیایم خدای تعالی  
 مرا عذاب کند پس بر اینجات داده برفت بچای خود را شیر داده  
 بیامد اعابله که او را عقید ساخته بود بفرود آمدند بیا مد گفت یا  
 رسول الله هیچ شمار طلبی هست گفت آری خواهم که این آهوی را  
 را بکنی پس آهوی را ز کرده برفت و بگفت لا اله الا الله و انک رسول الله  
 بدانکه اکل او حلال و شکی که از او حاصل شد پاک است گوشت او  
 گرم و خشک بود بهترین انوعش آهوی تیره که اول زاید باشد خشف  
 نامند نافع قولنج و دافع و صلح بدن است که فضول بسیار دارد و  
 خشک کند مولد خون حار است که موافق ازضه بارده باشد بجهت بران  
 بتخصیص در زپستان اگر شاخ او را تراشید بخورد گندم و گندم کز آن  
 شند اگر زبان می در سایه خشک نموده آن مصلط خورده است طوی  
 بر طرف شود اگر زهره وی در گوش چکانند در دهنش بر اگر کزین

در پست او را سوخته و صلا می نموده در طعام گوشت کشید چون از او  
 بخورد هر چند که نشود و نمک زبرک و حافظه و فصیح و بلیغ نشود اما خواص  
 شکر آنکه قیچ چشم و دل و دماغ دهد و رطوبات دفع و جلاء بصر دهد  
 نافع خفقان در تریاق زهره است الا آنکه روی را زرد کند و اگر  
 در طعام کشند بوی این حاصل کند با لیا صیده **تعبیر** دیدن آهوی  
 در خواب دلیل بر صاحب حال غریب است اگر بپند که بصید کردن  
 مالک آهوی شد کینزی را بگر مالک شود یا زنی تر فرج نماید اگر تری را  
 آهوی بقتضه سکاری اندازد زنی را او دشنام دهد اگر بپند که آهوی فرج  
 کرد کینزی را بکارت برد اگر بقتضه شکار اندازد از زنی مال یابد  
 اگر بپند که آهوی کردیده لذت دنیا یابد اگر بپند که آهوی بر روی  
 زنیش تعصب او کند اگر از مو یا پوست او مالک شود از قبل زنی  
 مال یابد دیدن شکر در خواب دلیل رسیدن بدوستی یا مالک  
 کینزی اگر بپند که شکر از دندان برداشت شکر بچند شدن بر بود  
 و نیز دلیل رسیدن مال بوی خوشش و عیش و ضربه خوشش بعضی

کونیند دلیل نمزد وزن است **نظر بان** براء همله و باء یکنقطه مرنگل  
 و برتکایق و کومان خوانند جانوریت از سبک چه بزرگ تر بود کبش  
 الفسور بر سورخ سوسمار آید دهن سورخ او بدم خود پسد و د  
 سازد سه مرتبه فسورید از فتن او سوسمار پیشش شود پس در آب چکه  
 و بیضه آنچه باشد بخورد اعراب یادید از غم آنکه چون لباس ایشان بوی  
 می رسد مرکز از و بر نرود تا پیوسد ابو علف فارسی گفته که او حیوان  
 بقدر که بظاهر و باطن بود و سورخ دیگر بغیر گوش در دستهای  
 کوتاه و چشکاهای تنی و دم در از در دستخوان پشت جدا و  
 ندارد بلکه از سر تا دم یک استخوان است باشد که مردم بر و ظرف  
 پانصد شمشیر زنند در و اثر کند مگر آنکه بگوشه منی او خورد و بر وجه  
 آنکه پوست او در نهایت صلابت است از عادت او است که چون در بار  
 پند نزدیکی می شود و خود را بطول کشد و بار یک کند تا آنکه مثل سینه  
 شود تا مار خود را بر و چید پس دم خود بر مار سپد و بعد از مدتی سر بر  
 مار را پاره پاره کند و نیز قوتی عجیبی دارد که دیوار را بالا رود

و طلب طيور کند چون خواهد که از دیوار برتر از حد شکم خود پر بماند  
 چون پفند ضرر بوی زرسد و گاه بمیان کله شتر آید فسوکند تا از  
 عفونت او شتران متفرق شوند لهذا او در غرق النعم کونیند در  
 عرب کونیند فلان افسی من الطربان اکلش حرام **طلیح** شتر مرغ  
 طایر مضروب و کسوره نیامده **باب** **سجده** در **عین**  
**مشمول به فصل فضکل اول در عین مقتدی عظام**  
 بظایر مع جانوریت از جمله بزرگتر از سری گفته که جانوریت نرم که  
 دو نذکی و تردد بسیار کند شنبه بکر با سوا لا آنکه نیکو تر از دست از رز  
 شخمه الارض و شخمه الارض کونیند در باب شین بیان شد مختلف الاوقات  
 سیاه و سفید و سرخ و زرد همه انواع او منقط بسیار است اختلاف  
 الوان او باختلاف مواضع او است چه بعضی از آنها در ریک و بعضی  
 قریب آب و گیاه باشد در سورخ خود چهار ماه چتری نخورد و طلیح  
 او است در سینه اش آب آفتاب و خود را بیاویزد و از مزخرفات  
 عسلت که گفته که چون سموم بر حیوانات متفوق گردد او محبوس شود

ع

مادر سرخوای بقدر حصه دی ستم نفوذ کند و بدو از نسب بصیبه رسد و  
 طبع او است که تند رود باینست چون ستم بخاطر وی ستمنا سگشت از  
 فوت او در وی در مهر ستم گویند در ستم گزینشت اکلش حرام مگر در  
 دهشت پای چسب او را بخود دارد دامغه ار که خواهد جماع کند اگر در  
 رکوی سیاهی عین بر صاحب تب رنج او بر نوبت وی زایل کند هر چند  
 نرسد نباشد اگر دل او بر زنی او بزند باز گیرد مادام که با وی باشد  
 اگر بار و عن کا و طبع نماید تا مهر آشد و بر کزیده عقرب لاله شفا یابد اگر  
 بازیت مخلوط ساخته در شیشه گذارند و در اقباب نهند زهر قاتل شود  
**تعبیر** دیدنش در خواب دلیل اختلاف هر اوست **عقرب** کرم  
 ترکان بعضی سار و دونه نامند مانند الطبع کثیر الاولاد باشد قنبر اولاد  
 باشد چه اولاد او شکم مادر بر زنده پرون آید جانی این قول کند کوه  
 ستمی بن گفت که من عقرب دیدم که دو بار بچه آورد اولاد خود در پشت  
 خود برداشت تیرفت شت پای دار چشمش در پشتش بود میت چو آید  
 کز آادقتی که عضوی از وی حرکت شود و باشد که نمی آید که در نمی

میرد جانی خط گفته که چون عقوب نمی آید که در نمی آید که در سلامت مانده  
 و الا بمیرد بر اکل طبع خریط است طریق حدیثش اگر نخ را پیش اندازد  
 در وضع خانه کند اگر کند نادرسور اخ دی کند از نعل را بپوشد کند و باز  
 دی رود بسیار باشد که سنگ و کلوخ بزوزنه در شهر مرقور کشنده او  
 بود هر که آید که در حال میرد و با شد که گوشت بدن طسوح بریزد  
 یا متعفن کرد و چنانچه کسی نامی خود بگذرد زرد او نواتد رفت  
 با صغیر چشمش میل و شتر بر کزیدن بکشد کینوع ازو که نصیب نامند صاحب  
 پر و طیهار و غالب اوقات کشنده بود اگر مورچه بر موضع کزیده وی مالند  
 شفا یابد عایشه گوید که روزی حضرت مقدس نبوی در نماز بود  
 که علی ابن ابی طالب علیه السلام آمده در پهلوئی آنحضرت نماز است اما  
 که عقرب آمده از پنجه بگرفت چون با میر المومنین رسید حضرت مثل  
 غول که در پای دهشت بزد و بگشت حضرت مقدس نبوی در نماز  
 دی در نماز وی هیچ عترتی در رویت دیگر آمده که رسول ضای خود  
 در نماز بود عقرب آنحضرت آید که نید آنحضرت بانعل عب و بگشت چون

از نماز فارغ شد فرمود لعن الله العرب که مصیبتی بر او نماند از آنکه از نماز  
 پس آب و نمک بر او مسح نمود **قل هو الله احد** و معوذتین بر او خواند  
 یا قلی گفته که در حوادث پست بر پنج و شصت نزد بعضی ملوک منجان گفته که  
 ترا در فلان ساعت از فلان روز عقوبت بگرد و بمیری آن پادشاه در آن  
 قبل از ساعت مذکور غسل نموده موی سر خود شسته کرده سواهی سبزه  
 عورت از جمیع لباس بپوشد که شسته بر او بر بند سوار شده موی خود را  
 ساقه در جل در یا شانه از خوف آنچه بخین گفته بود نه قصار او در همان ساعت  
 موعود کسبش عطر زده عقوبت از پنی او پرودن آمده بگزید پادشاه در  
 حال جان بقا بقض او را و اسب سپرد فرغ قدر نکند بلکه وسیله وی شد **دو**  
 مصری گوید روزی از خانه بر آمدم تا رفت خود تویم عقوبت بزرگ  
 دیدم که روی من آورد بسیار رسیدم استغاثه بخواب استیت بروم  
 حقیقت جانم و قلمم را در او از من برف کرد پس از من زد که نشسته پنهان  
 بن سید بزرگ از آب آمده او را بر پشت برداشت و از آب گذراند  
 من نیز لنگی بستم میان آب بر آمدم تا بپنجه که گفتم و در از آب در آمدم

دیدم که برق عقوبت ایسای در صحنی آورد که جوانی پستی در خواب بود  
 گفته **لا تفرح الا بالله** عقوبت آب عبور کرد که این جوان را کشت در ماری  
 که بخواست جوان را بکشت عقوبت بر مانع مار رفت نیشی بر او زد بکشت و  
 بر کشت بر پشت همان برق سوار شده از آب کشت این شعر خواندم  
**نظم** یارا قدما للجلیل الحفیظه من کل سوء یکون فی الظلم  
 کیف تنام العیون من ملک تا نیک منده فواید الشعم از استماع آواز  
 سر جان پیدا شد احوال او بی گفتم جوان گفت سبحان الله من اسبابش  
 از کتاب شراب میوه برداشتمه بیخچل آدم چون اراده شرب خمر کردم  
 سالی آمده گفت که خود و عیالان من چند روز هست که چیزی نخوریدیم  
 آنچه از زمان و کتاب آورده بودم برو دادم و خود شراب خورد  
 مشغول گفتم چون مست شدم خواب فتم و از خود بیخبر بودم تا د  
 که آواز تو سپید ار شد پس جوان اسباب او پرور آورد  
 توبه نمود و سیاحت اختیار کرد تا آنکه عمرش با خمر رسید بزهید و  
 تقوی و عبادت بود ز محشری در کتاب ربح الابرار آورده که

ناید

عقوبت زین حصن زنده غی ما چه رسم بعضی آنکه در آن بلده هم عقوبت  
 ساخته اند اگر از جای دیگر بر بنجا عقوبت برند در حال میر **فایده**  
 بدانکه افسون عقوبت جایز است چه جابر بن عبد الله نهار می گوید که  
 خدمت رسول خدا می نشستند بودیم که مروی است عقوبت که نه شخصی نوشت  
 گفت یا رسول الله آیا او را افسون کنم آنحضرت فرمود که افسون کنید از شما  
 هر که تواند که برادرش خود دفع رساند برساند جمعی گفتند یا رسول الله تو ما  
 از افسون نمی فرموده و حال آنکه نزد ما افسوسیت که با او عقوبت افسون  
 کنند آنحضرت فرمود که آنرا بمن ناید پس آنحضرت نمودند فرمودند  
 درونی منم بر آنکه لیکن افسونی هست که بغیر عیسیت مثل زبان مندی  
 و غیره که معنی او در یافته میشود منی عنده است چه میتواند بود که در کل  
 کوفی باشد و در تجویز افسون اهل کتاب خوانند بعضی از علماء تجویز  
 کرده اند و از افسونهای مجرب بجهت دفع عقوبت فرمودند که اگر آدمی  
 برست گیرد و اگر بگذرد ضرر رساند امنیت که نسیم الله و بالله و باسم  
 جبرائیل و میکائیل کازم کازم زیزادم فتنه فی الی سوزن

افسون عقوبت

یشتام ایشتام اهوذا هو ذاهی ملطاً انا الراقی والله الشاک  
 و نیز هر که صبح و شام گوید سلام علی نوح فی العالمین پس عاقبت  
 او را نکند و بعضی نیز از افسون مار و عقوبت در باب جادو ذکر کرده اند  
 صفت خانی که نافع کزین عقوبت و بجهت عاقل شدن دیوانه و  
 لعاف در چشم که از باد سرد باشد بزنگین بلور سرخ این اسمانه  
 اینست که حطلسه کطوده دل صغیر او سطرانی حتمه مد  
 سفاهه بجهت کزیده عقوبت کین وی در آب پاک فرود برد و بر موضع کزیده  
 گذارد و بجهت دیوانه چنان کند که همیشه که نظر او بزنگین باشد که بهوش  
 آید و بجهت رعاف با ننگین بر پیشانی و نقی کش کند خون باز آید  
 و بجهت تب بر سر یک زیتون نویسد و بیاویزد بجهت باد آنکثر را بر  
 موضع باد مالد و از جمله افسونهای مجرب بجهت دفع تب امنیت بر  
 سه پاره کاغذ نویسد و در زیر محموم بسوزاند **اوله** **۱۱۱۵**  
**ثانیه** **۱۱۱۶** و **ثالثه** **۱۱۱۷** و نیز بجهت دفع تب بپزند  
 کاغذ نویسد هر روز یکی بخورد روز اول **بسم الله** تارت استنا

خانه بر عقوبت افسون در آنجا  
در حالت در چشم و تب

بر دست و بیکند

ایضا

دوّم بسم الله في علم الغيب غارت سيم بسم الله  
 العرش دارت و از جهه رعات نویند لوطا لوطا لوطا ملکت تلتنه  
 اسطر نه صاحب عین الخوف نوشت که هر که این اسما بر کاغذی پاکساید  
 که صحیح باشد یعنی شجره کوشه نه شسته باشد یا بر کاشه مد و در سه کوشه نویسد  
 بنام او و مادر و پدرش آب و بر سوسا که از جانب عقرب کزیده آید  
 نرساند عقرب کزین شفا یابد و اگر عقرب کزیده نرساند در حال  
 ببرد و افزون نیت سار سار اسار اسار بر اول الی با سال و اصا  
 طوط کال طوصا مارب نا فانس اود انا ماها کانا ما اس  
 یارا ایاد صان بهم را کاطن صلوسر صا و د ایون بری  
 گفته که محل شام سه مرتبه بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من  
ما خلقه از ضرر زیش عقرب غیره در این شب ایمن کرد و چو بنا  
عثمان الثوی کوی وقتی در کتات فیض بر شیخ نقی الدین جوز  
بنخواستم که نگاه عقرب را راه میرفت شیخ بت خود برداشت  
و بریکه دانید پس من کتاب از دست گذاشتم گفت بخوان کلام خاتم

بجزه وقت  
 بار عقرب کزیده  
 بر سر او نهاده بخواند  
 نه عقرب نهاده  
 گوید

این فایده که نزد دست بر آنم که از دست گفت که از حضرت معمر  
 بنوری بر ثبوت پر پسته که هر که در وقت صبح و شام بگوید بسم الله الذی  
لا یضرم سمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السميع العظیم  
هیچ چیز نوبی ضرر نرساند و از جمله آنچه دفع شر مار و عقرب کند اینست  
که در وقت خواب سه مرتبه بخواند اعوذ برت و صافه سمیه من کل  
عقرب حیه سلام علی نوح فی العالمین انالذک بحجر فی الحسین  
اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق از جهه کزیده عقرب  
بخواند تلدغه لدغا و تلدغا و هو ملدغ و لدیغ و امر انه و  
لسعة العقرب و الحیة تسعة تسع و مسوع و از جهه مار کزیده  
بگوید عضت بعض نهشت تنهش نشطت تلتشط و نکر  
بافهات کین سبع و اکلش حرام از جمله خواص او آنکه چون چلباسه  
پند در ساعت جنگ شود و بمیرد اگر بسوزاند همه عقربها که برایش اند  
اگر بریت طبع نموده بر کزیده عقرب گذارند در دهن ساکن کند ترس  
گفته اگر عقرب در ظرف سفالین نهد سر او را بشیر بگیرند در تنور

بجزه دفع شر مار و عقرب

بار عقرب کزیده

بار عقرب کزیده

گذارند تا آنکه خاکستر شود ازین خاکستر بر کسی که سنگ مثانه دارد  
 پستک مثانه بشکند و بریزد و اگر در سه روز آخر ماه عقرب گرفته در ظرف  
 کرده یک مثل زیت بر دریزند سر در گرفته گذارند تا زیت قوت او  
 بگیرد پس روغن او در پشت رانفع بود اگر پاره تر باشد بر یک گذارند  
 و چون شانه عقرب که نزد او بگذرد در ساعت میرد اگر بار عین  
 کا و چوبش اندر موضع گیرد عقرب که از آن فوراً در دوش کن  
 گذارند اگر نیش او در جانه کسی باشد همیشه نشخص سما پرا باشد تا آنکه از  
 پیفتد اگر عقرب را بگویند بر کزیده او مالند صحت یابد اگر عقرب  
 در آینه افتد و کسی از بخورد در پیش از دل ممتلی شود اگر خانه را  
 بر سپه کا و وزیر پنج کوزه عقرب که بریزان شوند صاحب  
 المخلوقات آورده که اگر عقرب کزیده دو مثقال دانه ترنج  
 بعد از آنکه نرم کوفه باشد بخورد شفا یابد که تر یاق سموات مار  
 و عقرب عظیم هر جنافع است نیز اگر برک نیون با خود دارد در  
 شفا یابد دین ستاره سما دفع کزیدن عقرب نماید و تا صبح از او

زوای سم در عقرب  
 دانه ترنج

مخصوص باشد شیخ ابو علی بنیما گفته که دو کس با هم نظر بر ستاره سما  
 کنند یا دو پستاره که در منزل بلع و سعود و ذابح است نظر کنند با هم  
 دست کردند نمودن کف الخضیب با بر خرق آرد و خوردن  
 یکد رهم صابون از قلع نجابت دهد **تعبیر** دیدن عقرب در خواب  
 منازعه با اذل است اگر عقرب باشد مالی از وی برود رود و با زیبا  
 دیدن او در سر او دل دلیل مرد فاسق است خوردن گوشت **مطبوخ**  
 او دلیل سیدن مال میراث و باشد که دیدن او دلیل فتنه بود  
**علامات** در دریای هند ما میان دراز و بار یکیت مثل مار  
 متلون برنگها و در حرکات در دریا علامت وصول بیلا دهند  
 دشت نجابت از مهالک ابن عباس گفته که در آیه فانی بیا  
 و بالبحر **علامات** در روز نشانه های آنها  
 شب ستاره است که بسبب این دو در شب در روز مردم راه  
 مقصد برند **علاق** زکو و بر کسلوگ مندیاه و مرغ نکند  
 در آب باشد بدن چسبند و خون بکند از او ویه طلق و او را هم

چه هرگاه موضعی از اعضای آدمی از ماده خون ورم نموده باشد غالباً  
 اطباء تجویز نمایند که بر آن موضع زلوف بندند و تجارت کنند خون را بکشند  
 بعضی عادت است آن که بهترین دوا اعلق و تجارت است و در بعضی  
 اعضا ضعیفیه که تجارت کند مثلاً اگر خون فاسد در ملک باشد بکشد  
 در زنان و کودکان طریقتش است که زلور در میان کل گذارند و در  
 عضو نزدیک سازند بوی چسبند چون آب نمک برود بکشند در  
 بامید و اگر در آب آشامیدن بخلق کسی رود پیشم روبا و موی او  
 بچوگند چون دود او بخلق دی رسد حال پیشم و این عظیم  
 بحر است صاحبین لایس گفته هرگاه او در سایه خشک نموده  
 بانوشا در و در عن صلا کینستند بر داء النعلب طلاء کنند موی آبرود  
 دیگری گفته که اگر او در افغانه بچوگند یک پشه و امثال آنها  
 کریان شوند اگر در شیت که ارند تا بمیرد پس صلایه نموده از عضو  
 موی بکشند و بر محل وی مالند دیگر موی بر نیارد صاحب عجب الخاق  
 گفته که زلوف بخلق کسی چسبیده شد شراب بر که را با یکدیگر هم از کسی

که در پها

که در باقلا باشد غرغره کنند پیش و از خواص مجربه نافه او است که اگر  
 زلوه های بزرگ که در نهرا و مواضع نیم هفت بازیت یا کیره جوشانند  
 با سرکه صلایه نموده مرهم سازند در میان چشم نهند و بر موضع بوباید  
 مالند شفا بخشد اگر او را در دهان شیشه فروشی بچوگند شیشه  
 بشکند اگر روغن او بکینند بر جسد مالند با جمع بزرگ شود اگر  
 او را در کوزه قلعی گذارند تا بمیرد پس صلایه کنند و بر موضع که موی  
 بکشند مالند دیگر موی بر نیارد و نیز اگر زلوف بخلق رود او را برودند  
 پس سنج را بخلق او نزدیک از نبرنج چسبند و پرون آینه  
 دیدن او در خواب بسیل فرزند است لقوله تعالی خلق الانسان  
 من علق اگر در خواب بید که خون بسته شده از بینی موی مایذکر و  
 بزش موی او آمد زلوف اسقاط حل کند **چنانق الاض** جانور است  
 کوچکتر از یوز سر چتر را صید کنند ترکان ترا قولاق نامند قفا گفته  
 که از جوارح وحشی است از مسک کوچکتر و از کر به بزرگتر است قابل  
 تعلیم شکار است زلوف اکثر اوقات ملازم شیر است **عنبر**



ماهی بزرگ بگرسیت که از پوستش سپر سازند اما عنبر مشهور از دریا پدید  
 آید و بعضی از دو آب بحر او را از جهت دوست بخورد پس معنی میندازد  
 بر روی آب برایش سنگ باد آنرا بکنار دریا اندازد صاحب قاموس گفته  
 که مگر این حیوان بگرسیت چسبیده که در دستگون شود شیخ ابوعلی سیاق گفته  
 که عنبر از دریا پدید آید بهترین آنویش شمشیر است سبزی که سفیدی  
 زنده او با نوع است اسود و خضر و آهسته شخصی نقل نموده که بحریره  
 اشاد م درختی دیدم بشکل گردن کوسفند سیوه او عنبر بود و در آنکدام  
 تا بزرگ شد باد وزیده بر ریاندخت کوبند چون بار اول در بحر  
 افتد نرم است چون دو آب بحر او را فرو برد از جهت افراط حراره  
 او کم باشد که زنده ماند چون صیادان ماهی گیرند در شکمش عنبر  
 یابند مکان بوفند مگر از او حاصل شده و حال آنکه میوه درختیت  
 اما اصح آنست که در جزایر بحر خلیشان غسل سازد چون در دریا افتد  
 شده او آب رود و موم او عنبر باشد چه نخل در جزایر کلبی می شود  
 بسیار خورد از جمله خوص او آنکه مقوی دل و دماغ و روح است

ناخ لثوه و فالج است موختت با عنبر بارده رطبه خاصه بگرسیت  
 در زمستان عنبر حجام مثل کله آدمی باشد که بوزن سزا مشغال  
 باشد بعضی گویند از چشمهای که در بحر است وید و بر روی آب ظاهر  
 شود و بطور ربانید و بخورند هلاک شوند **عنبر** بزغال ماده کش  
 حلال از جمله خوص او آنکه اگر زهره او را بنوشند در مخلوط سازند  
 از هر موضع که موی کبند و بر محل وی مالند دیگر موی بر نیارد و اگر  
 هر دو ساق صاحب سسل البول را بوی بشویند و بنوشند شفایاب  
 اگر بشیر او بر کافه نویسد ظاهر نشود چون خاکستر بر روی زنده  
 ظاهر شود هر س گفته که اگر از مغز سر او و خون کفتار از هر یک  
 وزن یکد انگ باد و دانه از کافور با پشم شخصی خمیر نمایند چون  
 بوی دهند بعد از اکل محبت روحانیه بهم رسد اگر از هر یک از زهره  
 و خون او یکد انگ بنیمد انگ از مغز سر که بر سیاه کجی دهند پیش  
 قطع شود پیچ زنده تصرف نتواند نمود تا نکش این طریق کشا دوی  
 آنکه پیر مایه پاکیزه در شیر عتر گرم نموده بنوشانند با مراد تعالی

کشد که در سوید بن عقل گوید روزی امیرالمؤمنین دامالمستقین  
 عیبن ابی طالب علیه السلام را فاقه روی نموده روی بر آن سلامه  
 دو دهان نبوت نمک فان ملاحه یعنی سیده النساء فاطمه الزهرا علیها  
 ادرده گفت که نزد پدر بزرگوار و والد عالم بقدر خود روی و اول  
 بگوید بهتر خواهد بود آنحضرت میاید و در بگفت حضرت مقدس نبوی  
 نزد ام ایمن بود فرمود که در کبشی که جلگه کوشه ام فاطمه است ایمن بخوات  
 و در بکش و چون میاید و سلام کرد حضرت مقدس نبوی بعد از خواب  
 سلام فرمود که یا فاطمه در ساعتی آمده که عادت تو نبود در چنین وقت  
 پای فاطمه علیها السلام گفت یا رسول الله طعام ملائکه پیچ و تهنیت  
 طعام صیبت آنحضرت فرمود بجز آنکسی که هر ابرستی بخلق فرستاده که در خانه  
 وادی آل محمد روز است که طبع نشد ما چند عشر یعنی بر نماند آنچه  
 اگر خواهی پنج ارانها ترا بخشم و اگر خواهی پنج کلمه تعلیم تو نمایم که ترا بهتر  
 باشد فاطمه علیها السلام فرمود بکلمه پنج کلمه را تعلیم نماید آنحضرت فرمود  
 یا اول الاولین و یا اخر الاخرین و یا ذا القوه المتینین و یا ارحم

الملائکین

الملائکین و یا ارحم الراحمین پس رکعت و نزد امیرالمؤمنین آمد که گفت  
 از نزد تو بطلب دنیا فرستم آخرت آوردم این پنج کلمه بخواند آنحضرت فرمود  
 خیر یا بیبیک خیر یا بیک یعنی نیکو باز آمدن تو نیکو باز آمدن تو  
**عناق** یعنی سمع لفظ مغرب شاید است بعضی گفته اند که مرغ عزت  
 بزرگی گو می چینه کند مسافت بعیده طیران نماید و بلند رود بعضی  
 گویند چون طوق پیاپی فر کردن دارد و اهدا پستی بعناق شده بعضی  
 دیگر گویند مرغیت قریب مغرب پس صاحب عجایب المخلوقات آورده  
 که او عظم طیور است بحسب شبه و خلقت فیل اچنان رباید که کر به  
 موش او زمان سابق بوده اذیت بردم بر سائیده مانگه روزی  
 عروسی ابا زبیرش بود و بر در حنظل بنی علیه السلام برود و عا  
 کردی سجانه و تعالی او را بعضی جزایر دریای محیط که در جهت خط  
 است و پستی مردم بد آنجا نرسد حیوانات عظیم چون فیل و کرگدن  
 و جایش و ببر و سباع است برده در چین طیران دی آوازی مسوع  
 شود مثل صدای رعد تند و هزار سال عمر کند از سطا طایس گفته که

عنقار اکامی شکار کرده میشود از چنگالها و در جهاد مشربهای بزرگ  
 رنگ نسنند طریق شکار نمودن او چنانست که دو کار را می بندند و  
 که ساله او در میان هر دو بستگهای بزرگ نکین کنند و در پیش او خانه  
 که مردی در وی باشد که در آتش بر آفرود چون عنقار فرود آید که  
 کا و بار ابر باید چون چنگالهای خود را در سر و میکی از آنها فرود برد  
 نتواند آنها را از جای بر کند چته آنکه کا و بار که ساله بسته شده  
 که ساله بستگ نکین شده پس چنگال خود را نتواند بر آورد پس  
 آتش افتد و بسوزد و گرفتار گردد و ابوالبقا گفته اهل رس و از زمین  
 که هست که او را کج گویند بقدر یک میل لمبزی دارد و در آن کوه  
 از انواع طیور کباب بسیار باشد عنقار اگر چته عظیم رویش شپه  
 بروی دمیست از هر نوع حیوان در دشا بته و از حسن طيور است  
 یک تبه کبوه که آورده از مرغان آنجا بر می چند و بخورد و سالنی نماید  
 در وندید از کوه فرود آمده از دمی که در دهن آن کوه بود کوه که  
 بود و بر دوزبست یک زنی باز یورش بود مردم شو که خطه

عقار

علیه السلام آورد پس آنحضرت دعا کرد صاعقه بهم رسید و در وقت  
 و نسل او قطع شد و حمله نبی مفرقه ما بین عیسی محمد المصطفی علیه السلام  
 بود در محشری در آخر کتاب بیح الابرا از ابن عباس نقل کرده که خدا ای  
 تعالی در زمان موسی پیغمبر علیه السلام مرغ ماده خلق نموده که از هر جا  
 چهار پر بود رویش شپه بودی آن من و از هر مرغ در و نشانی بود پس  
 سری مثل او خلق کرد و بسوی موسی علیه السلام وحی کرد که من مرغ عجب  
 افریم روزی که نهدا در وحوش حوالی امت المقدس گردانم و نسل  
 ایشان از یاد گردم چون حضرت موسی وفات یافت اولاد ایشان  
 بر تبه کثرت رسید بزین بجه و حجاز انتقال نموده وحوش میخوردند و  
 کوه کان میر بودند تا آنکه خال بن سنان عیسی سحوت شد بوی گشود  
 کردند او دعا کرد تا دیگر از مغاره خود پر دن نیامد و کسی از و او را نش  
 ندید و بهر تقدیر امر در عنقار نام مانده کسی از وی نشان ندید **تعیسی**  
 دین او در خواب دلیل مرد فریب القدر بزرگ منش که با کلفت نخواست  
 با او حرف نذا قبل پادشاه یا وزیر روزی منند شود اگر بعنقا سوا

شود بر شخصی زنی غالب گردد و اگر قصد کند زن چهله سنج آرد و اگر  
 بتصرف آرد اگر زانش باردار بود پس شجاعی آرد **و عنبکوت** کافور  
 و برکی از جگ نامند و شست پای شش چشم دارد و پارهایش در از چشم  
 وی بزرگ چون اراده میکند کند بر زمین برود روی تند پس خود را  
 جمع کند و بروی دو دو سپیکان آنها خلاص نشوند افلاطون گفته **عرب**  
 حویص بر حیوانات کس و قانع ترین آنها عنبکوت است و لهذا حق سبحانه  
 و تعالی احصی شایار و روزی افتخ کرده این **فیسحان اللطیف الخیر**  
 و یک نوع از و بسرخ میزند مویهای تنک چهارش آرد و این نوع تنند  
 بلکه در زمین بکبت خود خانه بکند و در شب چون آید و یک نوع از و  
 رتلاست که در بایت گذشت جات خط گفته که **عنبکوت** آب بپای  
 جانور نبت چه با پر پر و ن آید و در حال کس کند یعنی به تعبیر ما در  
 و پدر بنده و برهنه نهد و حصانت نماید اولاشبهه گرم کوچک باشد  
 پس تغییر یابد عنبکوت در روز صورتش تمام شود و در چون اراده  
 جماع کند بعضی از رشتههای از میان ماده گذشتههای وی کشد

آهسته

آهسته آهسته بهم نزدیک شود و نجوی که شکم هر دو بهم ملحق گردد از پیش  
 او اندک چون سدی کشد ابتدا از وسط نماید و علی با برای صید تریا  
 سازد در مکان دیگر مثل خرانه سازد هرگاه که پس با مثل آواز جانوران  
 در جایی افتد که حرکت کند بروی تند و ششک سازد تا اگر ضعیف  
 گردد و بعد از و بر در در و خزان خود برود و اگر صید از تار تینه او  
 چیزی پاره کند مرمت نماید و از جایی که تینه صید را از میان  
 او ببرد و نبرد بلکه از محل دیگر موضعی را بطول بکشد و ببرد و این  
 نوع تمیدن بجان خود نماید ابتدا شکل شلک است بنده و خانه خود در چنان  
 تنه که بغیر از جهت خود در و چیزی بکشد **فایس** شعبلی و اعطیة  
 و غیره ما از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نقل نموده  
 که حضرت فرمود که خانههای خود را از تار عنبکوت پاک سازید که  
 گذشتن او فقر آرد ابو نعیم در کتاب جلیه در سبب نزول آیه وانی برآ  
 اینها تاکنون آید حکم الموت ولو کنتم فی جرح مشیقین آرد  
 که در زمان سابق زنی با جمل دشت فخری از وی متولد شد او را اجبر

کافور

بود گفت که برو آتش بیار جبر از خانه پروان آمده در در خانه مردی را  
 دید که از وی سوال کرد که این زن چه زاید گفت دختری که گفت  
 این دختر نمیدانم تا بگذرد نماند آخر ابراهیم بن سنجح در آرد حاجت  
 بعسکرت بود آنچه با خود گفت من کجا راضی شوم مگر بعد از آنکه این  
 دختر با جد مرد نماند سنجح آورد و لبت تیر این را بکشیم پس کار  
 بزرگی برده است و بخانه در آمده شکم دختر پاره کرده بر کرد انید حال  
 پروان آمده بر بخار دریا آمده بر کشتی سوار شده از دریا بگذشت چون  
 مادرش بر قضیه مطلع گشت تشکرش بدوخت و مریم انداخته معالجه نمود  
 به کرد آن دختر نشو و نمایافته بعد از سن بلوغ از اسپس و جمل زنان  
 آن زمان گردیده زنا میکرد و در شهر را میکرد و نماند در بار رسید  
 در محل معوی از سوال حرافقامت نموده مرد ابراهیم بعد از مدتی که از  
 تجارت احوال و افزوده است و متکاثره حاصل نمود سپهر بلدان  
 مینمود تا از دریا عبور نموده گذارش بیخیل افتاد چون موضع نیکویی  
 بود اقامت نموده اراده تزویج کرد بزنی از اهل آنجا گفت زن

جمیله بخت من پیدا کن که نخواهم آن زن گفت در چنان نیت و کمال  
 حسن و نهایت جمال که بدان زهبایی در عنای درین ساحل نیت  
 اما بزناشتغال دار و مرد تاجر گفت اورا نزد من آر آن زن  
 نزد او رفت گفت ای تاجر صاحب ثروتی آمده میخواهد که ترا  
 بسنجح آورد گفت من نیز ترک زنا نمودم پس اورا نزد تاجر  
 آورده عقده وی در آورد و نهایت الفت میانه ایشان پدید  
 بسیار ویرا دوست داشت روزی آن مرد از بدایت احوال خود  
 تا نهایت نقل نمود زن گفت من آن خرم و شکم خود بوی نمود  
 که جای شکاف و بخیه میرفت بود و گفت من مدتی زنا میکردم  
 صد یا کم پیش وی نمیدانم پس مرد تاجر گفت شنیدم که سبب  
 تو بعسکرت خواهد بود پس صحبت او در هر ایام بر حکم و قصر  
 مشتید بنا کرد و مدتها در آن برج بود روزی عسکرتی را در سقیف  
 دید گفت پیش از آنکه مرا بکشی ترا بکشیم پس تار و پود را حرکت  
 تا پیش او نداشت ابهام پای بر سر او گذاشت و پیشتر در شهر وی

باین ناخت و گوشت او در آمده پایش سیاه شد شمش همه اعضایش در آمد  
 بر روی شجانه و عالی که بر مژگوره فرستاد که شمار بعضی وی باشد اما اگر  
 مفسرین بر آنند که این آیه در شان منافقان نازل شده که در باره قتل او چه  
 گفته اند که ایشان نزد ما میبردند که غنیمت حق تعالی در قول ایشان  
 که ظاهر جا باشد اجل موعود بشما خواهد رسید اگر چه در بر جهای حکم باشید  
 را هم حرف گوید که میتوان که تشبیه اول منافقان باشد حال آن زن  
 که با خطایب ثمالی است اگر چه سابقین آن زن در بروج مشید باشد که  
 مرک شمار او را بر چنانچه او را در یافت و الله اعلم عنکونت این فرستاد  
 که با هر پروردگار بر در غار نور تینده تا حضرت مقدس نبوی از شرف کفا  
 و اذیت شهر محفوظ ماند امام اید حافظ ابد القاسم بن عساکر آورده  
 که عنکونت بر عورة زیر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب <sup>علیه السلام</sup>  
 تینده در وقتی که او را در سنه یاب و اهدی و عشرين بر بند بردار  
 آویخته بود نمد ده چهار سال بردار که آهسته روی او پر اغیر قبله کرد آهسته  
 بود و خوب از جانب قبله که دید عاقبت حمید مبارکش را با چوب دار

لوزی

بختند و حال آنکه خلق بسیار بخت دی در آمده بودند محمد علیه  
 و علی ابان الکرام بدانکه اکل عنکونت حرام از جمله خواص او آنکه اگر تا او را  
 بر جرحت تازه که در ظاهر بدن باشد گذارند با ورم نکه دارد و قطع  
 سیلان خون کند اگر بر نفقه که در کش تغییر یافته باشد بالنده جلا دهد اگر  
 صاحب تب بوج او عنکونت که بر کیف تینده باشد در فرقه صید با خود دارد  
 تب وی این شود اگر زنده او را با رغین نیت بسایند بر بدن مجوم  
 مالند شفا یابد اگر بر ک مورد در خانه بخورد عنکونت که بر زبان  
**تعجب** دیدن او در خواب دلیل در حق الهی را بدین ملعون است  
 که از فرشتگان هر مفارقت کند چه او از منسوخ حالت دیدن خانه  
 عنکونت دلیل ضعف دین و اعتقاد است لقوله تعالی ان اولهین السیوف  
 لبیت للعنکونت بعضی گویند دیدن عنکونت دلیل مرد بافنده است  
 اگر تپه که با او نزاع کند با هر بافنده نزاع کند **عاید** شتر ماده که کچک  
 با او همراه باشد **عطان** بظواهره جمله نوعی از حیوانات صد فیه است  
 بلا دهند یافت شود در آبهای آبیاده و در زمین با بل نیز یافت شود

اورا خانه صد فی است که از پروان آید سر و دو چشم و دو گوش در دهان درین  
 شود چون داخل خانه خود شود کسی کان بر در که صدشت چون پروان آید  
 بر روی زمین رود خانه خود را با خود کشد چون در تابستان خشک شود  
 جمع کرد و بوی او عطرهاست چون او بخور کند از صرع نفع بخش است  
 او جلاء در آن دهد اگر بر سوخته آتش کند از نفع بین دهد **عَبْقَصَه**  
**و عَبْقَرُ** جانور است عبور کوه سفید کتر از یک سال **عَتَوُد**  
 بزغال که کوچک هرگاه قوت هر اگردن حاصل کند **عُشُوج** شتر درشت  
**عُثْمَم** شیر عجوف رو باه و شیر درک نر و ماده و درخت و باد  
 و کفار و کرم و هب که بر درک و عامه و خوش **عَدَس** است  
**عَرَبِض** و **عَرَبِض** بر او مهله و با و یک نقطه و ضا و چرخه و ماده قوی  
 سینه و کف **عَرَس** ماده شیر **عَرِيقَصَه** بر او مهله و باد و نقطه  
 تخمینه و قاف و صا و مهله جانور پهنی است مثل جمل **عَرِيقَط** بر او مهله  
 و باد و نقطه از سخت و قاف و مهله و نون و تخمین **عَرِيقَط** جانور  
**عَرَنَه** بز باد چرخه کبابی که آهو خور و **عَسَا** بلخ ماده **عَسَا**

بدوسین و عین مهله که پشت بسیار جبهه تاریک و تر دود او در  
 عسار نامند **عَسَا** سر که **عَسَا** بین مهله و باد و نقطه تخمینه  
 شتر لاغر **عَسَلَق** بین مهله و لام قاف هر سماع پس مکار بن سینه  
 گفته که رو باه است **عَسَج** بین مهله و تشدید نون و چشم مکار  
**عَطَاط** بر او مهله همیشه **عَقَف** بقاف و فاء رو باه **عَسَل**  
 بسکون بین مهله و لام گفته لاغر **عَلِج** مچم و و ا و بزق نر و بعضی رو  
 نر گفته اند **عَلَس** بسکون لام و بین مهله که درشت **عَمَلَس** بشدیه  
 لام و بین مهله که درک و کت چنث **عَمَنَر** بسکون نون و نون و نقطه  
 فوقانیه و راء مهله که کبود و بعضی مطلق کسر گفته اند **عَمَلَس** بنون  
 و باد و یک نقطه و بین مهله **عَمَاق** بنون و قاف بزغال ماده است  
**عَمَدَلِپ** بیس و هزار نیزه کوبیده جوش عنادل و عندل شتر بزرگ را  
 نیزه کوبیده **عَمَلَس** شتر سخت **عَمَسَا** بین مهله و جمل جمله **عَمَوَق**  
 بقاف پرست که کوبی و بعضی کلان سیاه و بعضی شتر سیاه بزرگ  
 جسم را گفته اند **عَمَلَه** سنگی از **عَمِلِیوم** بیاید و نقطه تخمینه

وسین جمله مطلق کفار و بعضی کفار ماده را گفته اند **عَبْر** بیاورد  
تخانیه خرگوسی **عَبْنَا** بیاورد که نقطه ملج ماده **عَبْلَان**  
بیاورد و نقطه تخانیه کفار **عَبْتَر** بیاورد و نقطه تخانیه خرگوسی  
**عَبْن** بیاورد و نقطه تخانیه از الفاظ مشتک است و بعضی گفته اند  
مرعی که شکم و پشتش زرد باشد در حد قمری **عَبْت** التمره غمیت  
بصورت کبوتر **عَوْد** شتر بر **عَبْهَل** بیاورد و نقطه تخانیه ناوتند  
رفقا **عَبْلَانُف** نام نمل که در قرنت **اعبزه** ابو **عَبْرَان**  
بیاورد و نقطه تخانیه ناوتند رفقا و نام ناوت صالح **عَبْت** فصل  
**دَوْر** در **عَبْن** **عَبْل** بچشم و لام کوسله و بترکابز و بجهت استعجال  
بنی اسرائیل در عباده او بگل نامند چه چهل روز عباده کرده و چهل سال  
در تیه سرگردان با نذر دهند احوی سبحانه و تعالی ایشان را بجز بقره ای نموند  
ماکول اللهم است که خصیه او را بعد از طبع و خشک نمودن تناول نمایند  
باه کند اگر خصیه او را خشک نموده خوب بسایند بقدر در هم از او بر  
عاجز خورد و امتضاض انجام نماید اگر سائیده بر سینه نیم برشت باشند

ع

کوزند

بخورند بغایت تیرج باه و غوطه کند اگر خصیه او را خشک نموده بیاورد سنون او  
در دندان بر اسودد و هر اگر با سنجین پاشا مندر منع سپر نماید **عَبْر**  
دین او در خواب دلیل سپرد و اینی از خوفات لقوله تعالی ان جاء **العجل**  
حیث لدالی قوله لا تخف **ابن عمر** بر او و برین جمله را سنجین  
که دشمن بوش است بسوزان او رود موش را پروان آورد نیز دشمن نکند  
که چه نهنگ را همیشه درین کت ده بهمن می رود و در بر روش در آید و چنان  
دی بخورد و پروان آید و مار را بکش چون پاشو و بپند مرغ خانکه  
خورد و مرض می آید شود و نقلت که را سوسوی نری موشی را پ کرده  
موش بر بالای درختی بر آمد را سوسو همه جا متعاقب میرفت و از شاخ  
بشاخ میدوانید تا بر شاخ رسید چون موش از قرار و فرار  
عاجز آمد خود را بر سر برکی سائید کوشه برک بر ندان گرفت  
خود را از ان برک سرازیر آید و دخت را سوسو ماده خود را آواز  
کرده پهای درخت آمد برک از بیج قطع نموده تا موش  
با برک بر آقا داده اسوی ماده که در بیج درخت بود موش را بگر



عجله لطیف بعد اوی گفته که ظن من است که او حیوانیت پستی بدست  
 شایه که زنگ موی و جیب پلا و موافق مختلف باشد از طبع او است که کج  
 از طلا و نقره یا پیشل موش برزد و باشد که موش را بکشد لیکن ترس  
 موش از کبر پیش از هر است در صحر بسیار باشد فکرت که شخص  
 بچرا سورا گرفته و چینی محج پس ساخت مادرش برید برفت یکدینا  
 سنج میاورد و پرون سوراخ خود کوشت کند او را نگر تا چندی  
 بیاورد و نگر و این مرتبه که در دینارها بود و پیاورد و چندخت  
 را نگر پس یکدینار بدشت سوراخ خود برد آمد و ترسیده که بر  
 برد او را را که در چهار دینار بدشت از سطا طالیر گفته که ما  
 او از دین بار کیرد و از کوش براید از جمله خواص آنکه آنکه آن  
 سواد دفع تاریکی چشم کند اگر منقره سوراخ خشک نموده با سر که  
 بیاشامند از صرع خوابت یابند اگر کوشت او را بر وجه مفاصل  
 کنند نافع آید سپه او را اگر بردندان گذارند در در کنگر کند زهر  
 او را اگر که ما گرم بخورند در ساعت یکش خوشش را اگر بر خاک

طلا که تکلیل نماید اگر خون او چون موش غلو ساخته تا یک مرغ  
 سازند و بر خانه پاستند حضرت در آن خانه پدید آید و اگر رسوا  
 در خانه دفن کنند همین خاصیت دهد سر کین او را اگر بر جهت  
 قطع خون کند اگر هر دو کف او را بر زنی بندند با کبر دما دم که با  
 باشد **تعکب** این اگر غلبه او را در خواب میند و خری بعقد  
 در آرد **عسب** بسین ممله و باء یک نقطه بک کف که مادرش که باشد  
**عقر** بقاء و راه ممله و باء دو نقطه از تحت دماء و نقطه از فوق  
 دید که شش قوی و جینی که بایمان علی الاکف من تحت بلعین نام  
 پیش از آنکه از جایی خود بر خیزی و حضرت تا محل هر دو این شش  
 نام او ذکوان یا صخر بود **عین** بیاء دو نقطه تخانیه فاقه شتری  
 که غله و طعام بار دارد **عیس** بیاء دو نقطه تخانیه و سین ممله  
 شتری سفید که برخی زنده **عجلان** مرغ سیاه است که در سفید  
 قجاج نامند در فایاید **عظیف** بقاء و مچه و راه ممله و باء  
 دو نقطه تخانیه و فافعی بزرگ **عفسر** بقاء و راه ممله خوک

**عقال** بقافتش در جوانی و زکوة عام از شتر و گاو و گوسفند **عکس**  
 بر او مهله و شبن مجرب و باه ماده **عکس** بر او مهله که مویز ماده  
**علاج** خردوشی فرب قوی **عقید** زبانه مجرب که در شت **عقوس**  
 بتشدید لام دین مهله شغال **فصل** **تیمر** در **عقید** **عصفور**  
 نصبا و مهله و فو و راهمه که کجنگ و تر که سر چه نامند با نوع باشد بی  
 خوش نغمه و نیکو صوت و پرستورک انواع از او شترند و عصفور **المنه**  
 نامند و نوع دیگر را صوا را نامند که چون بطلبی بیاید اما آنچه در خانها  
 مقام کبر و گوشت و دانه خورد چون بر شاخ نشیند که گشت میش  
 گذارد و یکی پس نهد سایر طيور و دانه گشت میش دارند و گوشت  
 فراخ نهند آنچه ریش او سیاه و زبانی با ده پش جویان از طيور  
 و غیره بر یک خود مهر بانتر از وی نیت دهند از مهوره اشپیان  
 تا از جوارح طيور این باشد چون شهری از مردم خالی شود **عقید**  
 بر و نر چون معاودت کنند بیابند مشهور بر راه رفتن نیت بلکه رفتن  
 او و دین باشد که کثیر الطباع بود که در یک ساعت پنجاه نوبه **علاج**

ع

کنند

کنند و لهذا کوتا عمر باشد در چه غالب اوقات زیاده بر یکسال نژد  
 نماند بچ اوعادت بر طبلان کند تا آنکه اگر بخواند اجابت کند خط  
 گفته که بمن رسیده که از یکمتر نخ بیاید زعم ارسطو آنکه مابین او و حمار  
 عدد اولست چه هر گاه حمار را بر جوی باشد اگر بفاری که عصفور  
 ایشان سازد گذرد و مالک آن عصفور میبرد و بسا باشد که حمار فریاد کند  
 بچها و بیضهای وی از اشپیان بریزد و لهند ابر سر چشم حمارین  
 کند و او را بر بخاند اکل همه نوع عیش حلال و گوشتش گرم و خشک است  
 از گوشت مرغ فانی جلب تر است بهترش در ستان زبده باشد زبانه  
 کننده قوه باه است لیکن مضر از هر رطبه اصلیه است مصلح وی **عقید**  
 با دامت موافق مزاج پر است اگر کجنگ را که در خار اشپیان سازد  
 بر این کرده با نمک بخورند سنگ شانه زبش کند اگر مغز سر او را با آب  
 سرد و عسل مخلوط سازند بنامش تابیا شامند دفع بوسه گیر کند  
 هر ایس گفته اگر او را زنج کرده از خون وی بر آرد عسل مخلوط سازد  
 پس نهد تمام ساخته خشک نمایند هر وقت که بنده از او بزرگت مخلوط

فایده

غرض از این

بر احلیل مانند چندا که خواهد جماعت کند **فایده** چهار چیز فرقی جلیغ یا  
 کند اکل عصافیر و اطراف لیل کبر و پستق و جزیره چهار چیز عقل از یاد کند ترک  
 ز یاد کند کلام و مسا که دن و محال صالین غسل نمودن بعم چهار چیز  
 قوی برین در خوردن گوشت و بوبیدن بوی خوش و کثرت غسل از غیر  
 جماع و پوشیدن کتان چهار چیز بدن ضعیف کند بسیار جماع بسیار  
 عادت کردن چه جلیغ بسیار ضعیف بدن و تباریکی چشم آورد و زود پیر کند  
 و بناشت آب آشامیدن و چیز ترش بسیار خوردن و هر که بول و غایط  
 بسیار نگاه دارد مشابه وی ضعیف شود و پوستش درشت گردد و حرقه  
 بول هم رسد هر که در بول خود آب من اندازد و بر و عادت نماید از  
 در در پشت امین گردد و **تعبیر** دیدن کنجشک در خواب دلیل بر حساب  
 امور و حکایات که مردم از و سخن کنند اگر او را فرج کند که کاوش  
 چاره باشد فوت شود و نیز دیدن کنجشک در خواب دلیل بر دیکته المال  
 محیل در امور کمال در ریاسته و بسا باشد که دلیل بر نهمی که شفقت بود  
 و استماع هموات عصافیر نیز دیدن کنجشک در خواب دلیل نمودند

بدانکه از رویای معتبره است که شخصی نزد امام جعفر الصادق علیه السلام  
 آمد و گفت که در خواب دیدم که عصفوری در دست دارم حضرت فرمودند  
 که ده دینار بهت تو خواهد آمد آنرا در بخت و بجز از چند روز بساید گفت  
 یا حضرت نه دینار بهت من آمد حضرت فرمود که خواب خود را مرتبه  
 دیگر نقل کن شخص گفت دیدم که عصفوری در دست دارم و دیگر دانم دم  
 او را ندیدم را تم حروف گوید آنکه علم که مراد امام علیه السلام آنکه  
 چمن بار اول آنرا مطلق متصرف بود کامل شود و در کلام محمد و  
 که موصوفت بکاملیه ده است لقوله تعالی تلك عشرة كاملة و چون  
 ثانیاً گفت دم نه است چرخی از عدد دندگورش یا آنکه گفت در دست  
 میگردانم و عدد اصابع یدین ده است و بعد اول اولیت و نیز از  
 رویا آنکه مردی نزد ابن سیرین آمد گفت که در کنار خود عصفای  
 بسیار دیدم که بالهای آنها را میگردانم پرسید که تو معلم اطفالا گفت  
 آری ابن سیرین گفت بهتر در فرزندان مسلمانان شخص دیگر گفت  
 دیدم که عصفوری در دست دارم و نخواهم که فرج کنم هر گفت

لاصل لک یعنی ترا حلالیت گفت تو صدقه میگردی و سخن آن می گنند  
 ارسنی نیک در دست ارم و تو بنمودم گفت اگر خواهم کویم چند است گشت  
 شش و نیز گفته اند لک گفته گفت عصفور در خواب طبع سخن است و او شش  
 عضو است اتم گوید یعنی لاصل لک شش حرفت **عقاب** عقاب  
 المسیاه ترکان قراوش عربان کاسر نیز گویند یعنی شکند طیلور در لک  
 کامل آورد که کرسس طیلور و عقاب سید بنیان است حدید المبرکی با  
 دوشل گویند فلان ابصر من عقاب یعنی فلان کس تر چشم ترا عقاب است  
 و عقاب خرب نیز نامند جهت آنکه از اماکن عمیده آید اما و عنقایی که  
 سابقا مذکور شد نسبت یک نوع از و راز اراج گویند در زاکر شد و بعضی  
 از او سیاه و بعضی خوخته یعنی بر لک شغال و بعضی سفید سیاهی گری  
 زند و بعضی سفید و بعضی سبز رنگ جمعی از و در کوهها مادی گریند و بعضی  
 در صحرا و پابان و بعضی حوالی شهره نرا و بسیار لطیف الحرم باشد  
 چنانچه پیش مرغی بلطاف وی بود غالباً سه پشه پیش نهند و در  
 حصات کند تا چه پرون آید یکی عقین میند از چه پرورش

طعمه دادن سر بچه برو کران باشد و بسیار کم صبر بود و آن بچه که اندک  
 مرضی که او را کال لک العظام نامند در کاف فلکورد و او را برورد  
 و از عادت او هست که هر مرغ بچه عاجز ضایع را دانه دهد و چون عقاب  
 صیدی کند فوراً بجان خود نیارد بلکه از جایی بجایی نقل کند و نشیند  
 مگر بر اماکن تغیر و چون اراده صید خود کوش نماید اولاً بصید  
 او بسته اندک پس بصید بزرگتر حرارت و سبوت او از همه طیلور حوارج  
 زیاد است لیکن سبکبال و سریع الطیران است غذای صبح در وقت  
 و عشایرین خورده پرش در زمستان پوستین وی و در تابستان  
 فراش می بندد چون پرونا پنا شود و از نظیران عاجز آید بچهایش  
 او را بردارند از مکان ب مکان نقل کنند تا بر سر کوهی که در زمین بماند  
 باشد بر بند و در اینجا چشمه صافی باشد بشویند و در شجاع او آب گشت  
 تا پروی بریزد پرتازه پرون آرد تا یکی چشمش برود پس بار دیگر  
 در آن چشمه فرو برند تا قوه جوانه وی عود کند و هر گاه در دگر  
 هم رساند مار خور و مگر سر او را و همه اعضا مرغ خورد مگر دل او را

همه بنس وی ماده باشد ترا و از بنس دیگر باشد بعضی گویند رو باه با او جاس  
 کند در جای مخلوقات آورده که حجر العقاب نیک است که در شبیانه وی  
 یافت شود شب پستان خرمای هندی هرگاه حرکت وی آواز کند  
 دیگر آواز و آید اگر بشکند چیزی در میانند او را از زمین هند آورد در کاج  
 قصد شبیانه می کند آن سنگ کجاست می اندازد چه دانند که قصد آن  
 سنگ آن جهت فایده است اگر سنگ مذکور بر زن غیر اولاده بند بر سرعت  
 بارند اگر کسی بر زبان گیرد در مقابل بر خصم غالب آید و جانش و اگر در  
 شبیانه نعل در باب خون در ذکر نرسد باید پیش از تعالی عقاب  
 جهت آنکه صاحب غلبت است که بوی او بشنود و بهوش کرد و پر او را اگر  
 در خانه بخورد کندیات و عقارب میزند که حال زهره او دفع تیرک و زرد  
 آب از چشم کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مستح و خطر است  
 اگر در جنگ باشد چه او دلیل عقاب شمن بود و چنانچه پیغمبر ای عقاب است  
 دید بر اعدا غالب اگر چندی که مالک عقاب یا کرگشت حکم بر میکند  
 بعزت و سلطنت رسد و بر دشمن غالب آید و عمرش دراز کرد و اگر آن شخص

از از باب جهتها بود از خلق عزالت گیرد یا تنها معیشت کند اگر پدید  
 بود با دشمن صلح نماید و از اموال او بگریزد آن تفرغ یا بر تقدیری باشد  
 اگر چندی که او در پنهان بود نقصان در مال او بهم رسد اگر او را بر بام خانه  
 خود چندی ملک الموت است اگر چندی که عقاب اسوار شده اگر فقیر باشد  
 مال باید اگر غنی با از اشراف نس باشد میرد جهت آنکه در زمان سابق  
 صورت مرده غنی را بسنگ عقاب سیاخته اگر زنا چندی که عقاب آید  
 بگزیند پشاه رسد **عقمت** بدو عین و دو قاف بر وزن  
 شعل عک و قحله و بترکی تقفان نامند بقدر کبوتر سیاه و سفید  
 و دراز دم است در جای سایه و زیر سقف ایشان نکلند بلکه در وضع  
 که رو به شرق باشد خانه سازد و از طبع او زنا و حیانت است و <sup>صوت</sup>  
 برزدی چون برضه نهد سیرک چنان پوشد تا خفاش فاسد سازد  
 و از طبع او رو بدن در کفین چون بچهای خود را از طبع مانع آید  
 دهند او را عقمت نامند اکلش بر اصح حرام او را خوش خبر نامند  
 چون آواز وی شنود نبال نیکو گویند که نیکو نماند از مسافر خبر آید اگر مغز

سراور بر پنبه گذارند و بر جایی که پیکان و خار فروخته باشد مالند  
 بهدولت پر دهن آید گوشت می کرم و خشک **تعبیر** دیدن  
 او در خواب دلیل بر دیدن است پوفان نیز دلیل رسیدن خبر از غا  
 باشد **عترقان** بنون و زاء بحجه و فاء خروس در یک کشت **عنته**  
 بشهید ثناء نه نقطه جانوریت که پوست و پشم خورده بعضی گویند سوسه  
 در سینه کشت تا کلهش حرام **عقمن** ثناء نه نقطه و ضم میم که چهار **عشما**  
 بچه مار **عجرف** بجم و راء مهله و فاء جانوریت که دست و پای  
 دارد و بعضی گویند سورچه دراز پاست **عرقوط** براء مهله و فاء  
 مهله جانوریت سفیدش پانکشت نمان **عشدا** بیش بجم و راء  
 مهله شتری که ده ماه از استنی او گذرد باشد **عضل** بصاد  
 بجمه ملخ **عرقیطه** براء مهله و یاء و نقطه تخانیه قاف و طاء مهله  
 جانوریت **عقمر** بقاء و راء مهله بچه بز کوس **عقربان** بقاء  
 و راء مهله و باء یک نقطه جانوریت از وزر دست و پای بسیار  
 دارد داخل کوشش شود چهل پانمان و ترکان قرخ ایاق گویند

**عکاش** بشهید کاف و شین معجزه عنکبوت نر **علامه** بشهید  
 کلام باشق **علعل** بضم دو عین مهله چکا و کز **عمیشل** بیاء  
 و نقطه تخانیه و ثناء نه نقطه شیر **عظطب** بنون و طاء بجمه  
 نر و عنظباء نیز آمده **عمر وین** براء و سین مهله نر **عوس**  
 بسین مهله غوج **عومه** جانوریت که در آب شنا می کند گویا  
 نیکین سیاهیت **أم عوفیف** براء مهله و فاء جانور کوه کیت بزرگ  
 سر سبز رنگ راز دم که چهار بال دارد در گاه آدمی میزند بر دم خود  
 ایستد و بالها متفرق سازد و پندرد او را نامشده گویند **داسه** علم  
**باب نوزدهم در معنی مشتمل بر فصل فصل اول**  
**در معنی مفتوحه عنزال** اهورز که نازه شاخ بر آورده  
 اگر مغر سر او را بر وزن سوش مخلوط ساخته بچشاند پس بارند و  
 آب تازه بر وریزند و بچره از ویاشامند سر نه رافع بود و اگر  
 زهره او را بقطان نمک مخلوط ساخته صاحب عالی که از سینه او خون  
 چرک آید قدری از وی آب کرم پاشانند بعون الله تعالی شفایابند

ع

پیدا را اگر آدمی بر ذکر خود بمالد با هر که جماعت کند غیر وی کسی است  
 خوار گوشت او گرم و خشک عالی خالی و قوی و صلح نجوم سیدت **عظیم**  
 بسوزن کوسفند و تبر که قوی کلش جلال و بخش مساح شخصی چون تعریف  
 کند گویند کوسفند است و چون خدمت کند گویند بر است و خوا  
 او در شایسته کشت **تعجب** دیدن او در خواب پیل رعیت غنیمت  
 و فرزند و املاک و زرع است کوسفندان چشم در زمان که بیه چیده دیدن  
 او را بر زمان صالی با چه صاحب عفت و استادن کوسفندان در حکم  
 دلیل جمعیت مردم است در مکان بخت شاوره در امری از امور اگر  
 کوسفندان استقبال او کند بر دشمن ظفر یا سبک در عفت ایشان  
 رود دلیل تک معیشت باشد دینه او دلیل مال اگر منبذ که موی او  
 قطع میکند جناب نماید از پروان آمدن از خانه تا سه روز از جهت  
 آنکه تا سه روز موی ظاهر شود جاما بگفت هر که دینه کوسفندی  
 و خواب بزند همیشه خوشحال باشد اگر یکی کوسفند منبذ یکسال خوش  
 کرد اگر کوسفندی زنج کند در ضرر ایجارت بر دلقوله تعالی

فایده

اولی نهمه واجبه **فایده** در عیال المملو قات آمده که موسی  
 بن عمران علیه السلام را روزی گذارش بر سر چشمه آب اشا که در آن  
 کوی بود از آن چشمه وضو ساخت بر کوه بر آمد تا نماز کند که سواری  
 بر ابروی آمد و بر سر چشمه فرو داد آب بخورد کینه زری بادی  
 در موضع فراموش کرد پس شبانه باید تا کوسفندان را آید  
 کینه زرد داشت و برفت بجز او مرد پیری فقیری که همیشه در پشت  
 بر زمین گذشت و در پشت بخوابد مرد سوار بطلب زبر کشت  
 کینه زبر کشت نیافت از امر طلب کرد گفت ندیدم چند آنکه از آن  
 وی او قسم بخورد که ندیدیم تا عاقبت در یکشت حضرت موسی گفت  
 خداوند اتو عادی درین امور چه قسم حکم کنی حق تعالی وحی فرستاد  
 که یا موسی این سپرد سوار رگشته بود و پدرش همان را بقد آید  
 در کینه بود از آن سوار طلب بود تقاص و قصاص بر وجه عدل است  
 هر سه جاری شد **غواص** بشدید و او و صادمه غریمت که  
 او را غطاسان منبذ یعنی فرو رفته در آب بقیق و شش معکوس فرود

دکث کند تا آنکه ماسی گیرد و بالا آید این نوع مرغ در زمین بصره بسیار باشد  
 شخصی نفس کرده که دیدم که مرغ غنچه آب زود رفت ماسی بر آورد و کلاغی آمد  
 ماسی از روی بر بود و بر در مرتبه <sup>بزرگ</sup> فرود رفت ماسی بر آورد و باز کلاغ نیامد  
 در مرتبه چهارم کلاغ آمد تا بر دوید و پای کلاغ گرفت در آب کشید  
 تا غرق شد و بر پس ماسی را بر پشت گرفت از جمله غنچه ها آنکه اگر خون  
 یا استخوان او در شکم نموده باموی آدمی بسایند و بر سپهر مالند و خشک  
 و نیز او را قرالی گویند در قاف بیاید **عاق** و **عاقه** بقاف نوعی  
 از مرغ غنچه **غذاف** بتشدید ال معجه و کلاغ درشت و بزرگ و بعضی  
 گویند کلاغ کوچک است فاکستری با بوم مقابله کند و پخته وی را باید حساب  
 عجایب کلمات آورده اگر سخن او را بار سخن کل مخلوط ساخته شخصی  
 بر روی خود مالده و نزد حاکم یا پادشاهی رود و حاشی بر آید **غدی**  
 بیال مملکه بزه که سفند **عَضَب** و **عَضَب** بضا و معجه کاوش شیر **غظا**  
 بسین مملکه غریبت که در آب فرورد و او غنچه است که گشت **غضیض**  
 بضا و معجه سنک خاره **عطلس** بضا و معجه و فاسکوزاره جونی یعنی فراخ

ک

**شکم غضیض** بوضاد و معجه منبها بیا و دو نقطه تخمینه که کاوشی  
**عطلس** بضا و مملکه و تشید لکم وین مملکه **عطاط** بوضاد و مملکه  
 نوعی از مرغ پسنکوزاره که شکمش خاکستری است بله امیش ساه در از پنا  
 و در از کردن **غناض** بزین و فاء و مملکه گفتا بسیار سوی **غوغا** بلخ را  
 گویند و حتی که سرخ شود و پرش ظاهر کرد و نیز جانوری که شبانه پشه است که  
 بگزود آزار رساند **غیداق** بیاء و دو نقطه تخمینه و دال مملکه و قاف کج  
 سوسما **غیظله** بیاء و دو نقطه تخمینه و طاء مملکه ماده کاوشی  
**غیبهکب** بیاء و دو نقطه تخمینه و باء یک نقطه شتر مرغ **غیلم** بیاء  
 و دو نقطه تخمینه سنکشت **فصل دوم در غنچه مکسور غنچه**  
 بدو غنچه معجه و در مملکه ماکیان صحرا و اکاش حلال است **غزوات**  
 برادر مملکه و نون و قاف مرغیت **غفر** بفا و مملکه کج کاوشی  
**فصل سیم در غنچه مضمی مرغ غراب** برادر مملکه کلاغ و ترکمان غنچه  
 و قر قون نامند غراب لیلین کنس غنچه است که حلق او شبیه است بپنجه  
 بوم او غراب الزک گویند **عطاط** لیس گویند که غراب چهار صفت است

غ

ع



یکی بسیار سیاه و دیگری ابلق که خواب الپین خوانند و دیگر که سفیدی زنده  
لطیف الحکم بود و دانه خور دچست روم سیاه طاقوی پیش براق بود  
پایه اش سرخ چون مرجان مشهور بزرگ همه انواع او در وقت جماع  
خود را پستور و پوشیده سازد الا این نوع که مو اجه مردم با باد  
جماع کند و از قله وفایی که در او دیگر نترسد وی نیاید ماده وی چهار  
پانچ سفته نهد بچش چون از پیضه بر آید قیج المنظر بر آید نیش کوچک  
و سر و منقار بزرگ متفاوت الاعضاست چون پر و مادرش او را  
بین هایت مشابه میکنند از نزد خود بر انداختن سبجان و قاسا  
روزی او را از کس در پست کرده که در ششمانه بهم رسد تا آنکه بزرگ  
شوند و پر بر آورند پس نیکو شکل گردند پر و مادر نترسد وی آیند  
پر طلعه آرد و مادر محافظت نماید از طبع کلان آنکه صید کند بلکه  
اگر چغنه باید بخورد و الا از جمع میرد یا بطریق مرغان ضعیف است  
رود و عرق شود چون آدمی خوابد که بچه او را بگیرد در ماده  
بپایهای خود سنک بردارد و متعاقب در هوا اندازد تا دفع

کسته

سند او را از بچه خود در زر کلبه مزاج برترین و حضرت نوع خواب  
البلق را که خواب الپین خوانند بچه متعین آب فرستاد که بر چند که آب کم  
شده یا نه چغنه دیده با کل از مشغول گشت و خبر نیاورد از آن حضرت  
هماینت اختیار نمود و لهذا او را شوم دانند تا خط کوفته که خواب الپین  
دو نوع است یکی کوچک مشهور بلوم ضعیف و یکسخت دیگر است که در دور  
مردم قافله فرود آید و چون ایشان کوچ کنند در مقام ایشان  
بنشینند در صفت خواب الپین آمده که او خواب سیاه است که بطریق  
این مصیبت نوع جزین نماید و میان دو پستان فریاد کند و اگر  
مجعی را بپزند بهتر است و خبر تفرقه بدیشان دهد و اگر مکان معمولی  
یابد مرده خواب در پر تجر به رسیده که چون کلان دو نوبت فریاد  
کند دلیل شر باشد و اگر سه نوبت فریاد کند دلیل خیر بود راست  
حروف کوید که نکته درین آنکه حرف مکتوب باشد و در صبر بود  
چون صافی العین و تیز نظرت او را مانند بر عکس نهند نام زنجی کا فور  
و نیز از سطلای کفته که خواب الپین است که چشمش سیاه منقار و دو پا

\*

او زرد و ماکش جمیع انواع نبات و علوم است بعضی گویند که حکمت در اکثر حیوانات  
 و تعالی بزرگوار قتل و قتل باطل غارت است و نه غیر او از حیوانات همه آنکه قتل او  
 ما بین بنی آدم مهو و نبوده است و غریب نبود پس از جهت این امر غارت است  
 صاحب عجایب الخلق و قاتل آورده که در بحر اسود از ناحیه اندک کلبه است  
 از سنک مغوش بر کوه است و بر قبه بزرگ است و بر قبه غریب است که قوت  
 از آن مکان بجای می رود و در مقابل قبه مسجد است که مردم زیارت او بیند  
 و گویند که دعا در وقت حاجت بر قیسین که علماء نصار آیند که در آن  
 کلیسیا باشند شرط نموده که هر مسلمانی که زیارت آن مسجد بر قیسین  
 کند پس هر کس زیارت آن مسجد بر سر قله آید و سر خود را داخل روز  
 قبه کند اگر یک سال یکبار فریاد کند و اگر دو کس باشد دو بار  
 دعا بعد القیاس بعد دعوات می همان طعام حجیه زایرین آید  
 و این کلیسیا بکلیسای القوارب است همان را در همه آنکه جمیع انواع اوصاف  
 مکر غارت است که او را بعضی حلال میدانند از جمله خواص او آنکه از زیر زمین  
 بقدر متعارف و چند بسیار صبح زود بر خیزد و اگر متعارف آید بر می

ادریه

ادرینه از چشم محفوظ ماند اکتحال جگر او پرده چشم بر او اگر کسی  
 عادت شرب نمیکرد باشد ترکش ممکن نبود و پنجه با خون کلاغ سپاس  
 دیگر هر که خواهد اگر سینه او را در نوره داخل کند و طلا کند نفع عظیم است  
 اگر خون او را خشک نموده بر بوی طلا نماند نافع آید اگر دل او سرد را  
 بر نهد مانند ازند و با دمی بنوشند شارب او حی ساقه که در اکثر  
 برین کرده گوشت می خورد نافع قولنج بود زهره او بر سر کوه کوه  
 سحر می آید شود هرگاه کلاغ سیاه را با پیش در سر که فرو برده  
 بر روی مالند سیاه کند سر کین او را اگر بر صاحب حال آید نافع  
 در سر کین کلاغ المین که آنرا یهودی گویند اگر بر خوک مالند نافع آید اگر  
 در رگوی بنده و بر کودک نابالغ آید نافع او را از سرفه فرزند  
 و اگر سرفه در او قطع سرفه کند **تعکیر** دیدن او در خواب  
 دلیل دیدن مرد فرزند و واقف بر حفظ نفس خود و گاه بود که دلیل مرد  
 حریص بود بر معاشن با دلیل که بر نایل کسی که قتل مردم حلال دانند دلیل  
 دهن موتی بود لقوله تعالی **فبعت الله غیراً لک بیهتم** الا انظر لیرید **کف**

بودی سوء تا انجید و باشد که دیدن غراب دلیل غربت از وطن **لیل**  
 سفر یا خبر بود و غراب نوح دلیل ولد از نیت یا مردی که نمرود باشد  
 بخیر و شر و غراب بلق دلیل در محبت بنفش خود بسیار خلافت اگر کند که  
 غراب سید که مال حرامی بدست او آید چه دیدن بر مرغ یا پر و عضو او  
 دلیل است اگر غراب بر زرعت یا درخت پند شوم است اگر در خانه  
 پند مرد فاسقی که با زن او خیانت نماید اگر کند که غراب با وی حرف  
 زند او را فرزند خویشی شود یا بگلین کرد اگر کند که گوشت غراب بخورد  
 از قبل در دامن مال یا با غراب بر در پا دشت پند خیانتی کند که در پستان  
 شود یا قتل بر او خود نماید پشیمان شود لقوله تعالی **فاصبح الناس**  
 اگر پند که غراب بی از حشر آن کند در صحرا هلاک شود یا او را المی و در دست  
 برسد اگر در خواب پند که غراب یک بخی بشید او را مسرت دست و پا را **کشد**  
 گفته که غراب بلق دلیل طول حیا و بقا متاع است از رویای معتبره است  
 که مردی در خواب دید که غراب بر کوه نیست و بر این سرین نقل کرد گفت مرد  
 فاسقی زن شریفه بخوابد گویند حجاج و حصر عبد الله بن جعفر بن ابی طالب **کشد**

**غزنی** بر آه جمله دون و دو نقطه تخانیه و قاف جوهری در بختری  
 گفته اند که مرغ سفیدی در از گردن است در نهایت آورده که مرغ غایب نریت و  
 بعضی گویند کلک است بعضی دیگر گفته اند که مرغ سیاه است صاحب ارک و حجاب  
 الحماقات آورده که از نظیر قواطع است چون در یاب که زمان تغیر و حوادث  
 و آشوب بهر سید ببلاده بند رود چون عزم رفتن کند از بنفش خود قایدی  
 و حاشی که اگر پس چون پرواز کند در هوا متغیر شود از آفات سبب  
 محفوظ ماند چون اراده خواب کند سر زیر بال خود کشد تا چشم و سر  
 و دماغ وی از حوادث محفوظ ماند چون اراده خواب کند بر دو پای  
 ایستاده خواب کند تا خوابش بسکشد و قایدش بخوابد و سر بر  
 بال نکند او بلکه مدام بر اطرف نظر کند چون کسی منید فریاد کند **غفر**  
**بچیز کوسمی باب** — **پلتم در فاشتمل بر سه فصل اول**  
**در فاء مفتوحه فاجتد** نجاء و معجزه و آه و دو نقطه فوقانیه  
 که بر تن با تیرک آلافاخته حیات از صوت او گریزند نقل کنند که  
 در زمینی ماری بسیاری بهم رسید بنزد بعضی حکما شکایت کردند امر

ف

کرد که فاخته بسیار با آنجا بردند با یکای حیات بر طرف شدند و کوی  
 صورت و فصاحت و صوفت و از طبع او است که بر دم آید و در قفا  
 معیشت کند عرب کوی که صورت فاخته است که به او ان از طبع است  
 زمان طلب است این را در وقتی میگویند که به منو درخت فرما شد که  
 باشد و لهند او را بکند بخت کند و در مثال خود گویند فلان کذب  
 من فاخته یعنی فلان کذب دروغ کوی تر از فاخته است غزالی در آن کتاب صبر  
 و سکر از کتاب ایضا آورده که فاخته زود بود در اطلبید و منع نفس خود کرد  
 گفت که چه چیز ترا از صولت منع کرد اگر خواهی ملک سیاهان بجهت آرزوی  
 تو بر من زخم باد این سخن بگویند سیاهان علیه السلام رسانیدند حضرت  
 طلبید از وی پرسید که چه چیز ترا باعث شد که این سخن گفتی گفت با  
 نبی آمدن عاشق فاش را امل است کنند و کلام عاشق سینه شود پس  
 وصال او طلبم و او ترک من کند پس گفت که وصف او بکند که به او  
 از قلب محمول باشد بر غیب مطلوب اما از جمله خواص آنکه اگر خون او با خون  
 حمار سود بر بر صطلا کند تغییر رنگ او کند سر کین او را اگر بر کوی که صد

آوردند

آوردند شفا دگر قطره از خون او در چشم چکانند او جاع مرنده را و  
 جراحت و غیره برود **و الذغیر** دیدن او در خواب دلیل عزت باشد و ظهور  
 نعمت باشد که دلیل اهل عبادت و قرات و تسبیح و تهلل باشد لقوله  
**وان من تسبیح الا ایتح بحیوه** و باشد که دلیل اهل طرب اهو و غنا و  
 عشاق بود و بعضی گویند دلیل فرزند کاذب دلیل زن کاذب است و  
 اخطامید و س گفته که فاخته در خواب دلیل وجه با مرده است **القار**  
**و الفان** موش و برکی سپان با انواع بود زیار بر کس که خلد موش کو  
 بر بوع موش شستی فاره موش خانه که آنرا فوسقه نامند چه آنکه در میان  
 کشتی نوح علیه السلام پاره کرد این عباس گوید پیشی حضرت مقدس نبوی  
 بر بالای حصیری خواب بود موشی فیلک چراغ بکشید در حصیر انداخت  
 و مقدس در می سوخت آنحضرت پدید آمد چون بران مطلع شد آنموش را  
 بکشت قتل موش حلال کرد ایندی بختت او را فوسقه یعنی فاسق  
 نامند و فرمود که سرگاه بخوابد چراغ خاموش کند که شیطان او را  
 برین عمل بازدارد و فاخته بسوزاند بد آنکه او را اجناس سمع و بصیر در کمال قوت

و پس چون مفسد تر و مضرت از وی نیست و کثیر المیل است از جلاء  
 حیله های وی انکار کشیده بر تنگ پر روغن باشد دم خود در روغن برود  
 روغن پرده آن آرد و بکله تمام کند مابین او و کربه عداوة فطریست  
 اکثر سبب انواع ادرام کلن مخورده او سیمان آرد و همچنین خوردن  
 سبب سبب خوردن عسل قوی حافظه دهد در کتاب عین المؤمنین آمده  
 که اگر سر موش در خرقه کتان بچسب بر صاحب صداع آید زنده ساکن شود  
 اگر چه صداع اول بسیار باشد و از صبح نفع بخشد اگر چه شام او را  
 کسی در کلاه بند در راه رفتن بر وی آسان شود هر چند پاچه رود و مانده  
 نشود اگر خانه را بسبب کین کرک یا کین سوسمار بخورد کند جمیع موشان  
 که زین شوند اگر خمیر بسبب کین که سوزن مخلوط است موشان مریض  
 که بخورد بسیار و اگر پارچه غصص را کوفته بر در سوراخ موش گذارد  
 بر موشی که ایجا او شنود بمیرد اگر بر سوراخ موش برک دفن کند  
 همه را بکشد اگر موشی را دم بریزد در میان خانه دفن کند سبب سبب  
 مرکب آنجا نشود مادام که آن موش در آنجا دفن باشد و اگر زنده

سوراخ موشان بیادام و زیره و قطرون بچسبند در ساعت بیست  
 بمیرند اگر بناخن چوب ترسیاه بخورد کند موشان که زین شوند اگر  
 چشم او را بر صاحب تب بچسبند زایل شود اگر دم موش او را بر پوست  
 حاکم کشند در خرقه چغندر از دست چوب آید زنده حامل او را زنده  
 ملوک مغیره حاجت بر داند بول او کتبت از پوست آهو بر داند  
 طریق افشا و آنکه آهسی در مله موش گذاردند در زیر آهن طنز  
 نهند و کربه نرود او پنهان کند چون کربه را پنهان از ترس او باشد  
 بجهت دفع موش بخت بسیار بسیار یاد شود مادام که بود **اما سم الف**  
 خاکست که از خزه ان از معادن نفوسه آرند و فواعت سفید برود  
 اگر او را در خمیر داخل کرده در خانه بریزند چون موش از وی  
 بخورد بمیرد و هر موشی که بوی آن موش شنود بمیرد **تعبیر دیدن**  
 او در خواب دلیل بر فاسقه است یا زن بیو آید ملعونه یا مرد  
 یا در وقت بن و سبا باشد که دلیل بر زرق بود هر که در خواب در خانه  
 خود موش بسیار چند روزی او بسیار کرد اگر میند که موش در خانه

او بازی میکند آنسال هنرنا از زمان کرد اما موش سیاه دیل شب و صید  
 دیل روز و موش سیاه و میخند دیل روز و شب هر که پند عمرش  
 در از کرد اگر او را پند در جامه که قطع جامه میکند اجلس نزدیک  
 بود اگر پند که موش نقب بکند از در نقب آن چیست باط نماید  
**فرشته** برای هله و شین مجری پروانه خود را بر چراغ زنده و بیوانه  
 چه از جهت ضعف بصری که در طلب روشنی کند تا پروان رود  
 چون روشنی چراغ پند مکان بر دک در خانه تاریکی واقع شده باشد  
 چراغ را همان روزنه آغانه کند پس خود را نیز در شعله چراغ  
 برساند و بر شعله زنده بخمال آنکه از آن روزنه پروان رود و چون بگذرد  
 کان بر دک مگر پروانه زرسید و بار دیگر مگر خود را بر چراغ زنده تا آنکه  
 خود را بسوزاند غرض آنی آورده که شاید که بخت ضعف عقل شده  
 جهلش چنین کند **تعبیر** دیدنش در خواب دیل دشمن فایز بزرگ  
 سخن اگر این صلاحت پند دیل بحاله کار او بود **فرست** بر او سیوط  
 است ترکان آت نامند جمعی گفته که او را اسپر زنبور دستان

این مثل است بجهت سرعت حرکت او چنانکه شتر را زمره بیت یعنی خنیا  
 نیت جانظ گفته که ما دیان کا حیض پند لیکن اندکی ترا او  
 بعد از تمام چهار سال بر ماده جهد و باشد که نو در پل عمل کند  
 و مثل بن آدم خواب پند چون آب صاف پند آتیره نیاید  
 بقیه علف غیر خود خورد و موصوف بحدته بصر بود اثر قدم گر کند  
 بر تپه پیش زود ابوالمسبح جوزی گفته هر که سوره ممتحنه را  
 نوشته و بشوید آب او را بخورد صحت یابد و نیز اگر این شکل بر پوست  
 نوشته بکشد بر جانب چپ بند از سپر زمین کرد و در غایت  
 بحولت محویش این بود **۲۲۲** مایل طالع **الی را**  
**صالح** و **صح** و **دو** مایل **لصاح** **ب** **الی** **معه** **ومره** **دین** **از** **نخ**  
 بجهت سپر زنجربت بنویسد بر بازوی آید **۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲**  
 نوع دیگر که بجهت سپر زنجربت **۳** **۳** **۳** **۳** **۳** **۳** **۳** **۳**  
 بجهت دفع سپر که روز شنبه قبل از آنکه **۳** **۳** **۳** **۳** **۳** **۳** **۳** **۳**  
 آفتاب بنویسد بر پشت ششم بر جانب راست خود آید و در نیت

اکش مکروه از  
**الحمد لله الذي الام**  
 دندان عجبی بر کودک آید زنده پشت دندان بر ارد و اگر بر  
 کسی در خواب خورشید نکند از ترک آن کند خوردن گوشت  
 او با دانه از بدن براند اگر عرق او را بر زهار و بیج بپزد کودک  
 بالند موی بر نیار و عرق او تم قاق سباع است اگر با تازیانه  
 که بر عرق اسب سید بر مار زنده در حال میرد اگر موی از دم  
 او فرزند بر در فایه کشند پشت او قنایه نشود مادام که بر  
 کشیده شده باشد اگر زخم اسب را عجبی پاشد مگر زخم  
 نشود خاکستر سبب اگر زیت مخلوط خسته بر خاک و آله شفا  
 یابد و اگر زنی زنده شیر سب خورد و پفاصله شوهر با مباشرت کند  
 با برید و اگر غسل خورد از جماعت لذت عظیم یابد هرگاه بصل الف  
 که پیاز عنصل است ساییده دندان اسب کا بگیرد نرم و خوش خلق  
 کرد و جوهرت کا بگیرد وی ایل شود اگر سر کین او را خشک نموده

بر وقت

بر جراحات پاسته خون را قطع کند اگر باو التمال کنند بسیار خشم زایل  
 کند و اگر باو دود کند فرزند ارشک میندازد **فصل** در رنگ  
 نمودن اسب صاحب عین الخوص آورده هرگاه آب بسیار گرم نمود  
 چنانچه هرگاه بر سب بریزند موی او را بر دپس موی دیگر بر آرد و چنان  
 رنگ موی اول و نیز اگر در اسنگ و بوره و ماز و زاج پستال کند  
 و طر خوری بسوی اجوارا بکوبند و آب گرم سیر نمایند و بر  
 مالند و با خرقه چسبند و بعد از یک شب باروز بشویند سیاه شود اگر  
 بر بعضی بد بشن مالند و بعضی مالند ابلق شود و اگر خواهند  
 اسب سیاه ابرش کنند اشنان با برک دغا بچوشانند اش  
 صاف نموده با قلیه و منقر کردن بچوشانند بعد از آنکه اسب را  
 چند مرتبه پاک بشویند بر و مالند و یکشنبه روز یکبار سیاه  
 ابرش شود اگر خواهند که اسب شهب سیاه کنند بویست  
 کردگان تازه با مود و بر آده آهن بچوشانند بعد از آنکه اسب را  
 پاکش پسته مالند و یکشنبه روز یکبار سیاه شود سیاه

او باشن باقی نمانده **تعمیر استب** از کتاب سید العابدین بحسب  
 محافطت سب اشرف جمیع هوام و سباع و در نوشته بکر در آن است  
 او نیز ذایت منقول از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام  
 بسم الله الرحمن الرحیم اعید من عاق علی کتابی هذا من الخلیل  
 والد و ابی کبیر و شرفها و بلقها و دهمها و اعرفها و اخرها  
 و سمیدها و زورها و اعیانها و محملها و اصغرها و ما <sup>اشکلت</sup>  
 من الوانها و امتنع و ازجر و اعقد و اجس من علی <sup>منه</sup>  
 کتابی هذا من جمیع الخلیل و البهائم و المیوان من الکلام  
 الصدق و مضغ اللجام و مرض الأسنان و الارسان و العنق  
 و النظرة و الشکره و الحصاة و التعلدین و وجع الکبد و الرزیز  
 و الطحال و الانتشار و العثار و النظر و البکرة و الفرعة <sup>العقد</sup>  
 و الحکمة و البحر و الجلد و القصر و الحصى و الحدة فی الظهر <sup>الزوائد</sup>  
 و النقا و العالوف و الذباب الزنا و الابر و الارغاس و الالاق  
 و الظلمة و المغل و الورم و الحدری و الطبوع و من الحجج و الریح و العافی

و العولج

و العولج و الحجاج و قیام العین و اللعنه عند البحر و من التبع  
 و التحیل و من معطر شعر الناصیه و من الناصیه و من الالتهاب  
 و من العلف و من البرص و من الرزیز و الذر و من قصر الاربع  
 و من الملبه و التملذ و من الاستناع و من الابنه و العلف و <sup>الترج</sup>  
 و اللجام حصنت جمیع ما عاون علی کتابی هذا بالله العظیم <sup>کل</sup>  
 سبع و صنع و اسد و اسود و من السراق و الطارق الاطراف  
 بطرق تخیر و من یکلو کله باللیل و النهار من الرحمن بل هم  
 عن ذکر ربهم یرضون بل هو الله الواحد القهار تحصنت <sup>بی</sup>  
 العنقه و البجروت و توکلت علی السخی الذی لا یموت نور النور  
 و مقدر النور نور الانوار ذلک الله الملک القهار وهو  
 التسمیع العظیم **تعجبیر** و من سب در خوا بلیت که مانده  
 نرینه آرد و نیز دلیل شریک و تجار و زن بود اگر منید که سب در دست  
 بر دست یکی از پنجاهت بود که با سب نیز سبست دیدن سب بلین دلیل  
 کارشور و سب بیا و دلیل نوزد و پس مرض کسی که بر دست او شده و شکر



در وقت دلیل خون و شنبه دلیل صاحب کیت دلیل قوت اگر میند که سبب  
 سوار شده دو نیت تا در آب غرق شد دلیل خوف و موت بود اگر میند که  
 مسوی نم آید بسیار شد مال و فرزندش بسیار شود اگر پادشاه بود  
 لشکرش بسیار شود اگر میند که دم سبیر بر فرزندش نماید اگر  
 باشد بمیرد اگر پادشاه بود لشکرش بر طرف شود **فصل** در سحر و جادو  
 که درین صر بود پشانی او بطرفی چنانکه سبب دو پای او مثل پای  
 کاه و شمشک کاه پیشین پس در مشر کوه مشام شک صورتش سپید  
 بصورت سبنا آنگه رویش پس تر است پوستش بسیار درشت  
 بود کاه از آب پرون آید و چون کاه باشد که آدمی و غیر او کشید  
 اکلهش حرام بود چشمش آنکه اگر پوست او را چونت با او در کشند  
 مخلوط رخت بر داء الرطبان تا سه روز متوالی بماند شفا یابد  
 اگر تا سه روز زمره او را در آب گذارند پس بماند و با سلسلش نمیزد  
 مخلوط زنده بمانند چهارده روز که کمال نمایند آب سیاهی که در  
 چشم باشد بر آید کند دندان او افغ است بجهت دروشکم اگر کسی از

در وقت

در وقت شرف بر موتش باشد نجات یابد چون بر آید و نذکر  
 از تخمه نیم رسیده باشد اگر پوست او را در میان دمی و فن کند سحر  
 افقی بر آن ده برسد اگر سوخته پوست او در دم گذارند در دریا  
 رس کند **تعبیه** دیدن او در خواب دلیل کذب کار نام  
**فصل** دیدن او در خواب که از و عبور کند دلیل تجویب بود  
 در مکانی که دیگر خلاص نشود و نیز در یار ابرو عالم و کریم کوشند اگر  
 پند که از آب یا بخورد یا پاشی بر او مال دهد و اگر او شهرت  
 باشد از وی مغفرت کند لقوله تعالی **واذ فرغنا بکم الحجز و اگر میند**  
 که در دریا فرو رفت نام او را بر پرون آورد و علم غوطه خور دانا  
 نه دلیل مرد بزرگ دخول در نهر دلیست بر در آمدن بکار است  
 دیدن چشمه آب دلیل که امت و نعمت در رسیدن بامنیت است اگر آب  
 صاف میند صحت جسم و اگر آب تیره پند که وره و چهاریت اگر از بخورد  
 چهار شود و مکر کرد و اگر خشک باشد مسرور گردد و دلش خشک گردد  
**فصل** در حال مملکت و ترکان با بر سر کومیند زعم اسطو انکه از شیر و لبن

متولد شود و مزاجش چنان مزاج چنک بود در طبعش به است بطبع  
 سبک چون حمل وی سنگین باشد هر چند که او را پسند بوی میل کند  
 و بر وجه چون وقت حملش نزدیک شود بگریزد بموضع که از جهت  
 زادن قبل ازین معین کرده او را مثل زنند بکثرت نوم نطق جنسه  
 چه هرگاه بر حیوانه مو از تو دپشت وی بشکند از صفت است  
 غضب کردن چه هرگاه بر درین حیوانه اقدام نماید برود  
 و نفس کشد تا آنکه برسد بین جهت تب کند سرش بر شود از  
 هوای که در او محبوس شده چون خطا کند در صید غضبناک بر کرد  
 و دیگر از پله او ندود و از طبع دست که بدی و در نمی نماید کسی  
 که با او نیکوید کند بزرگتر بهتر او قبول تا ذیب کند تا که چکش کلش  
 حرام از نجس که خواص او اگر خوردن گوشت او موجب صده  
 ذهن وقوع بدن باشد آشامیدن خون او ملامت آرد اگر کین  
 او را در وضعی بریزند موش که بریزان شوند صاحب عین الخواص  
 او رده که اگر زن بول او را بر دارد با کثیر دملکه ها قر کرد دیگر

نراید

نراید **تعبد** دیدن او در خواب دلیل دشمنی مذنبی است  
 که انظار عداوت دصداقت نکند و بعضی گویند دلیل عزت و جاه است  
**فاذر** بزغال مجرب در راه مهله مو چو سیاه که در دوسرخ باشد و با  
 مهله بزگویی پر بود **فاشیه** پیشین بجهه و یاء و دو نقطه تخانیه ماشیه  
 یعنی هر چه راه رود مثل شتر و گاو و کوسفند **فالج** چشم شتر و  
 کوه زن که از هند بار بردارد **فالیة الا فاعی** نبات الوردان است  
 که در یاب و اوبیاید بعضی گویند کینوع از حمل است که با عقارب  
 سوسمار لغت کرد در خانه سوسمارا کوسوسمار در و پند البته یقین باشد  
 که در عقب او عقرب است که میزند **فاحول** بعین سوسین  
 مهله مار بزرگ و بزگویی **فاحول** بطاوسین مهله ماسی کوچک که  
 کشتی شکند آنرا کشتی بان شناسند و بر شتی است حیض آفرینند  
 تا بگریزد او حوت الخیض است که در باب کشت **فتاح** بناه است در  
 دو نقطه فوقانیه مرغیت که کینت او امجدان است در باب عین کینت  
**نخل** از مرغی اسما صاحب قسم و ناحی و غیره از ذی روح **فتح** بنا

دو نقطه فوقانیه و عین ممله که پس از **قوا** خروشی **فرض** بر آ  
 ممله و شین میخیزد ان کو چک و بعضی گویند آنچه از شتر و کاقول  
 نیست مگر ذریع **قذع** براء و عین ممله بنا بر بیسمه **فرض** براء ممله  
 و قاف و ال ممله که ساله ابو فرقه کا و حوشی **فصل** بصا ممله  
 و یاء و دو نقطه تخانیه شتر که از شیر بریده شدن باشد **تعکین** دیدن  
 او در خواب دلیل فرزند شریف بزرگ اگر حیوان کوچک را در خواب که  
 دست بساید او را همی پ **فلس** بجای و سین ممله مکن فرض بر  
**فتاه** تباء و دو نقطه فوقانیه کا و ماده **فتاد** بیا داشته دو نقطه  
 تخانیه و ال ممله قلیواج **زینت** بیا و دو نقطه تخانیه و نون و سین  
 ممله غنیت شتر عقاب در نرستان ترس سر با سین کریر **دقک**  
 بزور کاف جازو بیت که از پوست او پوستین سازند در بلاد صغیر  
 بسیار کوشش مال بشیرینی از سمور در آرزو پنجا که م ترست  
 مصالح از خبر معدله است گلش حرام بعضی از عامه او رحلان **زینت**  
 بزور و یاء و دو نقطه تخانیه و قاف شتر کریم الال که عزیز دارند و از

چته که است سوار شوند **فکج** براء ممله و خا و موه که هر مرغی در شتر  
 بیان کرده **تعکین** دیدن او در خواب دلیل مال در وزی بود که  
 بتعجب سل شود اگر میند که گوشت بچک بباع بطور شش پس چقا  
 میخورد غنیت اولاد مگر کند و بعضی گویند که از بزگان تر فرج نماید **فصل**  
 بیا و دو نقطه تخانیه مصاد در آراء ممله خربانشاط **ابو فراس** شتر  
**فتافش** بد و فاء و دو سین ممله حیو میت شند بقرا که گفته است حسا  
 حجاب الخبوتات آورده شش پستی است که در باکدشت و اولی است که  
 او را ساید بر سوراخ ذکر ریزند عسر البول انوع خبش **فصل** **دقا**  
**دفاع** مکنی **فیل** سل ماده او را زنده فیل گویند زاید و ما پنجر که  
 در ولایت خود چون شهرت بر دگر کند بطریق شتر ترک آغلب  
 کند تا آنکه سرش در مکنه مرضی در کر دشت حادث کرد و از قده او بگریزد  
 و جای اقامت تواند نمود چون نرا و پنج ساله شود بر ماده جهد و زمان  
 جستن او بهار است مقله حل رسا کند چون بار یکم در نرزد و  
 نشود تا و جمیع شش نشود دست می کند عبد اللطیف بغدادی گویند که

ف

حمل دهفت سال بود چون وقت حمل شود داخل نهری شود ایستاد  
 بمانند چه فو اصل توایم نادر در دین وقت محافظت داده و بچرا او  
 از حیات نماید و شدید الغیره باشد بر ماده و بر غیر میاید بجهت لامل  
 زخم آنکه زبان نیل تملوست و الا تکلم کند دندان می اعرز زار پند  
 بزرگ شود قریب بصید من وزن و یکدندان برسد خرگوش کشتی  
 اوست کار دستش کند چه با او طعام خورد و آب شامد و کار زانمایید  
 صحت او بقدر چه شش نیست چه با و از کوه دکان مانده خوشتر است  
 که درخت قوی از بیچ بر کند و دیوار فرو د آورد و القدر فهمیم است که  
 قبول نکند و با هم صافش کار کند و بجهت تعظیم ملوک نماید چنان خود غیر  
 جنس خود جنگ کند چون غضوب شود فروستی نماید بجهت بزرگی جنس  
 بر بیع منظر و طول خرطوم و سعه گوش در کثرت حمل بار و سبک فزای منود  
 تعظیم وی کسند و عزیز دارند و باشد که از نزد کسی جان گذرد که  
 اشخص نشود و ارسطو کوفیه دیدیم که دافع بر گوش او بود از تاریخ  
 او معلوم شد که چهار صد سال از عمر او گذر نشته با بزرگی جنس از که بر زرد

چنانچه صباع از خردس سفید و عقرب از چلباسه صاحب عجایب  
 آورده که فرج نیل بر عقل اوست چون نر خواهد که بر ماده جهد ماده  
 دست بالا که در تفرج او بجهت نر ظاهر کرد و در قفسخانه من لایعجب  
 وهو القدر یما یشاء نقلت از ابی عبدالله قلمانی که در بعضی از شهرها  
 بکشتی درآمد با دهنده می در زمین گرفت چنانچه دریا بمسوح آمد و اهل  
 بتضرع و ایتها آمدند هر یک نذری کردند من نیز نذری کردم که  
 خدا می تعالی مرا نجات دهد گوشت فیخ غرم پر کشتی شکست جمعی از اهل  
 کشتی نجات یافتیم چون بساحل رسیدیم چند روز چیزی نیافتیم که بخوریم  
 عاقبت رنقاء ماینس بچند یافتند و بچند فرج نموده گوشت دی طبع کردند  
 بخوردند من بجهت نذری که کرده بودم خوردم در کسنه ماندم چون  
 بخوابیدم من ماد نیل بچند خود بسیار مردمی که در خواب بودند  
 استشمام نمیدادند که بوی گوشت بچند خود احساس میکرد و در زیر  
 دست پای خود مضمحل و مملاک میساخت تا همه انجماعت را بکشت پس  
 بجانب من آمد و بسوسید بوی دی نیافت بسرخ و بجانب من شماره

که بیا و سوار شو پس بر خویسم بر و سوار شدم همه شب برت  
 تا روز مرا بر بینی کشت زان روزی رسانید اشاره کرد که از پشت فرود  
 فرود آمدم قومی در موضع مرادید نزد پادشاه خود بردنم تفسیر خود  
 که شکر او در جمله سمرامن کردند تا بشهر خود رسیدم **فایده**  
 هر گاه کسی نزد بزرگوار رود که از او تبرک باید که کمی بعضی جمع است که ده  
 هفت بخواهد هر صریحی نکشتی عقد کند ابتدا از ابهام دست  
 و ختم با بهام نکشت دست چپ نماید و سوره نسیل بخواند چون بلفظ  
 ترمیم رسد مکرر تا در مرتبه رسد به مرتبه نکشتی کتبی ابتدا از ابهام  
 دست چپ و ختم با بهام نکشت دست راست نماید چون مقابل او  
 چنین کند از شروعی بین کرده و این عظیم محبت و نیز اگر کسی را شومی باشد  
 که از وی تبرک درده روز ستوالی هر روز صد مرتبه سوره نسیل در  
 محل مخصوص بخواند روز دوم بعد از فرغت بر کنار آبی نشیند و بگوید  
اللهم انت الحاضر المحیط بكنونات الصمائر اللهم عز الظالم  
وقل الناس وانت المطلع العالم اللهم ان فلا تظلمني وادني

فایده

ولا يشهد بذلك غيرك اللهم انك مالک فاهلكه اللهم  
 سر بال الهوان و قنصه قميص الردی اللهم اقصفه این  
 لفظ را ده بار بگوید پس بگوید فاخذتم الله بذنوبهم و ما كان لهم  
 من الله من ذاق خدای تعالی او را از شر دشمن محفوظ دارد و دشمن  
 وی دفع کند بدانکه اهل نیل حر است چه از جمله منسخت است و از جمله  
 خالص او آنکه هر که حرکتی بکوشد او بخورد هفت روز بخوابد  
 زهره او اگر بر بر من نماند و سه روز که از نذایل کند آبتخوان او را  
 اگر کردن که در کتبند از فرغ و در تسلی من شود اگر در زیر درخت میوه  
 و زرعیت بخورند هیچ گری نزدیک او نشود و اگر در خانه بخورد  
 کند پشها جمله میزند هر که از نذایه آبتخوان نیل هر روز دو دریم  
 نایب عسل مزج ساخته بخورد حافظ اش قوی گردد اگر زن عاقبت  
 هفت روز ستوالی بخورد شوهر با وی مفارقت کند یا بیکر که  
 پاره از پوست او بر محمود آید ز نذایه وی مفارقت کند اگر صاحب  
 تشنج بر پوست وی بخوابد صحت یابد اگر سر کین او را سوخته غشج

نموده بر چنگ کسی که مرده اور بخیمه باشد باند موسی بر آید اگر زنی پنجبر  
از بول او پستاند بایسکین وی با خود دارد و هرگز بار نگیرد مادام که با او با  
دخان پرست او وضع بوسه کند **تعبیه** دیدن او در خواب بلیل  
با پادشاه عجبست که با هم باجه فهم بود حاصل افعال مرشد اید شود  
اگر پادشاهی در خواب بیند که بر نیل سوار شده اگر با دشمن خود در جنگ  
باشد هلاک شود و لقوله تعالی الذکر کیف فعل و ثلث باصحاب الفیل  
الذکر اگر کند که نیل زمین کرده سوار شدن و ضرر مرد عجمی در شتی زود  
کند اگر رایی تاجر باشد فایده عظیمی حاصل کند اگر کند که نیل او را با  
کردن بی برورد اگر نیل چرخانند با ملک عجم موافقه بهم رساند اگر  
نیل برود مرد عجمی بفرسید و از جانب او مال بایزد و اگر کند که  
سوار شده وزارت و ولایت یابد اگر از سر کین او بر دارد  
غنی گردد نصاری گویند هر کس نیل مند و سوار شود و نقصان  
بن و خسران در مال وی پریر آید اگر نیل را کشته مند پادشاه  
آن عصر میرد یا مرد مشهور کشته شود اگر کند که نیل از شهر برود

اگر کند که نیل سوار شود و غیره  
او میکند بر عجمی که در کار  
مالک می شود و بیگم بود که  
و حاجی میزند

اگر پادشاه بود  
میورد گویند که نیل سوار پادشاه عجم  
صورت با بار او در کار نیل می شود  
مال بایزد

اگر کند که نیل او در دست پادشاه  
اندک وقت از او جدا نشود و نقصان

آمد اگر در آن شهر طاعون و وبا باشد دفع شود **قرنیت** براء مصلحه  
دنون موش و بعضی گویند که موش و بعضی موش دشتی او گویند لعل  
**فصل یتم در فاء مضمومها فادس** براء چین مصلحه  
**فوائده** براء مصلحه دنون و صاد مصلحه شیر **فرائف** براء مصلحه دنون  
دقاف بزرگه بزرگی قرا قولاق گویند شش شش شیر و دوجون  
مردم او را پند بترسند چه دانند که شیر متعاقب می بیاورد  
بر دقاف مصلحه مرغ آنرا کوچک چشم بقدر کبوتر **فوقود** بر وزن عصفور  
مرضیت **فوقیل** براء مصلحه و غین معجمه بپه کفشار **فیلو**  
بجرات فاء توشید و او کوه اسب **فولج** بعین مصلحه مرغی که پرو  
پای او سیخ بود **فولسیتما** بیاء و فو لوظ تخانیه و سین مصلحه  
دقاف موش **فور** آهوی **باب** **پلستیم**  
**در قاف مشتمل بر سه فصل فصل اول در قاف مضموم**  
**قائند** بزوز و دال مصلحه غریب که بر باصل دریا شاین سازد  
بموت و زحمت پند خود کند و وجه سر پند آورد و بعد از وقت

ف

ای

ویکر متفرق سازد مسافران بکار این ایام آرزو کنند و سمیت  
 شمرند چنانکه درین اوقات دریا از موج ساکن باشد و چون بر  
 وی دریا غرق نشود و جبهه های او چون بزرگ شوند با این  
 در زنده و متن حیوة بکبت ایشان قوت آورند از جمله خواص آنکه  
 پیه او بکبت ناسو مقعد و تخمیل بلغم زنده نفع عظیم باشد و اگر  
 از بلا دین و حبش دهند آورند بعضی گویند که روغن قاندا  
 ثمره شجره که شپه درخت کردکان است فرا گیرند و عصر نمایند امر  
 بارده و اوجاع عصاب با نافع بود **تفصیح** بباء یکقطه و چم یکبار  
 پانزده چینه نند تراوشل ضرر پس صورت تقوی جامع و طه تصد  
 کند شکستن پشهها تا ماده بجان استغال نماید و چون وقت  
 نهادن شود ماده بگریزد و گوشه کرد و اگر زرب پشهها اطلاع  
 بعضی بر بعضی زنده و ماده نکند او را از غوغای ایشان بلند شود  
 و ماده اکثر از مستشام ایچ زرب پشه کند و یک سر پون آرد حساب  
 عجا لیلیجات آورده که چون صیاد تصدوی کند سر خود را در زیر

بر

برف فرو بر و کانش آنکه مکر او را زنده پند همه انواع وی نغمه  
 رخفا و صورت طینه دوست دارد و با باشد که صیاد آواز  
 او از آتش سیانه وی شنود و صید کند و با انواع مختلفه صورت خود  
 تغییر دهد و باشد که تا مدت پانزده سال عمر کند کلهش طویل  
 اکتال زهره ترا و رفتن آب را از چشم باز دارد و اگر با آب  
 را زبانه مخلوط ساخته اکتال نمایند از شب بگوری نفع دهد اگر زبانه  
 در بینی چکانند سکه و لقمه بر انفع بخشه از سکه گفته که اگر زبانه  
 او را بزین مخلوط ساخته در بینی محوم چکانند در وقتی که بت  
 داشته شد بت وی زایل شود طریق صید کردن او است  
 که آرد جو با شراب خمیر کنند و بریزند چون بخورد دست شود  
 بسهولت بگیرند **تفصیح** بر وقاف و نون و زمین مملک مرغ  
 معروفیت از زمین مندی باشد منتقد در او را در سگهای  
 بسیار در دست و از هر یک نوعی آواز پرون آید چون  
 در صنف آید از خوشی صوت او پس جابوز از نکند او را

نیست و ایشان نرو ماده میباشند وقت رحیل بالهای پشمار  
 برهم زنند از صدمت پریشان آتش در پیشانی ایشان افتد  
 ریش معل شوی و دو سوخته که دند باران بران خاک تر بار د  
 گرمی مروی نپد اشود و از ان خاک پسته سوزد تا بزرگ شود و نفس دیگر  
 کرد و فبجانه با عظم خانه کوبین سازد اغنون از آواز او استنباط  
 نمودند **قر قفنه** برای مصلحت و قاف مشدیدیون مرگه  
 مردی ننی خود را فاسق یابد انکار او کند مرغی طیران کند که او را  
 قر قفنه نامند بر طرف شتره در خانه او چیل روز نکش کند پس اگر  
 بعد آن مرد انکار نین خود کند آن مرغ پرده اگر انکار کند بالهای  
 خود بر کشیم او مالدا و او را بعد از این دیوت خوانند و دانند چر عمل  
 به از اهل خود مش پده میکرده و انکار نمیزوده روز قیامت خدا  
 تعالی او را از نظر رحمت و شفقت خود دور کرد **قطا**  
 مرغیست که بفارسی مهوره و سنگی آره مانند گلش حلال است چه از  
 جنس کبوتر است پخته او را چرخ حصانت کند از خمار خوش آنکه مرگه

قر قفنه

انخوان

استخوان او را سوزانند خاک پسته او را بزیت بچوشانند بر سر مرغ  
 و بر داء اشک طلا کنند موی بر آرد گوشت او در مضموم و بد غذا است  
 بر گاه سر او خشک نموده در خرقه کتان نوبته بر بران زن  
 او بزندان زن مرچه در ضمیر داشته بگوید و بسا باشد که آنچه در آن  
 روز کرده بگوید و لکر در کلام خود غلط کند بکشای تا و سوس پس هم  
 نرساند و اگر شکم و دو قطار یکی نریویکی داده پاره کند و شکم دو  
 پزند روغن هر دو بگیرند در شیشه کشند بر هر کسی که شخصی خنجر او از آن  
 روغن بر و مالده حب و دوستداری کرد و **تعیین** دیدن او در آب  
 و میل صدق و فصاحت و الفت و انس است و باشد که دلیل زن مجید  
 بنقر خوباشد که صاحب جمال بود و الفت نیکر **قطا** بنشدید طار  
 مصلحت مای بزرگ چنانچه استخوان پهلو او را پس سازند و از او گذرند  
 پنه او را اگر بر برص طلا کنند رنگ او زیال کند **قادر** بدل او صاف  
 مصلحت کرم دندان در رخت **قاره** برای مصلحت خرس ماده **قاری**  
 بر او مصلحت و یاء و دو نقطه تخانیه مرغ کوه پای دراز منقار سبز رنگ



که اعراب بادیه اورا دوست دارند و دین دی مبارک شمرند و در  
 سخن تشبیه کنند و بعضی از ایشان گوشتش خورند اما اصلان نیست  
 از عامه اورا اصلان دانند **قائب** بنون و باء یکنقطه که فریاد کنند  
 و معانی که ضرر رسان **قافم** بر وقاف شپه سنجاب جانور است  
 الا انکه مزاجش سرد و در گوشتش سفید تر از دست پوستش شپه  
 بپوست ننگ است پوستین کنند **قح** ثناء سه نقطه و عین مهمله  
 کریمت که در جویب بهم رسد **قیط** باء یکنقطه و باء دو نقطه تحتانیه  
 و طاء و هاء غریب **قرعلا** براء بجمه عین مهمله و باء یکنقطه و لام نون  
 جانور پهنی است شکم پر باد **قرصا** بشه در راه مهمله و قمرود براء  
 بزکوسی **قربنا** و **قرین** براء مهمله و باء یکنقطه و نون جانور در  
 پایت شپه شکل بطن زکتر از وی پشت او منقطع بدو نیم **قرم** براء  
 مهمله که گریه بچوب **قرون** براء مهمله شپه **قعود** براء و نون  
 مهمله شتری که شبانان زاده و گوشه خود بر و با کنند **قید** براء و نون  
 و باء دو نقطه تحتانیه و دال مهمله مخفیست که بالهای او برابر نباشد **قید**

دال

وحنی

و حشی که از پادوی آید **قعقع** بر وقاف و عین مهمله که کله کرا  
 سقسان نامند و نیز مرغ ابله درشت از جمله برباط طویل المنقار که در پرو  
 و سفید باشد ظاهر مغلوب عقیق است که در باب عین بهین معنی کلاه  
**قلاق** بر وقاف و دلام و باء دو نقطه تحتانیه مرغیت شپه بقاف  
**قاصر** براء و صاد مهمله شتر جان **قشبا** براء عین  
 مهمله و باء یکنقطه که **قصب** براء عین مهمله که کسی برشته نشیند  
**قغوط** براء عین و طاء مهمله و مقو طر دو جانور است **قغام** براء  
 و دو نیم پیش میوه نهی خور و **قهبیه** براء و نون تحتانیه و باء  
 یکنقطه مرغیت در زمین تمام که در بوفندی و سیاسی است و  
 از کلب است **قهب** براء یکنقطه عکبر است پادشاه زنبور **قنفسه**  
 بنون و فاء مهمله و شین بجمه جانور است **قوشع** براء و ثاء نقطه  
 و عین مهمله که در عکبر است و کفشار و ماده شیر **قوس** براء یکنقطه  
 مهمله کادبی اسر **قصل** دو نقطه و قاف **قصر** براء و نون  
 مهمله بوزینه و ترکان میسون نامند مرغیت قصب الوجه نیکو از زیر کتند

شتر مرغ از قرعلا  
 در قافم شین بجمه  
 و عین مهمله

دو صد و هشتاد و هشت  
 ق

چین

فهم قابل تعلیم صغیرها نقلت که ملک النور بجزیره مشوکل خلیفه دو بوزینه فرستاد  
یکه خیاطی میکرد و دیگری زرگری اهل مین او ترسیدیم نمایند چنانچه بخواست  
ایشان قیام نماید و بسیار رود تا طعام وین بخورد بسیار در هر چه  
خواهند در کان بقالی آید کاسه بر سر آن بگذرد و بعضی در دکان تصا  
و بقالی باز دارند تا گوشت و میوه فروشد و محافظت دکان کند تا علی کم  
صاحب دکان آید و روزی نماید ترا و اگر زنده تنها یابد با جمیع کند  
اگر او را ممکن میباشد و از دیوار فرو دادند بجا بر مردمی آمد و فوجتیز  
و متاع می برد باشد که او را یک ماده بیک شکمده یار و از ده بچه  
زیاد ترا و بسیار با غیرت باشد بر ماده خود این حیوان در غالب  
صفات با انسان شبیه باشد چه خند و بازی و طرب نماید و در وقت  
چیزی بردارد و انگشتان صاحب فضل و ناض بود و تعلیم قبول  
کند و با مردم آسپس که در بچه ادرست و پای راه رود کاه بر زمین نشیند  
و کاه بر دپای او رود لب زمین می اندکی کوتاه باشد ماده او  
بطریق زنان بچه بر کند خود بردارد و لهذا بعضی او را ماین پان

و حیوان بر نخ داند و از سر این حیوان است که هر گاه اراده خواب کند  
هر یک در پهلو می گیر بطریق یک خط استقیم بخواهد روند چون از خواب  
بر خیزند اولین از جانب چپ بر خیزد چون بر نشیند فریاد کند آنرا  
که در پهلو می او خوابین پیدا کند و همچنین است بر تپ یکدیگر را پیدا  
نمایند تا آخر در همه شب برین منق بود شب در زمین باشد در صبح  
در زمین دیگر مثل انسان چون در آب فند غرق شود چون شسته بر  
غلبه کند ماده نیاید بر بدن استمنا کند و منی پر در آن در شخص نقل  
کند که میمونه دیدم زرگری میکرد چون خواستی که دم بر دم می آید  
ایش را که در می آمد میدی گوشتش حرام چه از مذخرات این  
عباس گوید جمعی که بصورت بوزینه و خرگوش فصل و غیر هم منسج شدند  
زیاده بر سر روز زنده نمایند از جمله خواص او آنکه اگر دندان  
او را بر کسی آویزند خواب بر د غلبه کند و در شب ترسد لکل لحش  
ناض جذام بود اگر نوبت او را بر دخت آویزند از ضرر سر ماین  
ماند اگر غم مال سازند و تخم از او پزند و زرعت نمایند از آفت مایع

این مانند سرکه از خون گرم او بخورد و گنگ کرد و چون طعام زهر کرد  
 چند فریاد کند و برسد اگر موی او در زیر سر نایم باشد در خواب  
 برسد و خوابهای این در سنه که چند صاحب عجایب الحکومات آورد  
 هر که در روز نه شنبه بر روی میمون بریزد او در هرست و مینت و خنیا  
 بسیار هم رسد در روزی وی شش را کرده و زنان او را بغایت دوست  
 دارند از دیدن او بخت کنند چه او میمون و مبارکت **تعبیر** دیدن  
 او در خواب دلیل موم و عینک و مخالف است که در خواب میند که با بوزینه  
 جنگ میکند و غالب شود اگر سپار باشد صحت یابد اگر بوزینه غالب کرد  
 پمار شود اگر میند که او را بر دشمن خود بخشد بر دشمن غالب کرد اگر  
 بوزینه در فرشتهش نماید خود میند که با او چیزی خورد در روی  
 بازن او زن کند اگر میند که با بوزینه دخول کرد قاشه سخا کند یا  
 با شخصی خصمت نماید اگر او را بگذرد با شخصی جنگ کند خصومت مرزد  
 ارطامید و گفته که بوزینه مرد مکار فرزند است لالت بر مرض  
 در بعضی و آنچه از ماه حادث کرده او باه منسوب بود **قدان**

اگر خواب بود صحت نماید اگر میند  
 بلکه بوزینه در خواب پندارند

بمنزله

بمشید دال مهمل که یکها و بعضی گویند جانور است مشابه که یک که چیز نایز  
**قرش** بر او مصلحت و شین بچه جانور بزرگ است مدور از جانور آن  
 دریا که گشتی را از شیر باز دارد و بشکند **قرقین** بدو قافورا  
 دین مصلحت **قرمیل** بر او مهمل که شتر بچه **قرند** بزا بچه در او  
 مهمل نوعی از درنده **قغالب** بنون و عین مهمل بزرگ موی **قشتر**  
 بشدید شین بچه بوزینه و بعضی بچه بوزینه **قظ** بشدید طاق  
 که **قلو** خراغ **قلیب** بشدید لام و یاره و نقطه تخم آینه  
 و باء یک نقطه که **قیوت** بیاه و نقطه تخم آینه میان دو قاف  
 مرغیت که قابل تعلیمت و برد لغت گیرد اهل شام ابو زریق گویند  
 بزودی تعلیم کند **ابو قیر** مرغیت مشهور **قوعوس** بر او عین  
 مهملات بر وزن فرد کس شتر دو کوهان بفتح قاف نیز است  
**فصل شیم در قاف مضمو** بشدید باء یک نقطه و را و مهمل حکا  
 سرکان چکچو نامند خاکستری رنگ و بزرگ سفار نوعی از کنگر بود  
 ابوالملیح گویند کاش حلال خطیب بغدادی با سنا خود از داد

ق

بن ابد مندی نقل کند که مردی قبره صید کرد گفت مرا چه خواهی کرد  
 از دو کفت ترا بچ کنم گفت او لا انکه فریبستم دیگر اگر حراره جوع  
 تو بسبب اکل من منطفی نمیشود اگر مرا با کنی ترا سه کلمه تعلیم نمایم که بهتر  
 از یک لقمه گوشت من باشد پرسید که است گفت کلمه اول وقتی گویم  
 که بردست تو باشم دوم را در جینی که بر سر درخت نشینم کلمه سیم را  
 زمانی که بر کوه باشم پس کفت بر ما فایده تا سف کشش پس او را  
 رد کرد چون بر درخت نشست گفت آنچه نباشد و وجود نیابد  
 قبول کن چون بر کوه نشست گفت ای شیخی اگر مرا از جوی میکردی در  
 من درمی می یافتی که بوزن پست مشقال بود آن شخص شست دست  
 بدندان کزید و تا سف خور د کفت کلمه سیم که گوشت تکلم که بر ما فایده  
 تا سف کش تو تا سف کشیدی و لقمه که تصدیق کن با آنچه نباشد  
 تو تصدیق کردی چه پرگاه بر عضا پر و بال مراجع کنی پست مشقال  
 نمیشود چون در حوصله من درمی بدین وزن یافت شود از جمله ا  
 او انکه اکل گوشت در پخته او شکر بر بندد و قوه باه زیاد کند اگر

مرکز

سکین او را باب دهن آدمی مخلوط ساخته بر کبیل مانند قلع کند اگر زین  
 از شوهر خود اگر اه کند مرد پیدا و بزرگ خود مالده مجامعت کند آن زن  
 شوهر را بغایت دوست دارد **قصری** برای مملکت غمبخت **مشیت**  
 نیکو آواز بعضی منقش بعضی تمام غیف طوق سیاهی در کردن د  
**قمل** بشدید میم پیش و کند **قتل الزکوع** یعنی شپش ز رعیت  
 جانوریت که می پر د شپش بلخ ذلت بدانکه شپش از عرق چو  
 بر رخ تنگن کرد و یا از چرک جراحی که در بدن باشد بهم رس  
 بعضی مردم شپش را با شند هر چند که بدن را اطاهر موعظ کند  
 تفاوت کند عبد الرحمن بن عوف و ز پیر بن عوام چنین بوده  
 حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه و آله ایشانرا تجویز نموده  
 که بجهت دفع شپش حریر بپوشند علما اختلاف کرده اند در قمل که  
 حق تعالی بر بنی اسرائیل فرستاد ابن عباس گفته که شپش که مذموم بود  
 که سوسه گویند بعضی گویند بلخ کوچک با سر بود ابو عیبه گفته که نوعی  
 از قراد بود یعنی کنه دیگری گفت که گرم سیاهی بود این زبیر

گفته که یک بود و الله اعلم با خط گفته که شش بر بخت مجذوم  
 نیفتد این جوزی گفت که حکمت دین باب است که چون او را  
 ضعف بر طرف و اعضا غالب است فایردن بدن بر وضع  
 حق سبحانه و تعالی لطف بر نموده بدن وی از شش باز داشته  
 چنانچه گنگ از نشیندن زیرا که اگر اخس شش شود خواب کوبد بر  
 دلش که در از جمله خواص او آنکه هر که شش زنده پندازد فراموش  
 آرد **الفایده** شش جز فراموشی آرد بخورد ده موش و اند  
 شش زنده در آب ستاده بول کردن بر بدن نامحسوس بر بدن  
 فایردن سب ترش خوردن بعضی گویند که خواندن الواح سب  
 و از میان دوزن که شستن و نظار کردن بر کسی که از طلق آید بکشد  
 خوردن کشتیر و نان گرم نیز فراموشی آرد اما خوردن حلوا  
 و نان سرد و شربت عمل حافظه را قوی دهد اگر خواهی بدانی که زن  
 آبتن پسر زاید یا دختر شسته در شیر آن زن اندازد اگر پسر آن  
 دختر و اگر تره رود پسر همته آنکه شیر دختر سبک باشد اگر کسی

فایده

البول بهم رساند از شش وی یکی در سوراخ ذکر وی اندازد در عت  
 کشته که در ذکر زنی سخ می خورد را آب بچسند بر شوی از شش  
 منع کند هر که روغن کفاله بر بدن مالند یا بدن را بسر که آب دریا  
 بشوید شش پدید آید اگر سر و بدن را بر روغن زیتونی که بر روغن کچکشته  
 باشد مالند از تولد شش در بقا و بدن مانع آید **تعبیر** دیدن  
 شش در خواب دلیل مال است اگر رایه پادشاه بود دلیل شکر  
 و جوانی کرد الی بود دلیل زیادتی مال اگر قاضی بود دلیل زیادتی <sup>صیقلین</sup>  
 بوی اگر درخت که منهدمند دلیل کتاه بود اگر بر روی زمین منهدم  
 قوم ضعیف بود اگر کجایب او حرکت کنند باضعفا مخالطت کند و اگر  
 دور شود ایشان را اینند اما ضرر رساند اگر بر او بخورد زنج  
 بخش از قوم ضعیف شوند دردی نرزد این سیرین آید گفت  
 در خواب میم که از آستین خود شش برداشتم دیدم خیم این سیرین  
 گفت زنت را بدست خود طلاق دهی اگر منهدم شش از سیرین  
 پسر بی غلام یا پسر میفرودش بگریزد شش بزرگ دلیل سحر است

و جملست همه آنکه اگر پیش بر سپار و مجوس سپت شود و باشد  
 که دیدن او دسیل عیال بود اگر بند که پیش مجوز کسی بر غیب کند  
 جانار کعبت هر که پیش حمید دروغ گوید **تفقد** بنون و فادول  
 بجز خارشت و بتری که پد کینت او ابوالشوک ماده او را ام دلال نامند  
 این جوان شب صبح تردد نماید بر چپت عس کونید و نوع بود  
 یکی در زمین مصر که بعد بر شوی باشد و دیگر در زمین شام و عراق کعبه  
 سکی این نوع حیوان را قنفذ صحرا می نامند چون کرسنه شود  
 بر تا که میوه عفت عفت بالار و در خوشه انگور بر د بزر اندازد و کجا  
 فرود آید و بخورد بعد آنچه طاقت دارد آنچه باقی ماند بر غلطه  
 تا بخار خود و در مضمحل سازد و بزدا و لا خود بر دعادت کرده  
 با کل مردان اگر مار او را بگز و سحر تری خورد و صحت یابد پنج دندان  
 در دهن دارد خارشت صحرا ایستاده با ماده خود جمع شود و چنانچه  
 پشت ز بر پشت ماده چسپیده باشد نهی در آخر کتاب دلائل  
 النبوه گفته از اب و جانکه نام او سماک بن فرشته است نقل کرده

که برهنه

که بر بنجه خدای شکایت کردم که شب فراش خود خوابیده بودم که  
 صدای مثل آسپاسیندم و آواز او مثل آواز زنبور عسل و روشنی  
 مثل روشنی درخت شند که برق پس بر در هشتم سایه سیاهی دیدم که در  
 صحن خانه بلند شد دست سپوت او ساییدم مثل بویت خارشت بود  
 شاره آتش از او بر روی من بخورد و حضرت فرمود که خانه خود تمیز  
 کن یا با جان پس اوت و علم طلبید و فرمود که بنویس **بسم الله**  
**الرحمن الرحیم هذا کتاب من محمد رسول الله الی من طرقت**  
**الدائر من العمار والزوار الاطراف یطرقن بخر اما بعد فاننا**  
**ولکم فی الخافسه فان یکن عاشقا موعلا او فاجرا**  
**مقتحم هذا کتاب الله یطوع علینا وعلیکم بالحق انانکنا**  
**تسنخ ما کنتم تعلمون ان رسلنا یکتون ما تمکرون انکوا**  
**ما حکبنا فی هذا وانطلقوا الی عبک الاضام الی من نزع**  
**ان مع الله الها اخر لا اله الا هو کل شیء فی هالک الا وجهه**  
**لا یحکم والیه جمعون ثم لا ینصرون جمعوا تفرقا عدا الله**

وعلبت عجز الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم  
في كفيكم الله وهن التمتع العلية ابو جانه كويد كه زيشته  
 برده اتم بخانه بروم شب كه خوابدم زير سر خود كه هشتم چون سپه ارم  
 فرمايد خصي را بشيندم كه سيفت يا ابا دجانه بحق صاحب خود كه اين  
 نوشته تاز با بر دار كه شرط نموديم كه ديگر خانه نود مسايه تو و جان  
 كه اين نوشته باشد نيايم چون صبح شد بجزمت بخدمت آمدم  
 در اين احوال بفرمود كه اى ابا دجانه بحق انكسى كه مرا برستى  
 بخلق فرست تا كه الم عذاب اتا قيامت بشنود و نيز بعبت دفع  
 هم درو ال غم و كرسنگ و تشنگى اين دعا دفع كوي كذبا لسانك  
النعم يا دافع التقم يا فارج الهتم يا كاشف الظلم يا اعد  
من حكمه يا حبيب من ظلم يا ولى من ظلم يا اولابلا نيا  
 ويا آخر بلاغا ياجعل لى من امرى فجاجا و محرجا بانه كل  
 خارجت حرام و از جمله خواش آنكه اگر زهره او را در موضعى كه  
 موسى او را پرون آورده باشد بالذد كرموى پرون نيا كيجال

باوسفيدى كه در چشم افتد زایل كند و اگر با كبريت مخلوط ساخته  
 برهن مالند زایل كند و آتاسيدن زهره او دفع جذام و مس و زير بود  
 اگر بر دهن مخلوط ساخته در گوش چكاند كرمى كمنكار بر طرف سازد بشرطى  
 كه چند روز غذا امت نماند خوردن گوشت او دفع مس و جذام و  
 برص و تشنج و در در كه ده كند و گوشت نمك ده او دفع داء الفيل  
 و جرس و دفع بول در فراس كشند اگر خون او بر كزنده مسك مالند در  
 سگن كرد پيه او را اگر بر بجز دم مالند نافع آيد اگر گوشت و خون  
 او را با زيت مخلوط ساخته بر مربوط مالند كه ده كرد باذن الله  
 دل او را اگر بر صاحب تب ربع آويزند تحت تخت سپر ز او را  
 اگر صاحب طحال با شربت غسل خورده شفا يابد كرده او را اگر خشك  
 كرده و مسايده يكد رسم سپر ز او بآب خورده مسايه سير البول بخور  
 شفا يابد اگر سر او را با شيشه بر بند كه آدمى را با او كشته باشند  
 بر ديوانه و مروح آويزند عاقل كردد اگر طرف پاي چپ تنه  
 او را بر بند در فرقه كنانه بر صاحب تب كرم و سرد آويزند چاه

او نماند شفا یابد اگر چشم رست او را با بشیره در ظرف بسی بچوشانند  
 و از واکمال کنند در شب بطریق روز پنجم عیاران چنین کنند  
 و اگر چشم چپ او را بزیت بوشانیده در شیشه کنند چون اندک از و  
 در وقت خواب بمسئله زد پس او برسد در ساعت خواب رود بخواب  
 باطن دست است او تب نایل کند او چنان دل می بر صاحب تب  
 ریح شفاست خوردن بر این سپرز او در دسپرز ساکن کند اگر  
 زهره او را باروغش کاکلمنه غیر نموده اگر زن بردار در هر چه در  
 او باشد پندارد **تعبیه** دیدن او در خواب دلیل مکر و فریب  
 و بخت و اخفا و دلشک و شتر و سرخه غضب و پرچی و فتنه باشد  
**تفند بچی** یعنی خارش تب در یابی نصف مقدم او شنبلیله است  
 صحیح است و نصف مؤخر شنبه باسی کلیم او از ال عمر البول نماید  
 ملاحان نقل کنند که این حیوان چون کرسپند شود خود را بر حیا  
 زنده چون آن حیوان او را فرود بردار خود را بر شای او زنده تا  
 هلاک شود و این نجات یابد و بسا باشد که از شک او پروان آید و

حیوان بخورد و گاه خود را بر کشتی زند و سوراخ کند و اهل کشتی را  
 غرق کند اگر کسی قصد او کند با فاری که دارد بزنده او را هلاک کند  
 ملاحان این را بشناسند و پوست سابی پوشند که خارش بر و کاک  
 نباشد **توقس** بد و قاف و و او و سین همله غنیمت بر زمین  
 هند که نزد حج شدن با ده در کشیان خود همیشه بسیار حج کند  
 نرا و منقار ماده بخار دنا آتش از منقار هر دو سر پون آید و سستقل  
 شود در دو بسوزند و خاک تر شوند چون باران بار در کرمی ازین کشته  
 بهم رسد بال بر آرد و مرغی شود و پر در مثل اول دایا چنین باشد  
 ظاهر این همان تفند است که سابقا مذکور شد اختلاف در هم او هم  
 رسیده **تبعه** بیا یک نقطه و عین مضبوطه مرغی کو کپکیت مثل  
 کجنگ که نزد سوراخ موشان نشیند که اگر کسی سنجک زند یا از کسی تر  
 خود را در سوراخ موش اندازد **توقف** براه همله میان دو قاف  
 و فامخ کو کپکیت **توقب** براه همله و ک و مضبوطه و باغ  
 یک نقطه کا و سپر **توقه** بشه براه همله بزق ماده **توقدج** براه و در



مهلکین میون درشت **قرشوم** براد و دال مهله و شین بچو و و او  
 و **قرشام** که درشت **قطرب** بکون طاء و راء مهله و باء یکنقط  
 رغبت که سیم شب بگرد و خوابد و بعضی گفته اند که روباہ نرو بعضی بچو جن  
 و نیز موش و دزد در اطرب نامند **قصبیا** بصا و مهله و یا و دو نقطه  
 تمانید و راء مهله نوعی از افعی **قصابی** طاء و همزه حرج **قند بنون**  
 و دال مهله و زاء و حجب خند با و پست است رباب چم که شت **قند**  
 بنون و دال و سین مهله سنگ آب **قوب** بچه مرغ و قابه پورت بیضیه  
**قواح** خرگوش نر **قواح** بباء یکنقط و عین مهله مرغ سیاه  
 که دمش سفید باشد اگر دم خود حرکت نهد **قوی** برو قاف نوعی از  
 ماهی که بر سر خار قوی دارد که با او بزند **قوق** برو قاف مرغ  
 دراز کردن **باب** **پست** دو **قصر** مثل **پست** و **قصر**  
**چو کاف** کسور نیامده **فصل اول در کاف مضروب کیش**  
 بباء یکنقط و شین همیش تر که قوج گویند انگش صلال **فایده**  
 بونی در لعل آورده که هر گاه کسی بر خود ترسد از قتل یا عذاب بگوش

کا  
 فایده

فردی عیبی در موضع خلوقی ذبح کند بزودی روی قبیل کند و در رو  
 ذبح بگوید که **اللهم هذا لك ومنك اللهم له** الله فدای قبیل  
**عین و بجهت** عین او کوی بکند و با خاک خون را بپوشاند تا کسی ناپی  
 بر بالای خون او نگذارد اجزاء او شصت حصه کند که از آن یک یک  
 حصه هر یک حصه نوبت و یک حصه هم وی باشد همچنین تا شصت نیام  
 شود خود و عیالان از آن نخورد هر حصه فقیری دهد تا شصت فقیر  
 برسد که او فدای او بشود و پس هر کس که وی از آن امر خوف نرسد  
 دین عمل محرابت متفق علیه چه از اعمال **حسین** است **دالله** حجت  
**المحسین** در اگر امری باشد کمتر ازین هر یک از شصت مسکین را  
 یکصاع کندم ببرد و اگر نباشد هر مسکین را یک مد ببرد و بگوید  
 که **اللهم انی استغنی هذا** اگر **الذی** اخاف **بهم** هو **لا**  
 و بانفسهم وارواحهم و غیر ما تم ان یخلصنی منها اخاف  
 واحدی که او فرجی روی نماید حجت متفق علیه است **ام** حرف  
 گوید که نیز در امور خوف آنچه اینکس از اموال هر چه دوست دارد

در راه خدای بر بهجات یا بحکایت الله تعالی ان اتنا لوالله حقیقی  
 صفاً یحبون **بدا** آنکه از جمله خواهش قوی است که دست اکل بر این خصیله  
 دفع بول در فراس کشند و اگر سپه او را و پد کا و را با آب کنند تا مخلوط ساخته  
 زن در زمین او نبرد و بسودت برزاید اگر هر دو کوفه او را با هر گاه  
 بکنند و در آفتاب خشک نموده بار غرض زینت مکه از ندم بر جانی که بماند  
 موی بر آرد اگر زهره کا و را بر پستان باله شیر را قطع کند در بعضی  
 احادیث آمده که حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه و آله فرموده  
 که اگر دانه کبش را که خفته در حقه کند هر روز یک حقه از او بناشتا  
 بخورد عرق النار شفا دهد **عنه** اللطیف بعد ادی گفته که این معالجه  
 اعجازت که این مرض ایشانرا از سبب غرض شده باشد **تعبیر**  
 دین او در خواب مرد شریف القدر اگر دانه او را بر دار مال  
 شریفی مریب او آید اطمینان کند گفته که دین او در میل رقیب است  
 جهت آنکه او همسایس غم نامند اگر در خواب پند که در جای بلندی بر او  
 شده بر منفعتی رسد قوی بی شاخ و میل حاکم معزولست یا مردی

بخش

یا شخصی خصی بود اگر بر پشت بر دار دستمندی کار بزرگی شود اگر میند که  
 که سفید ماده او قوی شدن زنی با یکدیگر زن نداشته باشد او را  
 قوت و نصرت رسد و بر دشمن غالب شود و کبش انسان سلطان و حاکم  
 و آمر اوست و کاهی کبش می باشد هر گاه در کبش چیزی حادث شود  
 بکسی نسبت دهد مردی نزد این سیرین آمده گفت دو قوی را دیدم کم  
 شخ بر فرج زن من زدن این سیرین گفت زن تو بمقراض موی  
 فرج خود می برید جهت آنکه سر تراش غمشت اگر میند که کبشی قربان کرد  
 اگر آن شخص غمگین باشد غمش بر طرف شود اگر سپار باشد شفا یابد  
 در زمان باشد خلاص شود اگر در جنگ باشد سلامت ماند و اگر صاحب  
 قرض است اداء دین او شود اگر میند که دو قوی شخ بر سم زنند  
 دو پادشاه با هم جنگ کنند هر کدام بگریزد آن دیگر غالب کرد کبش  
 سیاه را بوب در سفید را بجم تعبیر کنند اگر کسی از شاخ یا پشم  
 بگردمالی بدورد **کو کند** اگر که ن است و خرمندی نیز گویند دشمن  
 فیست سگانش ملا دهند از جایش کوچکتر بود از اسب فیست سگ

شود و یک شاخ بزرگ بالای بینی دارد که از سنبلینی او سر بالا نموده اند که در این  
 شاخ بخوف نیت بلکه صحت و حکم است و نیز که با او باغین تنگ کند  
 گویند که فیصله با شاخ زنده باشد که او را بر شاخ بردارد ماده او  
 بچه خود هفت ماه در شکم که دارد و بچهره او در شکم او در آن شاخ  
 پرودن آید چون وقت زادن نزدیک شود در خود پرودن آرد و  
 اطراف شاخهای درخت بچهره او پس کرد و جان خط گوید شاخ او را  
 چون بر رازی بر نریا بشکند و مخلوط از او ظاهر کرد و سفید در سیاه  
 مثل صورت طاقوس آهوتره و انواع طیر و صور شجب را و آدمی غریبه  
 از عجایب نقوش از تختها بجهت ملوک سازند و بر کبرند که زنده و بخت  
 فرود شد جان خط گفته که در حیوانات غیر انبیا هیچ حیوان را که شاخ نشکند  
 نیست مثل کاه و شتر نشا کند و علف خورد و با آدمی شده عداوت  
 در نزد چهره کاه بوی او است تمام ناید و از وی شنود طلب وی  
 کند و بکشد لیکن از و چیزی نخورد و کشت حرام از جمله خویش او آنکه  
 بر شاخ او شجریست که کجی او خلاف سمت کجی شاخ او است عداوت

صحت شاخ او آنکه شکل سواری در و دیده شود و نزد ملوک مندرسد  
 و بعزت باشد از خواص عیبسه او آنکه گشاد بر کار فرود است هر کس که  
 صاحب قویج بخت کردنی الحال شغلیا به وزن عیسر الواده اگر بخت کرد  
 بزودی بارزند و اگر آنکه از او ساید بر مصر و جرح نوتشاند شفا دهد  
 حامل او از چشم بر محفوظ باشد و از اسب نیفتد و چون در آن کف از  
 سرد شود اگر از و ظرفی سازند صاحب بوسه از و آب خورد  
 و چند گاه مداومت کند صحت یابد و اگر بویط خورد که در چشم  
 راست او بر مرکبند از جمیع دردها محفوظ ماند حجت و حیات  
 و عقارب و سایر موام نزد وی نیایند اگر چشم چپ بکند  
 از مرض نافض و تب نافع باشد اگر از پوست او پسر سازند هیچ شیء  
 بر او کار کند گویند که بهترین زینتهای اهل چین از شاخ است  
 چنانچه مذکور شد که هر چه از او پار کنند صور عجمه و اشکال مختلفه  
 از و ظاهر شود و مانند از او مکر بند سازند که قیمت او بسیار باشد  
 که چهارم از اشغال طلا بود و همچنین لجاها و سلطه اجتهاد و ابطلاب

پس از آنکه اهل جان میخندند که بکشند که بزودی بایل و پس چندی بپند  
 زنان را ببلع دهند و پس چو چیز را بدندانند و بزنی پیش از مرد میرشد  
 و هندی از اعیادیت بزوال آفتاب بکل کسوف روز بخورند و بیانشان بین  
 و سیعی در آنکه قریب بصید شهر باشد و در آنها حجاب بسیار بود **تغذیه**  
 دیدن او در خواب لیل یا پناه بزرگ بعضی گویند دلیل حرب و فتنه است  
 و در پی محاربت **گردان** غنیت شدید بر غلبه که ترکان اردک باشد  
 که شب بخوابد بکسب او چه که اجمعی خواب کردنت بسیار ترسناک  
 و بد است لهذا سوابق در شام خود گویند فلان چنین من کردن  
 یعنی فلان کس پیشک ترا کرد دست او اعلان صاحب غلبه است  
 آورده که خوردن گوشت و پید او باه را زیاد کند و جان چنان بین  
 امون خورند بایت که اطریق کوا **اَطْرِقْ كِرًا ۵ اِنَّ النَّعَامَةَ**  
**بِالْفَرَىٰ بَغَاثِكُمْ بَارِضًا ۶ مَا اسْتَنْسَرِي مَا اسْتَنْسَرِي ۷**  
**كَلْب** سگ و تبرک ایت نامند حیوانیت شدید را یا ضمه کثیر الوفا  
 نه از سباع محض نه از بهایم محض است بلکه مرکب از هر دو است چه که

طبیعت

طبیعت سبقت در تمام بودی مردم لغت گرفتاری و اگر بهیتمه کل بودی  
 حیوان نخوردی لیکن در حدیث اطلاق بهیتمه در بش و از طبع او  
 که محتمل شود و ماده او حیض نمند و من حمل او زیاد بر شصت روز بنزد  
 اما که از چهل روز ممکن باشد بچ او کور شود و بعد از چهارده روز  
 بکتابه از او قبل از ماده خودش شهورت بهم رساند چون یک ساله شود  
 بر ماده جهد و کاکمیت از یکساله نیز جهد چون چند سگ بیک **دخول**  
 کند رنگهای بجهای مختلف کرد چه هر یک شامیت بهم رسانند از  
 خواص او آنکه بر دم و غیره نیکو داند هشتم او ایچ بهتر از سایر  
 حیوانات کند چغندر را از گوشت تازه بهتر داند و نجاست خورد  
 و بر کرداند میان او و کفار عداوة شدید است چه هر گاه بر  
 دیوار یا جای بندی او رود و کفار در مهتاب رود چنانچه  
 سیرش بر کفار نهد او را جذب نموده زیر کشد چنانچه  
 مقناطیس آهن را پس او را بخورد و لهذا کفار را جاذب **الکلاب** نامند  
 اگر کسی را از عن کفار مالند و بواند شود و اگر کسی را کفایت خرد

دارد سک بر و فرمایند و از طبیب سگ است که با پر صاحب خود حرم  
 او دارد و حمایت کند خواه صاحبش حاضر باشد یا غایب اگر باشد  
 یا غافل سپار باشد یا در خواب غالب اوقات روز خواب و شب سپار  
 ماند مگر حوالی صبح که اندک خواب کند خواب و سبکتر از خواب است  
 زودتر از او بیدار شود و با هذرت از عکس است چون بخوابد بیدار بکند  
 چشم تمام نموشد چه مغز سر او را بسکت از مغز سر آدمی گرفته اند و  
 شریف و نیکو روی اکرم دارد و بر ایشان فرمایند و بسا باشد که از سر  
 راه این دور شود و بر مردم سیاه قیج الوجه و کشف جامه ضعیف  
 فریاد کند که او را بطلند دم جنباند و اظهار دوستی کند و اگر بعد از زدن  
 بطلند دور شود و اگر صاحبش با او بازی کند چنان دندان کرد  
 که در دندان تعلیم نماید و دست بول کند بر تنه که اگر تعلیم کنند که بر سر او  
 چراغ کند از نو و چیزی ماکولی نزد او اندازند چه سراغ نکند دارد  
 و القات بکل آنچه نماید چون چراغ از سر او بردارند بجانب ماکول رود  
 و بخورد او را مرضی حاضر شود که آنرا بکلب نامند مرضی است ششم

ک

بر یوانک عکاش است که چشمهایش سنج و پرده بر چشمهایش کشیده بشود  
 که شمارش حس است کرد و زبان بر پون آرد و آب پنی و هوشن بسیار  
 شود و سرش اندازد و پشت بپنج بکج و منخر رسزد و همیشه دم  
 خود را در زیر پای خود دارد و بکلن و ترساک راه رود که تصور کند که  
 مست است چیزی نخورد و تشنه شود آب نیاشامد و بسا باشد که  
 آب ایند ترسد و باشد که از خوف ببرد چون سیاهی سپید بر  
 حکم کند اما فرمایند که سکان از دور زبان باشند اگر کسی نزد او  
 آید دم جنباند و جهت فرود تنی نماید چون آدمی را بگیرد او را کمر  
 بر عارض شود یکی آنکه آن شخص آب نخورد اگر چه از تشنه میبرد با آنکه تشنه  
 آبخ آید چون بر بند نخورد چون این مرض در آدمی است حکم نبرد  
 در صین بول کردن از مخرج بول او شش پیه صورت سبک بپوشد  
 پر و ن آید این سگ مریوان که بگز و انجیوان میبرد مگر آدمی را  
 که کاسی علاج پذیر شود و سلامت ماند این مرض حمار و شتر را  
 نیز عارض شود صاحب عجایب المخلوقات آرد که در دهی از نواری

حلب چشمه ابرین مشهور که در شهر کلب نامند هر کس را سگ دیوانه کزین  
 اورا از آن آب پاشا مانند شفا یابد و نیز گفته که بعضی اهل آن ده را  
 گفت که سگ کلب که قبل از چهل روز از آن آب خورد شفا یابد و آنگاه  
 و گفته که من سگ پس از دیدم که سگ دیوانه کزین بود هر سه از آن  
 آب خوردند و وی از ایشان را که چهل روز تمام شده بود بخت  
 یافتند یکی که بعد از چهل روز بود بمراد همه رعایت آن ده از آن آب خورد  
**از فواید** تجزیه آنکه بجز شفا که سگ دیوانه اورا کزین باشد  
 این طلسم را بر ظرف نون نویسند و بر غن زینت چرب کنند بنویسند  
**امینت اسح لا اله الا الله و نیز ترایان**  
 از بزرگترین بخت سگ دیوانه کزین بود و بر نون صبح کالد بر آنکه  
 یکم از سگ بشد که اورا اساتی نامند که آهوس از دور چند براند که  
 میرود و یای آید و نر ماده او تشخیص نماید و زنده را از مرده  
 شناسد اهل دم موتی خود دفن نکنند تا این نوع بر کلاب  
 نمایند که از علامت چندی ظاهر شود که مرده از زنده متمیز کرد

طلسم سگ  
 ۱۳۱۱  
 کزین

و این نوع سگ صغیر الخبیه و کوه دست چپ باشد در حدیث آمده که  
 حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه و آله شخصی را دید که گشته بود  
 پرسید که چه بگفته است گفت بر من که سفندی زهره دیده  
 و کوفندی بر بوده سگ کله او گشته حضرت فرمود که خود را گشته  
 و دین خود ضایع کرده و عصیان پروردگار خود نموده و خیانت  
 برادر مؤمن خود ورزیده سگ بهتر از وی این جوی در **حفظ**  
 مؤلفات خود آورده که مردی از بعضی سفر با برقه که کاش اقبال  
 که در نهایت زبانی بنا کرده بودند قریب بر منی و بر نوشتند  
 بود که هر که دوست دارد که سبب ناه این قبه براند بدین روده  
 پس آن مرد بدان ده در آمد از هر که پرسید چکس خبرند تا آنکه  
 او را دلالت بر دپیری کردند که قریب دو دیت سال از عمر او گشته  
 بود از وی احوال آن قبه پرسید آن مرد از پدر خود نقل کرد که پادشاهی  
 درین ده بود و سگی داشته که پس از وقت از وی مفارقت نمیکرد  
 سفر و حضر با وی بوده در خواب و بیداری محافظت مینموده

و کیزی نیز داشته گنگ و زمین گیر روزی آن پادشاه بنزمتگاه بود  
 پرون رفته فرمود تا سگ ابر بندند تا با او نزود طبخ را فرود  
 تا طعام از شیر میسازند پس طبخ طعام را مهیا نموده پاورد  
 و نزد کیزی و سگ گذاشت سر وی پوشید و برفت پس تا بزرگ  
 باید از آن طعام بخورد و برفت چون پادشاه از نرسنگاه میا  
 فرمود تا طعام را پیش آوردند کیزی دست بردست میزد و آنگاه  
 بجانب پادشاه میگردید که بخورد چاکر قصد می فهمید پادشاه دست  
 خود را در میان ظرف گذاشت تا طعام بر آرد سگ فریاد میکرد  
 و خود را از زنجیر میکشید و بر زمین میزد تا آنکه نزدیک بود  
 که خود را بکشد پادشاه ازین تعجب نمود و فرمود تا سگ را بکشند  
 پس سگ بجانب پادشاه دوید پادشاه لقمه طعام را در دهان  
 میخواست که بر زمین گذارد که سگ دست بردست می زد که لقمه  
 از دست پادشاه بر زمین افتاد پادشاه ازین غضبناک شده  
 پهلوی خود تیری داشت خواست که سگ را بزند چون سگ دید

که پادشاه

که پادشاه ادراک طلب او نمیکند سر خود را در میان طعام فرو برد  
 و در میان وی غلیظید بر پهلوی کردید پوست و گوشت او بر خفت و  
 پادشاه از دیدن این حال عجب آمد بجانب کیزی طفتش کشید  
 نیز با سره خاطر نشان نمود که ظرف بر کشاده بود ماری باید خورد  
 برفت پس پادشاه فرمود تا طعام بر خفتند و طبخ را تا ادیب نمود  
 که چرا سر ظرف پوشید می امر نمود تا سگ ادفن نموده قلمه بر سر  
 او ساختند و این کلمات بر نوشتند تا هر که برین قضیه مطلع شود  
 از وفات سگ آگاه گردد در عجایب المخلوقات آورده که در بعضی  
 شخصی را گشته بچاهی انداخته بودند که کسی را بر او اطلاعی نبود  
 الا سگ مقتول را که سر روز بر سر آن چاه می آمد و خاک از دور  
 میکرد و بجفا و اوشاره مینمود و چون قاتل را میدید فریاد میکرد  
 چون غمی از او مگر بوجوع انجامید آن چاه را احفر نمودند شخصی را  
 مقتول افتاد پس آن فرد را گرفته از او اقرار گرفتند و قصاص نمودند  
 گویند چون حسین بن احمد شاعر را وفات نزدیک رسید صدمه نمود

که او را در زیر پای امام مسموم امام موسی کاظم علیه السلام دفن نمایند بر  
 سنگ قبرش نهند و کلبه را با سبط ذرا عینه بالوجه بدارند  
 و چون سبطان متعین خواجده نصیر الملک و الطوسی فوت شد سناریو  
 وی در زیر پای امام علیه السلام قبر حفر نمودند سنگی که این آیه بر او نوشته  
 بود پیرودن آمد بر سر قبر خواجده علیه الرحمه که آشفته حال است میکند  
 که این همان سنگ است **فایده** بدانکه اکثر اهل تفسیر بر آنند که رک  
 اصحاب کفایت جز کلاب بود لیکن اختلاف در لون او کرده اند ابن عباس  
 گفته سبغ بود نام وی قطمیر قرطبی گفته زردی که بر خن زنده بعضی  
 دیگر گفته اند که او اسپمان تک بوده بعضی دیگر ابلج سیاه و سفید  
 و سبغ گفته اند در نقلی از علی بن ابیطالب علیه السلام آمده که نام او  
 ریایان بوده قول ضعیفی آنکه شیر بود بجزاز بکتاب قرآن مجید شنیده  
 جمعی دیگر گفته اند که مرد طباطبائی بوده مضعف این قول آنکه بسط ذریع  
 که در قرآن در صفت می درقع است از صفات کلابت نه از اوصاف  
 طباطبائی در حدیث نبوی صلوات الله علیه آمده که اگر اسامی اصحاب کفایت را

فایده

طباطبائی

بر اطفال و نیز ناز آفات محفوظ مانند خواب کند و در کیم که کند و در  
 اصحاب کفایت آنچه از حدیث و صاحب قاموس ترا آورده بدین سه روایت  
 ذکر نموده اند روایت اول **مک** یکمینا ایل امینا مرطوب کثیر بوالس  
 ساموس بطینوس کشف و طوطی **روایت دوم** ملینا مکینا مرطوب  
 بوالس ساموس ان بطاس او بوس کید سلططینوس **روایت سوم**  
 مکینا ملینا مرطوب ان بوانس ساوینوس بطینوس کشف و طوطی  
 قطمیرین و نیز حجت خواب آرام و دفع بکار اطفال نویسد که  
 اعود بحکات الله التامات التي ناموا اصحاب الكهف والرقم  
 الله يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها فما  
 الله التي قضت عليه الموت يرسل الاخرى اليه اجل ستمى اللهم  
 ان النوم والحيوة على حامل هذا الكتاب بالف لاول  
 ولا توقع الا بالله العلي العظيم **و** در بعضی تفاسیر آمده که در سوره بقره  
 آیتی است که چون آدمی در وقت که سب و حمله کند بخوابد از شر محفوظ  
 ماند و از تیش بوی نرسد آیت هیت که یا معشر الجن و الانس ان **استطعم**

بر محفوظ ماندن اطفال  
انگشت در کیم در بوالس

نیت

بر دفع خواب



ان تنفكوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون  
 سلطان و نیز عجیب تر از جمله سگ خوانند و کلبه هم باسط ذراع علیه  
 زانم حرف گوید که در حدیث آمده که ملائکه داخل نشوند در خانه که در و  
 یا صورتی باشد چه سگ اگر نجاست خورد و بجز همین است ملائکه طریقه  
 با کن طیبه نزهت در آید و از اجناس و اجناس محتسب و محتر نیز باشند  
 چون ارواح مجرده اند بصورت مجرده از ارواح تیر نیز دارند و بعضی شبان  
 سایه نیند از نزد ملائکه عقولند شبانرا کار با معنی است شبان  
 به آنکه جمیع اجزاء سگ حتی سوسوی و ناخن و استخوان که روح بر آنها  
 حلول کرده جمله کلبه و کلبه حرام خلافاً لئلا لکینه که سگ بچه چشم نشود  
 حلال میدانند پدید و دسومه او در زیر گوشش باشد بخلاف که سفند  
 که چرب او بالای گوشت او بود اگر گو سفندی شیر سگ خورد گوشت  
 او بر کرد و بصفت گوشت سگ که چرب است گوشت رود از جمله گوشت  
 او آنکه اگر آدمی زبان سگ سیاه ببرد و در دست خود نگهدارد هیچ  
 بد و فریاد نکند اگر پاره از گوشتش بریده در دست نگهدارد سگان در

او فروتنی کنند دندانهای ایناب او را اگر کسی که سگ دیوانه کزیده باشد  
 بیاویزند در دوی سگ کن شود اگر صاحب یقین آویزند صحت میکنند  
 اگر بر کودکی بنهند بسبب است دندان پر و ن آرد و اگر کسی با خود در دست  
 سگ بد و فریاد نکند اگر کسی زهر کشنده داده باشد شیر سگ خورد  
 نجات یابد و نیز اکل او اخرج جنین و شیمه نماید اکتحال او سپاری  
 تمام شد آرد اگر سرگین او زخمش نموده بعد از صلابه آب کشن نیز خمیر  
 نمایند بر او رام حاره نهند نافع آید اگر صاحب قولنج سگ خواهد  
 بر خیزاند در سگان ادبول کند فوراً قولنج وی زایل گردد و سگ در حال  
 ببرد اگر دندان ناب او را بر کسی که در خواب غمناک بیاویزند  
 شود شیر سگ بر زهر مالند سوسوی ببرد و کار خوره کند اگر سوسوی  
 سیاه را بر صورت آویزند نافع آید اگر کسی را بنده که بزنند باندگی  
 سگ بچه بازیت مخلوط ساخته بر روی مالند دیگر نگرند **تعبیه**  
 دین کلاب و خواب دلیل نیکان بایردم سفید که جرات بر معاضی نمایند  
 اگر فریاد کند دلیل مرد میفر و طامع باشد اگر سگ که او را کزید بیاویزد

بقدر آن از دشمن ایمنی و عین سید و باشد که دلیل حص بر دنیا باشد و همچنین  
دین سک صحاح کفیل دلیل ترس نماند ان و کرمین و پنهان شد دین  
او دشمن دلیل تجدید ولایت است باشد که دین سک دلیل کفر و نوسیدانی  
رحمت خدای تعالی باشد لقوله تعالی **كَلْبُ الْكَلْبِ يَلْبِثُ** و دین سک  
دین عزت و رفعت و روزی سک کله دلیل مرد صالح که با غیرت باشد  
براهن و مسایه خود اگر منند که سک قبایمی یا پره کرد یعنی او را عتق  
کند اگر فرمایند دشمن ترک عداوت کند سک داده و دین سک لیسط  
معاند و بچه سک فرزند محبوب سفید او مؤمن سیاه او کافر بعضی  
گویند سک بچه دلیل طفل سفید یافت شده دین سک کله رسیدن  
از پادشاه و حاکم سک شکاری ملک ولایت اگر رانی در عرض آن  
بود آرزو میداد گفته اگر سپکان شکاری میند خارج از شکار  
دلیل خیریت بجهت طلب و زنی و خدمت اگر دخل شکار میند دلیل  
دین سک سبان ولات برصیانت و محافظت مال کند بعضی گویند  
دین کلاب دلیل قوم دلیل اگر منند که سک شکار کرد حق تعالی بر علی

دهد و فرمودند که لقوله تعالی **قَالَ عَلَيْهِ سُبْحَانَ الَّذِي آتَانَا الْإِنْفِ**  
**كَلْبُ الْكَلْبِ الْكَلْبُ الْمَاءُ** سک آبه قند است که در قلاب  
کند است از جمله حص او اگر خون او را آب نیره کرمانی مخلوط است  
در حمام پاشانند عسر البول اشفا دهد اکتحال مغز سر او دفع تیر که  
و ظلمت چشم کند نیره او بقدر یک عدد ستم قاتل است بن سینا  
گفته که خصیه او بقدر کعبیس نفع دهد از گردن ماران اگر از پوست او  
جوراب و وزند صاحب نفوس پوشند صحت یابد **کاسیر عقاب**  
عین کند است **کاسیر العظام** سگفته است در باب میم باید که بجهت  
بتقدیم باء یکنقطه بر عین که جانور است از جانوران صحرا **گوز گوز**  
به و راه مملکه مرغیت در دریای چین که در زیر مرغی که او را خرشند  
گویند می پرد متر صد افتادن سر کین او است تغذای خود کند و صاب  
عجایب الخلق و قات آورده که خرشند مرغیت که سر کین که از وجود شود  
مرغی باشد **کاککه** بسین مملکه را سوت بعضی دیگر گویند شمشیر است  
غیر او ذومقر طیس گفته که مرغ سفید است از دهن پخته کند سر کین را

اگر با سر که ساین برنگه مالن نفع عظیم بخشد **کندها** مای صاحب که  
**کعبه** با تقدیم نون بر عین همله و با و کیفه شتراده بزرگ **کنند**  
 بین همله و نون و در ال همله نوعی از مای **کحف** بفا جایش **کود**  
 بذات همله و نون هب کاهل **کول** عکبت **فصل دوم در**  
**کاف مضمون** که کاف بکون اء همله کلنگ در کان در نامن مثل کلنگ  
 سر لجماع است چونیت که باید که او ریس مرفان باشد از طبع اوست احتیاط  
 و خوف بنوبه پاسبان و صحت یکدیگر کنند پس چون بخواند یکی مد پانز  
 بعد ای آسته آد از کند کویا انداز یکند با آنکه او پاسبان است  
 چون نوبت او تمام شود آنکه در پهلوی وی در خواست بر خیزد و صحت  
 نماید و عارض سابق خواب رود تا آخر بعضی از وی کجا اقامت نمایند  
 برخی مسافرت خستیا کنند و معاونت یکدیگر کنند همیاة مجموع یک  
 صف روندند متفوق یکی شل ریس شس باشد باقی متعاقب تیغ  
 وی باشند بعد از چند کاه ریس موخ شود اگر در عقب ریس بوده  
 مقدم در ریس و چنین ترتیب تا آخر صف هر یک ریس و مر و کس کند

ک

چون یکی از پدر و مادر هر شود اولاد وی بردارند و پطران نمایند هر جا  
 که روند بجهت او فوت و دانه آورند صاحب مخلوقات آورده چون  
 کلنگ در روی زمین اهر و در بیگپای و در پای کیر بالارود از تر  
 آنکه زمین فرود در طرئه این در ذکر ملک الحوزین در باب سیم بیاید  
 با تفوق عدل کشت او سر و خشک ولیکن جرب نیست بهتر است  
 که باز شکار نماید در درج کد دفع کند اما در رضم است بهتر اگر با دوی  
 حاره طبع نمایند تا فرنگه اکل او مولد خون غلیظ موافق امر جبر حوزین  
 تخصیص جو انان را در ز پستان است سیم نماید بعد از خوردن  
 وی غسل بیاشامند لیکن چوبست که اولاً برای او سنگ بر بند  
 و دور و زیاده یزند بعد از آن طبخ نمایند و با پسته مر از خوردن گل  
 زهره او دفع خوف کند اگر متوسر او را برین مق مخلوط ساخته بنوی  
 ریزند آنچه فراموش شده بخاطر رسد اگر جردوی از در ارج و شل او  
 متوسر کلنگ با هم نرم بگویند و بر بدن مالند پس موی پروان  
 نماید اگر دل زهره او را مخلوط ساخته با زینت برین صاحبان

ریزند آنچه فراموش کرده بخاطرش پد اگر زنده او را در پیش کشند  
 که آب سیاه آورده باشد دفع کند **تعکین** دین او در خواب میل غلط  
 اگر کند که کلنگ برایش میخاج شود اگر کند که بسیاری از او مالک شد یا بد  
 بخشیده بریات مال رسد کوشتا و در خواب بجهت کسی که اراده شراکت یا  
 که خدایه دارد نیکوست چه او در طریق خود متفق است با شرکا و اینها  
 جنس خود اگر از آنها بگیرد با قومی بپندد خویشی نماید نصاری اهل کوم کند  
 که اگر کلنگ بپند سفر دوری نماید و اگر کند که کلنگ بشهر خود سفر در شهر  
 خود برگردد اطمینان کند که دین او در رستان دیس و زو و قطع  
 الطریقیت و اگر فرزند خواهد دیس فریت چه ادا عانت بوی کند **کفان**  
 بقاء و فقط فوقانی و فاعلی که زور بر آورده باشد **کنع** بقاء  
 دو نقطه فوقانیه و عین ممله بجز و باه **کنده** بدل و راء ممله  
 تیره رنگ **کنوم** بین و عین ممله در لغت حمیر حار را گویند **کنیت**  
 بعین ممله و یا و دو نقطه تحتانیه و تاء و فقط فوقانیه **کلم**  
 مرغیت از زمین طهرستان نیکو چشم بجهت تکلم با صورت حسنه

کلم نامند که فک یکمتر از وی کند در میان و آبها باک چون بخوانند  
 بسیار بر وجهی شوند تا آخر روز یکی از آنها بگیرد بخورد همه ایام بین  
 طریق باشد تا فصل بهار شود عصافیر جمع شود پیش از این  
 و از نزد خود دور کند و از ایشان که برین باشد چکس آواز شود  
 تا بهار دیگر و چکس بدو که او مرد و پای خود بر زمین نهد بلکه چون  
 یکپای بر در و پای دیگر بر زمین نهد همچنین بر سپیل بدل راه رود  
 چه ترپ که بر زمین فرورد **کشور** شاه و فقط فصل **کیت**  
 بقاء و فقط تحتانیه و تاء و فقط اسب بسیار سبز رنگ **کنند**  
 بنون و دال ممله و سین مجله **باب بیست و سیم مشتمل**  
**بر سه فصل اول در لامل مقوقه لجا**  
 بچشم نوعی از پسنک است که در بر و بر تعیش کند بحری او را در زبان  
 سینه بود هر حیوانی که در صید طیور غیره او را چله عجمی است  
 چه در آب فرورد پس خاک غلط و بشرط طیور آید بسبب تغییر رنگ از  
 نظارت آن مخفی باشد پس هر طیری که پند در میان آب کشد تا در آب

ل

بیرین پرنج در برهنه نهند و در بوشیند و بظرف حسانت پخته کنند تا بچو  
 پرهن آید **اسطوخودوس** گفته که هر چه که از پخته بر آید آنچه مستقبل  
 بجز بود بدیاری رود و آنکه پیشین بر بود بر رود و نیمه آنها در  
 آب شونده که از حیوانات آب استیاز نیامند و ما خوردند و از جلود  
 او **اکو اسطوخودوس** که کبیری او را تازه خورد از در جگر  
 این کرد و اگر گوشت او را با سرکه طبع نموده شور بای ویر استی  
 دهند نافع آید و دل را سخت کند و با دوسو در **تعبکین** دین او  
 در خوا و بسیل زن ستوره نیکو روی صاحب مال بود و با باشد  
 که دیسل بود در دفع دشمنان و این کردین از شر ایشان **لقاق**  
**مرفلیخ** لک لک مرغ در از کز نیت که ما جز از ذکا و زیری او  
 آنکه در کوشیمان سازد هر چند وقت در یکی قامت کند و چون  
 احساس تغییر هم او حدوث و با کند بر دیار دیگر رود و بسا باشد که  
 ترک پخته خود کند و چون خواهند که جانوران از جای بجای برانند  
 لک لک در این بخاه دارند چندان فرخ کند که همه هم او جانوران

کرزان

کرزان شوند اکلش حرام از جمله خواص او آنکه مرگاه بچه او از پنج  
 بر بدن مجزوم نماند شفا یابد هر که یکد آنک از مغز سر او بایکد آنک  
 پنیس مایه خرگوش که خست بنام شخص کسی در تاسا و لک نفاست  
 محبت او در دل آن شخص واقع شود هر پس حکیم گفته که اسپخوان لک لک  
 با خود در غمش زایل کرد اگر عاشق باشد تا یابد هر که صدقه  
 چشم است او را با خود در ز خویش نبرد اگر چشم چیش را با خود  
 دارد و بخوابد پیش پیدار شود و مگر آنکه بکشت ایند اگر مرد چشم  
 او را با خود در در میان آب در آید عرق نشود اگر چه شناوری  
 نماند **تعبکین** دین او در خواب دلالت کند بر قومی که با هم  
 باشند بعضی گویند که دین او دیسل سرما و برف بود هرگاه  
 متفرق بیند اگر جمعی از او در مکانی مجتمع بیند ایشان در دزدان و  
 راهزنان باشند و اگر رانی مسافر بود یا اراده سفر دارد  
 دیسل خیر و برکت باشد که دین او دیسل آمدن غایت باشد بکنان  
**لایه** کا و کوسی **لبوه** بفتح و ضم با یک نقطه ماده شیر **تعبکین**

دین او در خواب دلیل خضر پادشاه بود اگر پند که با او جامع  
 کرد از شدت عظیم نجات یابد و نشان بزرگ کرد و بر اعدا غالب آید  
 اگر را پادشاه بود در جنگ بر دشمن ظفر یابد و حمالک تهر فزونی  
 آید **لعوس** بضم عین و سین همله که بجهت معرفت اهل لوی گویند  
**لعوق** بکون عین همله که ماده **لقاط** تشدید قاف و  
 طاء همله معنی که در آن چند اکلش حلال **لحق** بقاف کا و یغیده **لهم**  
 کا و پر **لوشب** بشین بجهت که **لیتا** تشدید یاء و نقطه تحت  
 ماسی است که از پوست او پیر سازند **لیث** بیاء و نقطه تحت  
 ذاء و نقطه شیر **لیل** بیاء و نقطه تحت یاء بجهت که روان است  
**فصل دوم در کلام مکسور** **لحقه** بقاف هاء همله شتر ما و  
 شیر در **فصل سیم در کلام مضموم** **لبتادی** ببا که نقطه  
 و در آن مایه غریب است که بر زمین چید و بخوابد تا پیرانند **نیرد** **لحکا**  
 بفتح هاء همله و دال الف جانور است پشه ماسی در یک که چون احسا  
 اد می کند در یک فرود و بعضی گویند جانور است شش انگشت در

ل  
م  
ل

ایک

یک راه میرود و فرو تیر و داکلش حرام **لوب** بو او و  
**لنوب** بنون و او ز نور یعنی سل **لب** بپ و چهار در **مما**  
**مفتوح** چه مثل بر **فصل فصل اول** در کیمیر **مفتوح** مالک  
 بجاء همله و زاء هجه و یاء و دو نقطه تحتانی و نون بو تیار و تبر که  
 آو خا گویند جوهری گفت که انجمله غایت بشون است که در با  
 مرغ دراز کردن در از با میست جا خط گفته که از جای بهای دنیا آنکه  
 همیشه بزد آب یا جایی که آب جوشد نشیند چون آب خشک شود عکس  
 شود چرند آب کم شود غم او زیاد شود و آب نیا شامه اگر چنان  
 تشکیک میرد از ترس کمی آب خوف بر و غلبه کند و عکس نشیند و لهذا  
 او را مالک الحزن نامند ترندی گوید که مالک حزن مایه میان از دریا  
 پرزن آرد و بخورد طعاش این بود و شناساوری نه اند چون مایه  
 بدت وی نیاید خود را در کنار دریا اندازد مایه میان نرزد او جمع  
 شوند بزودی آنها را بر باید بقدری که احتیاج وی باشد احتیاج  
 بهما شرت ندارد اکلش حرام جا خط گفته که شیشه با در کیمیت که در

م

مثل شمع روشن شود و بر وزیران کند و این گرم سینه و نرم  
 میباشد غذاء او خاکست که هیچ از وی نشود از خوف آنکه خاک  
 نام میشود که پسند تا ببرد **منشا** کا و کوی اگر مغز او را حساب  
 قولنج تناول کند صحت یابد که شجره از شاخ او با خود دارد همه درندگان  
 و سباع از او گریزان شوند اگر شاخ یا پوست او را در خانه بخورند  
 کند ماران گریزان شوند اگر خاکستر شاخ او را بر دندان گرم خورد  
 بپاشند در دوی ساکن کند اگر سوی او را بخورند گندم و شمشیر  
 گریزان شوند باقی خواص در بقوه حشر کینه است **تعبیر** دیدن او  
 در خواب دلیل مردن کثیر العباده گوشه گیر بود اگر چشم او را بیا  
 ریاست یا بدیازن جمیله کوتاه عمر تر فرج کند اگر سر او کا و کوی  
 گردیده بر ریاست ولایت رسد غنیمت یابد اگر منید که کا و کوی  
 گردیده از مردم گوشه گیر و دولت جوید و در بدعت داخل شود  
**مغنی** بعیر بهله در از **مغنی** بز و تبرکی کچی اکلشن با تفق حلا  
 لیکن به خوف بقات است تغضیه که او را بر کوفند است بزاید

بشر

شیر و ذخاتمه پوست آنچه از دهنه کمی ارد در پیه او زیاده شده و  
 لهذا لعابان گویند تیه المعزج بطنه یعنی دهنه بز دشمنش باشد چون  
 و تعالی پوست که سفد نازک آفریده چشم او را بسیار کرد این پوست  
 بز درشت و عنیفه لیکن مویش کم کرد این از جمله خواص آنکه اول  
 لحم او سورت غم و نسیان و مولد بلغم و محرک سود است لیکن نافع  
 کسی که دمل دارد این سینا گفته که سرکین او محمل خولک است سبب  
 قوی که در دست گریزان او را با چشم بر دارد سیلان خون از دماغ  
 دارد دیگری گفته که اگر شاخ بز سفید ساییده در کوی حکم بسته  
 زیر سر نایم کند از نیدار نشود تا بر نازند زهره نماز که پیش رو  
 در سینه است اگر با زهره کا و مخلوط ساخته سیله سازند و  
 در گوش کند از نگرسی را از ایل کند و منع نزول آب کند اگر زهره  
 نماز اکتحال نماید بعد از آنکه سوی زاید از چشم بر آورده باشند  
 دیگر سوی بر نیاید و نیز پرده چشم زایل کند و مانع از حدوش شود  
 و گوشت زاید در چشم قطع کند و طلاء او در داء العیال را بر طرف کند

خزردن مغز ساق اولیان آرد و محرک سودا باشد **ماریه** بر آه مهمل  
 و تشدید یاء و نقطه تخانیه پنکخواره و تخفیف یکا و ماده **ساروق**  
 و **مادو** بزاید مجمره و آخیش آه مهمل غریب در دیایه کند که چون اهل  
 او را پند مبارک شمرند و بفال تمیک دانند در ساحل بحر پیخته کنند  
 پیخته او پند دانند که در دریا ساکن است چون کشتی بجان خوف  
 یا حیوان نضر نزدیک بشد اینخ بیاید و در کشتی بنشیند و بر خیزد  
 گو یا که خبر در ایکن تا اهل کشتی به پرکار خود کند ملاح آنرا شناسد  
**ماشیه** بشین بجه و یاء و نقطه تخانیه حیوانات انسی ارشته کاو  
 و کوسفند **مروه** زن **مشا** ثناء سه نقطه پروانه **مطیبه** بطاء  
 مهمل و تشدید یاء و نقطه تخانیه ناقه که بر شپت او سوار شوند **مخوذ**  
 بقافه ذال مهمل حیوانی که او را سبب آن کشته باشد اکثر حرام  
 کرد و **مزل** عنکبوت **المیج** چکاوک **ابن المظ** در مریضه  
 جانور غریب که در عقب بان ظاهر شود چون نم بر طرف شود بمیرد  
**ابن المصا** نوعی از مرغابی جوش نبات الماء درین وقت بر انواع

مرغابی صادق آید **فصل در قمر در میم مگسور میزد مر**  
 بر آه مهمله و زاء بجه غریب در از یاد در از کردن کج منفار در کف  
 باله امیش سیاهی پت است مای خورد و اکلش **حلای معراج** بعین آه  
 مهمله و هم جانور عجیب است مثل خرگوش نر در رنگ کیشاخ سیاه بر سر دارد  
 سر حیوانی که او را پند کرید در جزایر کار میباش **مینا** بزبون شین  
 بجه و زاء مهمله می است در بحر زنج مثل کوه بزرگ نر در سر آرد  
 استخوان بزرگت مقداره کر که باین دو استخوان آب دریا بر آید  
 و جب زند و دریا بجموع آرد او از میهی از و آید آب بر از می  
 و دهن خود سپردن آرد کباب آسمان بلند شود پس عود کند بجای  
 کشتی مثل باران بیاشد و چون در زیر کشتی آید کشتی را بکشد  
 چون اهل کشتی این پند بر کا ه خدا ای نبالند و تبضع  
 و زاری در آیند تا آنکه حق تعالی او را ازین دفع کند  
**فصل در میم مضموم** بر آه مهمله  
 نیکو رنگ خوش طعم است بقدر سگویی که بلدر چین گویند جمع او مرغ است



شبهه بر تاج اکلش حلال است از جمله خویش او اگر شک او پاره کند خبر  
یا پیکانه که بر کشت فروخته باشد که از بند پر و ن آرد **متردیه** بتا و نغوظ  
فوقانیه و راء و دال هله و یاه دو نقطه تخانیه هر حیوانی که از جای بلندی  
یا در جاه افتد پیر اکلش حلال است **مجمعه** بچشم و تشدید ناه نقطه  
هر حیوانی را گویند که دست و پای او را بربندند و بر زمین اندازند تا  
**سندج** بر ال هله و نون و چیم نوعی از مرغ غایب زشت است **سندج**  
بسیار هله و نون و راء هله هر پس گفته که او غنیت که شش خراب  
در روز طلب معیشت نماید آواز خوشی دارد مگر بخواند و ترجیح صوت نماید  
هر که بشنود چنان لذت یابد که آرزوی خواب کند اگر متغیر او را  
در سایه خشک نموده بوزن یکدوم بار و غن با دام در پستی مرکه  
سقوط نمایند خوبش نبرد هر که دیرا چندان بر بد که شراب خورده  
دست است مرکه سر او را در دست گیرد یا در نزد خود دارد دست  
بسیار او را روی دهد و حشمت و دوسوس از و زایل شود **مقوقس**  
بروقاف و سین هله مرغ مغربست سفید که طوق سیاه در گردن دارد

بجسته که تراست **مکاء** بشده یک کاف مرغیت که در باغها خوانند  
بسیار کند بعضی گویند مرغ سفیدیت که در زمین حجاز باشد او را صغیر و او را  
باشد **مکلفه** بشده یلام و فخریت که چون عقاب طبعت بر پهنه نهد  
بچه پر و ن آرد و می آنان پرورد و بزرگ کند یکی مندا از د مکلفه بتا  
او را پرورد و بزرگ کند چو پرورش بر بچه او را از شکار پست  
**مکله** ماریت که طول دی یک و جب است یا اندکی بیشتر بر سر  
شکل آن خطمای سفید است چون بر روی زمین رود بر هر چه بگذرد  
بسوزاند اگر مرغی بر بالای او پیرد پهنه چون برود جمیع جانوران  
از پیش او بگریزند سر حیوانی که او را بخورد در حال میرد لیکن آن  
مار بر دم کمتر ظاهر شود هر که او را بکشد زهر او در قاتل نغوظ کند  
علاج پذیر نبود **مسنده** بنون و راء هله ماهی است که از دریا  
بشکل منار پر و ن آید خود را بر کشتی بندد و بشکند و اهل کشتی را  
غرق کند و چون مردم بیشتر خبر دارند نه طشتها و بوتها زنند و  
او از آن بلند کنند تا از ایشان دور شود و او محنت بزرگ است دریا

**مُتَحَقِّقًا** بجاء بجهه میان دو تون دقاف جو قیمت کہ ریمان در کوی  
 اندخته خلف نموده باشند کہ عربان چون نخواستند کہ خون ریخته شود بین  
 پنج میکشته میخوردند چ ایشان گویند کوشت خون پسته شده است خون  
 بر ایشان حرام گردید چہ اگر خون اور نجس کند **مفسر** براء مہلہ  
 کہ **ہر بلا عظیم** لغت غنیت کہ با سایہ خود بازی کند قرعہ است کہ  
 در قاف کشت **موق** بقاف مورچہ پر دار **ابو قریظ** بقاف مرء  
 مہلہ و نسا و مجسمہ مشہور بسنہ است جانور سیاہ کلبت پشت از  
 چہار دست و پا دارد از کہ کوچک است چون برج کبوتران آید ہمہ آنها  
 کبشت و یکی زندہ کند از و لیکن کوشت آنها خورد اکثرا حرام **ابو زینب**  
 براء مجہویا و نقطہ تختانی زنون نامی است در دریا بہوت مردی  
 در اسکندریہ ظاہر شود چون بہت صیاد افتد کہ یک صیاد را  
 بر درجم آید رہا کند **باب بیست و پنجم** **مشتک** **فصل اول**  
**مفتوح** **فاب** شترودہ پر **فاس** آدمیان **فایض** بضا و مجہویا  
 مہلہ شتر آب کش **فام** شتر مادہ خوش در این کوشت **تعبیر**

ان

دین اور خوب دلیل نسبت کرختی باشد بچہ است اگر غیر چہی باشد  
 عربت کر مند کہ ناقہ و امید و شد زن صالحہ تزویج نماید روزی  
 و فرزند نصیب می شود و اگر ناقہ با چہ اشس پند دلیل ظہور آید و  
 فتنہ عامتہ این برین گفته کہ اگر ناقہ با خطب پند دلیل سفر است  
 اگر شتر بر بندہ سوار شود و سفر کند اگر ناقہ را برد شد والی ولایتی کرد  
 کہ در زکوٰۃ مال جمع کند مرد تر دابن سیرن آید کہ گفت در خواب  
 دیدم کہ از ناقہ بختی شیر دو شیدم پس خون دو شیدم این برین  
 گفت اینم در بجان عالم کرد و دوزخین زکوٰۃ کرد او بہر است  
 بالآخرہ بایشان ستم کند و اسوا لایشان غضب کند و اونو  
 کوشت او دلیل و فابند رست لقول تعالی **کل الطعام کان حلالا**  
**لبنی اسرائیل الا ما حکم امر ایل علی نفسہ** پے کردن او  
 دلیل مصیبت و پشمانہ است لقول تعالی **فحقروها فاصبحی نادیا**  
 ناقہ دلیل بخاج زن است اگر کس سوار شود یا براد دخول کند اگر پند کہ  
 ناقہ او پستہ بچل کردید کہ زانشن بار یکیر و اگر پند کہ ناقہ او

مردنش میرد و سوزن باطل که در آنست که ناو در جل شری شد اهل شهر  
 فتره رسد لقوله تعالیا انا امر سلوا لنا فتنه لهم ناموسا بین  
 پشته ناهور که عقاب نجیب بچشم دیا و در نقطه تخمینه و باء یک نقطه  
 کریم خاتم بجای اول غریب بخلقت لبط چون اراده خواهد نمود کند  
 پروا کند جوانند زبانه خوانند و ماده پیدا مانند سر که ام او با بجا علیجه  
 باشد از چند داده نر ماده را بپخته نهد از غیر جاع چون بپخته نهد از دو  
 دو شود نر نر بپخته مانند سر کین بر پخته اند از این قایم وقت خصا  
 باشد چون مدت تمام شود جوهر پیر من آید حرکت نر از ماده نر در این  
 آید در منقار ایشان دم تا روح در ایشان جاری شود پس نر ماده  
 بر دو بر تربیت اولاد خود معاودت نمایند نر او درشت طبع و پروفا  
 چه سر کاه بچرخ خود را بپند که قوت طبعه خوردن بهم رسانند بزنده و نر  
 ما در با او برو و نر نر دیک می نشود تا وقت جماع کلمت طلال  
 بصحت یسین که خاتم پنجه برای حضرت محدث سوبی صلوات است  
 علیه الکره دیده آوردند حضرت دست مبارک بدعا برداشت و گفت

اللهم

اللهم ادخل الی حب خلقک الیک لیاکل معی من هذا الطیر  
 یعنی بار خدا ایاد و پستری خلق خود را نر تو سوبی من نبوت تا بمن  
 ازین مرغ بریان بخورد پس امیر المؤمنین و امام المسقین علی بن ابی طالب  
 علیه السلام آمده پس باز کردند گفت که پیغمبر حاجتی مشغول است  
 پس آنحضرت دست بر سینه سینه نهاده او را در کرد اینده و دخل شد  
 سلام کرد و گفت یا حضرت نزدیک بود که سین من و تو  
 جایل شود آنحضرت فرمود که اللهم وال من والاه و عاد من  
عاداه و انص من انصه و اخذ من خذله و در بعضی از روایات  
 آمده که آنحضرت سه مرتبه آمده در دو نوبه اول الپس او را باز کرد  
 در رتبه سیم در را قوی تر گفت آنحضرت محدث سوبی شنیده  
 فرمود تا بکشودند امیر المؤمنین علیه السلام در آمد آنحضرت فرمود که  
ما ابطال عنی یعنی چه چیز باز داشت ترا از ما که دیر آمدی گفت  
 آمد الپس ما باز کردند آنحضرت فرمود ما حملك علی هذا  
 یعنی یا سین چه چیز تری این داشت گفت خواستم که این دعا برائی

از انصار باشد آنحضرت فرمود هَلْ فِي الْأَنْصَارِ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ  
 السَّلَامُ هَلْ فِي الْأَنْصَارِ أَفْضَلٌ مِنْ عَلِيٍّ يَعْنِي آيَةَ الْأَنْصَارِ كَيْفَ تَهْتَرِزُ عَلِيًّا  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فَافْضَلُهُ زَوْجِي أَشَدَّ **خبر** بجاء جمله آنکه غسل و تبرکی از او  
 گویند چون سجایه و تعالی از او بر دم عطا و غسل نموده و اینها را در غسل  
 گویند چه غسل معنی عطاست در جای این سخنان آورده که روز عید  
 فطر را روز رحمت گویند چنانکه اگر درین روز سجایه و تعالی فرماید  
 که در بنوعی که او می داند **و احوی ربک الی الخ** و او حیویتی صاحب فهم  
 کیاست و شجاعت در عوqb امور نظر کند و فصول پال بشناسد و  
 اوقات باران و تدابیر حر و کاه و مطامع داند و بجهت پادشاه خود  
 اطاعت و ایتسکانت کند از مطر گفته که غسل نه قسم است شش قسم  
 از آنها بعضی با بعضی الفت گیرند غدا آنها از فضول طویات در مطرب است  
 که از شکوفه و اوراق شجارتش کند که همه آنها را جمع کند و ذیضه نماید  
 و او غسل است و طرهای او یعنی خانههای مستس پس آنچه از گیاهان  
 بردارد و بجز طومر و چند و بر اینها می خورد با بر کند و از زبان خود بیشت

خود نقل نماید از کلام ملک علام چنان پتفا و میشود که شکوفه در جو فدی  
 سخیل غسل شود و از درون وی پرون آید اما دست نیندیشد که از  
 دهن او بقی پرون آید یا از غیر او و هو قول تعالی کلی من کل الثمرات  
 فاسألکي سبیل ربک ذللا یحک حج من بطونها شراب یختلف  
 الوان و فيه شعاع للناس ان فی ذلك لآیة لک قوم یفکرو  
 مراد بعضی ثمرات است نظیر شش و اوتیت من کل شی ای بعضه  
 الوان غسل مختلف میشود نسبت هلاف زنبور او و کاه باعتبار  
 چه کاه و وی طعمش اختلاف یابد بعضی اوقات اشیاء بد بو خوردند  
 و بد مزه شود و از طبع دست که تدری در معاش خود کند چون بموضع  
 پاکیزه رسد خانه از موم بنا کند و جانی که پادشاه ایشان نشیند  
 جدا گانه سازند و دیگر خانههای آنرا که کارکنند و آنها از ناله  
 خود بصغر جسم امتیاز دارند و ماده کپه رتبه درون وی خالی بود  
 چون بر نه همه بهیات جمعی یک مرتبه پرون آیند و در هوا بلند میشوند  
 پس عود کنند و بجان خود آیند نخل غسل اولاً موم سازد پس تخم

ریزد چه موم او بمنزله آشیان مرغیت بعب و بنشیند و حصان نماید  
 از تخم وی که می بهم رسد که کچک او بود پس که همتا شود که غدا از  
 نفس خود خورد پس بریزد بر شکوفهها مختلف نشیند بلکه کینویج  
 از شکوفه نشیند بعضی از آنها را از کچک بعضی را از غسل رکنند و از عادت ایشان  
 که چون پادشاه خود فساد می بیند عزل کنند یا بکشند و در پرده نخل  
 اندازند تا نمره ایشان پرده نماند پادشاه آنها پرده نماند چون  
 از نظیران عاجز شود لشکر و میرا بردش کند و پادشاه را عیب  
 نماند در پایباید نشانه او است که نیش نارد لهند انگر در بهترین او است  
 که سنج رنگ بشود و بدانکه سیاسی بود که در نقطه های سفید بود که  
 کاره ما بین خود قسمت نمایند بعضی موم سازند و بعضی عمل بریزند و  
 بعضی آب سرد و بعضی فانی سازند بر شکل مسی که صلا در و اخر آن  
 نبود بآلتی و پرکاری بقیا پس مندی در دایره مندی که خندان  
 در دهن می رسد و آنها جمله بر متصل واقع شده که گویا جمله یک شکل  
 مسی است که افضل فرجه در دنیا شد جهت آنکه از اشکال مثلث

و مرتب تا معشر هر یک از آنها که با مثال خود در دایره جمع شود البته در  
 ما بین آنها فرجه و فاصله واقع شود و پس که متصل نشوند لامسه که هر چند  
 اشکال مسی بر پهلوی هم در دایره گذاری مکتسب آیه پر شود و  
 فرجه و فاصله مانند چاد او سح اشکال است غوالی در کتاب ایجا آورد  
 که بر بنوعی عمل مسی که بطریق که محسب حانه و تعالی بوی و می نموده  
 اولاً در کوهها خانه ساخت و از لعاب موم پرده نماند و استخراج  
 عمل نمود از یکی ضیا آمد و از دیگر شفا اگر تامل کنی در عیب کار او که  
 بچرخ خود در ابا زهار و انهار سازند و شیا و طیبه فرایند و از  
 دانه اجرت بنام احراز نماید و اطاعت پادشاه کند و اگر یک از ایشان  
 فرمان نبرد یا بر نیارد یا از غیر ایشان بنوری مکان ایشان از فرجه  
 در آید بفرمان پادشاه او کشته پرده در اندازند بچرخ و صغر  
 او بهتر از مادر او اگر کار کند سیما و فصل ریح و خریف در بهار  
 پشت و از طبع او لطافت و پاکت چرخل مرده در نخل کند از رنگ  
 آنچه بود پرده بریزند و آنچه آب شیرین و صافی باشد پاشانند

طبع کنند تا هر جا که بایند و از غسل نغزند مگر بقدر کفایت در آنکه چون  
 در خلط کم شود در آب اندازند تا خوف آنها بپاشد از نفوذ آب چه بر کفایت  
 آب نفوذ کند خانه های پادشاه و خانه های نو که خود خراب کنند و باشد  
 که پادشاه را بکشند مثل ملو پرت اندازند اگر سوپه و مضر است  
 کیمش ننگ بخورد ریزند و هر ماه یکبار بکشند و بکین کا و درود کنند  
 سوسه بر طرف شود و دیگر آنکه پیشان چون پرون آیند باز بکجان خود  
 آیند و غلط کنند اهل مصر کجسته نخل در کشتی جاهای عالی سازند چون  
 عبور کشتی بوضع رسد که در درخت شکوفه بسیار باشد در می  
 بخندد بکشند پس روزی از ناپرس پرون آیند در آن موضع از آن  
 و انوار بار سرد بشته شب کشتی آیند و هر یک محل خود روند که  
 نمانند و این حیوان همیشه در ایام کار بکند و جد تمام کار کند  
 نگاه و تقاس نور زد مگر آنکه هوای تاریک و ابر و باد یا دود بود  
 یا آب آتش باشد که او را از غسل باز دارد مگر آنکه جمهری نام  
 و اکثر علما بر آنند که غسل از دهن نخل چون آید و از امام تمام

عبد بن ابی طالب علیه السلام در باب وقت دنیا منقول است که حضرت  
 فرمودند که بهترین ملبوسات فرزند آدم لعاب کرمیت و اشرف پوشش  
 وی رجم نخل یعنی برکت است و این محتمل است که او بود که از دهن  
 وی پرون آید یا رجم او از طرف دیگر آید بهر طریق مضمون این  
 کلام بحسب آنچه بمصباح کلام ملک علام است که استخراج من اجزای  
 حاصل غسل از درون وی پرون آید اما دانسته شده که از دهن  
 یا غیر او چنانچه بقاعده کور شد گویند از سراطیس خواست تحقیق  
 این معنی نماید بجهت نخل خانه از شیشه ساخت تا نظر کند که چه قسم شده  
 پرون می آید نخل اولاً روی شیشه بموم بکشد و در کوزه تا عمل وی  
 مرئی نشود و بعد شروع در کار نمود تا کسی مطلع احوال وی نشود  
 مسود اوراق گوید که نکته درین که غسل مغلوب لیس است چه نخل از  
 طرف لیس کند و از طرف دیگر غسل دهد یعنی از جانب دیگر شیشه سازد  
 و از جانب دیگر شیشه بنوشاند چه شده محبت بی نیش محنت حاصل  
 کردند و بعضی تفسیر آن که غسل از آسمان بر زمین فرود می آید و

اما کن آن میرود نخل اورا بخورد بجزله آمده در فغانهای از موم بسته  
 میریزد و بعضی مکان بردند که مکرصل در درون می از فضلات غذا  
 بهم رسیده و در موم او تسخیر عسل شده چون حق سبحانه تعالی  
 اورا بکل حلال امر نموده تا العاشیر شیره در شفا کردید آری وای  
 الهی شیرین و دواء اطباء تلخ بود بر آنکه اگر چه ظاهر آیه وافی بدی  
 و غیره شفاء و لالت بر عموم دارد اما لازم نیست که عام باشد چه شیر  
 و غیره نوع شفاء او بعضی شفاء او اندر شفاء لکل علة بارده  
 رطب بن علی بن ابی اسیم در تفسیر خود آورده که مراد از عسل شکر است  
 امیر نخل است که علی بن ابی طالب علیه السلام است لهند آنحضرت را  
 یحیی بن خالد بن نامندی یعنی پادشاه نخل که شکر محبت او شفا می همه  
 عسل ذنوب شیعیان است چه مراد از ناپس معروف بلف لاکم  
 شیعیان بیند اما سایر مردم بصورت ناس از بعضی ناس این  
 تا در جمیع نخل تفسیر بطن است چه قرآن در هفت بطن است بنا برین آیه  
 و آنست که مقتضی عموم باشد و ابن مسعود از حضرت محمد بنوی

میرز

حدیثی نقل کرده که دلالت بر عموم کند که آنحضرت فرمود که العسل شفا  
 من کل داء و القرآن شفاء لما فی الصدور و فعلیکم بالشفاء بین  
 القرآن و العسل یعنی عسل شفا هر عملی است و قرآن شفاء آنچه نیست که  
 در سینهاست پس شفا با دین و شفا که عسل و قرآن است نقل است  
 که عوف بن مالک چهارش گفت بجهت من آب بیارید که حق تعالی فرمود  
 که وانزلنا من السماء ماء مبارکاً اگر گفت عسل بیارید که فرموده و فیها  
 شفاء پس بیت طلبیده که از شجره مبارکه طیبه است بر سه مخلوط است  
 بیاشامیده شفا یافت ابی سعید خدری آورده که مردی بجهت حضرت  
 مسیحی می آید گفت برادرم اسهال است آنحضرت فرمود که  
 عسل بنوشان آن شخص رفت برادر خود عسل نوشانید اسهال  
 وی زیاده گشت بجهت آنحضرت عرض نمود چه صلوات علیه فرمود  
 که عسل بنوشان پس بیاید و بدو عسل نوشانید باز بجهت آنحضرت  
 آمد گفت که عسل نوشانید اسهال می شسته از پیشتر گشت بجهت  
 گفت عسل بنوشان همچنین تا سه مرتبه نوبه چهارم آمد گفت یا رسول اللہ

فرمائید همال می نیاید شد در غیر تبه حضرت فرمود که صد وقت الله  
 و کذب بطن اخیس است عسل یعنی خدای تعالی است گفت که  
 و غیره شفا در روغ کوی شکم برادر است که کلام الهی در قیاس بر عمل میکند بر عمل  
 بنوشان پس آنرا در این نوبه که غسل فرمائید با بر اند تعالی شفا یافتی  
 که مرض الحاد در دل های ایشان اسخ کشته برین حدیث اعتراف نمود  
 و گویند که موافق عقل نیست زیرا که اطبا اتفاق نمودند بر آنکه غسل  
 مسهل است پس چگونه دفع همال کند جواب آنکه اسهالی که از هیضه  
 و تخمیه حادث شود باشد و نیز اطبا اجماع کردند که در مثل این اسهال طبیعی  
 بحال خود گذارند اگر محتاج بر معین بر همال باشد مادام که قویست  
 اعانت کنند درین وقت بستن وی ضرر دارد پس تخمیت که  
 اسهال این شخص مذکور نیز مثل این همال باشد از امتلا و هیضه باشد  
 که بحال خود و اگر گذشته باشد تطبیع وی قوی همیشه حضرت  
 مکرر باسقا و غسل امر فرموده تا آنکه ماده با کلیه دفع شده اسهال  
 با نایستاده باشد غسل همان مسهل بوده که دفع همال مسهل شد

هیچ عترتی در دنیا بد آنکه غسل گرم خشک است که او را قبول  
 کند و اسهال نماید و تبهی که نماید در شکر آورد و بصرف آسجیل شود مولد  
 خون با حده کرد اما اگر آب جوشانند و کف می بگیرند قدش بزرگ  
 کرد و نفخش کم شود و غذا بسیار دهد خرفی وی انفع از ربیع بود  
 سیتش دفع مضرت می کند اگر بر عمل خام که آب جوش  
 بر روی زمین باشد مشک و گل نموده اطفال نمایند دفع نزول آب  
 کند ماییدن او بر برین دفع شش مرشک کند لیسیدن او  
 با نمک علاج کزیده سک دیوانه کند اکل مبلوغ او دفع زهره کند  
 خاصیت موم او آنست که اگر کسی با خود در در و محلم نشود لیکن عم  
 آرد چه شهادت مانی او رفته اما محل رقتش مکره و کوشش حرام  
 بود **تعبکین** دیدن او در خواب دلیل ارزانی و رنج است بری  
 کسی که او زها کرده باشد و اگر نخاکد او را بپند از غسل دارد  
 بال حال سدا که غسل آرد و بجهت نخلها چیزی نکند از در قوی  
 ستم کند اگر چیزی گذارد عدالت کند اگر والی با طاعت باشد اگر



اگر میند که نخلها بر سر او نشسته و الی بریس قومی کرد و اگر پادشاه بود یکی  
 و ولایتی تصرف می آید اگر رای از اهل فلاح و زرعیت بود در  
 خیر باشد و بجز شکر و غیر اهل فلاح و اهل خاصیت معذوقه همه صوت  
 و زمین او دینزدین نخل در ایل شکر است چه آنکه تا بهت میرسد کند  
 اگر در خواب نخلی کشد بر دشمن خود غایب آید اگر اهل فلاح بود  
 بخت او بد بود و نیز دین او و اهل علم و صاحب تصنیف است چه برود  
 نازل می شود و باشد که دین او دلالت بر کتبه دهد در کتب باشد  
 اما دین غسل در خواب لصال است بلا تقب و بجز در بعضی شفاست  
 اگر میند که بر دم غسل نماند بر بیان سخن شیرین یا قرآن یا آواز  
 خوش می شنواید و اگر بکشت غسل لیسید ترویج نماید کمال و منفعت  
 و تقبیل است اما شرم او میراث حلال و مال مشارکت است این  
 گفته که شمد روزی حلال بود چه آنکه آتش میوز برین اگر میند که نزد او  
 شمد گذشتند با او علم خیز نباشد که مردم را آده شنیدن آن علم از  
 وی دارند شمد تنها علم و در ظرف صاحب می و مال حلال و بجز آن

غنی در جن عتقت و دینگویی دین اگر میند که شمد میوز و فوق او غسل  
 کیزی نخل کند **فسر** اگر ترکان قاجر خوانند از حضرت امام علی  
 منقول است که حضرت فرمود که او در صورت خود میگوید که عین ماست  
**فان الموت لاهلک** یعنی هر بخوی که خواهی زنده کنی کن که هر که تو خواهد  
 کوی که تواند بود که این قول سبب طول عمر خود میگوید چه او برای  
 سال عمر کند او را زنده باشد چنگ لیکن ناخنهای در ازش  
 چنگ دارد باز با وی جمع شود چنانچه فرود پس با کلیان جمع کن  
 برده اند که ماده او سبب نظر کردن بر بر خود میزند و دست  
 نماید این مکان باطل است آنچه بصحت رسیده آنکه او در اماکن  
 عالی که افسار به باشد میزند حرازه آفتاب بجای حصان او  
 باشد حده نظر و حق بصرا و بر تبه است که از چهار صد فرسخ چغندر  
 پند بعضی گویند که زیند لیکن بقوه شامه در یابد لهذا چون بوی  
 خوش است شامه نماید در ساعت میزد حق طیران بال وی بر تبه است  
 که در کبر و ز از شرق مغرب پرواز نماید چون بر چغندر شنید اگر

عقاب بر و باشد پس شیند تا او بخورد همه طیور جوارح از او ترسند  
 چه از حصی در در هر گاه بر و شیند نمک بر کند چندان خورد که از نظر  
 بازماند پس چند مرتبه برود و خود را طبقه طبقه در هوا بلند کند تا اگر بال  
 در زیر پر او در آید و بسا باشد که در خیالات او را در صفت صید  
 کند ماده او از خوف نفخش بر پهنه بچه خود برک چهار ریزد تا نفخش  
 بگریزد بر غارت الف و زوجه خود پشتر از سایر طیور عکین گردد  
 چه هر گاه یکی از آن دیگر جدا شود آن دیگر از غم پسر دو مشت سنگ  
 که در آشیانه عقاب یافت شود در آشیانه او نیز یافت شود و بجهت  
 عسر و آلام نیکوست که نید در طیور سباع بزرگ جسته تر از وی  
 نباشد بر چخت او را اعلیف الطیور یعنی سید مرغان نامند لغت  
 از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرمود  
 که چون مرغ در جبار رسول الرحمن ابراهیم عاقبتیا و علیه السلام  
 حجت گرفت بتوحید باری تعالی خواند زود مردود از حقیقتی  
 که داشت گفت اگر آنچه میگوید حق است منی رسم تا اگر آسمان را

و بدانم آنچه در آسمان است پس چهار پیکر کس بر پر در تابزرگ  
 شدند و تابونی تساخت او را در در گذاشت یکا بطرف بالا  
 و دیگر بجانب نیر و چو بهار با طرف تابوت نصب نمود بر سر آنها  
 کوشته ها که داشت تابوت ای پاهای که گها بخت جواز را  
 رفیق خود گردانید در میان آن نشستند که گها بطبع کوشته پسر  
 در آمدند در هوا بلند شدند تا یک شبار فر بلند شد پس بر زمین خود  
 گفت در بالا بکشی و بجانب آسمان نظر کن و پس که آسمان نزدیک  
 شده ایم یانه جوان در بالا بگشود و نظر کرد و گفت آسمان بهمان  
 طریق مینماید که از زمین مینمود گفت در زیر بکشی ای و بر زمین  
 نگاه کن که چون بینی جوان در زیر بگشود و گفت زمین را مثل  
 لجه و کوهها مثل دو دو می بینم پسر که گها یک شبار فر دیگر  
 بر پا نمود بلند شد تا آنکه باد آنها را از رو از کند داشت  
 نمود بر زمین خود گفت ای و بر جانب آسمان و زمین نظر  
 کن تا چه بینی کوی پس جوان در بالا بگشود و گفت آسمان چنانست

بطریق که در زمین مینمودند و چون در زیر کشت و کفت زمین سینه  
 و تارک سینه مینماید نه ای رسید که آنها الطاغیه عکرمه کفت جولا که با  
 در تابوت بود تیری کلان برداشته بود پس نزد مردود تیری  
 بجانب آسمان انداخت در هوا مرغی رسید غن آکو در کشته پیش  
 نزد و بر زمین افتاد کفت از شغل آله آسمان فارغ گشته ام رفیق  
 خود کفت تا چو با طرف تحت که داند تا گوشه تها سر از برشته تا  
 گر کسها بجانب کتشت میل نموده بطرف زمین پرواز نمودند و آرزو آنها  
 بر تبه تگشت که صدای در کوها چیده از مکان خود زایل شدند  
 با قال الله تعالی وان كان منكم رهط لسنول منه لجالا  
 بد آنکه چون او اکل حقیقت است لهذا اکلش حرمت گردان او را  
 در پوست کرک گذارند بر آدمی آویزند مجبور است بر نام کرد  
 و در نظر مردم با پیست بود نزد سلاطین و غیره جاستش رو کرد  
 و درنده او را ضرر رساند اگر پتچوان بزرگی از پتچوانهای  
 بر کسی آویزند که خدمت سلطان کند از غضب او امین کرد و نزد

ملوک مغز و مکرم کرد اگر پتچوان آن چپ او را بر کسی آویزند  
 که سب و پیش رسیده داشته باشد نفع بخشد اگر پتچوان  
 او را بر پای صاحب نوسنند نشفا یابد پاشنده است بر پای  
 چپ چپ اگر بر او را در میان زهرت گذارند همه موام کبریزند اگر کرا و  
 بسوزاند و پاشاند قرح باه را زیاده کند اگر سینه از پنهان و  
 فراگیر بعضی بر بعضی مخلوط ساخته روز بر جیل مالد قرح عجب منداگر  
 زهره او را آب سرد مخلوط ساخته اکتحال نماید و بر دو چشم مالد از  
 نزول آب مانع آید اگر فک عیالی او را بر گردن آدمی آویزند هیچ چیز  
 از هوام نزد او نیاند اگر بری از پرده ای او در زیر زن عیسر الولاذ  
 گذارند بزودی بزنند **تعجب** دیدن او در خواب سیر  
 پادشاه بود اگر با او نزاع کند پادشاه بر غضب کند و ظالمی را  
 بر دو موکل گرداند که از و ترسد اگر مالک کسی شود ملک بزرگ  
 برست وی در آید اگر مالک او شود و سپرد و ترسد کارش بلند  
 شود و جبار صاحب عیاد کرد چون نزد او بچید اش برست و بی

آید اور از فرزند عظیم ثانی هم رسد اگر روز این خواب دیده چاره شود  
 و اگر بچه که گرس روی یا عضو او را بجزمشد چاره ای او در از کشتن دین  
 مزیح او دیس موت پادشاهیت اگر زن حامله که گرس منید فرزند خود بدیا  
 در بیوردیدین گرس را با نیا باولیا و صلحا تو کینه در در تور تیر  
 انبار ابا تشبه نمودند از برهیم که مانده گفته که او را با بکر ملک قیصر  
 نمودند چه حق بیجان و قاعا ملک بر صورت او خلق نموده که موکل  
 از راق طویرت جا مانگفت کسی که او را منید یا آوزوی شود  
 کند ابن المقوی گفته کسی مالک او شود و یا حرم بر کند عورت سلطنت  
 رسد در اعد اغالب شود و عسر در از کند دین ماده او دیس  
 زنان کند کار و صفار او دیس اولاد زناست باشد که دین اولی  
 پد ماغی بود **نعمت** بعدین شتر مرغ و بتر کادوه قوشی مانند  
 حیوانیت که پر در زید و وجود کند بعضی مکان برند که بکر از شتر  
 و مرغ هم رسیدن این مکان باطل است بلکه او نیز نوعی از حیوانیت گویا  
 که بر زخ است مابین طویر و بهایم اعراب از عم انکه او فرست که طلب

کند

کند شخ مذا داده اند که شمای می بریده اند و لهذا او را عظیم گویند یعنی  
 ستم رسیده این زعم فاسد است و او را مصاصم هم خوانند یعنی  
 کوچک گوش از اعاچب امر او انکه پنهانی خود را طول خط استقیم  
 که از زخ چنانچه اگر شتر بر سر آنها باطل گشته هیچ نخا از بچیک منحرف  
 نشود هر چند را بقدر آنچه باید بخصات کند پس طلب طعمه درون  
 چون پنهانی شتر مرغ دیگر باید بخصات آنها استغال نماید و  
 بیضهای خود فراموش کند و بسوی صید نیز برنگردد و لهذا نزد  
 عرب موصوف بجاقت باشد و پنهانی خود در شتر منقب سازد  
 قسم اعمار خصات نماید بچیک پرون آرد او سطر اغذاء خود کند  
 او را پرون کند از دنا متعفن گشته گرم شود و غداء بچهای خود  
 کند ز او در خصات معاونت ماده بخند بخلاف باقی طویر که اگر  
 یک انگس کرد آن دیگر در نهوض و حرکت اعانت الف خود نماید  
 اما جنس خاصه که یکی انکساری روی به در جای خود چندان گرسنه  
 مانده تهاک شود او را قح سامعه نمود اما شانه دی بر تبه قوی

که از قوت مسیح پستی که در با باشد که بقوه شامه از اماکن عبودیه <sup>مستجاب</sup> نماند  
 نماید این در مثل خود گویند فلان اشتم من النعمانه این  
 حالویه در کتاب خود آورده که در دنیا چو از نیت که نشود و آب <sup>شاید</sup>  
 مگر شتر مرغ و سوسمار که قوت شامه در دماغ به آب نیز نیامند  
 شتر مرغ ز پای نبود از صحت وی که چون میا بودی  
 سر خود در یک فروردی که در دین وی مقابل زمین باد بود  
 هر چند باد شدت در زد تند تر رود استخوان صلب <sup>آهن</sup> و  
 سنگ کلنج فروردی هضم کند اگر در گوش طغی مر و اید حلقه  
 پند باید که شش فروردی در درون او بگذارد پس تغذی بنا  
 اطفال و هضم آنچه غریبیت هر پند در شش هضم و جوید  
 اکل شتر مرغ حلال است چه از جمله پاست از جمله <sup>مهر</sup>  
 او آنکه زهره او سم قاتل است خود <sup>مغز</sup> استخوان او موش  
 کالت و کاهلی بود اگر سرین او را حوت و صلا کرده بعضه

طلایانند در ساعت زایل کند سعه سیاهی او گویند که در رو  
 بود هر که پخته او را خالی نموده در سر که اندازند در میان او از <sup>صحن</sup>  
 بعضی جهد اگر آهنی را که او فرود برده شکم وی پاره کنند و <sup>ن</sup>  
 آزند شمشیر و کاری که از وی سازند سر کمر <sup>ن</sup> نکرد <sup>تعبیر</sup>  
 دیدن او در خواب دلیل زن بدوید است و بعضی نعامه را  
 بنعت تعبیر نمایند اگر سوار شود سب برید شود و بعضی گویند  
 او را شود با خواهر <sup>ن</sup> ساری خول کند و نیز دیدن او دلیل  
 کری و باشد که دیدن سر یک از وی بر نعتی دلالت کند مثلاً  
 اگر یک نعامه پند بر یک نعت و در بر دو نعت و سه بر نعت  
 دلیل است <sup>نجم</sup> پیش ماده در شش گویند اعجل من نجه  
الخوض زیرا که چون آب اید پند از شتاب بر و افتد از جمله  
 خویش او آنکه چون بر شاخ او آید یوم لجد کل نفس بما عملت  
 خیر محض و ما عملت من شئ تو دلوان ان بیننا و بیننا <sup>سین</sup>  
 سه مرتبه خوانده زیر سر زن که در خواب باشد که از دنیا <sup>مطل</sup>

نگردد و هر چه از و پرسی جواب گوید از آنچه دانند چیزی پنهان نکند  
 زهره او را اگر سوخته بزیت مخلوط است برابر و طلا نماید موی  
 بسیار سیاه نماید چون با شیر او بر کاغذ نویسد ظاهر نشود  
 چون بر آب اندازند نوشته سفید ظاهر گردد اگر چشم او زدن  
 بر دارد دیگر با بیکر **تبعکین** دیدن او در خواب دلیل زن  
 شریفی مبارکه مالد اگر فریب او را دیده بی حال اگر لاغر دیده پشت  
 او دیر است چشم و شیرش مال اگر میند که نفع و دخل خانه او شد درین  
 سال دلیل ارزانی و فراخی معیشت بود اگر میند که نوجوان کوچ کردید  
 زن وی مرکز باز نیکو در نجاج بسیار دلیل زنان صالحه باشند و  
 سب باشد که دیدن ایشان دلیل غم و اندوه لقوله تعالی ان  
 هذا حی لیسع وتسعون نجفة و طایفة واجدة الا کثیر  
**نمک** پلنگ ترکان قتلان نامند شیرش بود لیکن خجسته اند  
 کوچکتر باشد و صنف است یک بزرگ خجسته کوتاه دم دیگر کوتاه خجسته بزرگ  
 دم سرد و صاحب قوت و طوطی بمره حیوانات دود و از پس یک

نترسد و بخورد عجیب است چون سیر شود سه روز بخوابد رانده اش نیکو  
 بخلاف سایر سباع چون چپا شود موش خور در منش زایل گردد  
 جان خط کهنه که او آتش میدن شراب دست دارد چون در مکان  
 بیاید چندان از او آتش که دست شود درین وقت شکار کند چینی  
 زعم آنکه مفره را اوضاع حمل نشود الا وقتی که ماری بر وی طوق زده  
 باشد که نفع کشد و نیش زند و نکند از طبع او تنه حرص و پیری  
 و عداوت با شیر جنیده و ربانیده از اماکن بعین باشد که چهل گز  
 بچکد و میند شود چون صید نیاید چیزی نخورد تا صید یابد  
 دست آرد چغره و مردار نخورد در چهار سینه طهارت محار  
 صلوات الله علیه آله آمده که روزی موسی کلیم علی نبینا  
 و علیه السلام در مناجات با قاضی الحجابات گفت ای پروردگار  
 من خبر ده مرا بگرامی ترین خلق خود بحضرت تو خطاب است  
 رب الارباب سید که ای کلیم گرامی ترین خلق نزد من است  
 که بهوای من مساعت کند مثل هوای کرکس بهوای خود و الفت کند

باینده کان صالح من مثل الفت مردم بگوید کان غضب کند بر کسی که بدر دیده  
 خود را و حلال کند حرام مثل غضب کردن پلنگ غضبناک با کینه  
 که مردم کم باشند یا بسیار و این سخن قیاس است بدانکه اکل پلنگ  
 حرام است چه از جمله بیاع ضاره است از جمله خواص او آنکه چون او را  
 در موضع دهن کند موش بسیار در وی جمع شود و احتمال زهره  
 او روشنی چشم دهد و منع نزول آب نماید اما قاتل است  
 اگر کسی جو در خلص نشود مگر آنکه خدای تعالی خواهد مغرور او چون  
 متعفن شود در آدی که بشنود در حال میرد لیکن او از کله سر  
 انسان ترسید و گریزد چون سوی وی در خانه بخوردند عقاب  
 گریزان شوند اگر سپه او را که خست بر جراحات عفتند که از جهت  
 بختی که در سوزید او خور دز بهر هیچ اتی بود ضرر زنا  
 لیکن صاحب عجاب المخلوقات آورده که جمیع اجزاء او پشم  
 قاتل است تخصیص زهره او این قول صوب و هو طاست اکل  
 طبع قضیب دفع قوی لول و اوجاع مثانه کند او مت حلول

بر پوستی دفع بوسه کند که پاره از پوست او با خود دارد در نظر  
 به پست نماید اگر دست و ناخن وی در موضع دهن کند هیچ موشی در نه  
 نماند چون پلنگ شخصی زخم زنده موش طلب نشخص کند که بر بول کند  
 پس هر که پلنگ زخمی زنا البت تمام یا کند از موش بعضی گویند  
 اگر کسی سپه او را بر بدن خود مالده اگر پلنگ در آید از وی بگریزد  
**تعبیر** دیدن او در خواب دلیل سلطان جابر و دشمن ظاهر  
 شدید الشوکه بود اگر پلنگ آب شد دشمن مابین صفت بر کشد  
 اگر گوشت او را بخورد مال دشمن رسد اگر سوار شود بسطانت بزرگ  
 رسد اگر پلنگ او را هوار شود او را از سلطان یا دشمن ضرر رسد  
 اگر پلنگ دخول کند بر زنا از قوم ظلمه پست شود اگر پلنگ  
 در خانه خود پند فاسق بر خانه او هجوم کند اگر صید او کند منفعت  
 رسد اگر طایفه کس گفته که پلنگ بسبب تغییر لون او دلالت کند  
 بر مرد و زن صاحب مکر و فریب بسیار باشد که دلالت بر ساری  
 دور چشم کند آتش میدن شیر او دلالت عدوت آتش منده او

**نکته** مورچه ترکان قارنجه نامند بجهت کثرت حرکت پستی نموده  
 اورا از دواج و مباشرت نیست بلکه پخته او چیزی حقیر می نماید  
 باشد که بر زمین ریزد از پخته متکون شود بود آنکه پخته همه حیوانات  
 بضا بود مگر پخته انمل که بظا بود عظیم الهیله بود در طلب روزی  
 چه هرگاه چیزی یابد بسیار مویچکان را بر سر انداخته پیش روی  
 گویند این خفاص رئیس ایشان دارد در تابستان روزی  
 جمع کند بجهت زمستان چون جمع کند و کند ارد چون ترسید که  
 دانه جمع آورده سبز شود و بر وید و نیمه کند تا سوز پوی  
 کشیند که چها حصه کند جهت آنکه ملهم شده بلکه هر نیمه از او سبزه  
 و بر وید چون برسد که متعفن شود پودن آرد و متفوق سازد  
 پشته در شب تا هتا جبین کند حیوة و تعیش او از قبل اکل  
 نیست و قوامش نیز باکل نبود چه او را جوفی نیست که طعام درو  
 نفوذ کند جهت آنکه بدن وی از میان موقوف است قوت او است  
 که چون دانه بدو نیمه کند باستشاق می تعیش کند را چاش ویرا

کفایت

کفایت باشد چه او را قوت شامه قوی باشد در او آب باقی نماند  
 شد که هر چه حیوان قوت خود کند ندارد مگر آدمی و عکله و موش و چو  
 بعضی گویند بیل نیز که دارد عکله اگر چه کمندار داما فراموش کند و  
 سبب هلاک مورچه است که بر بر آرد در وقت طیران صایر  
 بسیار شوند پیش از اصد کنند پیش دست و پای که دارد خانه بجهت  
 خود حفر نماید و کچهها در خانه خود سازد تا آب باران بر ورسد  
 و بسا باشد که دو خانه سازد یکی فوق و دیگری تحت چه بر بفریزد  
 ترند است که عدی بن حاتم طایفه بجهت مویچکان نان را شکست و  
 ریزه مینمود و کیفیت که ایشان مسایگان نمایند چه پس حیوان  
 سواهی او در حنی بصعف بدن خود نیست چه او باصفا مضاعف است  
 نیست تا آنکه بان جهت استخوان خرمایه بردارد و حال آنکه از ارتفاع  
 نیابد بلکه بجهت حرصی که بر جمع روزی دارد چسبند کند روزی دو ساله  
 کمندارد و حال آنکه زیاده برکیال عمر ندارد از عجب کار او آنکه  
 خانهها که بجهت جمع ذخایر سازد دروغ فرما و دلیلهها و طبقات



بنام خداوندی که در این عالم مملو سازد بعضی از او باشد که مثل زنبور که در کلبه  
از در آن لاسد نامند چه بقدم او باشد و موصوفی مثل مشابیه است از دست  
که موسی بن عمران گفت خداوند تو می را عذاب کنی حال آنکه میان  
طالع و صالح بود چون خدای تعالی تو هست که غلطی از خلقت خود بوی  
بنامید حرارت آتش را به پیش نظر کرد ایند تا آنکه کلیم نپا به سایه درختی آید  
تا تحت سایه خواب بچنگد که ده خواب چون لذت خواب دریافت مورچه  
او را بگریه موسی علیه السلام چون است و همه را بر حوت و وحی الهی رسید  
یا موسی یک مورچه آزار تو کرد گناه دیگران چه بود که جمله را بسختی  
موسی علیه السلام اجاب سوال سابق تحقیق شد و متنبه گشت بلکه  
عقوبت الهی شامل مطیع و عاصی کرد و مطیع را از ارتفاع درجه و حرمت  
عاصی را عذاب و تنقیه بد آنکه در احادیث پیش شرح شاعری است  
بر آنکه گشتن مورچه بجهت رسانیدن آزار که اوستی دارد چه دفع  
ضرر از نفس واجبست حرمت هیچ اهدی از مخلوقات اعظم از حرمت  
مؤمن نیست و حال آنکه تر امباح کردن این از ضرب و قتل و دفع

فایده

مؤمن از خود و مال خود بقدر ضروری که بر تو رسانیده و عذاب یا موسی  
که تقام بجهت نفس خود قتل همه مورچگان نموده و حال آنکه مورچه از ذیت تو  
رسانین صریح است بر آنکه دفع موزی از نفس و حرمت بر آنکه قصد غل  
به میان علی السلام در تقاسیر و غیره شستهار دارد گویند که او بقدر  
گرگی بوده بعضی بقدر شتری گفته اند نام او طاغیه و بعضی میگویند  
**فایده** بجهت دفع مورچه بر در سوخ او دایره کشیده این آیه  
بخواند که یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لایحطنکم سلیمان حیووده  
و هم که شاعر من دیگر بجهت محافظت بزور منزلت العروس تحتفل  
و تکفل و تختضب کل شیئی تفعل غیران لایقصی الرجل  
حضرت محدثی بی این شعر را تجویز نموده اند مؤلف حیووده الجویون  
گویند که بخط بعضی علماء دیدم که بجهت دفع مورچه سه روز متوالی در کوزه  
و مهر روز وقت صبح از ایام مذکوره نزد طلوع آفتاب بگوید اقطر  
و ابتر حیووده بنوع بنوع بر بیضش دست بپوشد اشرف ایها الجرب  
بالف لایحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بعد از تمام تف بپوشد

سورچه کند پس بای که زیت پاکیزه با کشت بردارد و بر سورچه کس  
 کند و نیز گفته که بخت بعضی مشایخ ویدیم که بجهت دفع سورچه این اسرار  
 نوشته بودند که در ظرف پاکیزه نوشته بشوید و در خانه مورچه چکانند  
 و اسبابی الحمد لله یا هیاسترهای بسیار یک ماه یا شترهای ذین  
 گفته در بعضی مصنفات که بجهت افشون سورچه بر چهار سفال آب بنید و بنویسد  
 در چهار طرف آن موضع دفن کند که سورچه در آن موضع دیده نشود بزین فرود  
 رود زیت طاقی که منعم با اهل تیریک مقام کم فارغوا  
 لا تسکنوا فی منزلنا فیفسدوا و الله لا یصلح عمل المفسدین الم  
 تزل الذیخرجوا من ديارهم و مع الوف حذر الموت فقال لهم الله  
 موتوا فقالوا اننا لک میوت التمل من هذا المكان و یدهب  
 و نیز از جمله آنچه تجربت بجهت دفع موران که نوشته بردار از موران  
 نهد زیت و لاجم دوله ال م ل ک الله الله الله و ما لنا  
 ان لا نتوکل علی الله و قد هدینا سبیلنا و لنضربن علی ما اذینونا  
 و علی الله فلیتوکل المتوکلون قالت غلله یا ایها التمل ادخلوا مساکنکم

لا یخطنکم

لا یخطنکم سلیمان چون در و هم لا یشرعون ایها شترهای از و نا  
 اسدای رحل ایها التمل من هذا المكان حذر الله الاسماء و بانه  
 لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم در اخبار از سید اطهار آمده که حضرت  
 زین العابدین علیه السلام از کشتن سورچه نهی فرموده گفت مکشید سورچه را  
 که روزی حضرت سلیمان علیه السلام قوم خود بطیلتان بر دین رفت چو  
 دید که بر پشت افتاده و پستهای آسمان بر او بسته میگفت بار خدا یا ایام  
 از مخلوقات تو خاتم بفضل تو را بنگاه بنی آدم مکشید ما باران لغز  
 که اشجار برشوند و میوه او در طعام ما کن سلیمان علیه السلام قوم خود گرفت  
 بر کردید که تحقیق سبب غیبت خود آب داده شده و کفایت احوال شما شده  
 بر آنکه مکرده است اکل آنچه سورچه برهن و دست و پای خود در پشت  
 و اکل سورچه چوست جهت آنکه پیغمبر صلوات الله علیه آنکه نمی کشد آن  
 هرگاه بیضه التمل که تخم سفید است از سورچه گرفته سید از بن  
 سوی کسب یا ترشید و بموضع وی مالند دیگر سوی بر نیارد اگر  
 تخم او را در میان قومی بپسندان قوم متفرق شوند اگر وزن یکدیم

از وکسی دهند غسل خود نموده اند دست باد بسیار زود است و اگر  
 خانه موران بسکین کاویا سکین کر بر بکریز دیگر کشاید بلکه از منوع کیم  
 چون چسبک تقاطع موران ایشان بگذارند جمله میزند اگر قطره از  
 قطران در خانه مورچه ریزند بزین فروروند و اگر کبک تیرا کوفته  
 در خانه ایشان ریزند هلاک گردند اگر کوی حیض بر دوی چری گذاردند  
 نزدیک می زود چون هفت مورچه در از در شیشه اندازند که مملو از  
 زیت باشد سر ویرا حکم برینند و یکت با زود در سر کین دفن نموده  
 بعد از آن چون آورده صاف کنند و بر جیل مانند و بر روی تیرا لند  
 ماه کند و عمل نزدیک کرد و اعطای قوی شود و مجرب **تعبیه** دیدن  
 او در خواب دلیل مردوم عیاف و عجاب حرص و کاهش که تو کیند و کاه  
 بگوید اگر نمید که مورچه داخل خانه او شد فراخ بوزی کرد و اگر زبانش  
 خود پند او لاد او بسیار شود اگر نمید که مورچه از خانه او پروفت  
 او لاد و عیالی می کم شود اگر نمید که مورچه از مکان وی پروفت  
 او رنجی رسد **ناموس** بسین مملو شده در بعضی گذشت **ناموس**

بچه عقاب

بچه عقاب **نفاق** نفاق بسین مملو و فاعلمت بزرگ سفتر **نقاب**  
 بسین مملو غراب یعنی نفاق **نقل** بسین مملو کفاز **نعم** بسین مملو چار  
 از شتر و کاه و کوسفند **نقف** بسین مملو کرمیت که در بینی شتر کوسفند  
 بهم رسد بعضی گویند کرم در از زیت سیاه و سبز و فاکت رنگ در زیت بسین  
 که قطع کشت و زرع کن **نقاصه** بقاف بزق **نقد** بقاف  
 و دال مملو کوسفند ان ریزه **نقل** اسب قوی تجربه بش در دیده  
 آمده ان الله یحب الشکل علی الشکل یعنی بدستی که خدای تعالی دوست  
 مرد باقی صاحب تجربه ابرهه قوی تجربه بش **نهار** بر اء مملو کچ  
 جاری بعضی کچ قطار گفته اند و بعضی بوم **نهمسن** بسین مملو  
 و تشدید نون آخر مغیث شپه دار کوب همیشه دمش در حرکت  
 اکلتش حرام است **نهمسد** بسین مملو در اء مملو کچ کوب بعضی  
 کچ گفتار گفته اند **نهمشل** بسین مملو کچ کوب و مرغ **نواج** تشدید  
 و او و حاء مملو مغیث مثل قمری الا انکله من اجس کمر از  
 مزاج قمریت **نوص** خر کوس **فصل** در مورد نون **ملکوت**

ن

**تئناس** بعضی نسخ لولا خوانند اما اصح بکبریت برونون و دودین  
 محله خلقت در صورته نامشستق از اوجته ضعف خلقت او  
 مسوی در مروج الذهب ده که او حیوانیت مثل انسان برایش  
 آراب چون آید و حرف زند صاحب عیال نفو قات آورده که نشان کروی  
 باشند هر یک نصف بن نصف سر و کتیک و یک پای کویا  
 نصف نشان است بطول بر یک پای جسد و تند رود در دویدن بسیار  
 سریع باشند این سخن گفته که تئناس خلقی باشند بصفه کوه  
 در زمین که اول بجای ایشان کنند و کشند و بخورند جمع از مردم قتی  
 بقصد صد تئناس پس چون فرستند نه نفر از ایشان فرستند  
 دوی از ایشان پنهان شدند و یکی را اگر قوه فرج نمودند یکی از  
 حیادان گفت چه خوب فرجه است آن دو تئناس شنیدند یکی گفت  
 چرا فرجه نباشد که ضرر خود است و ضرر خیر است پس او را  
 نیز گرفتند و کشند و باج وی گفت چه افع است خاموشی آن دیگر گفت  
 من هیچ نمیگویم چون آواز او شنیدند او را نیز گرفتند فرج نمودند

در مروج الذهب

ابوالدقین گفته که تئناس از نسل ارم بن سام بن نوح است **تئناس**  
 که در فریستانها و سواحل بحر قزاق کشند و جان صید این نماید کشند  
 و بخورند و ایشان لغت عرب تکلم شوند و بر خود نامهای عربان گذارند  
 در کتاب صفا کور است که مردی سیلاب ایشان رفقه بود گفت که ایشان  
 بیک پای راه روند و بر درخت صعود نمایند از کلاک بریند چه برتند  
 که ایشان را بیکه از این عکس منقولست که گفت تئناس فرستند و نیک  
 بمانند پس میدند که تئناس کسیت گفت گمانی که شاه است تئناس  
 دارند اما تئناس میشدند بلکه اکل تئناس جز است جته اگر خلقت  
 بنی آدم اند اما چون که مردم او را تئناس گویند نوعی از بوزینه بود که  
 در بر تعیش کند و در بحر زندگانی تواند نمود **التعین** دیدن ایشان  
 در خواب پس مردم قلیل العقل که خود را اهلک کنند و کار بکنند که  
 نظر مردم بپوشد **تئساب** جانور پستی است که با پارچه پوشیده است  
 در زمین مصر پاشد که مار و اژدها کشد و بخورند بفضل بن سکه کشد  
 که او در میان است که در باطن کشد که شت با خط گفته جمعی را زعم است

در مصراع نوریت که اور اس گویند که نقض و عین میشود تا آنکه مثل  
 بیکر در چون از دها میند بر و طفر باید از دها بسیار ما پس از آنکه  
 و کوزد و کاشش حبه خاشاکش حرام بود از جمله خواص او آنکه اگر او را  
 در برج کبوتر بخورد کشته شود که تران کیزان شود اگر زهره او را با سفیدی  
 بیضه سیاهین چشم ضمه کند حراره وی بر چند و قطع میشود  
 اگر از خون او بوزن قیراطی بر بینی او باده سوط نماید و نیز نزد وی  
 بجز کشته قتل کرد اگر قضیب او را طبع نموده باشور با پیش  
 بیاضا منده قطیر بول او و جع مشابه را نافع آید چشم است او را اگر در  
 رکوی کتانی عین بر صاحب تب رنج آویزند شفا دهد اگر چشم چر او را  
 بر روی آویزند باز بت عود کند مغز او را اگر بآب ترب و عین  
 کل بر روی نموده سر آدمی که او را بر بدن مالد در حال چرب شود  
 علاجش است که سر کین او را مار و عین ز پس طلا کند که شود  
**تعبیر** دیدن او در خواب بیل زناست چه او ماکین برزد  
 دهر که با او نزاع کند بازمان نزاع کند **نقض** لغت و معنی شتر

**نقض** بیاضی که نقطه در راه مصلحه جانوریت شتر نوزاد که ترکان گفته اند  
 اما کوی که از دست چون بر شتر مرد و دشت و درم کند **نقض** بعین  
 ضا و بجه شتر مرغ را گویند **فصل سی و نهم در مضمون مضمون**  
 بد و نون در سین مرغ بزرگ سر و بزرگ جسته است که در که بهای شتر مرغ  
 کیرد **نقض** بعین مصلحه و با یک نقطه غریت **نقض** سر او مملکت  
 کبود **نقض** بعین مصلحه در راه مصلحه غریت شتر کتک است که در مفاصل  
**نقض** غریت تمام بر او سین مصلحه غریت سفید زج الما گویند که  
 در باب گذشت **نقض** ماسی است در باب با بلام گذشت **باب ششم**  
**شتم** در فصل فضل اول در راه مفتوحه **هائمه** تخفیف مرغ  
 شربت او صی است که در با صبا گذشت عرب بر او موم داند و بعضی  
 گویند که بوم است **هائمه** بتشدیم مار و مور و سایر جانوران در کتاب  
 فردوس است که هر که آیه ای تو کلت علی الله ربی و ربکم ما من انبیا  
 هو احد بنا صیبتنا ان ربی علی صراط مستقیم را بخواند از شتر مرغ  
 این کرد و قرآن دعا لانا ان لا نتوکل علی الله نیز همین ضمیمه است

ن

ع

در کتاب نصاب آمده که شخصی از مسافران آمد بر ابراهیم مخفی مینمود خود را  
از موام و سباع و درز و محافظت مینمود و معنی از حال او تعجب نمودند و او را تحریف  
نمودند که مغرور و مغرور باش او گفت که من بر احوال خود بر بصیرتم اما با ما چو  
سفر کردم بار نفاق چند درزدان دیدم هر شب بر سر راه ما می آمدند و من پیش از  
هم محافظت مینمودم و بسیار سپیداره اکثر خبردار بودم از یکی از سواران دیدم  
آثار صلاح از ناصیه او مینموده و هر که گرایم گفتم که مرگت صد مرتبه بر تو خواهد  
تجدد صلوات بفرست و بغوغت بخواب پس من صد مرتبه صلوات بخوانم  
و بخوابم تا که شخصی آمد اراد بر رسیدم و گفتم تو کیستی گفت یکدیگر کو  
نجات ده گفتم ترا پیشتر گفت دست مرا سماع تو که داشته چه او باری که بر او  
خوا پس بودم شاکه دست خود در آورده تا سماع پرورن کرد پس نتوانست  
که دست خود پرورن کرد پس بکاری امیدار خستیم و التماس نمودم که او را  
دعا کند نجات یابد گفت تو بعد کار دن اولیتری که از جهت تو بدین بلا گرفتار  
شد پس دعا کردم دست او فصل شد پس و وقتی فراموش گفتم سینه  
دست او را از جهت آن سخن در رو پس برکت صلوات باز دست او را گفتم

تا بدین مرتبه عافیتش کج نهاد گوید که در کتب بعضی انبیا دیدم که گفته اند  
علیه السلام آمد سلام کرد حضرت بجواب سلام پرسید که یا محمد چو هستی که  
ز رعیت خواری گفت جهته آنکه آدم صغی غار جهت کندم از بهشت پرورن کردند  
پرسید که چرا آب میاشامی گفت زیرا که موم نوح جهت آب غرق شدند پرسید  
چرا در معوره بنامش گفت در خواب گفتم که او میراث خدمت و بن  
میراث خدمت گفتم پرسید چه میگوئی در وقتی که در خواب می نشینی گفت میگویم  
کجا بنده انگسانی که در دنیا شمع میگردند پرسید چون بر خانه ها که ز کنی حکم می  
گفت میگویم کجا بنده انگسانی که بر حمت بخوابند و از شد ایه عقبا غافلند  
پرسید چرا روز پرورن نیاید گفت از ستم بی آدم پرسید که در آواز  
خود چه گوئی گفت میگویم گوشه آخرت بردارید ای غافلان و مهتبی  
سفر عقبا باشین سبحان الله خالق النور سلیمان علیه السلام فرمود  
در میان مرغان نصیحت کننده تر از بوم نبوده بدانکه اکل هوام  
و سباع آنها حرام **تعمیر** درین نامه در خواب ایسل نزن قوادست  
که ز نمان کجبت مردان قیادت کند یا دیسل نزن زانیه بود **هجا** بحی



بودم ساخته بزندان اقرار مال نمود بفرشته اگر مندی که گوشت که بخورد  
 سخن تعلیم کرد **هینلع** بیا که نقطه دعین **هجم** در او عین جمله  
 هر دو مسک لوقی گویند در با کف کشت **هجم** و راه وین **هجم**  
 رو باه و بعضی کچر و باه و بچه خرس را گویند **هجم** شیر **هجم** نوعی از  
 گردن که از قبل نزر که باشد **هجم** بز **هجم** و باه که نقطه و راه جمله  
 شیر بعضی گویند اهل اهل است دم او کاسه آب بریز خود کرد و بول کند  
 پس باشد بر سر که خورد بکشد چه بول دم او تم قائل است **هقتل** بقا  
 شتر مرغ جوان **هیم** و **هیم** بیا و نقطه تخانیه شتر مرغ  
**هیزون** و **هیزان** به قدیم راه جمله بز را به شتر مرغ **هیندر**  
 بون و باه که نقطه کچکها **هلال** مار نر و بعضی مطلق مار را گویند و نیز  
 شتر لاغ و نام ماه **فصل** تیم در **هه** **مضمون** **ههد** معرفت  
 بقاری شان سر و مرغ سلیمان نامند و تبرکی پوپو صاحب خطا و سخا  
 بسیار باطن بد بود و کره را یکی بود چه خانه خود در زبل بنا کند گویند  
 که از خاصیت او است که آبرو در زیر زمین می بند بطریق که ادعی در

دیس سلیمان علیه السلام بوده براب بدین سبب تفقد وی نمود در چهار  
 آمده که روزی سلیمان بنی علی السلام بجانب صنعاء من در موضع نزل نمود  
 که آب نبود چون وقت نماز نزدیک شد تفقد هر بد نمود و نیافت عقاب  
 طایفه فرمود که زود درین ساعت او را حاضر کن البتة او را فریاد می یافتند  
 در زمان که نمی گذارن سراو یا تشویه او در اوقات با بیخاقت از الف **هجم**  
 وی یا اگر دیس و حجت روشن سپارد پس عقاب هر بلند شد همه در  
 زمین بر نظری مثل کاسه در دست شخصی بدین دشمال **هقت**  
 به پدر اید که از جانب من می آمد پس بعتوه تمام فرود آمد به  
 او را قسم داد و گفت بدان خدای که ترا این خوه داد که بمن رحم  
 کنی و متعوض ایند از من کردی عقاب گفت و میگفت خدیجه خدیجه  
 که ترا از کج کند یا عذاب نماید پرسید که آیا هیچ استشنا کرده گفت ای  
 مگر آنکه حجت روشن بیاری به گفت الخدیجه که نجابت یافتیم پس در  
 نموده بنزد آنحضرت آمده چون به پدر بنزد سلیمان علیه السلام  
 رسیدم خود پست نموده مرد و بال خود از زمین میکشید که تو وضع



و روزی آنحضرت نماینده سلطان علی السلام را بجانب خود کشید و پدید  
 گفت یا نبی الله که وفات بین من و علی یعنی میاید آری ستان خود را  
 نزد خدای اوستماع این کلام آنحضرت الرزه بر عهده داشت از عفو  
 کرده بختیست می پرسید پدید احوال شهر سببا کیفیت امر بیخ  
 مشهور است چنان نمود پس پدید سلطان علی السلام گفت که یا نبی الله خاتم  
 که تو دلگستراد فلان روز در فلان جزیره ضیافت کنم پس آنحضرت  
 قبول نموده در روز و خود با لشکر خود بجزیره مذکوره حاضر شدند پدید  
 طیران نموده بلخی که کشت و در دریا انداخت و گفت که همه شما  
 بخورید ازین شور بای ملخ پس آنحضرت و لشکر وی ازین ادا خنده  
 کردند گفته اند که سبب عفو آنحضرت از فرج وی آن بود که او با پدر  
 مادر خود نیکی کند چه در وقت پیری بجهت پستان طلوع آرد و چون  
 ماده وی غایب شود بخورد و دنیا شود و فریاد قطع نکند تا آنکه  
 بسوی وی مساعدت کند کاش هر هست جهت آنکه سنی القتل و سنی  
 الرج است از جمله خواص آنکه هر گاه پری از پرهای او بچرخند

همام از خانه کزیران شوند چشم او را اگر بر صاحب نیسان آویزند آنچه  
 فراموش کرد که بگوید و بخاطرش آید اگر دل او را بر میان کرده با  
 ستاد کنند و نیز توقع حافظه اش مایه شود و دیگر چیزی فراموش  
 نکند و اگر در هدیه را بر کبند در خانه یا در کاخ اندازند آنکل  
 ویران گردد و سرگز آبادان نشود اگر رود ای او بر کسی آویزند که از  
 پنی یا جرحت می خون روان باشد خون باز دارد و مر که نهاده  
 بعد از آنکه مرده باشد که شکر بر او پست می بدوزد و با خود در دست  
 چپ او را بر زرد ساند مادام که با او باشد اگر نرزد پادشاه یا بزرگ  
 رود او را اگر دمی دارد و جانش را کند اگر خاک آشیانه او در  
 زندان باشد نهد همه جویسان می پروان آیند و نجات یابند اگر  
 یک خنک پای او بر کوه یا غیر او آویزند آنکس از چشم بد محفوظ ماند  
 همیشه در عافیت باشد مادام که بادی بود اگر دم وی بانوش  
 مخلوط شده بر درختی آویزند هیچ باز نهد اگر بر مایگان  
 سفیدی آویزند پشه نکند اگر بر کسی که خون از جرحت یا پنی او

روان باشد آویزند ساکن شود اگر زبان او را در روغن کجد اندازند  
 هر که او را از زبان نماید از هر که حاجتی خواهد روا کرد در او  
 هر که با خود در این خصم غالب کرد حاجات وی روا کرد و بر  
 مقصود خود ظفر یا بدکل مطبوخ کوشک او نافع قولنج بود اگر مغز  
 او را با آرد مخلوط ساخته خمیر نموده قهصا سازند در سائیک  
 نموده هر کسی بخورد زنده بگردد یا فلان بن فلان  
هدهد وجعلك تسع لقولى و قطعني و شهدي كاشهد  
الحمد لله سليمان بن داود عليه السلام مطعون اسبارة  
 در دوا سخن وی پرچون نرود اگر پوست او بر بازوی چسبند  
 نزد زبان جویب کوبند اگر منقار و زبان وی بکیند و اسما  
 آید بر ورق آهوی نوشته برشته پیشانی سنج باشد مجموع حکم  
 در زیر خانی که خروج و دخول برود در آن کند شخص در عیال  
 دارد و سخن وی پرچون نرود اسما یا فلان بن فلان  
یا هو یا سئل و صفائله کز خون می جری که موی آید دارد و قوطیر

نمایند موی را از این کند اگر به پدید آمده یا بد بوی را در دست در خانه آویزند  
 هر که در آن خانه رود از سر چشم محفوظ ماند اگر او را زنج نموده  
 مغز سوزنی خشک نمایند با مصطک صلا می نموده پست و یک برک مورد  
 با او کوفته هر که بوی مجرب نمایند که در چشم است او را بر کوی تازه  
 چیده بر بازوی است حکم کند و زنده هر که رود شخص دوستی  
 کرد هر که طحیه اسفل او را بخورد در مردم او را دوست دارد  
 اگر بال او را زرد دیوانه بخورد نجات یابد کوشک او را اگر  
 بچشم معقود یا مسخو بخورد نجات دهد شود اگر دو پر از بال است  
 او را هر گاه در پوستی بر وزی و با خود داری بنام هر که خواستی  
 تو کرد التعجب دیدن او در خواب ایمل مد عالم غنی است که  
 برود بگویند بجهت تن او هر که او را در اثواب خود پند و عیال  
 و مال است حکم با و بی خبر است از نزد سلطان از امور حادثه قول  
 عالی وجیتک من سبایه بینه یقین یا اور مس فری آید و نیز  
 او را مان است بجهت ضایف هار ب این مفری گفته که دیدن او در خواب

رسول صادق ومقرب لوك ايم دعاء ليز الجدان بشد هنيح بيان  
 يكفط وعين مملو شتر كچه در آفريناج هم رسد هوذه بزالت حبه  
 نوعي از طير قطر كجست كه قطرات كدر قان كزشت باو بيست و هفت  
 كدواوشتمل بر يك فصل چو او مكسوف و مضروب بيايد و در شش  
 بجاء هماره دشمن بچو آنچه از دو اب بتر با آدمي نپس كند و كجبه در آنها  
 و اعادي وضع مخوفان نپس جن اين دعا خواند اللهم متلاوه  
 فو بهاء شرك من اعدائي الحجت و بسطوه الحجت متن كوفي  
 استترت و بطول شديد حول قولك من كل شيطان استعدت  
 و يكون الترسك من كل هم و غم تحلصت يا حامل العرش  
 عن حملة العرش يا سيد البشر يا طير الوحش جس عني  
 من ظلمي و اغلب علي من علمني كتب الله لالعالمين اما ورسلي  
 ان الله قوي و عزيز **حجاب ديكر** اللهم اني اسئلك ببر  
 اللذات و بذات الشهوات الاله الالوت استجبت بنور الله و نور  
 عشر الله و بكل اسم الله من عدي وعدو الله و من شر كل خلق

عالمه

بمائه الف لاحول ولا قوة الا بالله ختمت على نفسي و كفي  
 و لهي و مالي و جميع احوالي ما اعطاني ربّي بخاتم الله لقد و  
 المنيع الذي ختم به اقطار السموات و الارض حسبا الله و نعم الوكيل  
 و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين **و انجى محبته نافع** بجزه  
 دفع شر سلطان و شيطان و سباع و وحوش و طيور و سموم نزد  
 طلوع آفتاب هفت مرتبه بخواند اشرف نور الله و ظهر كلام الله  
 و ثبت امر الله و لقد حكم الله استعنت بالله و كملت على الله ماساء  
 لاحول ولا قوة الا بالله تحصنت بحفي لطف الله و بلطف صنع  
 و يحيل شر الله و بعظيم ذكر الله و بقوة سلطان الله دخلت في  
 كف الله و نجرت برسول الله صلى الله عليه و آله برت من حولي و  
 قوتي و استعنت بحول الله و قوته اللهم اسئلك في نفسي و اهلي  
 و ديني و مالي و ولدي بترك الذي سترت به انك فلا عين  
 تراك و لا يد تصل اليك برب العالمين اججني عن القوم الظالمين  
 بقدرتك يا قوي يا متين و صلى الله على سيدنا محمد خاتم النبيين

والله جعین وسم تسکین اکثر **و نشان** بر او مهره کبوتر است  
 کبوتر صحرایی باق الطرمانند در باب کبوتر است بعضی گویند که مرغیت که از  
 فاخته و کبوتر متولد شود مکنوع از وی و نه او سیاه رنگ جباریت آلا آنکه  
 آواز جبین تر از درشان است مزاج کبوتر صحرایی نسبت بجای سرد است  
 صورت او در پاهای اجوات مثل او از جرات درشان موصوف تعطف  
 و در نهایت بر او لاد خود اگر چرخ خود در دست سیاه و منید باشد که  
 خود را بکشد اکلش حلال چه از جمله طیبات است اگر قطره از خون او بر چشم  
 که جرحت یا نقطه خون باشد برود خون عین متفوق سازد خون کبوتر  
 اهلی نیز همین خاصیت را به هر مس حکم گفته که هر که در او مت بر اکل  
 بیضه او نماید قوه باده وی زیاد شود **تعبیه** دیدن او در خواب دلیل  
 مرد غریب بگریخت دلالت بر اخبار در دل کند چه خبر کم شدن آب زمین در  
 کشتی نوح علیه السلام او در بعضی گویند که دیس زن صاده است **قول**  
 براء و جمله جانوریت مانند سوسمار است از او بزرگتر است بعضی گویند چلبا بزرگ  
 و در از دم سوسمار خفیف حرکت است عبد اللطیف بغدادی گویند در

دوسمار و شحمه الارض و حرا با و چلباسه همه اینها در حلقه ششمه یکدیگرند  
 اما در اول حرزون است که در حال کشت از حیوانات کبوتر الجاح است میان  
 او و سوسمار عدالت است لیکن چون بر سوسمار غالب آید بکشد و بخورد گویند که  
 سوسمار را از سوسرش بخاری در آرد و بر می پست تا که در چنگه ناخن بی  
 از سوسمار بزرگتر است از ستمی که در درجه خود خانه سازد در مثل گویند  
 از اولت پیکار تر است از ستم او آنکه مار غصه کند و باشد که سر او کاف  
 و فرود بر چون او را بکشد اکثر مار بزرگ در شکم او میاند جان کفایت  
 حرزون غیر در است حرزون جانوریت در نواحی صحرای بلخ **منقش**  
 بالوان کبوتره او را کف دست مثل کف آدمی کشتان و مقسوم بانعل  
 بر جیات و عقارب غالب آید و بزودی بخورد از سوسرش چون در  
 در جای او ساکن گردد اکلش حرام می آید و اگر بر زنا آید نیز زنا بار  
 نگیرد مادام که با او باشد اکل گوشت او زنان را فریب کند و طلا و کین  
 او نافع کلف و نفس است **تعبیه** دیدن او در خواب دلالت کند بر  
 خیسر الهمت **و زعمه** براء و غین همه چلباسه و بتر با شای اغلو نامند

در جیم گفته شد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل درستی که امر معروف  
و نهی منکر کند **واذبح** بز اغین معجزه سکه الونید **واوقات** بد و وقایف  
در سین کزشت **وآب** بقاف را کوب **وآب** بسکون با جانوریت که چلتر  
از کرب **وآب** بتدی جیم سکه اوره شتر مرغ **وآب** بران عین مهمل  
حیونیت در جوف دریا که چون بجانب برآورد میگرد او را براتی سختی  
باشد مثل سختی سنگ سوراخ کند و گردن بندد و زینور با حجه زنان  
و کوه دکان سازند **وآب** برآه مهمله کوساله **وآب** برآه و دال مهمل  
شیر او را تشنه برنگ کل کند **وآب** مرغیت که میانه در شان کبوتر  
مستوله شود **وآب** برآه مهمله کبوتریت که انگش بسبزی کند **وضع**  
بضا دجیمه عین مهمله خشکهای کوچک **وظا** بر دواء مهمله شیره  
در باب خاف در خفاش کزشت **تعبیر** دیدن او در خواب دلالت بر  
غمی و صلاقی کند و باشد که دلدارن باشد یا زوال نعمت و اقامت محبت باشد  
لقوله تعالی **واذیحلق** کعبینه الطیور فی فتح فیه لایه **وضع** و **عوج**  
بعین مهمله شغال در آخر باب ستمه در این آوی کزشت **عوج** بعین مهمل

بر کوی

بر کوی در این کزشت **وقواق** مرغیت در قاف کزشت **بنات الورد**  
جانوریت که در اماکن نم مستوله شود اگر در حمامات دیگرها باشد اگر او را  
بزیت پزند و در گوش چکانند در دل سکن کند **باب** **پست** **پست**  
**یاء** **مستمل** **حرف** **فصل** **چید** **یاء** **مکس** **نیامده** **فصل** **اولاد** **یا** **مستوجه**  
بچشم مقول گفته که ایشان از فرزندان یاق بن نوح علیه السلام اند از نتر  
حذیفه یانی از حضرت سعد بن ابی ساریه علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمود  
که با جوج چهار صد میرهت و پنجاه جوج چهار صد میرهت چک از ایشان نبرد  
تا هزار سواره از فرزندان خود نهند صنغ ایشان باشد که طول هر یک  
صد پست فرع باشد و نوع دیگر باشد که یک گوش خود خورشید دیگر  
حلاف نمایند هیچ فعل فحک نکند زنده الا که بخورند کزشت ایشان بر تبه است  
که قد نزلش کز ایشان در شام و ساقه در پست المقعدن باشد هر که از ایشان  
بمیرد بخورند آنها مشرق و بخور طبر برایشانند حیح سحانه و تعال و فحل مک  
و مدینه بر ایشان حرام نموده **دوب** بن منبه گوید که ایشان درخت **عوج**  
خوردند از علی بن ابیطالب علیه السلام منقول است که صنغی از ایشان باشد که

سی

در طول شهری باشد و نصف دیگر را طول با فراط بود بطریق طوری که مثل  
 سباع اینها نماند بطریق بهایم جماع نمایند و مثل که فریاد کند <sup>بنا</sup>  
 ایشان چنان درشت در طول باشد که هشتم از زهر ما و کر ما کند ارد  
 روزی بخورد سبک کند آید و خور نماید تا آنکه نزدیک باشد که سوراخ کند  
 چون فرد آید حی سبحانه و تعالی او را کمال اقل عود نموده باشد تا  
 اخر از زمان بگویند <sup>اش</sup> الله تعالی فرد ایامیم و سوراخ کنیم چون فردا  
 بیایند بجاله خود یا بند سوراخ کنند و پرده این زهرم بصبار با تحفه شوند  
 نیز بطرف آسمان اندازند طوطی بخون بر کرد و چست جانانه و تعالی بقیض  
 ایشان را هلا کند و او کسیت که در کردن تان پیر آید **یا مورو** بر هر طبله  
 نوعی از بزگویی یا شپه بوی کشاخ در میان سردار که شش شش بهما بود  
 گویند که یا مورو کوزن زهر است که دوشاخ شش منشاد در داکتر صفا  
 وی مش بکاو که هیست در موضعی که متلفعه الاغصان بسیار باشد  
 مادی کبر و چون آنجنه دوشاخ در آید در میان درختان باری کند و بسا  
 باشد که کشاخ او بشاخهای درختان چیده شود قدرت سخن خندان

اینا که

فریاد کند چون مردم فریادی شنوند بیایند او رسید کند اکثر طایفه  
 چه از طبقات نشستن بر پوست او دفع بوی که کند **بجونی** جاری  
**بجونی** خرگوش ترکی دافع ایشکی نمند و دوشاخ شش منشاد در درختان  
 بانها قطع کند چون تشنه شود بکند آب آید اگر درختی مانع آید شش خود  
 بعضی گویند که میمور همان یا مورو است که گذشت ششهای او بخت  
 لوش مایل بسبب خنک کش ملال اشامیدن روغن او دردی را که در <sup>پهلوی</sup>  
 آدی هم رسد دفع است اگر بر روغن لبان مخلوط ساحت تناول  
 کند انفع باشد **فایده** ابن جوزی در کتاب عوالم آورده که آن  
 بعضی طلب علم شنیدم که گفت که وقتی از شهر خود پرورفت در راه  
 رسیدم بادی رفعت خنیا نمودم چون بشهری که مقصود او بود  
 نزدیک شدیم گفت مرا بر تو حق رفاقت است و من مردی ام از جن  
 حاجتی نبودم پرسیدم که آن که هست گفت چون برین شهر نقل  
 مکان سسی مغان مالکیان سینی در میان ایشان فرودست از صاحبش  
 بجز و ذبح کن کفتم مرا نیز تو حاجتی است گفت که هست کفتم هرگاه <sup>شما</sup>

فایده

و جنی دارد سرکش که عفت در او اثر نکند علاج وی چه باشد گفت  
 او آنکه بقدری ز پوست خراشید و در او گوشت ابرام جن که قه حکم با وی  
 بر بند پس از روغن سداب سی در سوراخ بینی است وی چهار قطره در  
 سوراخ چپ بینی وی سه قطره بچکان که جنی بار دمیر در آن شخص  
 یاد بر د عالم کویر چون بشهر در آید مده بنحان چشم فروس بری  
 در میان رخاں مایگان دیدم خوابستم بجزم صاحبش نیز وقت  
 قیمت بسیار آدم و بخیریم چون مالک شد من جنی که در راه فرین من  
 بود تمثیل شده اشاره کرد که یک شش کشتیم بعد از آن جسمی از مردان  
 و زمان دیدم که بغوغای تام آمدند مرا گرفته میزدند که تو پ جری  
 از وقتی که این خرد پس فرج نمودی زن جوانی را از ما جن گرفته  
 هیچ از دست نمیکند از پس از ایشان ز منی بقدر رفتن از پوست  
 با قدری از روغن سداب بری هلیسدم چون آوردند هر دو ابرام  
 آن زن حکم بستم جنی فریاد میکرد که من ترا نکلیم که دم که با من چنین  
 کنی گوش سخن وی نکردم پس چهار قطره از آن روغن در بینی راست

دی و سه قطره در بینی چکانیدم آن زن در حال صحت یافت و جنی  
 فریاد میکرد تا پیش او و بر دپل نین دانسته شد که مکند استن خردن  
 سفید و تاج چنانکه در باب ال در یک گذشت دفع جن کند **بجی**  
 مرغ نیکو رنگت شمشیر رنگ زردی که سفیدی زرد و نقش باشد درختان  
 حجاز بار باشد زعم اکثر لیک نرست گلش حلال **براعه** بر او عین  
 مرغ کو چکیت در شب طیران میناید مثل آتش سوزان در برقی  
 یا چراغ افروخته **کیف** بر او مصلوب و با یک قطره عین مصلوب موش شسته  
 در صحت که در باب ال گذشت و ذوالرحه یعنی صاحب نیزه کهنه  
 در باب ال گذشت حیونیت که پایهای دراز و دستهای کوتاه دارد  
 دم خودش بلخ بلند کند شمشیر رنگ آهوه بره در زمین نم سکن  
 رطوبت زمین بجهت او مثل آساییدن آب بود همیشه طالب سینه  
 کوزنجار محبت محتر بود از زمین سنگ حفر نماید و بجهت خود در محل  
 هوسب باج اربعه خانه سازد و در کداری یکی ظاهر کند و دیگر  
 مخفی اگر از یکی خواهند او را یکم از در دیگر بیرون رود و از طلوع

ادمت که در مواضع نرم راه رود تا کسی اثر قدم می نشناسد و چون از  
چیزی ترسد بر بلندی لمحت تمام بالا رود و نخواستار کند و در کلبین اندازد و چون  
در راه چیزی سپند دندان بردن آن نند و صد کند به آینه و اواد  
در لفظ بر نوع زیاده است مناسب آن بود که در باب اءهله مرقوم  
لیکن چون اینجی بعضی محققیت لند ادریا نوشته شد اکلش حرام  
فاصیتش آنکه بر موضع که موی خاید در پلک در آمده باشد طلا نماند  
بعد از آنکه آنموی را بر آورده باشند دیگر موی بیرون نیاید **تعیین**  
دین او در خواب دلیل مردیت که بر نوع قیسم بسیار جز در با او نزاع  
نماید با چنین مردی جنگ کند **تعیین** بین وین مهله پشانه بنوعی  
که همه غله ما مطیع می باشند که دو امیر در یک محله کند از نیکو بزرگتر آنها  
نمانند یکی ازین امیر بشند و اطاعت آن دیگر نمایند و امیر المؤمنین علی السلام  
به جهت عیسوی بنامند زیرا که امیر مؤمنان پادشاه شیعیان است **تیرقا**  
براه مهله دقان کریت که در زحمت پشاند چون پوست وی صبر بود  
کرد **تیرف** بین مهله و فاکس **تعیین** و راه مهله بزغال که در درختها

کرک



کرک و شیر گذارند **تعیین** همگانه بچکا و کومی و آهوی بره **تعیین** بین  
مهله و قاف بک **تعیین** بین مهله و سیم شده ماده نجیبه مطبوخه که نوی  
باشد در سیر کردن بار بر دشتن **تعیین** همگی گفته که تر جوشی است سیلی  
گفته که تریت که در خانه الفت که در گلش حلال فزیر اسم زنی که سوا  
از سه روزه راه میدیده **تعیین** بدال مهله حوت البحر است که شیخ  
که شیخ ایوب نیز نامند در شین بجز کشت **تعیین** بصاد مهله غریت که  
بالهای او از بالانش در از ترکت بسیار به شکار است **فصل در**  
**در آیات مضمومیه یونانی** در آیات غریت که گنیت می او بر اج است او  
که در چرم کدشت چرخ است کاش حرام اگر مغز سر او را خشک و صلا نند  
باشکر طرز رسیده با سر کین بر سوما مخلوط سازند و کحال نمایند  
عارض عین ایل کند اگر زنبه او را آب شهدانج سایس در پزنی  
صداع سوط کنند نفع عظیم بخشد **الحمد لله الذی هدانا لهذا**  
**والا لولم یهدنا الله لولم نعرفه**  
**بعض الله تعالی و جین فقهه یونانی**  
سنین الحسب القزوه عالیحضرت  
توکل الله عزوجل دولته محمد و اهله  
الطیب الطاهر

سی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تاسیس ۱۳۰۲  
مجلس شورای اسلامی  
تاسیس ۱۳۰۲







